# شرح حال رجال ایران

## در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری


نگارش

مهدی بامداد



کتابفروشی زوار

## بنام یزدان

نوشتن کتاب و طبع آن بواسطهٔ موانع و محظورات زحمت بسیار دارد از این‌جهت مدتی این مثنوی تأخیرشد . اینك میپردازم به جلد پنجم و امیداست که بقیهٔ جلدها بتدریج طبع و انتشار یابد .

**آزاد**

آزادبیك سلیمان خیل[1] از افغانهای ساکن کابل بود در سال ۱۱۵۰ قمری که کابل به تصرف نادرشاه درآمد او باجمعی دیگر ازطوائف افغان داخل سپاه نادرشاه گردیدند و بعد در سال ۱۱۵۴ قمری بهمراه نادرشاه به ایران آمد و تا نادرشاه زنده بود یکی از امراء و سرکردگان او بشمار می‌آمد و برحسب فرمان شاهی بخدمت امیر اسلانخان قرقلوی افشار والی آذربایجان پیوست[2] . در اوایل سال ۱۱۶۱ قمری که ابراهیم خان افشار ، برادرزادهٔ نادرشاه ، خواست امیر اسلانخان را ازمیان بردارد آزادبیك پیش از اینکه جنگ میان دوطرف درگیرد به اردوی ابراهیم‌خان که بعد ابراهیم‌شاه شد پیوست وبواسطهٔ این‌عملش برمراتب ومقام سابقش افزوده شد و ابراهیم‌شاه لقب‌خانی بوی داده و از این‌تاریخ معروف گردید به آزادخان و از محترمین دربار و سرداران مهم اردوی او محسوب میشد . پس از برچیده‌شدن دولت ابراهیم‌شاهی ابتداء قصد آزادخان براین بودکه به مملکت عثمانی رفته و در دولت آل‌عثمان مشغول به‌کار شود وچندیهم درشهر زورگردستان ماند لکن بعد چون به اوضاع هرج ومرج ایران پی‌برد قصد خودرا تغییر داده و جماعتی از افاغنه متفرقه را جمع‌آوری نموده و برپاره‌ای از شهرهای آذربایجان استیلاء یافت و بعد از اختلاف و نفاقیکه در بین خوانین افشاریه رضائیه و سایر امراء آذربایجان ایجاد شده بود سوء استفاده نموده وبرتمام آذربایجان مسلط شد وشهررضائیه را مقر حکمرانی خویش قرارداد وسپس از امراء

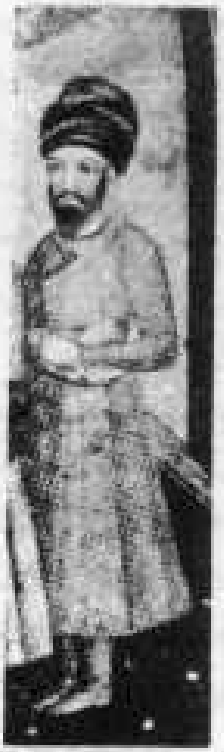

آزادخان

---

۱ــ سلیمان‌خیل که خودش به چندین تیره منشعب میشود بزرگترین تیره‌ای است از طائفه غلجائی و درحدود یکصد هزار خانوار میباشد .

۲ــ امیر اسلانخان عمه‌زادهٔ نادرشاه بوده است .

وخوانین افشار استفاده نموده آنان را نیز داخل در اردوی خویش نمود سپس بخیال تسخیر سایر قسمتهای ایران افتاد و درصدد دفع کریم‌خان زند و محمدحسنخان قاجار که هریك بنوبهٔ خود داعیهٔ سلطنت داشتند برآمد. بقراریکه بعضی از مورخین در کتب تاریخ خود مینویسند قصد و نیت آزادخان غلیجائی براین بود که پس از فتح آذربایجان روانه قسمتهای مرکزی ایران شود و پس از فتح خراسان به افغانستان رفته احمدشاه ابدالی را از سلطنت خلع نموده وخود بجای او پادشاه شود. ازقدیم‌الایام غلیجائی‌ها وابدالی‌ها بزرگترین طوائف افغانستان باهم بسیار بد و رقیب یکدیگر بوده و همیشه باهم نزاع داشته‌اند. ابوالحسن گلستانه‌در مجمل‌التواریخ مینویسد: «..... و روز بروز شوکت و جمعیت آزادخان‌درتزاید بود. چون احمدشاه ابدالی در قندهار سریرآرای اورنگ شاهی شد و چندین دفعه بمشهد مقدس بعزم تسخیر ایران آمده و بی‌نیل مقصود بقندهار برگشت و صیت پادشاهی او به هندوستان وایران وسایر ممالك پیچیده آزادخان که در فرقه غلزای وهم‌چشم با فرقه ابدالی بود اراده‌اش باین تعلق گرفت که با خوانین ولشکر آذربایجان بعد از تسخیر آن‌بلاد روانه عراق شود که سرداران و لشکر عراق را با خود متفق و بخراسان رفته از آنجا با لشکر خراسان و عراق و آذربایجان بدفع احمد شاه ابدالی پردازد و بعد از تسلط بر احمدشاه خود سریرآرای شاهی گردد. چون این امر محال درمشیت ازلی تعلق نگرفته بود تسخیر تمامی بلاد آذربایجان او را میسر نشده این امر در عهدهٔ تعویق ماند و با سرداران بلاد بعیده آذربایجان بحرب و قتال مشغول بود».

علی‌مردان‌خان بختیاری چهار لنگه چون نقض عهد کرده و ابوالفتح‌خان بختیاری هفت لنگه حاکم اصفهان را کشته بود کریم‌خان زند از حدود کردستان و همدان باصفهان آمد و با او جنگ کرده او را سخت شکست داد و علیمردانخان پس از این شکست ناچار گردید که در سال ۱۱۶۶ قمری به کرمانشاه برود. کریم‌خان در آنجا نیز او را تعقیب کرد و این‌بار نیز از کریم‌خان شکست خورده و ازآزادخان استمداد جست. آزادخان خواهش اورا اجابت نموده ودر این سال با هشت هزارنفر افشار و افغان به‌کومکش شتافت اما چون علیمردانخان شکست خورده بود نتوانست او را یاری نماید بنابراین خواست از راهیکه آمده بود به رضائیه برگردد. کریم‌خان راه اورا سد نمود و مانع بازگشتش شد و درصدد جنگ با او برآمد. آزادخان بوی پیغام داد که من کاری بکار تو ندارم و مانع بازگشت من نشو. دوسردار معروف کریم‌خان یعنی شیخعلیخان ومحمدخان زند نیز با نظر آزادخان موافق بودند وعقیدهٔ خودشان را صریحاً به‌کریم‌خان اظهار داشتند وگفتند که در این هنگام جنگ‌کردن با آزادخان صلاح نیست بگذارید برود و مانع بازگشت اونشوید. کریمخان روی لجاجت و یا بواسطهٔ غرور فتح خود زیربار نرفت و با وی جداً بجنگ و ستیز پرداخت و از آزادخان سخت شکست خورد و به ملایر رفت و خانواده و بستگان

خود را به حفاظت دوسردار مذکور در بالا، در پری گذاشته بسمت اصفهان رهسپار گردید. آزادخان پس از این فتح کریم‌خان را ول نکرد و او را تا اصفهان و فارس تعقیب نمود. ابتداء به ملایر رفت و خانواده و تمام بستگان او را با شیخعلیخان و محمدخان اسیر کرد و با علم‌خان افغان یکی از سرکردگان خویش با دوهزار سوار به رضائیه روانه نمود. امراء در حین عزیمت بین راه کردستان و آذربایجان بوسیلهٔ مادر شیخعلیخان از اسارت نجات یافتند و نجات وخلاصی آنان بدین طریق صورت گرفت: مادر شیخعلیخان سوهانی بدست آورد و شبانه‌که علم‌خان و اردویش در خواب بودند خود را به شیخعلیخان رسانید و بوسیلهٔ آن سوهان زنجیر پسر و همچنین محمدخان را برید و یك شمشیر و یك طپانچه که زنهای زند در نزد خودپنهان کرده بودند آنها را بسردادان دادند وچون قبلا همدیگر را از توطئهٔ خویش برای مبارزه و فرار خبر کرده بودند صبح موقع نماز که علم‌خان برای قضای حاجت بیرون آمده‌بود و یا مشغول وضو گرفتن برای نماز بود یکدفعه هجوم آورده او را کشتند و بعد بوسیلهٔ شمشیر و طپانچه ودیرکهای چادرها و سایر آلات حرب که بدست آورده بودند به اردوی دوهزار نفری ریختند و تا اهل اردو خواستند بجنبند یکسی پس از دیگری بوسیلهٔ مردان و زنان دلاور زند کشته شدند. پس از جمع‌آوری اثاث اردو و آن‌چیزهائیکه مورداحتیاج آنان‌بود باخودبرداشته راه‌فرارپیش گرفتند وهنگامیکه کریمخان درحال فرار دربروجرد بود بوی پیوستند واین یکی‌از دلاوریها وکارهای بسیارشگفت‌انگیز مردان وزنان طائفهٔ زنداست که درآن‌زمان صورت گرفته‌است. خبرشکست کریم‌خان که بمردم اصفهان رسید شورش کرده جمعی از مأمورین کریم‌خان راکشتند. باین مناسبت کریم‌خان‌هم که به اصفهان نزدیك شد عده‌ای از اعیان اصفهان‌که باستقبال او پیش آمدند فرمانداد تا همگی را از دم تیغ گذرانیدند. بواسطهٔ شکستی‌که به‌کریم‌خان واردآمد درهنگام فرارحتی در اصفهان و شیراز هم توقف ننمود و یکسر به‌کوه گیلویه رفت و در نواحی قصبهٔ خشت توقف نمود ودر این مواقع و ایام بالطبع چندان افرادی برای اوباقی نمانده بود و همگی از اطرافش پراکنده شده بودند و جمعی از مورخین مینویسند که‌کریم‌خان پیش از اینکه به‌کوه گیلویه فرارنماید با عدهٔ بسیارکمی درحدود ۵۵ نفر ازخویشاوندان و برادران خود بشاه رضا (قمشه) آمده دربرابر هشت‌هزار افغان و اوزبك ایستادگی نمود و جنگی دلیرانه کرد و اسکندرخان برادر مادریش در این‌نبردکشته شد. با این اوضاع واحوال بهیچ‌وجه مأیوس نگردید ودنبال‌کار خود راگرفت وبآیندهٔ خویش امیدوار بود. آزادخان‌که باصفهان وارد شد دراین‌جا مستقر گردید وسکه بنام خود زد وسپاهی‌را بفرماندهی فتحعلیخان آرشلو افشار به تعاقب کریم‌خان به فارس فرستاد و بواسطهٔ مساعی و همراهی جمعی از فارسیان از قبیل میرزا علی‌بیك خودمسوجی ـ رئیس احمد شاه تنگستانی ـ علیقلیخان‌کازرونی و

کریم‌خان زند ۱

۱ ــ کریم‌خان زند یکی از بهترین سلاطینی است که در ایران سلطنت کرده است. او نیز معایبی داشته اما خوبی‌هایش بقدری بوده که بدیهایش را بکلی پوشانده است.

پادشاهی بوده بتمام معنی‌دموکرات واقعی ــ هواخواه رعیت بواسطهٔ اینکه، رعیت چوبیخ است سلطان درخت درخت‌ای پسر باشد از بیخ سخت بدون تشریفات ــ جوانمرد ــ خوش قول ــ باوفا ــ دادگستر ــ باگذشت بی طمع کــه‌گفته‌اند، از رعیت شهی که مایه ریود بن دیوار کند و بام اندود ــ آباد کننده مملکت ــ بی‌تکلف و کم خرج بود. عیب و نقصی که برای او گرفته میشود این است که سلطنت را پس از خودش مستقر ننمود واین طور معلوم میشود که عقیده‌اش براین‌بوده، چو فرداشود فکرفردا کنیم. زیاد دربند اینکه فردا چه خواهدشد چندان نبوده است. اولاد خودش‌را برای سلطنت تربیت‌نکرد. اینان مردمانی عیاش وتن‌پرور بارآمده بودند. در سلسلهٔ زندیه فقط کریم‌خان بوده‌است که برای‌خودآدمی بوده وازهرحیث قابل‌احترام و ستایش است. بقیهٔ افراد زندیه چیزی نبوده‌اند و لطفعلی‌خان هم فقط شجاعت داشته است.

جانشینان کریم‌خان اگرقابلیت‌داشتندپس‌ازدرگذشت‌وی‌سلسلهٔ‌زندیه‌بزودی‌منقرض‌نمیگردید.

رستم سلطان ضابط خشت سرانجام کریم‌خان برآزاد خان غلبه کرد و او را از حدود فارس بکلی راند و او هم پس از این شکست مجبور گردید که به اصفهان بر گردد و پس از چند روز توقف ازآنجا بآذربایجان باز گشت و این‌بار نوبت مبارزه و جنگ و ستیز او با محمدحسنخان قاجار گردید. در سال ۱۱۶۸ قمری آزادخان گیلان را بتصرف خویش درآورد و برای اینکه مانع دست‌اندازی محمدحسن‌خان قاجار به‌گیلان شود استحکاماتی در سر راه او در رودسر بنا نمود و دونفر از سرکردگان سپاه خویش را برای محافظت آنها بدانجا روانه نمود لکن محمدحسنخان قاجار بدینگونه سنگرها اعتنائی نکرده با هفت هزار نفر از مازندران عازم گیلان گردید و در هجوم اول سپاه آزادخان را شکست داد وعبدالعلی‌خان عرب‌میش‌مست وخانجی‌خان‌افغان دونفرسرکردگان‌او ومحافظین‌سنگرها قراراً به دشت رفتند و آزادخان خود درمقام فرماندهی ودفاع برآمد و خود او هم شکست خورد و گیلان در این سال بتصرف محمدحسنخان درآمد . محمدحسنخان پس از این فتح و فیروزی و تصرف گیلان در سال ۱۱۶۹ قمری متوجه آذربایجان‌که در تصرف آزادخان بود گردید. ابتداو رضائیه مقر حکمرانی او را محاصره نمود . یوسف‌خان هوتکی‌که از جانب او نایب الایاله بود در مقام دفاع برآمد و فوراً از آزادخان استمداد جست .

آزادخان با شصت هزارسپاهی درمقابل محمدحسن‌خان قاجارعرض اندام کرد وچون در این هنگام جمعی از امراء و خوانین محلی آذربایجان‌که اهم آنان شهبازخان دنبلی بود از آزادخان روگردان شده و به محمدحسنخان پیوستند و این‌کار باعث اتمام دورهٔ حکمرانی آزادخان در آن سامان گردید . آزادخان در این جنگ سخت شکست خورد و پس از این شکست بسیاری از افغانها و اوزبکان‌که قسمت اعظم سپاه او را تشکیل میدادند چون خانواده وبستگان‌آنان در رضائیه اقامت داشتند از وی‌دوی‌برتافته برضائیه بر گشتند و آزادخان در این‌موقع تقریباً تنها ماند از این‌جهت فراراً با خانواده وبستگان نزدیکش بخاك عثمانی رفت و در آنجا پناهنده گردید . آزادخان مدت‌کمی در میان طوائف حکاری بود بعد در همین سال از راه‌کردستان به بغداد رفته و درکاظمین اقامت نمود بعد زنان خود را به نزد زن سلیمان پاشا والی بغداد روانه کرد و از او برای خویشتن طلب یاری نمود . سلیمان‌پاشا درخواست او را اجابت‌کرده و خود شخصاً بدیدن وی به‌کاظمین رفت و او را با خود به بغدادآورد و در محل مناسبی اورا جای داد و در مدت اقامت دربغداد کمال محبت را نسبت بوی مبذول داشت و برای اعادهٔ حیثیت سابقش تمام سپاهیانیکه در کردستان عثمانی مقیم بودند با تمام اسباب و لوازم سپاه و پول زیاد تحت اختیار وی گذاشت . آزادخان اوکدادخان افغان را بسرکردگی سپاهی به‌تعداد بیست هزار نفرتعیین نموده اورا بسمت آذربایجان راهی نمود. در این ایام فتحعلیخان افشارکه سابقاً ازمتحدین آزادخان بود پس از متفق‌شدن با سایر امراء خود شخصاً در آذربایجان مالك‌الرقاب شده و آن حدود و سامان را برای خویشتن متصرف و در این موقع در مراغه بود و زیر بار دیگری نمیرفت‌بنابراین با اوکدادخان فرمانده قوای اعزامی آزادخان داخل نبرد گردید و او را شکست داد و لشکرش را تار و مار نمود . اوکدادخان با عدهٔ کمی فراراً خود را

به نزد آزادخان رسانید. دراین هنگام که آزادخان وضع را چنین دید شخصاً عهده‌دار فرماندهی سپاه چهل هزار نفری گردیده و بیست هزار نفر هم از افراد کرد یزیدی را نیز ملحق بسپاه خودکرده برای دفع فتحعلیخان بسمت آذربایجان رهسپار گردید. دو لشکر بین مراغه و تبریز بهم رسیده آزادخان به قلب لشکر فتحعلیخان حمله‌ور شده سپاه مزبور را از پیش برداشت وآن را سخت شکست داد وسپس به‌تعاقب‌آن پرداخت لکن بعد اوضاعش تغییر کرد و سودی از این فتح خود نبرد زیرا لشکریکه تحت فرماندهی محمود پاشای کردبابان بود هنگام جنگ از سایر امراءآذربایجان و متحدین فتحعلیخان شکست‌خورده و افراد لشکرش پراکنده شدند. لشکر فاتح آزادخان نیز که وضع را چنین دیدند شکست مزبور به‌آنان نیز تأثیر کرده هریك باوطن خویش بازگشتند وآزادخان را تنها گذاشتند. آزادخان با جمعیت قلیلی که از بقیةالسیف لشکرش برای اوباقی مانده بود دوباره به عراق به نزد سلیمان‌پاشا رفت لکن این‌بار پاشای نامبرده آن اقدامات و پذیرائی و همراهی‌های سابقش را نسبت بوی مرعی نداشت و با وجود اینکه آزادخان از وی درخواست یاری و همراهی نمود چندان اعتنائی بدرخواست او نکرد و بآن ترتیب اثری نداد. آزادخان از سلیمان‌پاشا بلکه از دولت عثمانی کاملا مأیوس شده از راه کردستان به گرجستان رفت و هراکلیوس[1] والی آنجا مقدم او را بسیار گرامی داشت و از وی پذیرائی شایانی به عمل آورد وچند سالی درتفلیس ماند ودراین‌مدت کریم‌خان بر آذربایجان وسایر قسمتهای ایران کاملا تسلط یافته و فتحعلیخان افشار بزرگترین رقیبش نیز تسلیم‌وی گردیده بود. کریم‌خان برای اینکه از طرف آزادخان نیز آسوده‌خاطر شده و درآتیه مزاحمتی فراهم نشود چند نفرازاشخاص سرشناس دربار خودرا با نامه ملاطفت‌آمیزی به‌تفلیس به نزدآزادخان فرستاد و از او خواهش نمودکه به نزد وی بیاید و همچنین نامه دیگری به والی گرجستان انفاذ داشت که آزادخان را به نزد او روانه نماید. فرستادگان کریم خان از همه حیث بوی تأمین داده و او را از طرف کریم‌خان مطمئن خاطر کردند. آزادخان چون چاره‌ای نداشت بگفتهٔ آنان مطمئن شده هنگامیکه کریم‌خان در رضائیه اقامت داشت باکوچ و بنه به ارومیه واردشد وکریم‌خان عمانطوریکه باو قول داده بود باضعاف مضاعف با اورفتار کرد و از سال ۱۱۷۹ قمری تا سال فوت کریم‌خان در ۱۱۹۳ قمری که آزادخان در شیراز بود به بهترین وجهی از او پذیرائی میشد و درنزد کریم‌خان محترمترین و معززترین اشخاص بود. پس از کریم‌خان چند سالی دیگر زنده بود و در سال ۱۱۹۶ قمری هنگام قلعه علیمرادخان بر صادقخان و پادشاه شدنش آزادخان بمرض خفقان در شیراز درگذشت و دو پسرش بنام محمودخان و احمدخان ایامی چند در سپاه زندیه مشغول بخدمت بودند. درسال ۱۱۹۹ قمری که آغامحمدخان قاجار ازقم برای گرفتن اصفهان عازم بود جعفرخان زند که در اصفهان اقامت داشت لشکری بفرماندهی احمدخان پسرآزادخان و تقی‌خان زند برای جلوگیری و جنگ باوی بسمت کاشان فرستاد در نصرآبادکاشان میان دولشکر جنگ درگرفت و آغامحمدخان فاتح گردید و تقی‌خان زندکشته شد و سایرین منهزم و فراری

---

۱ـ ارکلی.

گردیدند . بطوریکه پیش گفته شد آزادخان غلیجائی که ازتیره اسمعیل خیل بود مردی بوده است باانصاف و معقول و باسایر افراد ایلات افغان که بایران آمده بودند فرق بسیار داشته و روی همین اصل هم کریم‌خان زند نسبت بوی احترام زیادی قائل بوده است .

آقابابا رشتی ملك‌الاطباء

**آقابابا** حاجی آقابابا رشتی ملك‌الاطباء ازاطباء قرن ۱۳ هجری و در طب قدیم شهرتی داشته است . وی چندین سال در رشت و تهران بطبابت پرداخت و مرجع خاص وعام بود و چون در دربار نیز برای معالجه شاه راه یافت و از پزشکان خاصه ناصرالدینشاه شد از این جهت معروف گردید به‌حکیم باشی .

در سال ۱۲۷۹ قمری ملقب شد به ملك‌الاطباء و درسال ۱۲۸۹ قمری در گذشت .

**ابراهیم** ابراهیم‌خان یا محمدابراهیم خان ـ متخلص به انور متولد سال ۱۱۸۲ قمری پسر چهارم کریم‌خان زند که مادرش دختر محمدخان کلهر بوده است .

در سال ۱۱۹۶ قمری پس از اینکه علیمراد خان زند بر صادق خان زند غلبه کرد و وارد شیراز شد صادقخان و فرزندانش را پس ازکورکردن بقتل رسانید . ابراهیم‌خان انور نیز با برادران خود بحکم علیمرادخان نابینا گردیدند . ابراهیم‌خان پس ازکوری به‌عراق رفته و در عتبات عالیات مجاور و معتکف گردید ودر سال ۱۲۱۷ قمری در سن ۳۵ سالگی درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد . (درگذشت وی در مجلد سیم کتاب منتظم ناصری در سال ۱۲۱۶ و در مجلد اول مجمع‌الفصحاء در سال ۱۲۱۷ قمری ذکر شده است) .

**ابراهیم** میرزا ابراهیم پدر میرزا نظام مهندس‌الممالك غفاری دارای چهارپسر بوده بدین شرح: میرزا محمد علیخان مصدق الدوله ـ میرزا زین‌العابدین‌خان شریف‌الدوله ـ میرزا نظام مهندس‌الممالك و میرزا جلال. مصدق‌الدوله در سال

۱۲۸۰ قمری بنا به سلاحدید فرخ‌خان امین‌الدوله که پسرعموی او بود حاکم کاشان شد و بعد بنا بر سفارش امین‌الدوله به عزیزخان مکری سردار کل که پیشکار آذربایجان و با امین‌الدوله خیلی دوست بود در دستگاه مظفرالدین میرزای ولیعهد داخل شد و سالها در دستگاه وی مشغول به‌خدمت بود و پس از فوتش شهبازخان پسرش ملقب به مصدق‌الدوله شده و از پیشخدمتان مظفرالدین‌شاه شد. میرزاجلال غفاری بیشتر ایام اشتغال به‌ملکداری داشت و گویاکار دولتی نداشته است. شرح حال میرزانظام وشریف‌الدوله درمجلد چهارم صفحات ۳۸۳ و ۳۸۵ رجال ایران مندرج است.

**ابراهیم**

پهلوان ابراهیم یزدی فرزند غلامرضا یزدی متولد ۱۲۴۵ قمری درشهرستان‌یزد بوده‌است. درسال۱۲۶۶ قمری‌به تهران‌آمد وپس‌از چندکشتی‌که با پهلوانان پایتخت گرفت بازوبند پهلوانی را از شاه بدست آورد لکن بعد پهلوان اکبرخراسانی حریف او شد و اورا بزمین زد. سالها شغل پهلوان یزدی در دربار سلطنتی قاپوچی یعنی دربان بود. میگویند پهلوان یزدی مردی بوده بلند قامت. درشت‌

پهلوان ابراهیم یزدی

استخوان ، بسیار زورمند و با تناسب اندام ـ ۱۸۳ کیلو وزن داشته و در فروردین ۱۳۲۰ قمری در سن ۷۵ سالگی در تهران درگذشت و در قم بخاك سپرده شد . یکی از آشنایان حکایتی از او برای نگارندهٔ این سطور باین شرح نقل کرد و چنین میگفت :

پهلوان یزدی درخیابان ناصرخسرو ازسمت میدان سپه کوچهٔ اول دست چپ خانه‌ای داشت[1] چند سالی بود که در اواخر عمر از هردو پا عاجز شده بود و نمی‌توانست بدون دوچوب زیربغل راه برود . عصرها با آن دوچوب از خانهٔ خود بیرون می‌آمد و سرکوچه درکنارخیابان برای اونیمکتی گذاشته بودند و روی‌آن نیمکت می‌نشست و خیابان وعابرین را تماشا میکرد . میگفت من حضور داشتم روزی دونفر از پهلوانان از آنجا میگذشتند[2] هردو نفرآمدند به نزد پهلوان یزدی و یزدی از آنان احوالپرسی کسرد و جویای اوضاع و احوال آنها شد . آنها بوی گفتند در زورخانه مشغولیم و گاهی هم کشتی میگیریم پهلوان یزدی به‌آنان خطاب کرده گفت : من این چوب دستی خودم را بایکدست خود فشار میدهم بزمین اگر هردونفرتان توانستید آن را از جا بکنید آنوقت من میدانم که شما زورمند و پهلوان هستید به‌هردو نوچه پهلوان این گفته یزدی خیلی برخورد وسخت مشغول زورآزمائی شدند که چوب دستی او را از زمین بکنند هرقدر زور زدند نتوانستند . پهلوان یزدی بعد به‌آنان خطاب کرده گفت : بازهم بایدکارکنید تا پهلوان حقیقی بشوید .

## ابراهیم

حاج سید ابراهیم اخوی فرزند سید جواد اخوی تهرانی[3] شغلش بزازی بود ودر دورهٔ اول مجلس شورای ملی درسال ۱۳۲۴ قمری از طرف صنف بزاز حریرفروش تهران نمایندهٔ مجلس شد . میگویند که در کمیسیونی ، در مجلس راجع به موضوعی پس از تبادل‌نظر میان اعضاء از وی نیز درآن باب نظر خواستند سید ابراهیم خطاب باعضای کمیسیون مربوطه کرده و چنین گفت : به عقل من چنین میرسد تا به عقل ناقص شما چه رسد .

## ابوالحسن

راجع بشرح‌حال میرزا ابوالحسن جندقی متخلص به مجنون و یغما و آغازکارش باختلاف نوشته شده است .

در بعضی‌کتب ذکر شده‌که نامبرده در ابتدای امر درنزد میرزامحمدعلی مازندرانی برادرزن‌ذوالفقارخان سردارسمنانی معروف‌به دامغانی‌واردخدمت شد وچون‌او ازمعلومات و حسن خطش‌آگاه شد میرزا ابوالحسن جندقی راکه تخلصش در ابتداء مجنون بود به‌شوهر خواهرخود بسمت منشی گری معرفی نمودکه در دستگاه او مشغول بکار شود. نامبرده مدتی در این‌کار اشتغال داشت و چون سردار مرد خیلی تندخوی ـ هتاك و فحاشی بود مجنون از شغل خود و خدمت در نزد چنین شخصی چندان رضایتی نداشت و در نامه‌ای‌که به یکی

---

۱ـ بهمای این‌کوچه چون خیلی کم است جمعی‌نام‌آن راکوچه‌آشتی‌کنان گذاشته بودند اما شهرتش بیشتر به‌کوچه پهلوان یزدی است .

۲ـ نام آنان را برد ولی من در حافظهٔ خود نسپرده‌ام .

۳ـ معروف است که چون‌فتحعلیشاه بعد او اخوی خطاب میکرده وبا وی‌سینه برادری خوانده از این جهت باین نام‌معروف شده‌اند و مردم‌آنان را سادات اخوی میگویند . سادات اخوی اصلا لواسانی و از کوهپایه تهران میباشند .

از بستگان خود مینویسد در آن نامه راجع به ذوالفقارخان میگوید که آواز دهل شنیدن از دور خوش است . نامهٔ مزبور بدست یکی از مأمورین او می‌افتد و ذوالفقارخان پس از اینکه از مضمون آن آگاه میشود نسبت به میرزا ابوالحسن سخت خشمناك شده او را مورد غضب و هتاکی وفحاشی خودقرارمیدهد و پس‌از تنبیهش، بمأمورین خویش دستورمیدهد که اموال میرزا وکسانش را غارت کنند . آنانهم برای نفع خویش این موضوع را از خدا خواسته در این باب هیچ فروگذار نمیکنند و بنابراین دستور ، تمام اموال او وکسانش را غارت میکنند و باین مناسبت از این تاریخ تخلص مجنون خودرا تبدیل به یغما می‌نماید . یعنی در مقطع یکی از غزلیاتش راجع به مجنون بودن تخلص خود چنین گوید :

به من‌ازمال عالم یك‌تخلص‌مانده مجنون‌است  بکار آید گرای لیلی‌وش‌آن را نیز یغماکن

پس از اینکه ذوالفقارخان چوب وافری باو میزند سپس او را زندانی میکند .

میرزا محمدعلی سابق‌الذکر که در قم منزوی بوده به محض اینکه از قضیه و صدمات وارده به یغما خبردار میشود فوراً برای خلاصی وی از قم به تهران آمده او را از حبس ذوالفقارخان بیرون می‌آورد و با خود به قم میبرد و تا وقتیکه ذوالفقارخان زنده بوده یغما جرأت نمیکرده است که از قم خارج شود و در زیر حمایت میرزا محمدعلی بسر میبرد[1] .

یغما پس از مرگ ذوالفقارخان ازقم رهسپارمشهد گردیده ومدتی درمدرسهٔ میرزاجعفر با ملاقاسم مشهور به جناب قندهاری داماد میرزامهدی ملك‌الکتاب هم حجره میشود سپس به جندق رفته و چند سال بعد به تهران می‌آید .

میرزا ابوالحسن یغما علاوه براینکه در نظم ونثر استاد بوده از خطاطان خوب نیز بوده و خطوط سه‌گانه : شکسته ـ نستعلیق و نسخ را نیکو مینوشته است . احمدخان ملك‌ساسانی متوفی در سال ۱۳۴۶ خورشیدی از قول مادرش که دختر عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك بوده[2] و مکرر یغما را دیده بوده است راجع به سیما وقیافهٔ او این چنین تعریف میکند : بسیار بلند بالا و باریك اندام بود چشمانی نافذ وگیرا داشت از لبهایش تمسخر و طنز میریخت ، موهای سروریشش بدون حنا بستن رنگ قرمز داشت . عادةً کفش تیماجی قرمز میپوشید . همیشه عبا را تاکرده زیر بغل میگرفت مگر در موقع لزوم که بدوش می‌افکند. چهره‌ای بشاش و خندان داشت وگفتارش همیشه با شعر وشوخی و هزل آمیخته بود. یغما با طبقه روحانیون چندان میانه خوبی نداشته است . علمای دین معاصر را مسخره میکرده و میگفته است اینقدر از این لاطایلات و مهملات از مردم بی‌ایمان دریاکار شنیده‌ایم که خسته

---

۱ـ این‌میرزامحمدعلی‌پدرمیرزامحمودخان‌محمودی‌مشاورالملك‌وخانلرخان‌اعتصام‌الملك بوده‌است. خانلرخان‌از کارمندان عالی‌رتبهٔ وزارت خارجه وچندیهم رئیس ادارهٔ امور متفقه بسفارت انگلیس در وزارتخارجه بود .

۲ـ ادیب‌الملك و یمعاشرش و از پیروان شیخ احمد احسائی بوده‌اند .

شده‌ایم دیگر بی‌است. داجع بشرح احوال یغما جود دیگری‌نیز نقل‌شده‌است: میگویند که در سال ۱۲۳۳ قمری که فتحعلیشاه ذوالفقارخان سمنانی را به‌کومك حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی‌خراسان برای دفع فتح‌خان فرستاد[1] ذوالفقارخان هنگام‌عزیمت علاوه‌برعده‌ای که داشت وابوابجمعی اوبودند عدهٔ تفنگچی دیگر را نیز برای خویشتن جمع‌آوری نمود و برعدهٔ خود افزود از آن‌جمله افراد ، یکی هم میرزا ابوالحسن جندقی بوده‌که از جندق عازم زیارت مشهد بود اورا هم گرفته وارد افراد خودکرده تفنگی بوی داد و او را باخود به جبههٔ جنگ برد و بمرور ایام‌که با وی آشنا شد و از معلومات و حسن خط او اطلاع پیداکرد او را بسمت منشی‌گری خویش بر گزید .

دیوان یغماکه مشتمل بر ۱۱ کتاب و درموضوعات گوناگون‌است حاجی‌محمداسمعیل تفتی‌آن را جمع‌آوری وتدوین نموده و او جامع دیوان یغما میباشد وپسرش میرزاعبدالباقی طبیب ملقب باعتضادالاطباء پدر دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله آن را بدستور شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم درسال۱۲۸۳ قمری به حلیهٔ طبع‌آراسته و از چاپهای بسیار خوب است .

یغمای جندقی در سال ۱۲۷۶ قمری در گذشت .

## ابوالحسن

میرزا ابوالحسن‌خان پسر سوم میرزاابوالقاسم قائم‌مقام ومادرش دختر شخص جدیدالاسلامی بوده است . نامبرده هنگام‌کشته شدن قائم‌مقام کودك خردسالی بود و در تحصیلات او توجه زیادی بعمل نیامد و مانند دو برادر صلبی خودمیرزامحمد ومیرزاعلی‌معلوماتی نداشت . زمانیکه اولاد قائم‌مقام مورد عفو شاهانه واقع‌شدندو از مرگ جستند میرزا ابوالحسن‌خان از تبریز به اراك آمده وبکشاورزی اشتغال‌ورزید و داخل در استخدام دولت نگردید .

میرزا ابوالحسن‌خان فرزند میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام

در اواخر عمر به تهران آمد و پس‌ازفوت میرزاعلی قائم‌مقام برادر صلبی خویش در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب به قائم‌مقام و بعضویت‌شورای دولتی انتخاب گردید و در سال ۱۳۰۲ قمری‌در حدود سن ۶۵ سالگی‌درمجلس‌شوری بمرض‌سکته در گذشت ودر مقبره سیدصادق مجتهد بخاك‌سپرده شد . نامبرده دارای ۹ فرزند بود ۸ پسر و یکدختر .

---

۱ــ بشرح‌حال فتح‌خان بمجلد اول صفحهٔ ۳۷۲ وشرح‌حال‌ذوالفقارخان‌به جلداول صفحهٔ ۵۰۳ رجوع شود .

از راست بچپ : میرزا ابوالحسن شمس‌العلماء ـ عبدالحسین میرزا فرمانفرما

## ابوالحسن میرزا ابوالحسن شمس‌العلماءفرزند

حاجی میرزا یوسف شمس‌العلمای دهخوارقانی[۱] از فضلاء ـ ادباء ـ متمولین ومتشخصین طراز اول تبریز بودودر اواسط‌سلطنت مظفرالدینشاه در سن جوانی درگذشت .

میرزا ابوالحسن شمس العلماء برادربزرگ میرزاابوالقاسم شباء ـ العلماء بوده‌که دوس‌های تزاری او را با هفت تن دیگر درروز عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری بدار زدند .

ابوالحسن صبا

## ابوالحسن ابوالحسن صبا پسر ابوالقاسم کمال‌السلطنه نوادهٔ محمودخان

ملک‌الشعراء صبا از موسیقی‌دان‌های نامی معاصر ایران بود . نامبرده چندی بمعلمی موسیقی در رشت منصوب‌شد سپس به‌تهران‌آمدو کلاس مخصوص (ویولون‌سیا)را دائرنمود وبعددرهنرستان‌موسیقی ملی و ارکسترهنرهای زیبا داخل گردید وعده‌ای بسیار ازهنرمندان معاصراز شاگردان اویند. صبا دارای‌تألیفاتی‌است‌درموسیقی‌بنام:سه‌دستوروبولن‌ـ سه‌دستور سنتوروسه‌دستور سه‌تار ودر سال ۱۳۳۶ خورشیدی در حال رنجوری و بیماری درتهران درگذشت .

---

۲ـ نادر میرزا مؤلف‌کتاب تاریخ و جغرافیای تبریز دربارهٔ حاجی میرزا یوسف شمس‌العلماء چنین اظهارنظرمیکند ، استادناالاعظم وحیدالزمان و نادرالعصر در فنون اوست بیمانند و بترسل دانشمند فقیه بلندپایه و در علم اصول سرمایه شاعر و لغوی در علم معانی و بیان سخت بصیر در معقول بی‌نظیر اکنون بفضایل‌آراسته به تبریز از این بزرگ مرد نباشد.

یکی از شاگردان وی برای نویسندهٔ این سطور نقل کردکه صبا مرد مادی نبود و بشاگردان خودش از هرحیث کمك میکرد و اگر شاگردی پولی بـاو نمیداد از وی بابت تعلیم خود مطالبهٔ وجهی نمی‌نمود و خیلی علاقه‌مند به ترقی و پیشرفت شاگردان خویش در رشتهٔ موسیقی بود .

**ابوالفضل**

میرزا ابوالفضل طبیب‌کاشانی از اطباء قرن سیزدهم هجری در طب قدیم بوده . وی نخست مقدمات طب را درکاشان مولد خویش طبق معمول آنزمان آموخت و بعد به تهران آمد و در نزد اطباء بـه تلمذ پرداخت و از اطباء تهران گردید .

میرزا ابوالفضل طبیب‌کاشانی

وی طرزمعالجهٔ مخصوصی داشته است باین معنی که بیشتر مراجعین و مرضی را دستور خون گرفتن و رگزدن میداده وازکثرت تجویز این‌عمل درمیان مردم‌معروف شده‌بود بمیرزا ابوالفصد. بعدنامبرده ازپزشکان دربارسلطنتی وازحکیم‌باشیان‌شد. وی پسری داشته‌است‌درس خوانده وفاضل وچون خیلی‌خوش صورت وخوش‌اندام‌بوده ازاین‌جهت ازطرف‌ناصرالدینشاه ملقب گردیده بود به قمرالاطباء . این قمرالاطباء عمر زیادی نکرد و در جوانی درگذشت.

عکس میرزا ابوالفضل یـا بگفتهٔ مردم میرزا ابوالفصد بقلم میرزا ابـوالحسن غفاری نقاشباشی‌کاشانی صنیع‌الملك است که صورت او را درسال ۱۲۷۸ قمری ساخته و در روزنامه رسمی دولت علیه ایران شماره ۴۹۹ مندرج و منعکس شده است .

**ابوالقاسم**

میرزا ابوالقاسم ضیاءالعلماء متولد سال ۱۳۰۳ قمری فرزند حاجی میرزا یوسف‌شمس‌العلماء دهخوارقانی و برادر کوچك میرزا ابوالحسن شمس‌العلماء و ازمشروطه‌خواهان تبریز بوده‌برای ترویج مشروطیت در سال ۱۳۲۴ قمری روزنامه هفتگی بنام اسلامیه با چاپ سنگی در تبریز تأسیس و منتشر کرد . مانند بیشتر افراد خانواده؛ خود جوانی باسواد و بزبان خارجی نیز آشنا بوده است .

در سال ۱۳۳۰ قمری که روس‌های تزاری وارد تبریز شدند و شهر را اشغال نمودند در این هنگام چند نفر از افراد سرشناس راکه هواخواه مشروطه بودند دستگیر نمودند از آن‌جمله یکی‌هم همین ضیاءالعلماء صاحب ترجمه وهفت نفردیگر که یکی ازآنان حاجی میرزاعلی‌آقای ثقةالاسلام شهید بود که بلافاصله آنان را در روز عاشورا بدار کشیدند .

معروف است هنگامیکه روس‌ها ضیاءالعلماء راگرفته و بهمراه خود میبردند مادرش برادرخود حاجی‌محمدقلیخان‌را بهمراه اوفرستادکه پسرش‌تنها نماند. روس‌ها دستورداشتند که هشت‌نفر از روشن فکران تبریزرا با اسامی مشخص بدار زنند . در این حبس بیس نفر هشتم باتردستی‌فرارکرد. هنگام شمارش‌افراد روس‌ها دیدندکه عده هفت‌نفراست درصورتیکه آنها دستور اعدام‌هشت نفر را داشتند . حاجی‌محمدقلیخان‌که نزدیك آنها ایستاده وناظر اعمالشان بود او را نفر هشتم محسوب نموده بعوض شخص فراری بدار زدند !

میرزا ابوالقاسم‌خان آهی‌منشی سفارت روس در سن جوانی

**ابوالقاسم**

میرزا ابوالقاسم‌خان فرزند میرزا مجیدخان یا میرزا عبدالمجیدخان آهی‌که پس از فوت پدرش در سال ۱۲۹۴ قمری‌منشی دویم سفارت‌روس شد و بعد از سال ۱۳۲۲ قمری‌که میرزا مهدیخان منشی اول سفارت روس در گذشت خودش منشی اول و پسر بزرگش میرزا عبدالله‌خان‌منشی‌دویم گردید. میرزاابوالقاسم خان سمت مزبور را تا سال ۱۳۳۰ قمری‌که سال فوتش باشد عهده‌دار بود واز این تاریخ پسرش میرزا عبدالله‌خان منشی اول سفارت گردید .

**ابوالقاسم**

میرزا ابوالقاسم مجتهد متولد سال ۱۲۲۰ قمری، فرزند میرزا کاظم موسوی زنجانی، از علمای روحانی و از شاگردان سید محمد باقر حجة‌الاسلام شفتی و حاج محمد ابراهیم کلباسی[1] بوده و مدتی هم طبق معمول در عراق[2] به تکمیل تحصیلات خویش اشتغال داشته است.

در سال ۱۲۵۳ قمری بمولد خویش زنجان باز گشت و دارای ریاست ـ نفوذ و اقتدار و تمول زیادی گردید و در میان مردم معروف بود به میرزا یا جناب میرزا.

در سال ۱۲۹۲ قمری در سن ۷۲ سالگی در زنجان در گذشت و برای وی در خارج شهر مقبرهٔ مخصوصی ساخته و در آنجا بخاك سپرده شد.

نامبرده پدر حاجی میرزا ابوطالب زنجانی، از علمای روحانی معروف مقیم تهران، متوفی در سال ۱۳۲۹ قمری، بوده است.

**ابوالقاسم**

حاج ابوالقاسم‌خان ابراهیمی فرزند حاج زین‌العابدین‌خان چهارمین پیشوای شیخی‌ها یعنی پیشوای فرقهٔ حاجی محمدکریم‌خانی که درسال ۱۲۷۴ خورشیدی متولد شده و درسال ۱۳۱۹ خورشیدی پس از درگذشت پدرش جانشین وی و پیشوای شیخی‌ها گردید و مدت ۲۹ سال این‌سمت را داشت و درسال ۱۳۴۸ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی در گذشت.

نامبرده مردی بود تربیت شده ـ خیلی تمیز ـ دارای مبادی آداب ـ متین و مهربان و باخویشتن این سطور دوستی داشت.

از تألیفات او فهرست کتب مشایخ در دو جلد میباشد که درکرمان چاپ شده است.

حاج ابوالقاسم‌خان ابراهیمی پیشوای شیخیه

**ابوتراب**

میرزا ابوترابخان نظام‌الدوله متولد سال ۱۲۷۷ قمری = ۱۲۳۹ خورشیدی پسر میرزا حبیب‌الله‌خان[3] ونوادهٔ میرزافتح‌الله لشکرنویس برادر میرزا آقاخان صدراعظم نوری بوده ودرسال ۱۲۹۰ قمری[4] که پدرش به‌تبریز رفت اوهم

---

۱ـ کرباسی.
۲ـ بین‌النهرین.
۳ـ متوفی درسال ۱۲۷۹ خورشیدی.
۴ـ ۱۲۵۱ خورشیدی.

از راست بچپ نشسته : میرزا ابوترابخان نظم‌الدوله ـ محمد میرزا کاشف‌السلطنه ـ عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه ـ کیومرث میرزا عبدالدوله ـ غلامحسین غفاری صاحب اختیار ـ مفاخرالدوله .

ایستاده از راست بچپ : نصرالدوله ـ حاج معین‌السلطان ـ محتشم‌الدوله نوکر صاحب‌اختیار.

همراه پدر بود ودر آنجا مشغول به‌تحصیل گردید. زبان فرانسه را درتبریز وتهران آموخت. در۱۲۹۶قمری که ادارهٔ پلیس بریاست کنت‌دومونت‌فورت درتهران‌دائر شد ابتدا مترجم‌ودرسال ۱۳۰۳قمری معاون‌ادارهٔ پلیس[1] شد. درسال۱۳۰۹ قمری که میرزا سیدعبدالله پسر میرزا موسی وزیر تفرشی بجای کنت دومونت فورت رئیس‌شهربانی و ملقب به انتظام‌السلطنه شد و در آن زمان سمت مربور را وزیر نظمیه میگفتند پس از ۷ ماه که درسمت مزبور باقی بود در ذیحجه همین سال در گذشت‌و بجای وی میرزا ابوترابخان ملقب به نظم‌الدوله شده با موافقت و تصویب کامران میرزا نایب‌السلطنه‌وقراردادمخصوص‌بین‌الاثنین‌وزیر نظمیه شد. در سال ۱۳۱۳ قمری‌که میرزارضای‌کرمانی ناصرالدینشاه‌را کشت بازپرس‌اوهمین نظم‌الدوله بود.

حبیب‌الله‌خان پدر نظم‌الدوله

1 ـ شهربانی .

درسال ۱۳۰۶ خورشیدی که در باغ ییلاقی خویش درسوهانك شمیران میزیست و گردش‌ها ودیدو بازدیدهای خود را همیشه باسواری الاغ صورت میداد روزی که سوار الاغ بود و گردش میکرد روی الاغ سکته کرد ودر سن ۶۹ سالگی درگذشت و درکنارجاده‌ای افتاد .

**ابوعبدالله**

حاج میرزا ابوعبدالله ، فرزند میرزا نصرالله شیخ‌الاسلام زنجانی ، متولد سال ۱۳۰۹ قمری ، از افاضل قرن اخیر بوده و تألیفاتی از خود باقی گذاشته است .

نامبرده در سال ۱۳۱۹ خورشیدی = ۱۳۶۰ قمری در سن پنجاه و یك سالگی در مولد خویش ، زنجان ، بدرودحیات گفت .

**احمد**

میرزا احمد مجتهد پسر لطفعلی‌خان مفاخر در جوانی وارد خدمت دولت‌شد ومدتی ازکارمندان دولت بشمارمی‌آمد لکن بعد از خدمت دولت خویش نیامده کناره گرفت و مشغول به تحصیل وبفراگرفتن علوم دینیه فقه و اصول گردید . در تبریز مقدمات و سطوح را دید و بعد بعراق رفت و در کربلا در حوزهٔ درس سیدعلی طباطبائی اصفهانی معروف به صاحب ریاض[1] که از مراجع تقلید زمان خود بود داخل شده بکسب معلومات پرداخت و پس از چند سالی تحصیل سرانجام از وی اجازهٔ اجتهاد گرفته به تبریز بازگشت . درمدت حیات خویش که عمر درازی کرد شاخصیت ونفوذ زیادی در ریاست علمیه که بلامعارض بود پیدا کرد بدین معنی که درحوزهٔ علمیهٔ تبریز اول شخص بود و در سال ۱۲۶۵ قمری در تبریز درگذشت و تشییع جنازه‌اش به تفصیل و با احترام زیاد صورتگرفت .

نادر میرزا درکتاب تاریخ وجغرافیای تبریز راجع بوی مینویسد : «... و هرگز ندیدند که خاتم اوبرحکمی بغلط باشد[2]، زیراکه احتیاط بسیارداشت دراحکام شرع. اکنون نیز بهرنوشته خاتم وخط او باشد جای گفتار نیست»[3] .

**احمد**

میرزا احمد خان مشیرالدوله متولد سال ۱۲۴۲ خورشیدی فرزند میرزامحمدخان و نوهٔ دختری پاشاخان امین‌الملك بوده[4]، میرزا ـ

---

۱ ـ نامبرده چون مؤلف کتاب ریاض‌المسائل فی بیان احکام‌الشرع بالدلایل بوده از این جهت در میان روحانیون معروف شده است به صاحب ریاض .

۲ـ فرزندان اونیز مخصوصاً حاجی میرزاباقر و حاجی میرزاجواد و همچنین حاجی‌میرزاحسن پسر حاجی میرزاباقر مانند پدر و جد بلکه زیادتر از وی در آذربایجان دارای نفوذ و بسیار مقتدر و متمول بودند .

۳ـ شمه‌ای ازشرح حال وی درمجلد اول رجال ایران صفحهٔ ۱۰۰ نیزذکر شده‌است.

۴ـ امین‌الملك اولاد ذکورنداشت فقط دارای سه‌دختر بود ، محترم‌الدوله ـ شرافت‌السلطنه و عالیه‌خانم. محترم‌الدوله عیال میرزاعلیخان امین‌الدوله شد و درسال ۱۳۰۶ قمری ملقب به محترم‌الدوله و در ۱۳۳۶ قمری درگذشت . شرافت‌السلطنه همسر میرزا محمدخان و عالیه‌خانم همسر حاج آقاعیسی پسر حاج‌علی‌احمدکورگردید .

میرزا احمدخان مبشرالدوله

علیخان درسالهائیکه لقبش امین‌الملك وامین‌الدوله و عنوانش مدیر و مرتب دارالشورای کبری و واسطهٔ عرایض و صدور احکام بود چند اداره یا وزارتخانه از قبیل وزارت وظایف و اوقاف و پستخانه زیر نظر وی اداره میشد .

درسال ۱۳۰۴ قمری میرزا احمدخان‌را، که سمتش پیشخدمت خاصه همایونی و خواهرزادهٔ زنش بود، بریاست ادارهٔ کل پست منصوب نمود و درسال ۱۳۰۹ قمری هم ملقب به مبشرالدوله گردید .

نامبرده تا سال ۱۳۱۴ قمری در سمت مزبور باقی و برقرار بود. دراین سال که دردورهٔ سلطنت مظفرالدینشاه بود امورمملکت جوردیگری شد یعنی **گل بود به‌سبزه‌نیز آراسته گردید.** میرزامحمدعلیخان قوام‌الدوله با سمت و شرکت مرتضی‌قلیخان صنیع‌الدوله داماد شاه و تقی‌خان معزالملك دائی امین‌السلطان وزیر گمرك و پست شد وبجای مبشرالدوله مهدیقلیخان مخبرالسلطنه رئیس پست گردید .

میرزا احمدخان مبشرالدوله که مادرش شرافت‌السلطنه دختر امین‌الملك وداماد امامقلی‌میرزا عمادالدوله بود در سال ۱۳۰۴ خودشیدی در سن ۶۲ سالگی درگذشت[1] .

**احمد**

احمدخان فرزند رشید باقرخان تنگستانی است که درسال ۱۲۷۳ قمری پس از اینکه سپاه ایران بسرکردگی سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه هرات یکی ازچهارشهر خراسان‌را فتح کرد وخواستند که دوباره مانند قرنهای گذشته آن را بایران ملحق نمایند ، چون این‌موضوع برخلاف میل دولت انگلستان بودت میگرفت ازاین‌جهت دراین‌سال دولت مزبوربایران اعلان جنگ داده وفوراً سی کشتی‌جنگی با چند هزار سپاهی مجهز با تمام وسائل در بندر بوشهر حاضر شدند و جنگی در بهمنی نزدیك بوشهر رویداد . در این جنگ تنگستانی‌ها بسرکردگی باقرخان و پسر رشیدش احمدخان وچاه‌کوتاهی‌ها بسرکردگی شیخ حسین‌چاه‌کوتاهی باعدهٔ قلیل‌خود با انگلیسی‌ها

---

۱ــ شرافت‌السلطنه پس ازفوت میرزامحمدخان زن سلطان ابراهیم میرزامشکوة‌الدوله پسر پنجم امامقلی میرزا عمادالدوله و برادرزن پسرش شد .

سخت بمبارزه پرداختند. اسلحه ایرانیان فداکار ومبارز تفنگهای فتیله‌ای سر پر بود و اسلحهٔ انگلیس‌ها توپ و تفنگ آخرین سیستم. معلوم است که بااین‌وضع انگلیس‌ها غلبه خواهند کرد.

مبارزین‌ایران خودرابسپاه انگلیس رسانده وجنگ تن بتن را آغاز نمودند. اسلحه ایرانیان دراین‌هنگام شمشیر وکارد بود وجمعی از انگلیس‌هارا بخاك هلاکت افکندند. انگلیس‌ها چون اوضاع‌را چنین دیدند توپهائی‌که درکشتی‌ها نصب بود شروع بتیراندازی نمودند وهفتاد ودوتن از تنگستانی‌ها هدف گلوله توپ دریائی گردیدند و احمد خان دلاور همینطور می‌جنگید و از هیچ چیزی باك نداشت که ناگهان هدف گلولهٔ توپ قرارگرفت و کشته شد وسرانجام انگلیس‌ها قلعهٔ بهمنی را به تصرف خود درآوردند.

احمدخان تنگستانی پسر باقرخان

مورخین ایرانی مینویسند که دراین‌جنگ انگلیس‌ها در حدود هزار نفر کشته دادند. در این جنگ‌که عاقبتش خیلی افتضاح‌آور بود مقصر خود نمامدادان خائن ایران بودند که قبلا هیچگونه پیش‌بینی در این‌باب نکرده بودند و از قشون ظفرنمون ! هم‌کاری ساخته نشد فقط تنگستانی‌ها و قشقائی‌ها بودند که جانبازی‌کرده و از خاك وطن دفاع نمودند ودر آخر کار هم‌که مصالحه صورت گرفت ومعاهدهٔ بسیار ننگینی بضررایران‌بسته شد مانند همیشه اوقات نشان ـ حمایل ـ درجه نصیب افسران قشون ظفرنمون ! گردید.

شمه‌ای از احوال احمد خان در شرح حال باقرخان تنگستانی در مجلد اول صفحهٔ ۷۹ و ۱۷۶ نوشته شده لازم است که بدانجا هم رجوع شود[۱].

---

۱ـ این شیخ حسینخان چاه کوتاهی که از رؤساء و معتبرین طایفه دموج و ملقب به شیخ‌الوزیر بوده نباید با شیخ حسینخان چاه‌کوتاهی سالار اسلام که در سال ۱۲۹۹ خورشیدی بتوسط پلیس جنوب (S.P.R.) کشته شد اشتباه شود.

**احمد**

میرزا احمد قزوینی از ایل عمارلو[1] در آغاز زندگانی از طلاب علوم قدیمه و شیخ احمد بود . و در مدارس قزوین اشتغال به تحصیل داشت، پس‌ازچندی از قزوین به‌تهران‌آمد و چند سالی در تهران بود . سپس برای تکمیل‌تحصیلات‌خویش به‌نجف‌رفت ودر نجف در سلك طلاب آزادیخواه مشغول بکار شد. در سال ۱۳۲۶ قمری پس‌از توپ بستن مجلس ازنجف باتفاق دو نفر ازطلاب بنام شیخ جلال و سیدممین برای تبلیغ بیانات علمای نجف به تبریز آمد و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ قمری و باز شدن مجدد مجلس دردورهٔ دوم‌ازتبریز بوکالت مجلس‌انتخاب گردید و به‌تهران‌آمد. پس‌از تعطیل مجلس مدتی رئیس دفتر حکومتی یزد بود و در دورهٔ سوم از یزد وکیل شد و بعد در سال ۱۳۳۴ قمری با مهاجرین بکرمانشاه رفت . چون دوبار خویشتن را بهرنحویکه خودش میدانسته بوکالت مجلس رسانده معلوم میشودکه مرد زرنگی بوده است .

احمد عمارلو

**احمد**

حاج میراحمد مرتضوی پسر حاجی سید مرتضی صراف تبریزی[2] که پدر و پسر هر دو نفر از تجار و صرافان معتبر درجهٔ یك تبریز بودند . در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه شعبه‌ای ازکار صرافی در تهران دائرکرد و پس از

---

۱ــ طائفه عمارلو در جنوب گیلان یعنی در بین رودبار ــ رحمت‌آباد و دیلمان‌سکونت دارند و از چندین طائفه به نامهای گوناگون تشکیل یافته است و بمناسبت سکونت طوائف مزبور در نواحی نامبرده این منطقه را نیز عمارلو می‌نامند و سابقاً نامش خرگام بوده است. طوائف عمارلو از کردهائی هستند که نادرشاه آنان را از قوچان به منطقهٔ مزبور کوچ داده و از آن زمان تا کنون در محل کوچ داده شده ساکن میباشند و اینان برخلاف سایر طوائف کوچی جای خود را تا بحال تغییر نداده و به محل اولیهٔ خویش باز نگشته‌اند. عده‌ای که از بقایای آنان در خراسان باقیمانده‌اند آنها را عمرلو که همان عمارلو باشد مینامند . محمدحسنخان قاجار (پدر آغا محمدخان) در سال ۱۱۶۵ قمری که گیلان‌را تصرف نمودضمناً جماعت عمارلو راکه بشرارت شهرت داشتند آنانرا نیز تادیب و تنبیه کرده از راه قزوین و طالقان و شهسوار به مازندران بازگشت .

۲ــ متوفی در سال ۱۳۲۵ قمری .

چند سالی خود مرتضوی که پس از مرگ پدر خود معروف بحاجی سید مرتضی ثانی شده بود به تهران آمد و در تهران ساکن گردید و در دورهٔ اول از طرف تجار تهران نمایندهٔ مجلس شد. میگویند که در میان تجار از اشخاص با سواد و مخصوصاً ذوق کاملی نسبت به شعر و ادبیات داشته است و در سال ۱۳۴۳ قمری در تبریز در گذشت.

**احمد** سیداحمد کسروی در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در تبریز متولد و تحصیلات خود را نیز در تبریز نمود. در سال ۱۳۳۳ قمری در مدرسه ممموریال اسکول[۱] که آمریکائی‌ها آن را دائر کرده بودند زبان انگلیسی را آموخت و ضمناً در همان مدرسه ادبیات عربی و فارسی را نیز تدریس میکرد. در سال ۱۲۹۸ خورشیدی عضو وزارت دادگستری شد و بمدکناده کرد و مدتی معلم زبان عربی در مدرسه ثروت بود سپس دوباره وارد خدمت وزارت دادگستری گردید. در مدت خدمت ده ساله خویش در دادگستری مراحلی داطی کرد: عضو استیناف مازندران ـ ریاست دادگستری اردبیل ـ زنجان ـ خوزستان ـ دادستان تهران ـ خراسان ـ عضویت دیوان عالی جنائی ـ ریاست محاکم بدایت. سپس از کار قضاوت دست کشید و به وکالت دعاوی مشغول شد و در ۲۰ اسفند سال ۱۳۲۴ خورشیدی که باتفاق منشی خود حدادپور در شعبهٔ ۷ بازپرسی دادگستری حضورداشت ناگهان مورد حمله دونفر مسلح بنام امامی واقع میشوند. این دونفر که ظاهراً اهل بازار بودند بوسیلهٔ هفت تیر و خنجر کسروی و منشی او را بطور بسیار فجیعی به قتل رسانیدند و دولت وقت هم[۲] از کشندگان بازخواستی ننمود لکن بعدها امامی بواسطهٔ قتل عبدالحسین هژیر وزیر دربار وقتکه در سال ۱۳۲۸ خورشیدی بدست او صورت گرفت با جمعی دیگر تیرباران شدند.

سیداحمد کسروی

---

۱ـ Memorial school

۲ـ کابینهٔ احمدقوام.

سیداحمدکسروی ازفضلاء ، محققین و متتبعین قرن معاصر بوده وتألیفات وی‌مشتمل بر ۶۲ جلد کتاب و رساله میباشد .

احمد اشتری

**احمد** احمد اشتری متخلص به یکتا پسرمیرزامهدی که‌درسال۱۲۸۹ قمری درجوشقان زاده شد ودر سال۱۳۱۹ قمری با پدر خود به تهران‌آمد و بتدریج ترقی‌نمود. مدتی دادستان ـ حاکم گیلان ـ معاونت وزارت دادگستری ـ کفالت شهرداری را عهده‌دار بود .

نامبرده مردی بود دارای مبادی آداب ـ با استعداد و با ذوق و قریحه خاص ـ نقاش ـ شاعر و در حقیقت هنرمندی بود و در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی در تهران درگذشت و در صفائیه شهرری بخاك سپرده شد .

**احمد** احمدخان ملك ساسانی‌متولد سال ۱۲۶۰ خورشیدی پسرمیرزامحمد حسین ملك‌الکتاب فراهانی و دخترزادهٔ عبدالعلی‌خان ادیب‌الملك پسر حاجی‌علیخان مقدم مراغه‌ای حاجب‌الدوله بود . در سال ۱۳۲۰ قمری که‌کارمند دولت بود ملقب به محتشم‌السلطان گردید.سپس درحدود سال ۱۳۲۴ قمری برای تکمیل‌تحصیلات خویش به سویس مسافرت کرد و پس از تحصیل در سال ۱۳۳۰ قمری به تهران آمد و در جزو پیشخدمتهای شاهی و بشغل معلمی شاه نیز منصوب گردید و بعد بواسطهٔ یکی ازدسایس درباریان از دربار خارج شده و پس از چند ماهی در خزانه‌داری وارد خدمت گردید . در سال ۱۳۳۳ قمری به پیشکاری دارائی یزد منصوب و به یزد رفت . در سال ۱۳۳۷ قمری بسمت مستشاری سفارت ایران دراسلامبول تعیین شده و روانه‌آن شهر گردید. پس‌ازچندی بایران بازگشت و دیگر کاری نداشت و بازنشسته شد و در مرداد سال ۱۳۴۶ خورشیدی درسن۸۶ سالگی درفرانسه درگذشت وجنازه‌اش را بایران‌آورده و در سوهانك شمیران‌بخاك

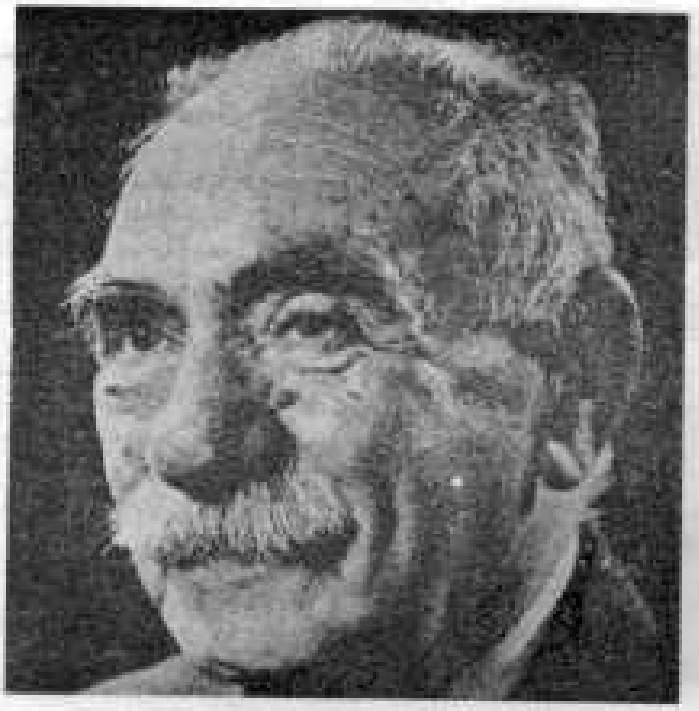

احمد خان ملك ساسانی

سپرده شد . احمدخان ملك مردی تحصیل‌کرده و معلوماتش متنوع بود .

**اسحق** میرزا اسحق خان مشکوةالسلطنه پسر میرزا عبدالله منجم‌باشی گیلانی که نیای او میرزا موسی منجم‌باشی پسر میرزاعبدالله منجم‌باشی لنگرودی بوده که در عهد کریم‌خان زند میزیسته است. میرزاعبدالله مدتی‌حکومت گیلان را داشت و پس از فوت او حکومت گیلان به آقا مهدی منجم‌باشی پسر او که ملقب به حاجی آقا بزرگ بود داده شد . حاجی آقابزرگ دارای دو پسر بوده یکی میرزا عبدالباقی منجم‌باشی و دیگری میرزا عبدالله منجم‌باشی ـ میرزا عبدالباقی داماد فتحعلیشاه و میرزا عبدالله منجم باشی داماد امیرقاسم‌خان جدامی ناصرالدینشاه که لقبش‌امیرکبیر بوده است. در اواخر سلطنت محمدشاه حکومت گیلان به میرزاعبدالباقی واگذار شد . مشکوةالسلطنه پسر میرزا عبدالله و خالهزاده ناصرالدینشاه بوده است.

**اسحق** اسحق‌میرزا پسر دویسم عبدالله میرزا متخلص بـه دارا پسر یازدهم فتحعلیشاه قاجار بوده و در سال ۱۲۷۷ قمری که مظفرالدین‌میرزا ولیعهد بسمت حکمرانی‌آذربایجان منصوب وبه تبریز رفت عدمای از شاهزادگان واشراف زادگان‌باسمتهائی بهمراه وی‌رفتند ازآن جمله یکی هم اسحق میرزای صاحب عنوان بودکه با سمت امیرآخوری بهمراه ولیعهد به‌تبریز رفت[1] . و دراین ایام عبدالمجید میرزا [2] سمتش

---

۱ــ چون محسن میرزا برادر بزرگش امیر آخورشاه بود اسحق‌میرزا برادرکهتر امیر آخور ولیعهد شد .

۲ــ عین‌الدوله .

نایب اصطبل ولیعهد بود .

اسحق‌میرزا سمت مزبور را تا سال ۱۳۰۳ قمری عهده‌دار بود. دراین‌سال عبدالمجیدمیرزا[1] نایب اصطبل بجای اسحق میرزا امیر آخور شد و اسحق‌میرزا بسمت رئیس دربخانه[2] محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه[3] تعیین گردید وچون درسال۱۳۰۴ قمری در گذشت سمتش به حاجی‌محمد حسین‌خان صدرالدوله[4] واگذار گردید .

**اسحق‌میرزا پسر عبدالله میرزا دارا**

**اسدالله**

حاجی‌اسدالله خان متولد سال۱۱۹۷ قمری پسردویم حاجی‌ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم شیرازی بوده و در سال ۱۲۱۲ قمری در سن ۱۵ سالگی در صدارت پدرش حاکم قم وکاشان بود و در سال ۱۲۱۴ قمری در سن ۱۷ سالگی حاکم بروجرد ـ لرستان و خوزستان گردید .

در سال ۱۲۱۵ قمری هنگام تباهی‌کار سلسلهٔ هاشمیه‌که منتهی بعزل و کشته شدن اعتمادالدوله صدر اعظم گردید او نیز در مقر حکمرانی خویش بامر فتحعلیشاه قاجار ازهر دوچشم‌کور شده وبعد مانند سایر بازماندگان این خانواده بااهل وعیال خود مأموربتوقف در اصفهان گردید. مدت یازده سالیکه دراصفهان اقامت داشت و مانند سایر بستگان خویش زیر نظر بود در حال نابینائی در تحصیل علم خیلی‌کوشید و مخصوصاً در رشتهٔ تاریخ و علم انساب موفقیت زیادی یافت .

درسال ۱۲۲۶ قمری‌که شاه تمام آنان را از قید بندآزادکرده و مورد لطف خویش قرارداد چون محمدتقی‌میرزا حسام‌السلطنه پسر هفتم فتحعلیشاه شوهرخواهر وی بود باین مناسبت حاجی اسدالله‌خان ازاصفهان به بروجرد رفت و مدت ۲۱ سال درآنجا اقامت داشت سپس در سال ۱۲۴۷ قمری با اهل و عیال خویش از بروجرد بشیراز بازگشت و در سال ۱۲۸۰ قمری در سن ۸۳ سالگی در شیراز در گذشت .

از تألیفات وی رساله‌ای است در شرح احوال خود از زمان تولد تا سال ۱۲۶۲

---

۱ـ عین‌الدوله .

۲ـ رئیس دربخانه را ریش سفیدی عمله خلوت هم میگفتند .

۳ـ محمدعلیشاه آینده . ۴ـ پدر شکرالله‌خان قوام‌الدوله صدری .

قمری که در آن داد فصاحت و بلاغت را داده است .

**اسدالله**

از جمله شاگردان دستهٔ سیم که در سال ۱۲۷۵ قمری پسر پرستی عبدالرسولخان نوادهٔ سدر اصفهانی برای فراگرفتن علوم و فنون مختلفه باروپا فرستاده شدند یکی هم اسدالله‌خان آقاولی بود که در صنعت کاغذ سازی کار کرد و دراین فن مهارت یافت اما چون بایران آمد از معلومات و هنر او مانند سایر شاگردان فرستاده شده باروپا استفاده نشد بنابراین با ماهی یکصد ریال حقوق بسمت منشی پستخانه منصوب شد . از او نقل شده که میگفته است : **اگر کاغذ ساز نشدم شکر خدا را که کاغذباز شدم .**

این‌شخص دوپسر ودو دختر داشت. یکی‌از پسران‌او امان‌الله‌خان تحصیل طب کرد و طبیب بانوی عظمی خواهر ظل‌السلطان شد ونصیرخاقان لقب یافت وی پدر کلنل فضل‌الله‌خان و سپهبد فرج‌الله آقاولی است . پسر دیگر اسدالله‌خان تقی‌بینش از کارمندان عالی‌مقام ـ درستکار ـ وارد ـ پرکار و رشید وزارت دارائی‌بود وطبع شعر داشت و درا شعار خود بینش تخلص میکرد. موبهایش سفید و خیلی نزدیک‌بین بود . شاعری لاادری که گویا از معاندین وی بوده او را چنین توصیف کرده است :

آن چشم سفیدی که بود چشمش کور — در کشور ما گشته به بینش مشهور
ببهوده کنند نام کاکا الماس — برعکس نهند نام زنگی کافور

دو دختر اسدالله‌خانهم تحصیل کرده بودند عربی و ریاضی میدانستند[1].

**اسدالله**

اسدالله خان قاجار در اول سلطنت ناصرالدینشاه بریاست ایلیل خاصه وامیرآخوری که از مناصب ومشاغل مهمهٔ دربارسلطنتی‌بود منصوب شد وتا سال۱۲۶۹ قمری در سمت مزبور باقی و برقرار بود. دراین سال تغییر سمت داده بحکومت همدان منصوب و فرستاده شد وبجای وی جهانسوزخان [2] بمنصب امیرآخوری منصوب گردید . اسدالله‌خان در سال ۱۲۷۰ قمری ملقب به معتمدالملك شد .

**اسدالله‌خان قاجار**

---

۱ــ در حدود چهل وپنج‌سال قبل من وبرادرم وعلی‌اصغر حکمت ونقی بینش در درکهٔ شمیران مشغول به‌گردش بودیم . نقی بینش رفت پشت دیوار باغ شعبان درکه‌ای قضای حاجت کند. علی‌اصغر حکمت که ناظرعملش‌بود به بینش گفت‌آقای بینش دارید تولید مثل‌میفرمائید؟ بینش فوراً بوی جوابداد ، **در این‌کارهم حکمتی است .**

(نقل از کتاب خاطرات من)

۲ـ مراد از جهانسوزخان همان جهانسوزمیرزا پسر پنجاه و یکم فتحعلیشاه میباشد .

نامبرده تا سال ۱۲۷۶ قمری سال فوتش حاکم همدان بود و در این سال محمد ـ حسینخان پسر بزرگش بجای وی حاکم همدان شد و تا سال ۱۲۷۸ قمری حاکم بود و بعد محمد حسنخان پیشخدمت خاصه شاه بجای او بحکومت همدان منصوب گردید.

**اسکندر**

اسکندرمیرزا، متولد سال ۱۲۲۶ قمری در تبریز، فرزند ششم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، و از فرزندان تحصیل‌کرده او بوده و بیشتر اوقات با دانشمندان محشور بود و در تربیت فرزندان خویش علاقه نشان میداد و در تعلیم و تربیت آنان کوشش داشت. از جمله فرزندان پنجگانه او محمدطاهرمیرزا است که چند جلد از رومانهای الکساندردوما را از فرانسه بفارسی خیلی خوب ترجمه کرده و شاهزاده‌ای فاضل و دانشمند بوده است.

در سال ۱۲۴۶ قمری که در تبریز ناخوشی طاعون بروز و ظهورکرد نایب‌السلطنه با زنان و فرزندان وبستگان خویش‌عزم خروج ازشهررا داشت وبرای اینکه بی‌نظمی روی ندهد از فرزندان بزرگ خود خواست که یکی از آنان برای حفظ شهر در تبریز بماند. همگی از بیم مرض سر باز زدند مگر اسکندرمیرزا اطاعت امر پدر خود را کرده و در شهر بماند.

پس از اینکه بلای مزبور مرتفع شد و نایب‌السلطنه بازگشت او را بنواخت و بیش‌از پیش در نزد او وجیه و مقرب‌ترگشت. پس از مرگ نایب‌السلطنه در سال ۱۲۴۹ قمری و ولیعهد شدن محمدمیرزا، پسر بزرگش، اسکندرمیرزا ازطرف برادر مهتر خویش‌بحکومت خوی وسلماس منصوب گردید، پس ازآن در مدت پادشاهی محمدشاه، بواسطهٔ بدی اوضاع، ازکارکناره‌کرد و در تبریز در خانهٔ خود انزواء اختیار نمود.

درسال ۱۲۶۴ قمری که محمدشاه مرد وناصرالدینشاه بسلطنت رسید اسکندرمیرزا از تبریز بتهران‌آمد وبعد بسوایدید میرزاتقی‌خان امیرکبیر، صدراعظم، بوزارت میرزاموسی مستوفی تفرشی بحکومت قزوین منصوب شد[1].

پس‌ازاینکه امیرکبیر از صدارت افتاد و بعد بامر شاه‌کشته شد. چون اسکندرمیرزا منتخب اوبود ازاین‌جهت پس‌از چهارسال و اندی‌که حکومت قزوین‌را داشت میرزاآقاخان نوری، جانشین امیرکبیر، او را معزول‌کرد وخسروخان والی را بجای وی منصوب‌نمود.

اسکندرمیرزا پس از اینکه از حکومت قزوین معزول شد به تبریز رفت و بکلی از کار دولت‌کناره‌گیری نمود و در سال ۱۲۷۳ قمری در سن ۴۷ سالگی درتبریز درگذشت.

**اسکندر**

آقااسکندر پسر زال ادعتی و زال ازاهالی سلماس[2] بوده و امیر ـ سلیمانخان اعتضادالدوله قاجار قوانلو[3] زال را در زمرهٔ غلامان

---

۱ـ میرزا موسی‌تفرشی همان است‌که بعدها معروف شد به میرزاموسی وزیر. نامبرده پدر میرزا عیسی وزیر و میرزا سیدعبدالله انتظام‌السلطنه بوده است.

۲ـ نام سابق سلماس دیلمقان و اکنون نامش شاهپور میباشد.

۳ـ دائی‌زاده آقا محمدخان مؤسس سلسلهٔ قاجار و جد خانوادهٔ امیر سلیمانی.

خویش وارد دستگاه خود نمود سپس اورا مسلمان کرده زنی مسلمه باو داد و عروسی برای او گرفت . آقا اسکندر و آقا ابراهیم [۱] از آن زن زاده شد .

حاجی آقا اسکندر برادر آقا ابراهیم امین‌السلطان و پسر زالخان ارمنی

آقااسکندر مدتی آبدارخانهٔ سلیمانخان معروف بخان خانان پسر امیرقاسم‌خان و برادر اعیانی ملك جهان خانم ملقبه به مهد علیا مادر ناصرالدینشاه بود .

در سال ۱۲۶۳ قمری که ناصرالدین میرزا ولیعهد بجای بهمن‌میرزا عم خویش والی آذربایجان شد آقا اسکندر متصدی آبدارخانهٔ ولیعهد گردید و بهمراه وی به تبریز رفت .

در سال ۱۲۶۴ قمری که محمدشاه مرد و ناصرالدین‌میرزا از تبریز به تهران آمد و پادشاه شد آبدارخانه و سقاخانه را که از مشاغل مهمهٔ درباری بود به‌آقا اسکندر واگذار نمود .

آقا اسکندر در حدود سال ۱۲۸۰ و اندی هجری‌قمری برای بجاآوردن‌فرائض حج رهسپار مکه شد و پس از حاجی‌شدن و بازگشت بایران چندی بعد درگذشت، پس از درگذشت وی مشاغلش میان برادر و پسر [۲] تقسیم شد وبموجب فرمان شاه آبدارخانه را به‌آقاابراهیم وسقاخانه را به‌آقا یوسف دادند .

چون آقا ابراهیم مرد فوق‌العاده زرنگی بود خیلی پیش افتاد تا بجائیکه ملقب به امین‌السلطان و همه‌کاره مملکت شد لکن آقایوسف [۳] چون عرضه و کفایت او را نداشت تحت‌الشعاع عمو و بعد پسر عمو واقع شد .

**اسمعیل**

حاجی اسمعیل امیرخیزی [۴] در سال ۱۲۸۴ قمری = ۱۲۵۵ خورشیدی در تبریز متولد شده و پس از تحصیل فارسی و عربی مدتی در دکان بزازی پدرش شاگرد بزاز و مشغول بکارشد بعد در دورهٔ مشروطیت درجرگهٔ

---

۱ــ امین‌السلطان .

۲ــ عمو و برادرزاده ، عمو که آقا ابراهیم باشد و برادرزاده که آقا یوسف باشد .

۳ــ حاج سقاباشی .

۴ــ امیرخیز یکی از محلات شهر تبریز است.

مشروطه خواهان داخل شده و وارد فعالیت گردید. مدتی منشی ستارخان سردار ملی بود و هنگام عزیمتش در سال ۱۳۲۸ قمری به تهران او هم بهمراه وی به تهران آمد بعد سفری باسلامبول نمود و پس از بازگشت از آنجا به تبریز درسال ۱۲۹۸ خورشیدی وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و بسمت معلم ادبیات دردبیرستان محمدیه تبریز منصوب و درسال بعد ریاست مدرسه مزبور را عهده دار گردید . ریاست مدرسه‌اش تا سال ۱۳۱۴ خورشیدی یعنی ۱۵ سال ادامه داشت . دراین سال به تهران آمد وبریاست مدرسه دارالفنون انتخاب شد . در سال ۱۳۲۱ خورشیدی رئیس فرهنگ آذربایجان گردید و تا سال ۱۳۲۳ خورشیدی ریاستش طول کشید بعد به تهران بازگشت وتا سال ۱۳۲۵ خورشیدی‌بسمت‌بازرس‌عالی وزارتی انجام خدمت مینمود . در این سال برای بار دوم نیز بریاست مدرسه دارالفنون منصوب شد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی پس از سی سال خدمت بازنشسته گردید . نثر و نظم

حاج اسمعیل

نامبرده خوب بوده و از تألیفات وی قیام آذربایجان و ستارخان میباشد که در سال ۱۳۳۹ خورشیدی در تبریز چاپ شده است . امیرخیزی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی در سن نود سالگی در تهران زندگی را بدرود گفت .

**اسمعیل**

اسمعیل مرآت متولد سال ۱۲۷۲ خورشیدی فرزند موسی مرآت‌ـ الممالك فرزند میرزا رضاخان بوده و در سال ۱۲۹۰ خورشیدی که دولت عده‌ای را به تعداد سی‌نفر برای تکمیل تحصیلات در رشته‌های گوناگون بفرانسه فرستاد از جمله شاگردان اعزامی یکی هم اسمعیل مرآت بود .

مرآت و چند تن دیگر از محصلین اعزامی در رشتهٔ آموزش و پرورش داخل شده پس از توفیق یافتن درکار خود و گرفتن دانشنامه بایران بازگشتند . مرآت مدتی معلم و

درمدارس مشغول بتدریس شد سپس رئیس بخش تعلیمات ابتدائی در وزارت‌فرهنگ گردید. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی که عده‌ای شاگرد به تعداد ۱۱۰ تن برای تکمیل معلومات در رشته‌های مختلف باروپا فرستاده شدند مرآت سرپرست آنان بود. پس از تغییر سمت و بازگشت بایران درسال ۱۳۱۶ خورشیدی استاندار کرمان و در سال ۱۳۱۸ وزیر فرهنگ شد و تا سال ۱۳۲۱ در چندکابینه وزیر فرهنگ بود.

چون قبلا در وزارت فرهنگ حیف ومیل وسوء استفاده‌های زیادی مخصوصاً درقسمت بنائی شده بود از این جهت هنگامیکه مرآت وزیر فرهنگ شد عملیات سلف خود را قبول نکرد و گفت تا رسیدگی دقیق بعمل نیاید من در امور بنائی از قبیل ساختمان‌های دانشگاه وغیره دخالتی نخواهم کرد.

مرآت در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در سن ۵۶ سالگی درگذشت و در باغچه علیحان واقع در شهر ری بخاك سپرده شد.

معروف است که اسمعیل مرآت از وزرای درستکار فرهنگ بود.

پهلوان اکبر خراسانی

**اکبر** پهلوان اکبر خراسانی، از پهلوانان‌نامورایران، فرزند پهلوان سلیم خراسانی بوده وپس‌ازآمدن‌به تهران چون‌درکشتی بر پهلوان یزدی[1] فائق آمد بنابراین موفق بگرفتن بازوبند پهلوانی ازطرف شاه گردید وازاین تاریخ شهرت زیادی پیدا کرد. نامبرده درسال۱۳۲۲هجری قمری درگذشت و درگورستان واقع در آب‌انبار قاسم‌خان بین‌تهران و ری بخاك سپرده شد. شغل وی، مانند پهلوان‌ابراهیم یزدی، قاپوچیگری یعنی دربانی در دربار بوده است.

۱ـ یزدی بزرگ.

**الله یار**

الله‌یارخان غلیجائی از امراء لشگر نادرشاه بود و در خیلی از جنگها و لشگرکشی‌ها داخل بوده است . نادرشاه او را با جماعت توخی[1] به آذربایجان فرستاد که در آنجا زیرنظر امیراصلانخان قرقلوی افشار والی آذربایجان مشغول بخدمت باشد . پس ازکشته شدن نادرشاه از امیراصلانخان متوهم شده به اصفهان آمدکه به نزد علیشاه برود لکن ابراهیم‌خان که از طرف برادر خویش علیشاه حاکم اصفهان شده بود او را باجمعیتش با ملاطفت و محبت زیاد در نزد خویش نگهداشت و درهنگام جنگ با برادر یکی از دستیاران وی بشمار می‌آمد .

در این‌هنگام علاوه‌بر الله‌یارخان محمد صالحخان قرقلوی افشار ـ محمدخان قاجار ایروانی و موسی‌خان افشار طارمی کشندگان نادرشاه و همچنین عطاءالله‌خان اوزبك بوی پیوسته بودند و او را وادار بمدم تمکین از علیشاه نمودند .

ابراهیم‌خان با برادر جنگ‌کرد و او را شکست داد و پس از دستگیرکردن برادر او راکور نمود و بعد از این قضیه ابراهیم‌خان برای خود اعلام سلطنت کرد ودر تاریخ۱۷ ذیحجه ۱۱۶۱ قمری بنام ابراهیم‌شاه پادشاه شد و بعد برای دفع شاهرخشاه که امرای خراسان او را به پادشاهی خود اختیار نموده بودند با یکصد و بیست (۱۲۰) هزار نفر سپاه مستعد و آماده از تبریز برای رزم با شاهرخ شاه عازم خراسان گردید . الله‌یارخان نیز بهمراه وی بود و ابراهیم‌شاه او را برای حفظ بنه خود در قم گذاشت و پس‌از شکست خوردن از شاهرخشاه وکشته شدنش مردم قم براهنمائی و ریاست میرزا سید محمد متولی آستانقدس رضوی که در این ایام در قم اقامت داشت برای دستگیری الله‌یارخان و سایر سرکردگان افغان و اوزبك که مواخواه ابراهیم‌شاه بودند اقدام نمودند . الله‌یارخان پس‌از غارت قم وکاشان به قندهار عزیمت نمود و لدی‌الورود به قندهار احمد شاه ابدالی که پس‌از کشته شدن نادرشاه پادشاه مملکت‌جدیدالتأسیس‌افغانستان شده‌بود نظربسابقه دشمنی که باوی داشت اورا کشت ، برخی از مورخین مینویسندکه الله‌یارخان باتفاق عطاءالله خان اوزبك برای فرونشاندن اغتشاشات گرمسیرات فارس بآنحدود عزیمت نموده بودند و کاریهم از پیش نبردند و پس‌ازکشته شدن نادرشاه از فارس به اصفهان وارد شدند واین‌موضوع راجع به الله‌یارخان اشتباه است و فقط عطاءالله‌خان با جماعت اوزبك به فارس رفته بود .

آذر بیگدلی راجع به عاقبت‌کار الله‌یارخان در آتشکدهٔ تألیف خود مینویسد : « وی

---

۱ـ توخی‌ها از طوائف غلیجائی بوده و در حدود بیست هزار خانوارند و مسکن آنان در اطراف نواحی کلات غلیجائی میباشد .

پس از پیوستن به ابراهیم‌شاه متوجه کاشان شد و پس‌از نهب و غارت آن شهر به قندهار رفت و بورود آنجا بحکم شاه درانی کشته شد ، و باید کشته شدن وی در سال ۱۱۶۳ قمری اتفاق افتاده باشد .

امان‌الله خان اردلان معروف بغلامشاه خان

**امان‌الله**

امان‌الله خان ثانی معروف به غلام شاه خان [1] والی کردستان از طایفهٔ اردلان فرزند دویم خسروخان [2] داماد فتحعلیشاه بوده و با رضاقلیخان برادر اعیانی خویش غالباً درسر حکومت کردستان سخت رقابت داشته و برضد یکدیگر اقدام میکردند .

امان‌الله خان دوبار حاکم کردستان شد و هردفعه بجای برادر خویش حاکم میشد . بار اول در سال ۱۲۶۲ قمری و دفعهٔ دویم در سال ۱۲۷۷ قمری بوده است [3] .

غلامشاه خان که در دفعهٔ ثانی حاکم شد انتظاماتی بحدود کردستان داد و مخصوصاً طایفه اورامی را که در محل اورامان سکونت دارند در سال ۱۸۲۱ قمری سخت سرکوبی نمود و بواسطهٔ این اقدامات و عملیاتش از طرف شاه مورد تقدیر واقع شده و بلقب ضیاءالملك ملقب گردید .

نامبرده تمایلی بطریقه شیخیه داشته و دوبهمرفته مدت بیست سال حکومت کردستان نمود و مانند بیشتر مأمورین کشوری و لشکری این مملکت ثروت زیادی برای خویشتن اندوخت ازآن‌جمله میگویند که بیشتر از پنجاه پارچه از املاك معتبر کردستان متعلق باو

---

۱ـ اینکه او را غلامشاه‌خان میگفتند برای این بوده که در حرمسرای شاه از حسن جهان‌خان مشهوره به والیه دختر بیست و یکم فتحعلیشاه قاجار متولد شد و فتحعلیشاه طبق معمول آن زمان حلقه‌ای بگوشش کرده او را غلامشاه نامید و از این تاریخ معروف گردید بغلامشاه‌خان .

۲ـ چون خسروخان داماد فتحعلیشاه بواسطهٔ افراط در هرزگی در سن ۲۹ سالگی درگذشت از این جهت او را خسروخان ناکام هم میگویند .

۳ـ راجع بدفعهٔ دویم حکومت وی در روزنامه دولت علیه ایران وجلد سیم کتاب منتظم ناصری در سال ۱۲۷۷ قمری و در تاریخ مردوخ در سال ۱۲۶۵ قمری نوشته شده است .

بوده و کتابخانه معتبری نیز داشته است. امان‌الله‌خان با غلامشاه‌خان پس‌ازابتلاء بناخوشی سختی در سال ۱۲۸۴ قمری در گذشت .

دکتر امیرخان امیراعلم

**امیر**

دکتر امیرخان ملقب به امیراعلم فرزند میرزا علی‌اکبرخان معتمدالوزاره در سال ۱۲۵۶ خورشیدی متولد و در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران در گذشت . نامبرده از اطبای تحصیل کرده و خوب تهران بود و چندین بار وزیر ـ نمایندهٔ مجلس شورای‌ملی‌وسناتور وچند سالی‌نیزطبیب‌خاص رضاشاه بوده‌است. نامبرده در عالم خودش مرد زرنگ و موقع‌شناسی بود .

**باباخان**

باباخان چاپشلو یا چاوشلو یکی از حکام و سرکردگان لشگری نادرشاه و مدتی از طرف وی حاکم و فرمانده قوای لرستان بود . نادرشاه در سال ۱۱۴۵ قمری احمدخان پسر قاسم خان بختیاری راکه از ملازمان رکابی و در سفر هرات در سال ۱۱۴۲ قمری همراه وی و مورد اعتمادش بود بحکومت بختیاری منصوب نمود لکن پس از چندی بختیاریها او را کشتند . نادرشاه بواسطهٔ این عمل نسبت به بختیاریها بسیار خشمناك شده تصمیم گرفت که‌آن‌طایفه را بسختی سرکوبی‌نماید بنابراین متوجه نواحی بختیاری شد و باباخان نیز بهمراه وی بود . پس از ۲۱ روز نبرد سخت سرانجام موفق گردیدکه بختیاریهای هفت‌لنگ را تنبیه سخت نموده و سه هزار خانوار از آنان را به خراسان کوچ دهد و ابوالفتح‌خان پسر دیگر قاسمخان را حاکم بختیاری‌نمود. پس از فراغت ازکار بختیاریها به انتظامات امور طایفه زندیه پرداخت . طایفه زندکه در آبادیهای پری [1] وکمازان از توابع ملایر ساکن بودند. در زمان استیلاء افغانهاکه هرج و مرج زیادی تولید شده بود طایفه زند چند سالی در سرابند و سپلاخود بسرکشی و شرارت مشغول بودند اما از طرفی هم خدماتی انجام میدادند از آن جمله چون عثمانی‌ها قسمت غربی ایران را متصرف شده بودند غالباً با آنان نبردکرده و تلفات بیشماری بآنها وارد میکردند و مخصوصاً مهدیخان زند یکی از رؤسای آنان با هفتصد سوار و پیادهٔ خویش دلاوریهائی ازخود بروز داد و زیر بار بیگانگان نمیرفت و همه اوقات باعثمانی‌ها درستیز و جنگ وگریز بود . نادرشاه در سال ۱۱۴۵ قمری باباخان و همچنین سرکردگانیکه در برودجرد بودند مأمور سرکوبی و قلع و قمع آنان نمود . لشگر اعزامی بسروقت آنان

---

۱ ـ در مجمل‌التواریخ گلستانه بجای پری پیری ذکر شده است .

رفت و چون دسترسی به طایفهٔ زندیه کار مشکل و پرزحمتی بود از این‌جهت باباخان چون مرد محیلی بود با تدابیری که در ممالك مشرق زمین و مخصوصاً ایران معمول و متداول است از قبیل تأمین‌دادن ، قسم یادکردن و قرآن مهر کردن با آنان داخل مذاکره شد . سران طایفه زند از گفت و شنود او خاطرجمع شده همگان نزد وی آمدند و او هم پس از اینکه بر آنان دست یافت همگان را که تعدادآنان بالغ برچهارصد نفر بود کشت ومهدیخان قهرمان زندیه را هم پس ازگرفتن اموالش اورا هم به قتل رسانید و بقیه ازکوچك وبزرگ و زن و مرد طایفهٔ مزبور راکه در حدود پانصد خانوار میشدند بخراسان کوچ داد و آنان را اجباراً و بقوهٔ قهریه در نواحی دره گز و ابیورد ساکن کردند .

در سال ۱۱۴۶ قمری که نادرشاه هنوز بسلطنت نرسیده بود و عهده‌دار نیابت سلطنت شاه‌عباس سوم بود بالزگیهای داغستان و سایر طوایف قفقاز برای سرکوبی آنان مشغول به نبرد بود دراین‌هنگام جمعی ازبختیاریهائیکه به‌خراسان کوچ‌داده‌شده بودند از عرض‌راه فرارکرده و پس‌از رساندن خودرا به‌کوهستانهای بختیاری در آنجا شورش برپا کردند. نادرشاه که از سرکشی آنان آگاه شد فوراً باباخان راکه در آن ایام بطور ثابت حکومت لرستان را داشت او را مأمور تنبیه و سرکوبی طایفهٔ بختیاری نمود . لشگرکشی این‌بار نیز تلفات زیادی به بختیاریها وارد آورد و بعد جمع زیادی ازآنان دوباره بخراسان کوچ داده شدند ودرتربت جام قرار گرفتند.

در اوایل سال ۱۱۴۷ قمری پس از اینکه طهماسبقلی‌خان نایب‌السلطنه ( نادرشاه ) عثمانی‌هاراکه قسمت غربی ایران را بتصرف خویش درآورده بودند شکست سخت داد و تلفات بیشماری‌بآنان واردآورد وبعد برای بیرون کردن‌آنان ازحدودآذربایجان بدآنصوب رهسپار گردید دراین‌هنگام باباخان‌را برای گرفتن سامرّه ـ حلّه ـ نجف ـ کربلا وکاظمین مأمور نمود . او مأموریت خودرا بخوبی انجام داد و پس‌از بستن پل موقتی در روی دجله و عبور ازآن ، شهرهای مذکوره را یکی پس دیگری بتصرف خویش درآورد.

درهمین‌سال که نادرشاه‌درجبههٔ فارس‌باعثمانی‌ها مشغول به‌نبردبود پس‌ازفتح‌شایان ووارد آوردن‌تلفات زیاد به دشمن‌وکشته‌شدن عبدالله پاشا سرعسکر[1] باباخان‌را نادرشاه باین‌حدود احضارکرد وپس‌ازورود اورا باششهزار به محاصره‌کردن ایروان مأمورنمود. چندی‌که از محاصرهٔ‌ایروان گذشت اورا باسایرسرکردگان‌ازایروان به‌ناحیهٔ شمس‌الدین‌لوفرستاد سپس‌در همین‌سال پیرمحمدخان حاکم‌هرات‌را نادرشاه تغییرداده وبجای اوباباخان‌را منصوب وروانه

---

۱ ــ فرمانده قوی .

بوده و کتابخانه معتبری نیز داشته است. امان‌الله‌خان یا غلامشاه‌خان پس‌ازابتلاء بتاخوشی سختی در سال ۱۲۸۴ قمری درگذشت .

دکتر امیرخان امیراعلم

**امیر**

دکتر امیرخان ملقب به امیراعلم فرزند میرزا علی‌اکبرخان معتمدالوزاره در سال ۱۲۵۶ خورشیدی متولد و در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت . نامبرده از اطبای تحصیل کرده و خوب تهران بود و چندین بار وزیر ـ نمایندهٔ مجلس شورای‌ملی‌وسناتور وچند سالی‌نیزطبیب‌خاص رضاشاه بوده‌است. نامبرده در عالم خودش مرد زرنگ و موقع‌شناسی بود .

**باباخان**

باباخان چاپشلو یا چاوشلو یکی از حکام و سرکردگان لشگری نادرشاه و مدتی از طرف وی حاکم و فرمانده قوای لرستان بود .

نادرشاه در سال ۱۱۴۵ قمری احمدخان پسر قاسم خان بختیاری راکه از ملازمان رکابی و در سفر هرات در سال ۱۱۴۲ قمری همراه وی و مورد اعتمادش بود بحکومت بختیاری منصوب نمود لکن پس از چندی بختیاری‌ها او را کشتند . نادرشاه بواسطهٔ این عمل نسبت به بختیاریها بسیار خشمناك شده تصمیم گرفت که‌آن‌طایفه را بسختی سرکوبی‌نماید بنابراین متوجه نواحی بختیاری شد و باباخان نیز بهمراه وی بود . پس از ۲۱ روز نبرد سخت سرانجام موفق گردید که بختیاریهای هفت‌لنگ را تنبیه سخت نموده و سه هزار خانوار از آنان را به خراسان کوچ دهد و ابوالفتح‌خان پسر دیگر قاسمخان را حاکم بختیاری‌نمود. پس از فراغت ازکار بختیاریها به انتظامات امور طایفه زندیه پرداخت . طایفه زندکه در آبادیهای پری [1] وکمازان از توابع ملایر ساکن بودند. درزمان ابتلاء افغانهاکه هرج و مرج زیادی تولید شده بود طایفه زند چند سالی در سرایند و سیلاخور بسرکشی و شرارت مشغول بودند اما از طرفی هم خدماتی انجام میدادند از آن جمله چون عثمانی‌ها قسمت غربی ایران را متصرف شده بودند غالباً با آنان نبردکرده و تلفات بیشماری بآنها وارد میکردند و مخصوصاً مهدیخان زند یکی از رؤسای آنان با هفتصد سوار و پیادهٔ خویش دلاوریهائی ازخود بروز داد و زیر بار بیگانگان نمیرفت و همه اوقات باعثمانی‌ها درستیز و جنگ و گریز بود . نادرشاه در سال ۱۱۴۵ قمری باباخان و همچنین سرکردگانیکه در برجرد بودند مأمور سرکوبی و قلع و قمع آنان نمود . لشگر اعزامی بسروقت آنان

---

۱ ـ در مجمل‌التواریخ گلستانه بجای پری پیری ذکر شده است .

رفت و چون دسترسی به طایفهٔ زندیه کار مشکل و پرزحمتی بود از این‌جهت باباخان چون مرد محیلی بود با تدابیری که در ممالك مشرق زمین و مخصوصاً ایران معمول و متداول است از قبیل تأمین‌دادن ، قسم یادکردن و قرآن مهرکردن با آنان داخل مذاکره شد . سران طایفه زند از گفت و شنود او خاطرجمع شده همگان نزد وی آمدند و او هم پس از اینکه برآنان دست یافت همگان راکه تعدادآنان بالغ برچهارصد نفر بودکشت ومهدیخان قهرمان زندیه را هم پس ازگرفتن اموالش اورا هم به قتل رسانید و بقیه ازکوچك وبزرگ و زن و مرد طایفهٔ مزبور راکه در حدود پانصد خانوار میشدند بخراسان کوچ داد و آنان را اجباراً و بقوهٔ قهریه در نواحی دره‌گز و ابیورد ساکن کردند .

درسال ۱۱۴۶ قمری که نادرشاه هنوز بسلطنت نرسیده بود و عهده‌دار نیابت سلطنت شاه‌عباس سوم بود بالزگیهای داغستان و سایر طوایف قفقاز برای سرکوبی آنان مشغول به نبرد بود دراین‌هنگام جمعی ازبختیاریهائیکه به‌خراسان کوچ‌داده‌شده بودند از عرض‌راه فرارکرده و پس‌از رساندن خودرا به‌کوهستانهای بختیاری در آنجا شورش برپا کردند. نادرشاه‌که از سرکشی آنان آگاه شد فوراً باباخان راکه در آن ایام بطور ثابت حکومت لرستان را داشت او را مأمور تنبیه و سرکوبی طایفهٔ بختیاری نمود . لشگرکشی این‌بار نیز تلفات زیادی به بختیاریها وارد آورد و بعد جمع زیادی ازآنان دوباره بخراسان کوچ داده شدند ودرتربت جام قرارگرفتند.

در اوایل سال ۱۱۴۷ قمری پس از اینکه طهماسبقلی‌خان نایب‌السلطنه ( نادرشاه ) عثمانی‌هاراکه قسمت غربی ایران را بتصرف خویش درآورده بودند شکست سخت داد و تلفات بیشماری‌بآنان واردآورد وبعد برای بیرون‌کردن‌آنان ازحدودآذربایجان بدآنصوب رهسپارگردید دراین‌هنگام باباخان‌را برای گرفتن سامرّه ـ حلّه ـ نجف ـ کربلا وکاظمین مأمور نمود . او مأموریت خودرا بخوبی انجام داد و پس‌از بستن پل موقتی در روی دجله و عبور ازآن ، شهرهای مذکوره را یکی پس دیگری بتصرف خویش درآورد.

درهمین‌سال‌که نادرشاه‌درجبههٔ فارس‌باعثمانی‌ها مشغول به‌نبرد بود پس‌ازفتح‌شایان ووارد آوردن‌تلفات زیاد به دشمن‌وکشته‌شدن عبدالله پاشا سرعسکر[1] باباخان‌را نادرشاه باین‌حدود احضارکرد وپس‌ازورود اورا باشصهزار به محاصره‌کردن ایروان مأمورنمود. چندی‌که از محاصرهٔ‌ایروان گذشت اوراباسایرسرکردگان‌ازایروان به‌ناحیهٔ شمس‌الدین‌لوفرستاد سپس‌در همین‌سال پیرمحمدخان حاکم‌هرات‌را نادرشاه تغییرداده وبجای اوباباخان‌را منصوب وروانه

---

۱ــ فرمانده قوی .

هرات نمود. درایامیکه نادرشاه به محاصرهٔ ایروان اشتغال داشت علیمرادخان بختیاری با بنابگفتهٔ مؤلف جهانگشای نادری علیمرادی درسال ۱۱۴۸ قمری جمعی از بختیاریهارا به دور وبرخود جمع کرده شورشی برپاکرد وجداً برضد دولت قیام و اقدام نمود . نادرشاه دوباره در این‌سال باباخان را باتفاق جمعی از خوانین و حکام مأمور دفع آنـان نمود . بختیاریها شکست خوردند وعلیمرادخان سرکردهٔ بختیاریهامم‌فرارکرد و نتوانستند او را دستگیر نمایند. پس‌ازاینکه باباخان را نادرشاه ازآنجا احضارنمود. علیمرادخـان‌ازپناه‌گاه خودکه درآنجاپنهان شده‌بود بیرون‌آمد وباز جمعیتی برای‌خود ترتیب داده و مالک‌الرقاب بختیاری گردید. نادرشاه که ازاقدامات مجددعلیمرادخان‌آگاه شد جمعی‌دیگرازسرکردگان خود را برای دفع ونابودی اوفرستاد . علیمرادخان‌که عدهٔ نفراتش به پنج هزارنفر مـرد دلاور میرسیدآن سرکردگان ولشگر اعزامی‌را درنواحی کوهستانهای صعب‌العبور بختیاری تقریباً ازبین برد و تلفات زیادی واردآورد وچون نادرشاه درجبههٔ ایروان داخل درجنگ بود ازاین جهت چندان توجه و اعتنائی به شورشیان و یاغیان بختیاری نداشت و دفع آنان را بدفع‌الوقت و به بعد موکول می‌نمود. تا اینکه‌کار داشت‌یکقدری بالا میگرفت و اهمیت زیـاد پیدا میکرد بنابراین نادرشاه تصمیم بـه قلع وقمع‌آنان گرفت و در ۸ جمادی‌الثانیه ۱۱۴۹ قمری خود شخصاً درصدداآن سامان گردید. علیمرادخان‌که ازآمدن نادرشاه اطلاع یافت مشغول بسنگربندی شده و تحصن اختیار نمود. به امر نادرشاه از اطراف بختیاریها را محاصره‌کردند وعلیمرادخان دستگیر شد وبوضع بسیار فجیعی تلف گردید[1]. دراین سال دوباره سه هزار خانوار دیگر ازطایفه بختیاری را برحسب امرنادرشاه بخراسان‌کوچ داده ومانند سایرین درتربت جام که سابقاً به جام ولشگر معروف وموسوم بودسکنی دادند و نیز دراین‌سال است که‌چون نادرشاه دراین‌جنگ وسایرجنگها رشادتهای فوق‌العاده ازبختیاریها دیده بودچهارهزارنفرازجوانان ایشان رابرای‌آرتش‌خوداانتخاب‌کرد وغالباًدرلشکرکشی‌ها با خود همراه داشت و همه نوع محبت و طرفداری را در هر موقع نسبت به‌آنان مرعی میداشت. همین چهارهزارنفر بختیاری بودندکه قلعهٔ قندهار را پس‌ازیکسال و اندی کـه محاصرهٔ[2] آن طول‌کشید و برای نادرشاه درتسخیرآن یأس تولید شده بود بختیاریها با یك هجوم دسته جمعی قلعهٔ مزبور را فتح و مسخر نمودند . در ایامیکه نادرشاه مشغول به فتح قندهار وکابل وبعد هندوستان بود رضاقلی‌میرزا پسراکبر وارشد و ولیعهد او درسال ۱۱۴۹

---

۱ــ بشرح حال علیمرادخان در مجلد دویم صفحهٔ ۴۸۴ رجوع شود.

۲ــ از ۱۹ ذیقعده ۱۱۴۹ تا دویم ذیحجه ۱۱۵۰ قمری.

قمری پس‌از گرفتن بلخ برای تسخیر بخارا و خوارزم رهسپار گردید . در جنگیکه در شلدوك نزدیك قرشی[1] میان شاهزاده و ابوالفیض‌خان پادشاه بخارا رویداد وفتح با رشادتی میرزا گردید شاهزاده شهرهای سرراه بخارا را یکی‌پس‌ازدیگری گرفت و باباخان چاپشلو که در این تاریخ حاکم[2] هرات و از رؤسای لشگرشاهزاده بود در اثنای یورش بضرب گلوله‌ای که بوی اصابت نمود فوراً درگذشت .

**باقر**

حاجی‌میرزا باقرمجتهد متولد سال ۱۲۲۱ قمری فرزند میرزا احمد مجتهد مفانی که از شاگردان شیخ محمدحسن اصفهانی مؤلف کتاب جواهرالکلام و حاج شیخ مرتضی انصاری دزفولی بوده است . نامبرده پس‌از فوت پدرش درسال ۱۲۶۵ قمری جای او را در روحانیت و مرجعیت گرفت و او را بطور مطلق مجتهد خطاب میکردند و کلمهٔ مجتهد در حقیقت برای وی لقب و عنوان شده بود[3] ودرآذربایجان خیلی‌متنفذ و مقتدر شد ودر مقابل دولت اوهم دارای قدرت بود و بحکام چندان اعتنائی نداشت و کارهای مرجوعهٔ بخود را انجام میداد. درآن زمان ازقبیل حاجی میرزا باقر بواسطهٔ ضعف دولت و یا نادرستی و بی‌عدالتی زمامداران وقت درسایر ولایات نیز چنین علمای متنفذ ومقتدری وجود داشتند. میرزاتقی‌خان فراهانی‌امیرکبیر که‌بصدارت رسید خواست‌که بدولت قدرتی بدهد و درقبال متنفذین اظهار وجودی بنماید . بنابراین سلیمان‌خان افشار را که درسال۱۲۸۶ قمری ملقب به ساحب اختیارشد برای‌آوردن‌حاجی میرزا باقر- حاجی‌میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم‌را به‌تهران درسال ۱۲۶۷ قمری مأمور و روانه نمود. شیخ‌الاسلام وپسرش اطاعت‌کرده بهمراه سلیمانخان به تهران‌آمدند لکن حاجی‌میرزا باقر بواسطهٔ قدرت و نفوذی‌که داشت اطاعت نکرد ونیامد . سرانجام اوراهم‌چندی‌بعد به‌ترتیبات خاصی بآرامی به‌تهران‌آوردند. درسال۱۲۶۸قمری‌که ناصرالدینشاه بهمراه امیرکبیر برای رفع اغتشاش و دفع متمردین اصفهان رهسپارآن شهر شد حاجی‌میرزا باقر راهم با خود بردند و نظر امیرکبیر براین‌بودکه مجتهد همیشه در تهران بماند و دیگربه تبریز نرود. در بازگشت از اصفهان امیرکبیر از صدارت افتاد و

---

۱ــ شلدوك قریه‌ای است واقع درنه‌کیلومتری باختر‌نخشب ، قرشی‌کلمه‌ای است ترکی وهمان است‌که سابقاً آن را ایرانیان نخشب واعراب نسف میگفتند.

۲ــ بیگلربیگی.

۳ــ بهمین مناسبت است‌که اعقاب وی‌کلمهٔ مجتهدی را برای خویشتن نام خانوادگی قرارداده‌اند .

بعدهم کشته شد وبجای او میرزاآقاخان نوریرا آوردند و صدراعظم کردند.

صدر اعظم تازه به مجتهد اجازه دادکه به تبریز برود و اوهم به تبریز رفت وپس‌از ورود اهمیتش بیش‌از پیش زیادترشد ونفاذ حکم او برتری گرفت.

چون مدتی بودکه بین دو فرقه ازعلماء یعنی فقهاء و اصولیین از یکطرف و شیخیه تبریز از طرف دیگر دائماً نزاع و جدال بود و یکدیگررا حتماً کافر و نجس میدانستند[1].

در ایام اقامت حاجی‌میرزا باقر در تبریز باز دوباره میان دو شعبه ازعلمای مذکوره مانند سابق یعنی زمان میرزا احمد مجتهد پدر صاحب ترجمه نفاق ایجاد شد ومیان‌پیروان آنان بسختی نزاع درگرفت و دراین‌نزاع جمعی مجروح و سه تن نیز کشته شدند. دراین هنگام دولت مجبور گردیدکه او رامجدداً به تهران بخواهد. وی به تهران‌آمد ومحترمانه می‌زیست تا اینکه در سال ۱۲۸۵ قمری در سن ۶۴ سالگی در تهران درگذشت[2].

## بدیع‌الزمان

بدیع‌الزمان فروزانفر در سال ۱۲۷۸ خورشیدی درآبادی زیرک که از محال بشرویه است متولدشد. تحصیلات خود را در مولدخویش و درمشهدنمود. درسال ۱۳۰۴ خورشیدی‌درسن ۲۶سالگی‌به تهران آمد و درمدرسه‌سپهسالار جدید حجره‌ای برای خویشتن اختیار کرد. در این‌سن مشغول بمطالعات اجتماعی وسنجش اشخاص گردید وباعده‌ای از اشخاص سرشناس‌آشنا و معاشرشد و چون طبع شعرداشت درضمن اشعاری نیزمیگفت ودر روزنامه‌هامنتشر میکرد. چندی معلم دبیرستانها بود و بعد که دانشگاه تأسیس شد استاد دانشگاه گردید. چندسالی‌نیز رئیس دانشکده الهیات ومعارف‌اسلامی بود[3] و چون وسائل داشت در اینمدت به تکمیل معلومات خویش پرداخت و باوجوداینکه بدادگاه درخواست صفرسن‌داده‌بود ومورد‌قبول‌هم‌واقع‌شده‌بود هنگامیکه بازنشسته شدازطرف‌دانشگاه جزو اساتید ممتاز بشمار آمد. زندگی‌ـ زیرکی ـ موقع شناسی و قوهٔ حافظه‌اش بیش از

بدیع‌الزمان فروزانفر

---

۱ـ بدبختانه در ملل عقب افتاده بواسطهٔ نادانی همیشه این موضوعات و گفتگوها بوده است.

۲ـ راجع بسال فوت وی درجلد سوم صفحه ۴۴۴ ریحانة‌الادب در سال ۱۲۸۵ قمری نوشته شده و در مجلد سوم منتظم در وقایع سال ۱۲۷۱ قمری باین عبارت یاد شده است، «جناب حاجی میرزا باقر مجتهد وامام جمعه تبریز مرحوم شده».

۳ـ قبلا نام دانشکده الهیات ومعارف اسلامی دانشکده معقول ومنقول‌بود.

معلوماتش بود.

درضمن اینکه استاد دانشگاه بود یکدورهمعم سناتورشد و پس‌از بازنشستگی از طرف وزارت دربار بسمت ریاست کتابخانهٔ سلطنتی منصوب گردید.

فروزانفر مردی بود خیلی چاپلوس و ابن‌الوقت و در جلب اشخاص ومخاطب خود[1] بسیار زبردست و درظرف چند ثانیه یا چند دقیقه چندین عقیدهٔ متضاد پیدا میکرد و اظهار میداشت وبرای خوش‌آمد طرف چندجور صحبت می‌نمود.

نامبرده در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۴۹ خورشیدی درسن ۷۱ سالگی در تهران درگذشت وآثاری نیزراجع‌به جلال‌الدین خراسانی مولوی و آثارش‌ازوی باقیمانده است.

**بسطام**

بسطام‌خان‌زندکارخانه‌یاکارخانه‌ای ازامراء معتبرزندیه بودودر ایام‌پادشاهی کریم‌خان‌وکیل‌مدتی‌سر کردهٔ غلامان چخماقی‌بود[2].

درسال ۱۱۷۹ قمری‌که نظرعلیخان ازطرف وکیل، برای قلع وقمع تقی دُرّانی که بر کرمان استیلاء یافته بود، مأمورشد و پس از محاصره کرمان براودست یافته تقی‌خان را بهمراه خویش بشیرازآورد و درآنجا بفرمان وکیل بدارزده شد. نظرعلیخان هنگام عزیمت به شیراز حسب‌الامر وکیل بسطام‌خان را با پانصدسوار موقتاً بجهت محافظت کرمان گذاشت واورا نایب‌الحکومه نمود بعدکریم‌خان، میرزا حسین کلانترسابق کرمان وآقاعلی سیرجانی راکه دم ازهواخواهی وکیل‌میزدند وباتقی‌خان مخالفت‌کرده بودند بآنان لقب خانی داده وهردونفررا بشراکت به ایالت‌کرمان منصوب وبسطام‌خان را احضارنمود. کریم‌خان در ایام رنجوری و ناخوشی سخت‌که امیدی بحیات خویش نداشت، رشیدبیك و جهانگیرخان فرزندان فتحعلیخان‌افشار راکه‌پس‌ازکشته شدن پدر در شیراز اقامت داشتندآنان رامرخص کرده وبهردو برادر گوشزد نمودکه به اصفهان رفته‌کوچ وبنه وکسان و متعلقان خود را که دراصفهان متوقفند برگرفته روانه آذربایجان‌ومتوجه مساکن‌خویش‌شوند. رسیدن‌آنان باصفهان مصادف شد با درگذشت کریمخان. درسال ۱۱۷۸ قمری‌که کریم‌خان از رضائیه عازم شیرازگردید بسیاری‌ازافشارها راازآنجاکوچ داده دراصفهان مقیم‌نمود. دراین‌هنگام

---

۱ــ یعنی‌خرکردن طرف.

۲ــ در زمان پادشاهان زندیه ناظر وخوانسالار دستگاه سلطنتی را کارخانه میگفتند. غلامان چخماقی درزمان سلطنت کریم خان زند افرادی بودند از ملازمان وی‌که اسلحهٔ آنان تفنگهای چخماقی وشمشیرهای مرغوب بود وتعدادآنها بالغ بریکهزار وچهارصدنفر میشد. سرکردهٔ آنان به ترتیب مدتی علی‌بیك پدر صادقخان شقاقی ــ لطفعلی‌خان چرکسی ــ علیخان کردفراچورلووبسطام‌خان زند بوده‌اند.

که پسران فتحعلیخان باصفهان وارد شدند جمعی از ناراضی‌ها و مخالفین حاجی آقامحمد حاکم اصفهان وهمچنین افشارهائیکه تفصیل آنان ذکرشد به پیرامن آنها اجتماع کرده و دو برادر را باقدامات وعملیاتی وادارنمودند. آنها نیز باقداماتی دست زدند وشورش سختی در اصفهان برپاشد. زکیخان زند که درحقیقت جانشین کریمخان شده‌بود بمحض اینکه ازشورش اصفهان آگاه شد فوراً بسطام‌خان را برای خاموش کردن آتش فتنهٔ آنان باصفهان روانه نمود. پسران فتحعلیخان و موافقین آنان که ازحرکت بسطام‌خان و نزدیك شدنش باصفهان آگاه گردیدند ازعملیات خویش سخت پشیمان شده و برای ابراز واظهار اطاعت خود به استقبال بسطام‌خان شتافتند. بسطام‌خان که به اصفهان وارد شد دونفر از پسران فتحعلیخان و چند نفرازبزرگان وبستگان ایشانرا که مجموعاً پانزده نفرمیشدند بادوسه‌نفرازغوغا طلبان‌دیگر راگرفته توقیف وزنجیر نمود وبعد مراتبرا به زکیخان اطلاع داد واز وی درطرزمجازات آنها کسب اجازه کرد. زکیخان دستور داد که تمام آنها را کشته وسرهایشان بشیراز فرستاده شود وبسطام‌خان‌هم چنین کرد[۱]. درسال ۱۱۹۳ قمری که زکیخان خواهرزادهٔ خود علیمرادخان‌را مأمورعراق[۲] نمود درابتداء درتهران اقامت ورزید و درآنجا تصمیم‌بمخالفت باخال خود نموده وبسوی اصفهان متوجه شد.

بسطام‌خان که پس‌ازخاموش کردن آتش‌فتنهٔ اصفهان و کشتارافشاریه درآنجا بسرمیبرد چون نتوانست دربرابر علیمرادخان ایستادگی کند ازاین جهت به شیراز فرارکرد.

**بهبود** بهبودخان‌اتکی‌تاتادمروی ازامراء وسرکردگان لشگری‌شاهرخشاه افشار بوده وشاهرخشاه او را درسال ۱۱۶۲ قمری وادارنمود که میرسید محمد متولی‌را که بعد بنام شاه سلیمان ثانی‌بجای شاهرخشاه در خراسان پادشاه شد بکشد و او امتناع نموده وزیربار چنین عملی‌نرفت، بعدشاهرخشاه امربه زندانی کردن او داد ومدتی درزندان بود. سپس شاهرخشاه‌این‌موضوع یعنی کشتن سیدمحمد را با سایرامراء وسرکردگان خویش‌عنوان نمود و درمیان گذاشت آنها[۳] علاوه براینکه از انجام این‌چنین کاری روگردان شده وامتناع نمودندسته‌جمعی بدرزندان رفته بهبودخان راازآنجا بیرون

---

۱ــ بشرح‌حال فتحعلیخان افشار درجلد سوم صفحه ۵۸ رجوع شود. درتاریخ گیتی‌گشا تألیف نامی‌عدهٔ کشتگان افشاریه را پانزده‌نفر و درمجمل‌التواریخ تألیف گلستانه ۹ تن ذکر شده است.

۲ــ اصفهان ــ تهران ــ قزوین وغیره.

۳ــ امیرعلیخان خزیمه ــ احمدخان بیات ــ جعفرخان زعفرانلو وامیرخان نوبچی‌باشی عرب میش‌مست وسایرخوانین ازطوائف مختلف که در خراسان مقیم و مجموعاً ۱۶ نفربودند.

آوردند و باتفاق به نزد میرسید محمد رفته سلطنت او را اعلام نمودند و شاهرخشاه راهم کورکردند. شاه سلیمان ثانی که بسلطنت رسید بسیاری ازهواخواهان خود را واردخدمت کرده مقامات ومناصبی را بعهدهٔ هریك ازآنان واگذارکرد ازآن جمله همین بهبودخان صاحب‌ترجمه بودکه‌اورا بسمت سپهسالاری‌خویش‌معین‌ومنصوب‌نمود. بعددرهمین سال بهبودخان سپهسالار وامیرخان توپچی باشی وامیرمعصوم‌خان برادرامیرعلم‌خان وجمعی ازسرکردگان دیگر[1] را مأمورنمودکه به هرات رفته‌آنشهر را از تصرف احمدشاه دُرّانی خارج نمایند و قرار بودکه پس‌ازگرفتن‌هرات متوجه قندهارشوند ونظرش براین‌بودکه ایران‌رابمرزهای سابق خود برساند و شهرهائیکه پس‌ازکشته شدن نادرشاه ازتملك وتصرف ایران خارج‌شده دوباره‌آنهارا تصرف‌وضمیمه‌نماید. سرکردگان ولشگرازعزامی‌شاه سلیمان رفتند وباتیمورخان حاکم‌هرات پسراحمدشاه درانی‌که پس‌ازمرگ پدربنام تیمورشاه جانشین پدرخویش گردید جنگ‌کردند و شاه سلیمان‌هم پشت‌سرهم کمك برای‌آنان میفرستاد. تیمورخان در این‌جنگ شکست خورده با جمعی ازسرکردگان بسمت قندهار فرارکرد وبهبودخان و امیرخان فاتح گردیدند. پس‌از اینکه شاه سلیمان خبرفتح وگرفتن‌هرات و فرار تیمورخان را شنیدتصمیم گرفت‌که خود شخصاً با لشگری مجهزتربه هرات رفته وعملیات خویش‌را گسترش دهد و برای اقدامات و عملیات منظوره حکمی‌به حکام وسرکردگان خراسان صادر و ابلاغ نمود که با جمعیت سواره وپیاده خود در هرات حاضرشوند و تأکید بلیغ شده بودکسه حضور آنان در این‌هنگام بسیار لازم‌است لکن شاه سلیمان پس‌ازچهل‌روز سلطنت، خوش درخشید ولی‌دولتمستعجل‌بود اونیز بنوبه خودبوسیلهٔ‌یوسفعلیخان جلایروبرادرش زالخان ازپادشاهی خلع شده وکورگردید و باین مناسبت نقشهٔ شاه سلیمان بکلی بهم خورده و بهیچ وجه عملی نشد وبعد موضوعات‌دیگری‌پیش‌آمدکرد. بهبودخان که‌بیگلربیگی[2] هرات شده‌بود وامیرخان توپچی باشی که خبرخلع‌وکوری شاه سلیمان‌را شنیدند چون ددخلع وکورکردن شاهرخشاه دست داشتند و ازپادشاه شدن محمد وی خیلی‌متوحش و نگران شده و روی بازگشتهم به مشهد نداشتند از این‌جهت نامه‌ای مشتمل براطاعت وانقیاد وخدمتگذاری وسپردن هرات و توابع‌آن‌نوشته‌وبوسیلهٔ چاپاربه‌قندهاربه‌نزداحمدشاه درانی‌فرستادند. احمدشاه که قصد هجوم بهندوستان را داشت وآماده ومهیا برای رفتن بود در این‌هنگام نامهٔ‌آنان را دریافت نمود و ازقضایائیکه دراینمدت در خراسان تولید شده وگذشته بود اطلاع پیداکرد بنابراین‌فسخ عزیمت نموده و متوجه خراسان گردید. هنگامیکه باطراف هرات رسید هردونفرفرمانده‌را ازشهر به نزد خویش احضارنمود لکن بهبودخان وامیرخان از اظهار انقیاد خویش‌پشیمان شده‌وبااحمدشاه واردجنگ شدند. احمدشاه شهرهرات‌را محاصره‌نمود ومدت‌نبرد ومحاصره به درازاکشید و طرفین مدت نه‌ماه مشغول بجنگ بودند سرانجام احمدشاه طالب صلح‌شد

---

۱ــ درویشعلیخان هزاره ــ عقابخان تایمنی وصادقخان فراهی.

۲ــ حاکم.

و بهبودخان و امیرخان حاضر بمصالحه گردیدند لکن در اینمورد در حقیقت اغفال شدند و اگرهم تسلیم نمیشدند قوهٔ مقاومت ازآنان سلب شده بود و ازعهدهم کمکی بآنان نمیرسید پس‌ازاینکه هردونفر به‌نزد احمدشاه حاضرشدند احمدشاه در ظاهر رعایت‌آنان را می‌نمود لکن درباطن تحت‌نظرقرار داشتند و باتفاق احمدشاه بسمت مشهد رهسپار گردیدند.

**بیژن**

درسال ۱۲۴۳ قمری که آرتش ایران درجنگ روس شکست خوردو عباس میرزا نایب‌السلطنه فرمانده کل قوی عقب نشینی اختیار کرده و در مرند توقف نمود ابتداء نایب‌السلطنه فتحعلیخان بیگلربیگی تبریز فرزند هدایت‌الله‌خان رشتی‌را برای متارکه ومصالحه به نزد پاسکیویچ که به تبریز وارد شده بود فرستاد وپاسکیویچ‌حکومت تبریزرا مانند سابق به‌فتحعلیخان واگذار نمود. سپس‌نایب‌السلطنه بیژن‌خان گرجی‌را برای مذاکره و مصالحه به نزد پاسکیویچ روانه کرد و پس‌ازمذاکره قرارشدکه نایب‌السلطنه وپاسکیویچ دردهخوارقان یکدیگر را ملاقات نموده وقرار مصالحه داده شود.

بیژن یا بیجن‌خان بعدها به ترقیاتی نایل‌شد وبه مکه رفت و به حاجی بیجن‌خان معروف گردید. درآغازسلطنت ناصرالدینشاه [۱] مدتی‌ریاست کارمندان دربار راکه درآن‌زمان به نام ریاست عمله خلوت خاصهٔ همایونی یا ریش سفیدی عمله خلوت گفته میشد عهده‌دار بود. پس‌ازآن در همین‌سال بجای دوستعلیخان[۲] حاکم یزدشد. لکن چیزی از حکومتش نگذشت که معزول گردید و به تهران‌آمد وبجای وی محمدحسنخان سردار ایروانی[۳] حاکم یزد شد. درسال ۱۲۶۸ قمری پس‌ازعزل میرزاتقی‌خان امیرکبیر ازصدارت حاجی‌بیجن‌خان به منصب پیشخدمتباشیگری ـ ریش‌سفیدی عمله‌خلوت و تفنگدار باشیگری منصوب گردید[۴]. چندی از انتصاب وی‌به مشاغل مزبور نگذشت که درهمین‌سال درگذشت و مناصب اودوباره به‌آقامحمدحسن مهردارکه مسبوق باین مشاغل وپدرزن ناصرالدینشاه بود واگذار شد[۵].

حاجی‌بیژن‌خان گرجی پسری داشته بنام حسنخان‌که درسال ۱۲۶۹ قمری با منصب سرتیپی بریاست فوجی‌که از افراد مسیحی تشکیل‌داده شده بود ومعروف به فوج نصاری‌بود منصوب گردید و مدتها ریاست فوج مزبور را عهده‌دار بود.

---

۱ـ ۱۲۶۴ قمری.

۲ـ میرالممالک ـ نظام‌الدوله.

۳ـ ساری اصلان یا خان باباخان سردار.

۴ـ سه شغل مزبور درزمان پادشاهان سلسلهٔ قاجار از مشاغل مهمهٔ دربار سلطنت بود.

۵ـ نام دختر آقا محمد حسن که به تناوب سمتهای مهرداری ـ صندوقداری ـ پیشخدمتباشیگری و تفنگدارباشیگری شاه را داشته سفاره خانم بوده است.

## پناه

پناه‌خان سوم فرزندابراهیم خلیل‌خان سوم[۱] از امراء معتبر ایران ازتیرهٔ ساریجه لوواذایل جوانشیر بوده است. ایل‌جوانشیر درزمان سلطنت شاه عباس بزرگ در قراباغ و اران‌ساکن‌بودند رئیس وبزرگ‌آنان ابراهیم‌خلیل‌آقا نام بود. در زمان نادرشاه ابراهیم خلیل آقای سوم ریاست ایل جوانشیر را عهده‌دار بود و نادرشاه قسمتی از ایل مزبور راکوچانیده‌آنها را به سرخس انتقال داد[۲] پس‌از کشته شدن نادرشاه درسال ۱۱۶۰ قمری جوانشیرها ازسرخس به غوریان رفتند. چون طایفهٔ هزاره[۳] درآنجا ساکن بودند مابین‌آنها نزاع درگرفت و جوانشیرها در جنگ فاتح شدند. احمد شاه ابدالی یا دورانی‌که بسلطنت رسید و مملکت جدیدالتأسیسی برای خود بنام افغانستان ایجاد نمود جوانشیرهائیکه به غوریان‌آمده بودند تمام‌آنهاراکوچ داده و درکابل‌مقیم نمود که تاکنون بیشترآنان درآنجا ساکن‌میباشند و بزبان شیرین‌فارسی‌تکلم‌میکنند[۴]. پس‌ازچندی پناه‌خان سوم‌صاحب ترجمه‌ازآنحدود بمساکن‌آباء واجدادی خویش‌آمده درقلعهٔ شوشی‌قرار گرفت[۵] وپناه‌آباد را درجنب‌آن بنام خود بنا نمود وازآن تاریخ ببعد قلعهٔ شوشی یا شیشه به پناه‌آباد معروف‌گردید وبعد سکه‌ای بقره بنام پناه‌آبادی زده‌که یکطرف‌آن لااله‌الاالله و محمد رسول‌الله وعلیاًولی‌الله وطرف دیگرآن ضرب پناه‌آباد ووزن‌آن یك مثقال‌بود. ابتداء ارزش چهارشاهی و بعد به دهشاهی رسید.[۶]

محمدحسنخان قاجار درسال ۱۱۶۹ قمری پس‌ازفتح رضائیه وآواره‌کردن آزادخان غلیجائی ودادن انتظاماتی به آن نواحی‌ازآنجا متوجه اعمال گنجه وقراباغ‌گشت وبه قلعهٔ شیشه‌که در تصرف پناه‌خان جوانشیربود تاختن‌آورد لکن‌کاری ازپیش نبرده مراجعت نمود

---

۱ـ شجرهٔ اوبدین‌قرار است. پناه‌خان سوم فرزندابراهیم‌خلیل‌خان سوم فرزندپناه‌آقای دوم فرزند ابراهیم خلیل‌آقای دوم فرزند پناه‌آقا فرزند ابراهیم خلیل‌آقا.

۲ـ سرخس سابق‌جای بزرگ وآبادی بوده ودرزمان سلطنت ناصرالدینشاه چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجار روس‌ها آن را اشغال نمودند وسرخس کنونی در ایام همین پادشاه در جنب سرخس‌روس ایجاد شده ومعروف به سرخس‌ناصری است وتقریباً ده‌آبادی است.

۳ـ این‌هزاره‌ها غیراز بربریها هستند. بربریها در طریقهٔ تشیع و هزاره‌ها در طریقهٔ تسنن میباشند.

۴ـ درسال ۱۳۳۳ خورشیدی‌که برای سیاحت به‌افغانستان رفته و درکابل بودم یکی‌از آنان به من‌میگفت ما که دراینجا هستیم بما میگویندکه شما ایرانی‌هستید و وقتیکه به ایران میرویم بما میگویندکه شما افغانی‌هستید ما نمیدانیم چه بکنیم؟

۵ـ نام اول قلعه شوشی یا شیشه قلعهٔ داوربوده.

۶ـ پناه‌آبادی که درتلفظ مخففاً آن راپنا باد میگفتند تا اواخرسلطنت مظفرالدینشاه در ایران رواج داشت.

و بهمراه امراء آذربایجان ازقبیل فتحعلیخان افشار ـ شهبازخان دنبلی وغیره بسوی اصفهان رهسپار گردید.

در سال ۱۱۷۵ قمری که فتحعلیخان افشار در رضائیه تحصن اختیار نموده بود کریمخان وکیل برای دفع و دستگیری وی بسوی رضائیه متوجه شد. در این ایام پناه‌خان جوانشیر حکمران قراباغ مانند سایر امرای آذربایجان نظر بسیاست معاشات و گذشتی که کریم‌خان داشت وهمگان به قول وفعل وی اطمینان کامل داشتند به نزد کریم‌خان آمده ومورد لطف ومحبت وی واقع شد.

درسال ۱۱۷۸ قمری که کریم‌خان ازآذربایجان عازم فارس بود ودر ماه صفر ۱۱۷۹ قمری وارد شیراز گردید. ازجمله امراء معتبر آذربایجان که باکوچ وبنه بهمراه خود بشیراز آورد یکی هم همین پناه‌خان جوانشیر حاکم قراباغ بود[1]. پناه‌خان چند سال پیش ازفوت کریم‌خان وکیل درگذشت وبجای اوفرزند بزرگش ابراهم خلیل‌خان که او را باید ابراهیم خلیل‌خان چهارم گفت جانشین پدر گردید[2].

**تقی**

تقی‌خان دُرّانی[3] از باغیان زمان پادشاهی کریمخان زند بوده که درحدود ۴ سال در کرمان استیلاء داشت. کریم‌خان درسال ۱۱۷۶ قمری خدا مرادخان زند ایشیك‌آقاسی باشی[4] خودرا بسرداری وحکومت کرمان منصوب و روانه نمود. نامبرده مدت چهار سال در کرمان حکومت کرد. در خلال این احوال تقی درانی عده‌ای را دورخود جمع کرده وبرعلیه حکومت سربشورش گذاشت.

علت یاغیگری تقی‌درانی‌را چنین حکایت‌می کنند: نامبرده از اهالی دران وآن قریه‌ای است در ۷۵ کیلومتری شمال کرمان و درکوهپایه واقع شده وشغلش مدتها کوره‌چی ذغال و یا خریدار ذغال بود وذغال خودرا برای فروش به شهرحمل میکرد. یکی‌ازروزها که ذغال‌های خودرا به شهر می‌آورد در بین راه گوسفند کوهی بزرگی را دیده آن را شکار کرد و

---

۱ـ بقیه عبارت بودند از، آزادخان، فتحعلیخان افشار، ارکلی‌خان والی گرجستان ـ کاظم‌خان قراجه داغی ـ شهبازخان دنبلی ـ نجفقلیخان دنبلی عموی شهبازخان ـ حسنعلیخان قاجار ایروانی ـ حاجی‌خان کنگرلو حاکم نخجوان ـ رضاقلیخان برادر شاهوبردیخان زیاد اوغلی بیگلربیکی گنجه ـ امیرگونه‌خان افشار و حاجی محمدقلیخان حاکم مراغه.

قراباغ از نواحی آذربایجان وقرنها جزء لاینفك ایران بود و درسال ۱۲۲۸ قمری برابر با ۱۸۱۳ مسیحی بموجب معاهدهٔ گلستان درزمان سلطنت فتحعلیشاه دومین پادشاه قاجار جزء متصرفات روسیه گردید.

۲ـ بشرح حال وی در مجلد اول صفحهٔ ۱۰ رجوع شود.

۳ـ این درانی غیر از طائفهٔ درانی افغانستان است که قبلا نام آن ابدالی و ازسلطنت احمدشاه به‌بعد ابدالی تبدیل به درانی شد و از سال ۱۱۶۰ قمری تاکنون که ۲۲۰ سال‌میشود طائفه مزبور در افغانستان سلطنت میکنند. دُرّان بروزن قرّان دهی است از دهستان مُرجُند بخش مرکزی شهرستان کرمان.

۴ـ رئیس تشریفات ـ رئیس دربار.

بروی الاغ انداخته به شهر آورد. هنگامیکه براه افتاده بود ومی‌آمدپیش خود فکر کرد که اگرآن را برای حاکم ببرد انعامی که حاکم به من خواهد داد حتماً بیش‌ازقیمتی خواهد بودکه‌آن را در بازار بفروش رسانم بنابراین پیش حاکم رفت و شکار خود را تقدیم نمود حاکم ازشکار تقدیمی بسیار خوشش‌آمد وناظر خود را خواسته باو دستور دادکه شب ازاین شکار برایش کباب درست کند ناظر شکار را به‌آشپزخانه برد وتقی مدت یکساعت در حضور حاکم ایستاده و انتظار انعام اورا کشید. خان حاکم بروی بزرگواری خویش نیاورد وتقی مأیوسانه بازگشت . در کریاس دیوانخانه‌که رسید فراش‌ها، طبق معمول، دور او را گرفته از وی رسوم خواستند[1] .

تقی به آنها جوابدادکه شما شاهد بودید و دیدیدکه خان حاکم چیزی به من نداد من‌چگونه بشما رسوم بدهم فراش‌ها گفتند ما این‌چیزها را نمیدانیم باید به ما رسوم بدهی. تقی گفت من فعلا پولی در نزد خود ندارم‌که بشما بدهم فراش‌ها که این‌حرف را از اوشنیدند شروع کردند اورا به زدن. پس‌ازکتك خوردن زیاد تقی گفت پس‌حالا اجازه‌بدهید که من بروم دغال خودم را در بازار بفروشم وپس‌ازفروش‌آن و تحصیل پول رسوم شما را خواهم پرداخت . آنها ازوی تضمین وگروی خواستند او تفنگ خود را در نزدآنان گرو گذاشت تقی رفت میدان ودغال خودشرا فروخت و مبلغی‌که فراشان بعنوان رسوم از او خواسته بودندآورده وبه‌آنها پرداخت وتفنگ خودش را گرفت. روزبعد هنگامیکه حاکم‌از ارك خارج میشد تقی پیش‌آمدکار خودش را به خان حاکم[2] اظهار داشت وضمناً بوی گفت که من شکار خود را بشما تقدیم نمودم و با وجود اینکه شما انعامی مرحمت نفرمودید فراشهای شما ازمن‌رسوم خواستند وچون پولی‌نداشتم که بآنان بدهم تفنگ مرا گروی گرفتند ومن‌ناچارشده پس‌ازفروش دغال‌خود پولی بعنوان رسوم بآنها پرداختم وتفنگ‌خود را گرفتم‌اکنون امربفرمائید پولیکه بضرب چوب ازمن گرفته شده بمن‌رد کنند. خان‌حاکم به محض‌اینکه اظهارات تقی را شنید نسبت بوی سخت خشمناك شده بفراشهائیکه درجلو و عقبش بودند گفت بزنید این‌مرد حسود فضول را. فراش‌ها که از تعدی‌آنان شکایت کرده بود تا قوه وتوانائی در خود داشتند او را با مشت ولگد وچوب وچماق خورد و خمیر کردند و تقی با نیم‌جانی خود را از زیردست وپای‌آنها نجات داده و به دوان‌که مسکن اصلیش‌بود رفت وپس‌ازاتمام جراحات وارده بربدنش ، چندنفرازمردان دلیر وتیراندازان قریه را دور خودجمع‌کرده، برای انتقام جوئی، به یاغیگری پرداخت وکم‌کم مردم ناراضی و ستم‌دیده از مأمورین دولت به گرد او جمع شدند. تقی باجمعیت خود به‌کرمان‌آمده شهررا گرفت وحاکم را کشت وبجای‌او نشست وتمام‌اموالیکه در مدت چهارسال‌حکومت خویش‌جمع‌آوری

---

۱ـ یعنی‌رسوم ، رشوه ، انعام وپولی است‌که برای انجام و اتمام کاری داده میشود.

۲ـ خدا مرادخان زند.

کرده بود برای خود تصرف وضبط نمود[1].

تقی پس‌ازکشتن خدا مرادخان‌زند کاملاً بر کرمان استیلاء یافت و از این‌تاریخ شد تقی‌خان.

کریمخان وکیل محمد امین‌خان گروسی و امیرگونه‌خان افشار طارمی را برای سرکوبی تقی‌خان وتصرف کرمان فرستاد. ترسیده به‌کرمان بین دو سردار نفاق تولید شد نسبت بیکدیگرسخت بدبین شده وکارشان به نزاع وجدال کشیده شد. چون تقصیر بیشتر از امیرگونه‌خان[2] بودکریمخان او را به نزد خود احضارنمود و تمشیت امور کرمان را به محمدامین‌خان واگذارکرد. امیرگونه‌خان هنگامیکه بشیراز وارد شد ازترس بازخواست و مجازات شدن به صادقخان برادر وکیل پناهنده گردید وبنابر خواهش اوکریم‌خان او را مورد بخشایش خویش قرارداد.

محمد امین‌خان کرمان راگرفت و تقی‌خان به‌کوهستانهای کرمان‌فراری شد وپس‌از چندی دوباره باقوای زیادترومجهزتری‌بازگشته‌کرمان را بتصرف خویش درآورد و محمد امین‌خان فرارکرده بحدود یزد رفت. این‌بارکریم‌خان برای دفع‌وی تقی‌خان باقی یزدی را با محمد امین‌خان روانه‌کرمان نمود. این دونفر رفتند و با وی جنگ‌کردند اماکاری از پیش نبردند. کریم‌خان در سال ۱۱۷۹ قمری بجای‌آنان علیخان شاهسون راکه جوانی بود بسیار دلیر و ازسران لشکری بشمار می‌آمد برای قلع وقمع وی به‌کرمان مأمورنمود. پس‌ازجنگ باوی نزدیک بودکه علیخان شهرکرمان را بتصرف خود درآورد. چون همیشه ازتهور ودلاوری‌که داشت در جنگها پیش‌قدم میشد دراین هنگام ناگهان گلوله‌ای بسینه وی اصابت‌کرده او رابدیارعدم‌فرستاد. کریمخان درهمین‌سال نظرعلیخان زند برادر شیخعلیخان سردار معروف خودراکه اوهم شخصاً یکی‌ازسران نامی او بود وبه دلاوری وکاردانی‌شهرت تام داشت بحکومت وسرداری‌کرمان منصوب وروانه نمود. نامبرده پس‌از ورود به‌کرمانو چند روزی شهر را در حلقهٔ محاصره درآوردن سرانجام تقی‌خان را دستگیرکرده وبهمراه خودبشیرازآورد وبمحض ورود بفرمان وکیل‌اوراکشتند.

---

۱ـ ازقدیم‌الایام معمول چنین بوده است‌که اکثریاغیان را مأمورین متعدی ـ ظالم ـ طماع ـ اخاذ و بی‌انصاف دولت درست کرده و میکنند و اگردولتها مأمورین تربیت شده ـ درستکار ـ اصلاح طلب ـ وطن‌خواه ـ بی‌نظر وبی غرض اعم ازلشکری وکشوری را بولایات و ایالات بفرستند هرگزناراضی و یاغی ایجاد نخواهد شد.

۲ـ بشرح حال وی به جلد اول صفحهٔ ۱۷۱ رجوع شود.

میرزا تقی ضیاء الملک مدتی

**تقی** ریاست دارائی آذربایجان را داشت چیزی از انتصاب او نگذشت که میرزا شفیع گرکانی مستشارالملک بجای وی منصوب گردید اوهم ممترضاً در تلگرافخانه پست نشست[1] نامبرده مدتی نیز وزیر یزد بود یعنی معاونت حکومت یزد را داشت.

میرزا تقی تفرشی ضیاء الملک

**تقی** میرزا تقی ملقب به ضیاء لشکر و مستشار اعظم و متخلص بعدانش و معروف به حکیم سودی فرزند میرزا حسین وزیر تفرشی معروف به بلور درحدود سال ۱۲۸۸ قمری در تفرش متولد و در تهران نشو و نما یافت. نامبرده مستوفی اول و مدتی در دستگاه میرزا یوسف مستوفی الممالک، ظل السلطان و میرزا علی اصغر خان امین السلطان منشی و مدتی هم در دستگاه ابوالقاسم خان ناصر الملک نایب السلطنه منشی و مشغول بکار بود. میرزا تقی دانش مردی فاضل و شاعری توانا و منشی قابلی بوده و دارای چندین تألیف میباشد و گاهی هم در اشعار خود ضیاء تخلص میکرده است.

تقی بلور در جوانی

۱ ـ قصدش از این بست نشستن و زبان حالش این بود که من حق حساب پرداخته ام چرا مرا اخراج میکنید.

عکسهای تقی دانش ـ ضیاء لشکر و مستشار اعظم در ادوار گوناگون

تقی بلور ملقب به ضیاء لشکر

تقی بلورمتخلص به دانش

تقی دانش مستشار اعظم

تقی بلور معروف به حکیم سوری

## تیمور

تیمور میرزا حسام‌الدوله متولد سال ۱۲۲۵ قمری در شیراز پسر پنجم حسینعلی میرزا فرمانفرما که در سال ۱۲۵۰ قمری پس از مرگ فتحعلیشاه باتفاق چهار برادر سلیم و بطلی خویش[1] از ایران فرار کرده و پس از ورود به بغداد بهمراه رضاقلی میرزا و نجفقلی میرزا در سال ۱۲۵۱ قمری دستگیر و زندانی شدند و پس از ۶ ماه اقامت در آنجا دوباره بعراق باز گشتند و در تحت حمایت دولت انگلستان با حقوق سالیانه دو هزار لیره[2] برای هریك از شاهزادگان در بغداد مقیم گردیدند.

تیمور میرزا پس از ۲۸ سال اقامت در بین‌النهرین[3] در سال ۱۲۷۹ قمری بواسطهٔ اقدامات نوشابه خانم زنش که دختر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه بود بایران باز گشت و ناصرالدینشاه زیاده از حد نسبت بوی محبت

تیمورمیرزا حسام‌الدوله

ناصرالدینشاه و تیمورمیرزا حسام‌الدوله

۱ـ رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله ـ نجفقلی‌میرزا والی ـ شاهرخ میرزا واسکندرمیرزا.
۲ـ درحدود چهل‌هزار ریال. ۳ـ خود حسام‌الدوله در کتاب بازنامه ناصری تألیف خویش مینویسد: «سی‌سال متمادی در آن اماکن سعادت مساکن ...»

تیمور میرزا حسام‌الدوله و پسرهایش

و مهربانی نمود و ماهی‌هزار تومان[1] حقوق‌دربار؛ وی تصویب کرده‌واورا بسمت‌شکارچی‌باشی خودتعیین کرد. نامبرده متخصص‌دربیت پرندگان‌شکاری‌و حیوانات‌دیگر بود ودو پسرش‌عالم‌شاه‌میرزاومسرور السلطنه[2] شکارچیان بسیارقابل ودر زمرهٔ قوشسازان معروف بوده‌ویرای‌این‌هنرشان‌درنزد ناصرالدینشاه خیلی تقرب داشته‌اند. تیمورمیرزاکه خودمردی سوارکار و شکارچی بسیار قابلی بوده و دراین‌کار ابتکاراتی داشته است در فن شکار و قوشسازی و دقایق آن‌کتابی دارد بنام یادنامه ناصری‌که شامل کلیهٔ نکات و چگونگی حالات و خصائص طیور شکاری و طرق تربیت آنها است. با اطلاعات و تجربیاتی که‌درطول‌سالهارحمت‌ومصرف‌وقت‌اندوخته بود درکتاب خودنکته‌ای‌رافروگذارنکرده ومجموعه‌ای درنوع‌خود بی‌نظیربه‌یادگار گذاشته است. کتاب مزبور در سال ۱۲۸۵ قمری بچاپ سنگی بطبع رسیده است.

مسرورالسلطنه قوش‌سازپسرتیمورمیرزا

تیمورمیرزادرسال ۱۲۹۱ قمری‌درسن ۶۶ سالگی‌درتهران‌درگذشت‌وجنازه‌اش‌رابه‌نجف‌برده‌و

---

۱ـ حقوقیکه ناصرالدینشاه برای وی مقرر داشت درآن زمان مبلغ زیادی بوده‌است که هیچیک از رجال و شاهزادگان دارای چنین حقوقی نبوده‌اند.

۲ـ مسرورمیرزا یا آقامسرور.

در مقبرهٔ پدرش حسینعلی‌میرزا بخاك سپرده شد[1].

**جعفر**

میرزا جعفرخان یمین‌الممالك متولد ۱۲۸۴ قمری پسر دوم میرزا محمد رئیس صدیق‌الملك‌نوری درمدرسه دارالفنون‌در رشتهٔ مهندسی به تحصیل پرداخت و بعد چون پدرش معاونت وزارتخارجه را داشت در وزارتخارجه وارد کارشد و ازکارمندان آن وزارت‌خانه گردید و در ادارهٔ نامه نگاری مشغول بکارشد وبعدترقی کرد و بریاست ادارهٔ دول همجوار وسالها[2] رئیس ادارهٔ تذکره بود. در سال ۱۳۱۳ قمری ملقب به یمین‌الممالك شد. ودرسال۱۳۲۳قمری بجای میرزا کاظم خان البرز ممتحن‌السلطنه بسمت سرکنسول ایران در بغداد منصوب شد. پس از توپ بستن مجلس در ۱۳۲۶ قمری از کار کناره کرد و در کاظمین مقیم شد پس از بازگشت ازآنجا حکومت مازندران یافت ودرسال۱۳۳۰قمری حاکم‌تهران گردید. وی درویش‌مسلك واز مریدان‌حاجی‌میرزا حسن صفی‌علیشاه وعلیخان ظهیرالدوله بود. در اواخرسال۱۳۳۶ قمری درخیابان‌شاه‌آبادتهران، نزدیك خانه‌اش، بدست شخص‌دیوانه‌ای بضرب‌تیشهٔ نجاری بدون‌جهت وسبب دشمنی،درسن۵۲ سالگی، کشته شد. گفتند که میخواسته‌است یمین‌الملك تفرشی[3]را بکشدیمین‌الملك‌را یایمین‌الممالك‌اشتباه کرده عوضی یمین‌الممالك راکشت.

میرزا جعفرخان یمین‌الممالك

**جعفرعلی**

جعفرعلیخان معروف‌به‌نواب هندی‌از اولاد محمدرضاخان‌مازندرانی است‌که در سال۹۵۲ قمری بامر شاه طهماسب اول بسرداری‌قوجی ازسپاه ایران‌برای اعانت همایونشاه پسر بابر بهمراه وی به‌هندوستان رفت وبعدازبرقراری همایونشاه به‌پادشاهی، محمدرضاخان درهندوستان بماند وحکومت سوبهٔ مجلی بندر بعهدهٔ اولاد او واگذار شد وپس‌ازاینکه دولت انگلستان درهندوستان تسلط پیداکرد بازعم اولاد و اعقاب محمدرضاخان عهده‌دارسوبهٔ مزبوربودند. جعفرعلیخان‌چندی درافواج هندوستان‌افسر بود بعد استعفاء داده به‌کربلا رفت ویا اورا بکربلا فرستادند ودرآنجا بادختر میرزاحسنعلی طبیب شیرازی‌که به زیارت رفته بود ازدواج نمود سپس باتفاق پدرزن بشیرازآمد و درآنجا

---

۱ ـ در مجلد سیم کتاب منتظم ناصری در جزء وقایع سال ۱۲۹۱ قمری راجع بمرگ وی چنین نوشته شده است، «نواب تیمورمیرزا حسام‌الدوله که زیاده ازهشتاد سال‌زندگانی کرده بود برحمت الهی پیوست». این فقره که درمنتظم ذکرشده باید اشتباه شده باشد زیرا نامبرده درحدودسال ۱۲۲۵ قمری متولد شده وسنش درحدود ۶۶ سال بوده است.

۲ـ از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۳ قمری.

۳ـ حاجی‌میرزا سید علیخان حسابی (معزالسلطان ـ یمین‌الملك) تفرشی بواسطهٔ سوء استفاده‌هائی‌که درگمرگ و جاهای دیگر کرده بود در انظار مردم چندان وجهه‌ای نداشت.

رحل اقامت افکند و با ماهی سیصد وشصت تومان مواجبی که دولت انگلستان بوی میداد [۱] در شیراز بخوبی گذران میکرد . نامبرده در سالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ قمری برابر با ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ میلادی وکیل یعنی کنسول انگلستان درشیراز بوده‌است. بطوریکه درفارسنامهٔ ناصری مذکور است خط نسخش خوب بوده وچندین قرآن بخط خود نوشته است و درسال ۱۲۳۳ قمری در شیراز درگذشت . نامبرده انگلیسی را خوب میدانسته و هنگام آمدن سر هارفورد جنس در سال ۱۲۲۳ قمری بعنوان سفارت بایران جعفرعلیخان مترجم او بوده است .

**جعفرقلی** جعفرقلیخان پسر دویم میرزا محمدعلی خان پسر جعفرعلیخان نواب هندی که در سال ۱۲۴۴ قمری متولد و مانند اسلاف خویش وکیل یعنی کنسول انگلستان در شیراز بود ودرسال ۱۲۸۶ قمری در سن ۴۲ سالگی درگذشت و از او دو پسر باقی ماند یکی عباسقلی‌خان که دبیر سیم شرقی در سفارت انگلیس بود و دیگری حسینقلیخان که چند دوره نمایندهٔ مجلس ـ وزیر خارجه و وزیر مختار شد و هردو برادر معروف بودند به نواب .

**جعفرقلی** جعفرقلیخان نیرالملك پسر دویم رضاقلی‌خان متخلص به هدایت و معروف به لله باشی که در سال ۱۲۴۷ قمری متولد شده است . در سال ۱۲۶۸ قمری که دارالفنون تأسیس گردید وپدرش ناظم مدرسه شدجعفرقلیخان وارد مدرسه شده و از محصلین دورهٔ اول دارالفنون در رشته مهندسی بود تحصیلات خود رادر مدرسه دارالفنون باتمام رسانید و مهندس شد . در سال ۱۲۷۶ قمری‌سمت کتابداری [۲] مدرسهٔ دارالفنون را عهده‌دار گردید وسال بعد ناظم مدرسه شد ودر سال ۱۲۷۸ قمری که للهباشی بخدمت و منصب ریش سفیدی دربخسانه مظفرالدین میرزا مأمور آذربایجان گردید جعفرقلیخان بجای پدر رئیس مدرسه دارالفنون شد واز این سال تا ۱۳۱۲ قمری مدت سی و سه سال رئیس مدرسه دارالفنون ومعروف‌بخان رئیس بود . در سال ۱۲۹۲ قمری علاوه

جعفرقلیخان نیرالملك

۱ـ سیصد وشصت تومان درحدود دویست سال پیش .
۲ـ Sir Harford Jones
۳ـ رئیس کتابخانه .

بریاست دارالفنون سمت نیابت [۱] وزارت علوم را هم عهده‌دار شد و تا سال ۱۲۹۹ قمری دراین دو شغل باقی وبرقرار بود . در این سال میرزا اسدالله‌خان نایب اول‌وزارت علوم شد . در سال ۱۳۰۲ قمری ملقب به نیرالملك گردید و در سال ۱۳۱۳ قمری برحسب استدعای مخبرالدوله برادرش وزیر داخله ، وزیر علوم [۲] شد و امور مدرسه دارالفنون هم زیر نظر خودش بود و در سال ۱۳۱۵ قمری پسر خود رضاقلی خان [۳] را

جعفرقلی‌خان نیرالملك

رئیس مدرسه نمود . جعفرقلیخان نیرالملك تا سال ۱۳۲۲ قمری مدت نه سال وزیر علوم [۴] بود. درسال ۱۳۲۳ قمری‌میرزا محمودخان علاءالملك‌بجای وی‌وزیرعلوم شد ورضاقلی‌خان پسر نیرالملك مانند گذشته رئیس مدرسه دارالفنون بود .

نیرالملك دوباره دردوره مشروطیت درسال۱۳۲۵قمری درکابینهٔ اول میرزااحمدخان مشیرالسلطنه فقط مدت یکماه واندی وزیرعلوم واوقاف بود وبعددیگر اشتغال بکاری‌نداشت تا اینکه درسال ۱۳۳۳ قمری = ۱۲۹۳ خورشیدی در سن ۸۶ سالگی‌در تهران درگذشت.

---

۱ــ معاونت .

۲ــ وزیر آموزش وپرورش .

۳ــ نیرالملك دوم .

۴ــ وزیرعلوم رابعداً وزیرمعارف ــ فرهنگ و وزیرآموزش وپرورش میگفتندومیگویند.

از راست بچپ : جعفرقلی خان نیرالملك ـ محمد ابراهیم خان معاون‌الدوله ـ آقارضا خان آجودان مخصوص اقبال‌السلطنه

**جلال‌الدین**

جلال الدین میرزا احتشام الملك فرزند بزرگ خانلر میرزا احتشام‌الدوله[1] پسر هفدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده ودرسال ۱۲۶۹ قمری که احتشام‌الدوله حکمران بروجرد ـ خوزستان ـ لرستان و بختیاری بود جلال‌الدین میرزا نایب‌الحکومه لرستان شد . در سال ۱۲۷۵ قمری‌که احتشام‌الدوله حاکم اصفهان شد و سال بعد در مقابل دادن پیشکشی حکومت بروجرد نیز ضمیمهٔ حکومت اصفهان شده بعهدهٔ او واگذار گردید . احتشام‌الدوله در این سال جلال‌الدین میرزا پسر خویش را که بعداً داماد فرهاد میرزا معتمدالدوله و شوهر حرمت‌الدوله شد نیابةً بحکومت بروجرد فرستاد[2] . در سال ۱۲۷۹ قمری ملقب بلقب

---

۱ ـ احتشام‌الدوله خانلرمیرزا همان کسی‌است که درجنگ‌انگلیس وایران درسال۱۲۷۳ قمری ـ ۱۸۵۷ میلادی در خرمشهر با وجود اینکه قوایش دو مقابل قوای انگلیس بود از انگلیس‌ها شکست خورده ویا بفرار گذاشت وازخرمشهربه شوشتردفت وخرمشهر واهوازبتصرف انگلیس‌ها درآمد والبته چنین شخصی بایستی هم در این مملکت ملقب به احتشام‌الدوله بوده و پسرش‌هم احتشام‌الملك لقب داشته باشد !

۲ ـ در روزنامهٔ دولت علیه ایران حکومت جلال‌الدین میرزا در سال ۱۲۷۸ قمری ذکرشده ودر منتظم ناصری جلد سیم ۱۲۷۶ قمری مذکور است .

احتشام الملك گردید . در سال ۱۲۸۵ قمری حاکم کاشان شد و چندی بعد در جوانی در گذشت .

احتشام‌الملك و عبدالحمید میرزا ناصرالدوله[1]

**جمال**

حاجی‌جمال فومنی حاکم گیلان ازاولاد امیره‌دباج گیلانی که‌بزرگی با حشمت و جلال بوده است . درسال ۱۱۶۸ قمری محمدحسنخان قاجار پس ازاستیلاء برمازندران‌با سپاهی گران از راه کناره به‌گیلان رفت و برحاجی‌جمال فومنی حاکم رشت مسلط گشت و پس از سرکیسه‌کردن وی دوباره حکومت گیلان رامانند سابق باو واگذاشت . سپس محمدحسنخان برای استحکام کار خویش و داشتن نفوذ در آن نواحی خواهراو را نیز بحباله نکاح خود درآورد . کریم خان وکیل نیز در زمان قدرت و اقتدار خویش او را از حکومت گیلان معزول نکرد وکماکان بحکومت آن سامان برقرار گشت . حاجی‌جمال پس از بازگشت از سفر مکه بین سالهای ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ قمری در دست اشرار رشت کشته شد وهدایت‌الله خان پسرش جانشین وی گردید

**جواد**

میرزاجوادخان معاون‌السلطنه پسر میرزاحسین وزیردفتر آشتیانی[2] در ایامیکه پدرش وزیردفتر یعنی وزیردارائی بود میرزاجوادخان در زمرهٔ مستوفیان بشمار می‌آمد و مستوفی گیلان بود .

---

۱ــ این ناصرالدوله که بعد ملقب بفرمانفرما هم شد پسربزرگ فیروزمیرزا فرمانفرما بوده که مدت ۱۱ سال متوالی حاکم کرمان بلکه شاه کرمان بود. درصد و اند سال پیش‌نامبرده در زمان خویش شیك‌ترین افراد دربین‌الاماثل والاقران بوده و از عکسش هم پیداشت .

۲ــ میرزا حسین پسربزرگ آقا هدایت وزیردفتر بود .

میرزا جوادخان معاون‌السلطنه

در دورهٔ سلطنت مظفرالدینشاه مستوفی کرمانشاه وصندوقخانه سلطنتی‌شد ودر سال۱۳۰۹ قمری ملقب به معاون السلطنه گردید . در سال ۱۳۲۳ قمری از شغل خود در وزارت دادائی مستعفی و در وزارتخارجه جزو منتظرین خدمت محسوب شد و بعد چون در وزارتخارجه شغل مناسبی را پیدا نکرداز این‌جهت در صحنه‌نزدیك کرمانشاه در ملك‌شخصی خویش‌که درایام‌استیفاء و شغل مستوفیگری برای خویشتن تهیه کرده بود اقامت نمود .

در سال ۱۳۳۵ قمری از آنجا به تهران بازگشته و روزنامه زبان آزاد را تأسیس کرد و درسال ۱۳۱۸ خورشیدی درحدود سن ۷۰سالگی درصحنه درگذشت. نامبرده خیلی‌کوشش داشت‌که مانند سایر منسوبان ددرو نزدیك آشنایی خود بمقامات عالیه‌ای برسد اما موفق نگردید.

دکترحسین معاون‌که دکتر در طب وداماد وثوق‌الدوله بود در دوره‌های ۱۴ و۱۵ باوسائلی که‌داشت، و در این مملکت معمول و متداولست، از کرمانشاه نمایندهٔ مجلس شد . در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در دورهٔ ۱۵ که برای‌گرفتن اعتبارنامهٔ خویش ازکرمانشاه ، عازم آن شهر بود در همین سال در میان راه در تصادفی درسن۴۳ سالگی درگذشت پسر همین معاون‌السلطنه‌بود. دکترمعاون اخلاقاً چندان تعریفی نداشت .

## جهانسوز

جهانسوزمیرزا متولد سال۱۲۴۸ قمری[1] پسرپنجاه ویکم فتحعلیشاه و از طرف مادر نوهٔ دختری حسینقلی‌خان بیگلربیگی ارومیه بوده که در سال ۱۲۶۹ قمری‌که معروف به جهانسوزخان بود بجای‌اسدالله‌خان قاجارامیراخور که بحکومت همدان منصوب گردید رئیس اصطبل خاصه و امیراخور شاه شد و در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ قمری حاکم ارومیه[2] بود . در سال ۱۳۰۴ قمری از حکومت رضائیه معزول و به تهران بازگشت و از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹ قمری حاکم شاهرود وبسطام بود.

---

۱ــ نام اصلی این شاهزاده حسینقلی‌خان و لقبش جهانسوزشاه بود که پدرش فتحعلیشاه نام پدر خویش را روی اوگذاشته بود لکن بعدها معروف شد به جهانسوز میرزا .

۲ــ رضائیه .

در سال آخرالذکر از حکومت شاهرود برکنار شده و بجایش کیومرث میرزا عمیدالدوله پسر قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی محمد شاه حاکم شاهرود شد. در سال ۱۳۱۰ قمری با منصب و درجهٔ امیر-نویانی بجای سلطان محمدمیرزا سیف‌الدوله معروف به‌آقای داماد[1] حاکم همدان ورئیس قشون آنجا گردید. حکومت وی در همدان زیاد بطول نیانجامید ودرسال ۱۳۱۱ قمری سلطان احمدمیرزا عضدالدوله پسر چهل‌وهشتم فتحعلیشاه و پدر سیف‌الدوله سابق‌الذکر بجای برادرخویش حاکم همدان گردید و جهانسوز میرزا دوباره حاکم شاهرود شد.

جهانسوز میرزا

پس‌ازاینکه‌آقا وجیه امیرخان‌سردار ملقب بسردار معظم شده و در سال ۱۳۱۳ قمری حکومت‌های شاهرود ـ بسطام ـ سمنان ـ دامغان واسترآباد تعلق باو گرفت‌جهانسوز میرزاکه علاقه ملکی برای خویشتن در شاهرود پیدا کرده بود آقاوجیه نمی‌خواست‌که او در شاهرود بماند و مخل‌کارهایش شود ودیناً طمع به ملکش‌هم داشت ازاین جهت‌جهانسوز میرزاکه عمویش بود ناچار شده به تهران آمد و در خانه امین‌السلطان صدر اعظم برای دادخواهی بست نشست[2] اماکاری از پیش نبرد و امیرخان سردار تا سال ۱۳۱۵ قمری‌اسماً حاکم و رسماً مانند بیشتر مأمورین لشکری وکشوری این مملکت مشغول بغارت کردن مردم بود[3].

امیرخان سردار طبق اصول متداوله وجاریه مملکت دراین‌سال تغییرسمت داده وزیر جنگ و رئیس‌کل قشون ظفرنمون شد و ارتقاء رتبه یافت. جهانسوز میرزا برای بار سیم حاکم شاهرود وبسطام‌گردید وتا سال ۱۳۱۸ قمری در سمت مزبور باقی وبرقرار بود ودر این سال بلاعقب در شاهرود درگذشت.

---

۱ـ چون سیف‌الدوله داماد میرزامحمدخان قاجار دولو سپهسالار اعظم‌بود باین‌مناسبت معروف شد به آقای داماد.

۲ـ بدزد بدزد میزند وای بدزدآخری.

۳ـ سعدی میفرماید: گوسفندازبرای‌چوپان نیست بلکه چوپان زبهرخدمت‌اوست
اما متأسفانه درایران‌گوسفند ازبرای چوپان است و بدبختانه برنیاید زمردگان آواز.

**جهانگیر**

میرزا جهانگیرخان ناظم‌الملك مانند پدرش محبعلی‌خان مرندی ناظم‌الملك ازکارمندان عالی‌مقام وزارتخارجه بود . درسال۱۲۷۵ قمری تولد یافت ودر جوانی از سال ۱۳۰۰ قمری بیشتر ایام درنزد پدرش در وزارتخارجه مشغول بخدمت بوده واز منشیان وزارتخانه مزبور بود .

در سال ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ قمری با سمت منشی اولی بهمراه پدرش مأمور سرحد خراسان ودر هشتادان مرزافغانستان بود . در سال ۱۳۰۶ قمری‌که پدرش ناظم‌الملك‌بجای میرزا صادق‌خان کارگذار خراسان شد میرزا جهانگیرخان بسمت معاونت کارگذاری منصوب گردید . مأموریت پدر و پسرتا اواخر سال ۱۳۰۷ قمری مدت دو سال دوام داشت و در سال ۱۳۰۸ قمری جزوکارمندان وزارتخارجه‌که درآن‌زمان اصطلاحاً آنانرا صاحب‌منصبان وزارتخارجه میگفتند ودرحقیقت منتظرین خدمت محسوب بودند درآمدند .

دراین سال محبعلی‌خان ناظم‌الملك درگذشت و میرزا جهانگیرخان ملقب‌بلقب‌پدرش ناظم‌الملك شد ودر سال ۱۳۱۰ قمری مأمور به معاونت‌کمیسیون سرحد خراسان گردید و این مأموریتش‌تا سال۱۳۱۲ قمری‌بطول انجامید. درسال ۱۳۱۳ قمری بجای محمدابراهیم خان معاون‌الدوله‌کارگذار آذربایجان شد ومدت دو سال سمت مزبور را عهده‌دار بود . درسال۱۳۱۵ قمری میرزا حوادخان بالقب مستشارالدوله‌ای بجای وی‌کارگذارآذربایجان گردید . درسال ۱۳۱۷ قمری بجای عبدالحسینخان مدبرالملك گیلانی سرکنسول ایران در تفلیس شد . مأموریتش تا سال ۱۳۲۲ قمری مدت ۶ سال ادامه داشت . در سال۱۳۲۳ قمری بکارگذاری خراسان منصوب گردید . مدتی نیز مدیرکل وکفیل وزارتخارجه شد .

نامبرده مردی متعبی و متقدس بود وطبع شعرهم داشت ودر اشعارخویش ضیاء تخلص میکرد. وصایای حضرت علی (ع) را بپارسی منظوم ترجمه‌کرده ودر سال ۱۳۳۱ قمری‌در اسلامبول بطبع رسیده و دیوان اشعارش نیز پس از درگذشت وی درتهران چاپ شده است. ناظم‌الملك صاحب عنوان درسال ۱۳۵۲ قمری درسن ۷۷ سالگی درقم‌که درآنجا مجاورت اختیارکرده بود درگذشت .

**چالانچی**

چالانچی[1] خان‌که نام اصلیش معلوم نیست‌که چه بوده‌ازنوازندگان دربارسلطنتی‌فتحعلیشاه قاجار بودکه‌کمانچه را خیلی‌خوب‌مینواخته واز موسیقی‌دانهای بنام آن زمان بوده است . یك چالانچی‌خان دیگری نیز بوده‌که ریاست ارباب طرب یا عمله طرب ناصرالدین‌شاه قاجار را دراوایل سلطنتش داشته است .

**حبیب**

ازجمله‌کسانیکه ناصرالدین‌شاه راگاه بگاهی ملاقات میکرده‌حبیب دیوانه بوده است. روزی درباریان بشاه گفتند حبیب‌نامی‌است‌دیوانه وبرای تفریح و مزاح خوب است‌که بحضور آید . شاه اورا خواست . روز اول‌که بحضور

---

۱ــ معنی چالانچی‌درترکی نوازنده است .

شاه رسید شاه‌اذوی پرسشهائی کرد. همه سؤالات‌را بخوبی‌جواب‌داد. شاه باو گفت شنیده‌بودم که تو مردی دیوانه هستی اکنون می‌بینم که تمام حرفهایت درست و حسابی بود. حبیب بشاه‌جواب‌داد: «چون در مقابل خویش از خود دیوانه‌تر دیدم ناچار عاقل شدم». میگویند که شاه از گفتهٔ اوخیلی خندید وباو انعامی هم داد. قرائت قرآن حبیب دیوانه خیلی‌خوب بوده وهمیشه کپنك می‌پوشیده است.

**حبیب‌الله**

حاجی حبیب‌الله خان فرزند نورمحمد امامه‌ای[1] و برادر اعیانی انیس‌الدوله زن سوگلی ناصرالدینشاه بوده است[2]. پس از اینکه فاطمه سلطان‌امامه‌ای زن ناصرالدینشاه ومورداتوجه ومحبت‌او واقع شد وملقب‌به‌انیس‌الدوله

حاجی‌حبیب‌الله‌خان پیشخدمت شاه برادرانیس‌الدوله — انیس‌الدوله

گردید برادران[3] ومنسوبان خویش را داخل‌کار کرده و در دربار از پیشخدمتان مخصوص شاه بودند. علاوه براینکه آنان را ترقی داد متمول هم نمود.

---

۱ـ نورمحمد درامامه از رعایای بی‌نوا وبی‌مایه‌ای بود.

۲ـ بشرح حال انیس‌الدوله در مجلدسیم صفحهٔ ۳۱۷ همین‌کتاب رجوع شود.

۳ـ حبیب‌الله‌خان ومحمدحسنخان باانیس‌الدوله‌ازیك پدر ومادر بودند وسیدعبدالکریم خان‌که بعدها ملقب به حسام لشکر و امیر تومان‌هم شد با انیس‌الدوله فقط از مادر یکی بوده است.

حاجی حبیب‌الله خان تا انیس‌الدوله زنده بود از پیشخدمتان خاصه شاه بود و پس از مرگ وی دیگر کاری نداشت و بیکار میگردید .

**حبیب‌الله**

حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی از علمای روحانی و از مراجع تقلید عالم تشیع[1] وازشاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است .

حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی

نامبرده کتبی در فقه و اصول تألیف نموده که بیشتر آنها در تهران بطبع رسیده است . وی در سال ۱۳۱۲ قمری در نجف درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد .

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود راجع بوی چنین مینویسد : « عصر حاجی میرزا حبیب‌الله گیلانی که از اعاظم مجتهدین عتبات است مشهد رفته‌بود مراجعت کرده. نایب‌السلطنه حضرت عبدالعظیم رفته او را آورده بود . بحضور رسیدند . به مجتهد گیلانی پانصد تومان انعام مرحمت شده .

**حبیب‌الله**

حبیب‌الله خان قاجار دولو موقرالسلطنه متولد ۱۲۹۴ قمری پسر عبدالله خان ناظم‌السلطنه کشیکچی باشی[2] و شوهر ملك‌الملوك ملقبه به شکوه‌الدوله دخترهشتم مظفرالدینشاه بود. در ابتداء ازغلام بچگان اندرون ناصرالدینشاه بود و بعد از پیشخدمتان شاه شد . از سال ۱۳۰۴ تا ۳۰۷ قمری علاوه بر داشتن سمت پیشخمتی شاه غلام پیشخدمتباشی نیز بود . پس ازاینکه میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه قوللرآقاسی باشی[3] درسال ۱۳۰۶ قمری از طرف امین‌السلطان حاکم زنجان شد و تا سال ۱۳۰۸ قمری حکومتش در آنجا ادامه داشت حبیب‌الله خان بدواً نیابت عمو را عهده دار بود و بعد چون پدرش ناظم‌السلطنه سمت کشیکچی‌باشی گری را داشت حبیب‌الله خان بجای عم خویش از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۰ قمری قوللرآقاسی باشی شد و در سال ۱۳۱۱ قمری عبدالله‌خان کشیکچی‌باشی دوهزارتومان بناصرالدینشاه پیشکش‌داد ومنصب کشیکچی‌باشیگری

---

۱ــ فرقه امامیه .

۲ــ بشرح حال ناظم السلطنه در مجلد دویم رجال ایران صفحهٔ ۲۹۹ رجوع شود .

۳ــ رئیس غلامان .

را برای حبیب‌الله خان پسر ۱۷ ساله خویش از شاه گرفت و خودش نیز در کار پسر دخالت داشت.

از راست بچپ: عبدالله خان ناظم‌السلطنه و پسرش حبیب‌الله‌خان موقرالسلطنه

دراین سال که حبیب‌الله خان کشیکچی باشی شده است اعتماد ـ السلطنه در یادداشت‌های روزانه خویش راجع بوی چنین مینویسد: «علاءالدوله[1] دوماه است قهر کرده بمدرخانه[2] نمی‌آید و جهت قهرش اینست که چرا پسر کشیکچی باشی حبیب‌الله خان کشیکچی باشی شده است. این پسره چون بسیار رذل است و پانزده شانزده سال زیادتر ندارد در میان طایفه ازحیث منصب حالا مزیتی برعلاءالدوله پیدا کرده باین‌جهت علاءالدوله متألم وذی‌حق هم‌هست.»

در این سال با شکوه‌الدوله دختر مظفرالدینشاه نیز ازدواج نمود وعبدالله خان‌هم ملقب به‌ناظم‌السلطنه شد. موقرالسلطنه در ایامیکه در دربار بود باجمعی از آزادیخواهان ومشروطه طلبان‌رابطه داشت وبرای اینکه شاه و درباریان را بترسانند وآنانرا باملت‌همراه‌نمایند شب نامه‌هائی‌منتشر میکردند وبتوسط موقرالسلطنه درختخواب شاه می‌انداختند یا روی میزتحریر او میگذاشتند.

یکی از دوزهاکه شاه در مقابل آینه‌ای ایستاده بودکار اورا بچشم خود دید و برای او معلوم شدکه شب نامه‌ها را او مخفیانه در دربار توزیع وانتشار میدهد. مظفرالدینشاه عمامدم دستور دادکه او را فلك کرده وآنقدر بپای او تازیانه بزنند تااینکه رفقا وهمدستان خود را معرفی نماید او هم در زیر فلك اقرار بعمل خود نموده و همدستان خویش را

---

۱ـ میرزا احمدخان.

۲ـ دربار.

یکان یکان معرفی و بیشتر آنان دستگیر وسپس تبعید گردیدند .

موقرالسلطنه که میان مردم معروف بود به موقر مدتی زندانی بود و سپس با وساطت بعضی از دوستان درباری خویش آزاد گردید.

احمد کسروی مورخ و محقق معروف دراین باب در صفحهٔ ۲۷ کتاب تاریخ مشروطه ایران مینویسد : « اگر نرم دلی مظفرالدینشاه نبودی کمتر یکی ازایشان زنده ماندی» .

۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

**از راست بچپ : عدد یك غلامعلیخان عزیزالسلطان ــ دویم علیخان خواجه عمید حضور ــ سیم فضل‌الله‌خان شاطرباشی بشیرالملك ــ چهارم میرزا محمود خان حکیم‌الملك ــ پنجم مظفرالدینشاه ــ ششم عبدالحسن میرزا فرمانفرما ــ هفتم حبیب‌الله‌خان موقرالسلطنه**

درآخرین‌سفر مظفرالدینشاه باروپا [۱] درسال ۱۳۲۳ قمری هنگامی‌که محمدعلی‌میرزا ولیعهد نایب‌السلطنه بود بواسطهٔ اختلاف‌نظر و ناراضی‌بودن از موقرالسلطنه او را وادار نمود که شکوه‌الدوله زن خود راکه خواهر صلبی او بود طلاق دهد. موقرالسلطنه باین‌کار راضی نبود و تن در نمیداد سرانجام اجباراً طلاقش را از او گرفت .

پس ازاینکه مظفرالدینشاه از سفرسوم خود بایران‌بازگشت وسائلی فراهم کردند و شکوه‌الدوله دختر هشتم مظفرالدینشاه را بعقد و ازدواج سید ابوالقاسم امام جمعه تهران [۲] درآوردند .

---

۱ــ مظفرالدین‌شاه در مدت پادشاهی خود، مانند پدرش، سه سفر باروپا رفت .

۲ــ امام جمعه چهارم .

۳ـ شکوه‌الدوله دختر هشتم مظفرالدین شاه متولدهٔ ۱۲۹۷ هـ ق. زن حبیب‌الله خان موقرالسلطنه پسر ناظم‌السلطنه بود و بعد در سال۱۳۲۳ ق. در محضر حاج شیخ فضل‌الله‌نوری محمدعلی میرزای ولیعهد بزور و باجبار طلاق‌اورا از موقرالسلطنه‌گرفته وبعقد سیدابوالقاسم امام جمعه درآوردند و بدیهی‌است که چنین طلاق وعقدی برخلاف‌شرع اسلام میباشدپس‌ازاینکه سینه جاری شد وشکوه‌الدوله بزوجیت امام جمعه درآمد اشعاری در این باب ساخته شد و در میان مردم انتشار یافت و این شعر از آن جمله است ،

حقا امام جمعه در دین یقین ندارد  این‌کار کار عشق است‌دخلی‌بدین ندارد

پس‌ازغلبهٔ مشروطه‌خواهان بسرکردگی محمدولیخان تنکابنی‌سپهدار اعظم و حاجی علیقلیخان بختیاری سردار اسعد در سال ۱۳۲۷ قمری = ۱۲۸۸ خورشیدی و فتح تهران و پناهنده شدن محمدعلیشاه با جمعی از درباریان خویش بسفارت روس در ذرگنده و استعفایش از سلطنت ، موقرالسلطنه نیز بسفارت روس پناهنده گردید و بعد بهمراه شاه مستعفی‌بادوپا رفت سپس دوباره درهمین سال با لباس مبدل و گذرنامهٔ عوضی از روسیه به تهران بازگشت و گویا از طرف شاه مخلوع مأموریت داشت که برای وی در تهران اقداماتی بعمل‌آورد ولکن‌به محض ورود دستگیر وزندانی شد وپس ازمحاکمه‌محکوم باعدام گردید و اورا در سن ۳۳ سالگی باشتاب تمام بدار آویختند .

هنگام دار زدنش چون قربه بود یا اینکه ریسمان دار پوسیده بود و توانائی او را نداشت طناب دارپاره شد و اوازبالای دار بزمین افتاد. پس ازافتادن فوراً از زمین‌برخاسته خود را در میان جمعیت تماشاچی انداخت باین خیال‌که شاید بتواند فرارکند . مجاهدی که در نزدیکی او بود با تفنگ خود برسر او نواخت سرش شکست و خون جاری گردید و با این‌حال دوباره او راگرفته با طناب‌کلفت‌تری بدار زدند .

وقتیکه شخص شرح احوال او را مطالعه میکند می‌بیندکه نامبرده مردی بوده است بی‌پر نسیب [1] و بواسطهٔ جاه طلبی وکسب مقام هرروز ازاین شاخ بآن شاخ میپریده وچندان مورد اطمینان و اعتماد اشخاص نبوده است و بواسطهٔ این تلونات وثابت نبودن دریك‌عقیده و اساس درست باید اورا از تیره یختان جامعه بشمار آورد .

**حبیب‌الله** حاجی‌سیدحبیب‌الله امین‌اصفهانی ملقب به امین‌التجار متولد۱۲۶۴ خورشیدی از تجار و ملاکین اصفهان پسر حاجی سید محمدعلی امین‌التجار اصفهانی بود و چند دوره [2] از اصفهان سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت . در سال ۱۳۳۴ هجری قمری در ایام جنگ بین‌الملل اول با مهاجرین بسمت اصفهان حرکت‌کرده وبعد خواست که بکرمانشاه‌برود در راه گرفتارانگلیس‌ها شدوسرانجام در اواخرسال ۱۳۳۵ قمری مستخلص گردید . در سال ۱۳۱۰ خورشیدی طبق معمول و اصول جاریهٔ مملکتی با دادن مبلغی رشوه به عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار مقتدر وقت انحصار صدور تریاك تمام ایران برای مدت سه سال‌بوی واگذار شد . تیمورتاش دراواخر سال ۱۳۱۱ خورشیدی از وزارت دربار معزول و سپس توقیف گردید و در سال ۱۳۱۲ خورشیدی محاکمه شد . پس از اتمام محاکمات و صدور حکم دائر بر محکومیت وی امین‌التجار نیز بعنوان راشی توقیف و به ششماه حبس محکوم گردید و بعد در همین سال امین موردعفو شاه قرار گرفته واز زندان آزاد شد . نامبرده درحدود سال۱۳۳۳ خورشیدی در سن ۶۹ سالگی درگذشت .

---

۱- بی‌اساس و بی‌مسلك .

۲- دورهٔ ۴ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۵ .

**حسن**

امیرحسنخان پسر کهتر علیمردانخان عرب زنگوئی[1] بوده که پس از کشته شدن میرمحمدخان برادر مهتر خویش در سال ۱۲۰۲ قمری جانشین وی شده و حکمران طبس گردید[2]. امیرحسنخان موصوف در زمان حیات خویش مقتدرترین امرای خراسان بوده و این همان کسی است که لطفعلیخان را در سال ۱۲۰۶ قمری پس از شکست و فرار او از فارس پناه داد واز وی پذیرائی شایانی بعمل آورد وبعد سیصد سوار باو داده دوباره عازم شیراز گردید. امیرحسنخان برخلاف پدر و برادر خویش شخص میانه‌رو وکوشش او براین بوده‌است که اراضی متصرفی خودرا خوب‌حفظ وآبادنماید.

وچون خدماتی انجام داده بود درسال ۱۲۳۳ قمری ازطرف فتحعلیشاه ملقب به وکیل خراسان گردید و از این تاریخ است که امرای طبس را خانوادهٔ وکالت میگفتند. نامبرده صاحب عنوان درسال ۱۲۳۵ قمری درگذشت.

**حسن**

حسنخان فرزند عبدالرحیم‌خان برادر بزرگ حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی بوده و در سال ۱۲۱۵ قمری که اوضاع سلسلهٔ هاشمیه رو به تباهی نهاد پدر و عمش بامر فتحعلیشاه قاجار کشته شدند وخود او هم بامرشاه مرقوم از هردو چشم کور گردید. با این‌حال مانند سایر بستگان خویش در اصفهان اقامت داشت ودر مدت توقف خویش مشغول به تحصیل شد و معلومات ادبی خوبی فراگرفت وبعد در دستگاه محمدعلی میرزا دولتشاه حاکم کرمانشاه پسر بزرگ فتحعلیشاه وارد خدمت‌شده از ندماء و مقربان او گردید. در سال ۱۲۳۷ قمری که دولتشاه درگذشت اوضاع و احوال او پریشان شد وتا زنده بود کمتر روی خوشی بخود دید.

معروف است که نامبرده با نداشتن چشم از شطرنج بازان درجهٔ یك و از اساتید فن مزبور بوده‌است وضمناً صاحب دیوان‌شعر نیز بوده ودراشعارخویش‌طاهر تخلص‌میکرده‌است[3].

سرانجام درسال ۱۲۴۴ قمری درکرمانشاه درگذشت ودر همانجا بخاك سپرده شد.

**حسن**

میرزا حسن تبریزی از جمله چهل نفر شاگردی است که در سال ۱۲۷۵ قمری زیرنظر حسنعلیخان گروسی برای فراگرفتن علوم و فنون مختلفه باروپا فرستاده شد. نامبرده درآنجا درصنعت عینك‌سازی وتراش‌عدسی‌های دوربین‌کارکرد ولی به قول مجدالاسلام کرمانی در تاریخ مشروطیت ایران: «... نزدیك‌بین

---

۱ــ زنگوئی‌ها تیره‌ای هستند ازاعراب شیبانی وشیبانیها درزمان خلفای عباسی‌به‌ایران فرستاده شدند بعد یکی ازسلاطین صفوی قسمتی ازآنان را بنواحی طبس و فردوس کوچانید.

۲ــ بیشتر مورخین نام این شخص را درکتب مؤلفه خود امیرحسن‌خان نوشته‌اند لکن سرجان ملکم انگلیسی درتاریخ ایران نام او را امیرحسینخان ذکرکرده و باید میرحسنخان درست‌تر باشد.

۳ــ هدایت صاحب مجمع‌الفصحاء مینویسد، پنج هزار بیت غزلیات دیوان او است.

نبود و مقربان حضرت‌دا تدبیدکاری از پیش نبرد وناکام مرده . درجای دیگرنام این‌شخص رامحمدحسین و اورا خاله زاده یاخواهرزادهٔ میرزا عباسخان تفرشی‌قوام‌الدوله ذکرشده و فوت او را دو سال پس از بازگشت به تهران نوشته‌اند .

## حسن

سید حسن‌شاه [1] از اهالی قندهار و از سادات علوی آن دیار بود . نیای بزرگ او سید شیر معروف به تـاجدار بوده‌که مقبره‌اش در یکفرسخی قندهار واقع شده وزیارتگاه میباشد . سیدحسنشاه از قندهار به ایران آمد و در مشهد اقامت گزید و کارش این بودکه چند ترکه‌ای در دست داشت و عمامهٔ سبزی بر سر و هنگام راه رفتن با صدای بلند حیدر میگفت و در معـابر و سر گذرها می‌ایستاد و اشخاص بدعمل را از قبیل قمارباز ، کفتربار ، خروس‌باز و غیره و همچنین چرسی و بنگی را چت میکرد یعنی‌نیست باد میگفت[2] . جعفرقلی میرزا پسر پنجم ازجمله ۴۶ فرزند محمدولی‌میرزا پسرچهارم فتحعلیشاه قاجار ونوهٔ دختری اسحق‌خان قرائی‌معروف وطبق‌معمول آن‌زمان،از شاهزادگان‌غلام‌باره بود پیش‌خود خیال‌میکرده که ممکن‌است مشمول‌لعنت‌اوبشود وخبری‌در دنیا وآخرت نبیند. روزی سیدحسن‌شاه راکه درمشهد بواسطهٔ گفتن حیدر معروف شده‌بود به سیدحیدری می‌بیند و باو میگوید هنگامیکه توبعضی اشخاص را چت میکنی یعنی‌میگوئی نابودباد بچه باز را مستثنی بدار واین‌کلمه را هیچ وقت به زبان نیاور منهم‌درعوض این کار شما سالی دویست تومان نقد و دو خروار گندم بشمـا خواهم داد . سید این خواهش او را قبول میکند و میگوید اطاعت میکنم . سیدطبق معمول خویش‌که همه روزه الفاظ خودش‌را در معـابر عمومی تکرار میکرد به کلمهٔ بچه بـازکه میرسد میگوید بچه‌باز چت باستثنـای جعفرقلی میرزا . موضوع را به شاهزاده اطلاع میدهند‌که سید این‌جوری میگوید تو رفتی بهترکنی بدتر شد . جعفرقلیمیرزا دوباره سیدرا ملاقات‌کرده وبه او میگوید من پول وغلهٔ راکه قرارگذاشته‌ام همه ساله به تو بدهم میدهم وخواهش میکنم همانطوریکه سابقاً میگفتی حالا هم همانجور بگو و نام مرا دیگر به زبان نیاور سید هم خواهش شاهزاده را پذیرفت و دیگر نام اورا بزبان نیاورد . سید حسن‌شاه در سال ۱۲۲۰ قمری در قندهار متولد ودر سال ۱۳۰۰ قمـری در مشهد در سن ۸۰ سالگی درگذشت و پسرش سید اسمعیـل معروف به سیدحیدری جای اوراگرفت و مانند پدرش عمل میکرد و در سال ۱۳۲۰ خورشیدی او هم در مشهد درگذشت وفرزندانش بنابرمقتضیات زمان‌کار او را دیگر دنبال نکردند و پی کسب وکار رفتند .

---

۱ــ در قندهار سادات را شاه میگویند و در آخر نام آنان‌کلمهٔ شاه را اضافه میکنند وهروقت هم‌که او را صدا میزنند و یا درغیابش در میان‌آشنایان از وی صحبتی بمیان‌می‌آید فقط به‌کلمهٔ شاه اکتفاء میکنند .

۱ــ چت‌کلمه‌ای است هندی و به معنی نیست باد و مرده باد میباشد .

**حسن** حسنخان پسر آقامحمد برادرزن حاجی شیخ محسن‌خان مشیرالدوله که ازجمله محصلین دستهٔ سیم اعزامی ازطرف دولت درسال ۱۲۷۵ قمری باروپا بود . آقامحمد در فرانسه تحصیل چینی‌سازی کرد و زنش هم که فرانسوی و مادر حسنخان باشد اونیز از فن مزبور اطلاع داشت . پس‌از بازگشت‌بایران‌چینی‌سازی‌ای درکار نبودهمین‌طور بیکار بود و بیکار میگشت . پس از مدتی‌دریك‌تجارتخانه اروپائی برای خودکاری‌پیدا کرد و در آنجا مشغول بکار شد . در سال ۱۲۸۹ قمری که شیخ محسن‌خان بجای حسنعلیخان گروسی بسمت وزیرمختاری‌ایران‌درعثمانی منصوب گردید آقا محمد برادرزن خویش راهم‌بهمراه خود باسلامبول برد و او را کنسول جده نمود. آقامحمد پس از زیارت مکه حاجی محمدخان‌شد وازسال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ قمری سن کنسول ایران در مصر بود ودر سال آخرالذکر درگذشت. حسنخان که درنزدمشیرالدوله تربیت‌شده وزبانهای ترکی‌اسی‌میولی، روسی، فرانسه ، انگلیسی وآلمانی را خوب تحصیل‌کرده بود نیابت سر کنسولگری مصررا عهده‌دار بود و پس از فوت پدرش از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ قمری‌کنسول ایران در بیروت بود و بعد هم از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ قمری سمت وابسته سفارت ایران را درآلمان‌داشت و در سال ۱۳۲۴ قمری درسن جوانی درآلمان درگذشت واز وی دو دختر باقی ماندکه یکی زن اسمعیل فرزانه [1] ودیگری زن فتح‌الله پاکروان شد [2].

از راست‌بچپ : احمدخان مشیرالدوله ـ دوستعلی خان‌معیرالممالك‌ـمحسن‌خان‌امین‌الدوله‌ـحسن‌خان

---

۱ــ دبیرالممالك .

۲ــ ابتداء فارسی‌را خوب‌یاد نداشت لکن بعد بمرورایام فارسی را هم‌خوب یادگرفت.

در پارك الابك كه حالیه سفارت روس است
از چپ براست : میرزا نظام مهندس الممالك ـ معاون الدوله ـ
محمدتقی خان ناظم حضور كه پارك و اجزای آن سپرده باو بود
ـ صادق مستشار الدوله و حسنخان

## حسن

حسنخان افشاردارای مناصب والقاب آجودان باشی ـ سیف السلطنه ـ وزیر نظام وسردار كل پسر الله یارخان آجودانباشی كل نظام ونواده حسینقلی خان بیگلربیگی از بزرگان طائفه افشار اروميه [1] بوده و در ۱۲۸۴ قمری از آذربایجان به تهران آمد ودر فوج خرقان بمنصب یاوری برقرار و بعد در مدرسه تاماژوری مشغول شق و تحصیل فنون نظامی گردید . در ۱۲۹۲ قمری ازتحصیل نظام فراغت حاصل

---

۱ ـ رضائیه .

کرده در کرمانشاه، فارس و گرگان مشغول بخدمت شد و بار دیگر به استرآباد مأمور گردید. درسال ۱۳۰۴ قمری که اللهیارخان آجودانباشی پدرش درگذشت منصب وشغل آجودانباشیگری کل نظام، ریاست دوفوج خرقان و سیصد نفر سوار خرقان و افشار و حکومت خرقانات ثلاثه ارثاً علاوه بر ریاست یکفوج قزاق که از سابق با او بود باو واگذار شد. در سال ۱۳۰۹ قمری ملقب به سیف‌الدوله ــ در سال ۱۳۱۵ ملقب به وزیر نظام ــ درسال ۱۳۲۴ قمری ملقب به سردار کل ورئیس قشون آذربایجان شد و در سال ۱۳۳۶ قمری ــ ۱۲۹۶ خورشیدی درگذشت.

حسین‌خان افشار سردار کل

**حسن** حسن فرزند محمدقاسم دستگردی متخلص به وحید درسال ۱۲۶۰ خورشیدی در دستگرد متولد و در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در سن ۶۱ سالگی درتهران درگذشت[1]. نامبرده مردی فاضل و شاعر بود ودر ایام حیات خویش چند دیوان شعراء درجهٔ اول ایران را تصحیح وچاپ کرد و مجلهٔ ارمغان را تأسیس نمود.

**حسن** سیدحسن تقی‌زاده فرزند سیدتقی پیشنماز اردوبادی درسال ۱۲۹۶ قمری ــ ۱۲۵۶ خورشیدی در تبریز متولد شد. تحصیلات خودرا در مولد خویش نمود و بعدهاکه در جریانات سیاسی داخل شد به تحصیلات خویشتن ادامه داد و بچند زبان خارجی آشنا شد و بآن زبانها بخوبی تکلم می‌نمود و در چند دوره به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. در دورهٔ اول و دویم از تبریز ــ در دورهٔ ۴ و ۵ و ۶ از تهران ودر دورهٔ پانزدهم از تبریز انتخاب شد.

در دورهٔ اول که محمدعلیشاه در جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ قمری مجلس را بتوپ بست و جمعی از اشخاص سرشناس را دستگیر و عده‌ای را هم کشت در این هنگام تقی‌زاده بسفارت انگلیس پناهنده شد واگر پناهنده نمیگردیدقطعاً بدستور شاه کشته میشد[2]. بعد شاه بوساطت سفارت باو تأمین داده بحمایت انگلیس‌ها بخارج از ایران تبعید گردید. پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت در سال ۱۳۲۷ قمری و بازشدن مجلس تقی‌زاده از تبریز در دورهٔ

---

۱ــ سال فوت وحید دستگردی بحروف ابجد **ارمغان وحید** است.

۲ــ ماژوراستوکس Major Claude Rayfield Stokes وابسته نظامی سفارت انگلیس ضمن گزارشی که بدولت متبوعه خویش میدهد چنین مینویسد، «اگر ما تقی‌زاده را با همراهان او پناه نمیدادیم بدون شك دستگیرشده وبدون محاکمه بقتل میرسیدند».

دوم بوکالت انتخاب گردید . در مجلس سوم که تقی‌زاده دراروپا بود ازتهران انتخاب شد لکن بایران نیامد وهمینطور درخارج بسر میبرد .

در جنگ بین‌الملل اول در برلن روزنامه کاوه را که یکی از بهترین روزنامه‌های فارسی است دائر کرد وبعد تعطیل گردید . در دورهٔ چهارم نیز از تهران انتخاب شد . در این دوره هم به تهران نیامد لکن در دورهٔ پنجم که به نمایندگی‌مجلس انتخاب شدبه‌تهران آمد . هنگام طرح لایحهٔ خلع سلطان احمدشاه از سلطنت چند نفری از نمایندگان مجلس با لایحهٔ مزبور مخالفت کردند ازآن جمله یکی هم تقی‌زاده بود . در دورهٔ ششم هم درسال ۱۳۰۵ خورشیدی انتخاب گردید. درسال ۱۳۰۷ والی‌خراسان ودرسال۱۳۰۸ بوزیر مختاری‌ایران‌درلندن‌منصوب شد،مأموریت وی درانگلستان زیاد طول‌نکشید که‌بایران احضار وبسمت وزارت طرق و شوارع[1] در کابینه هدایت معرفی شد وچیزی‌ازانتصاب او نگذشت که بجای حسن‌مشارالملک‌وزیر دارائی گردید و تا سال ۱۳۱۲ خورشیدی وزیر دارائی بود. در اردیبهشت همین‌سال است که تقی‌زاده قرارداد نفت راکه در۲۶ ماده تنظیم شده بود به مجلس برد وامتیاز آن بمدت شست سال دیگر بانگلیس‌هاداده شد که مجموعاً قرارداد اول ودویم‌صدو بیست سال میگردید ! وقتیکه قضیهٔ نفت گذشت و

سیدحسن تقی‌زاده

قراردادبوجه بسیار احسن به‌نفع انگلیس‌ها تجدیدشددیگرچندان احتیاجی به‌نخست‌وزیری مخبرالسلطنه هدایت و وزارت دارائی تقی‌زاده نبود چون اینان‌کار خود راکه موظف‌بودند انجام دادند از این جهت از کار برکنار شدند و برای بقیه خدمات لازمه دیگران بروی کار آمدند .

بدیهی است که پس ازگذشتن لایحه نفت به ترتیبات خاصی از مجلس وجههٔ تقی‌زاده بسفررسید بلکه بزیرسفر تنزل‌یافت واگر انتخابات مجلسین بآزادی صورت میگرفت‌قطعی بود که تقی‌زاده بواسطهٔ این عملش از هیچ‌کجا انتخاب نمیشد .

---

۱ــ وزارت راه .

در این هنگام یعنی پس از گذشتن قرارداد نفت تقی‌زاده بسمت وزیر مختاری ایران در فرانسه منصوب و روانه گردید. چندی از انتصاب وی نگذشت که شاه او را به تهران احضار نمود ولی تقی‌زاده ازترس اینکه مبادا عقب دیگران، یعنی همکاران سابقش، فرستاده شود بایران نیامد[1] و دوستانش اورا در دانشگاه کمبریج انگلستان مشغول بکار کردند.

در سال ۲۳۲۰ خورشیدی پس از استعفاء رضاشاه پهلوی از سلطنت، تقی‌زاده که در انگلستان اقامت داشت وزیر مختار ایران در لندن گردید و بعد که در همین سال قوام‌السلطنه نخست وزیر شد تقی‌زاده را بسمت وزارت دارائی انتخاب نمود لکن تقی‌زاده سمت مزبور را نپذیرفت و بایران نیامد.

سید حسن تقی‌زاده

دردورهٔ پانزدهم که ازتبریز بسمت نمایندگی انتخاب‌شدو به‌تهران آمددرموقع‌طرح‌اعتبارنامه‌اش درمجلس‌جنجال‌زیادی برپاشد. تقی‌زاده‌درمقام‌دفاع ازخودبرآمد وسرانجام درضمن‌دفاع درجواب معترضین ومخالفین‌خود گفت: «که من‌درتهیهٔ لایحهٔ نفت و گذراندن‌آن ازمجلس‌آلت فعل‌بودم ودیگری عامل وفاعل فعل‌بوده‌است». چون این بیان را کرد وخودش را به آلت فعلی معرفی نمود از این تاریخ، در میان خواص، معروف گردید به‌آلت فعل. درسال ۱۳۲۸ خورشیدی که مجلس‌سنا را تشکیل دادند در دورهٔ اول ازتهران و در دورهٔ دوم ازتبریز به سناتوری انتخاب شد ودر دورهٔ دوم رئیس مجلس سنا نیز گردید و ضمناً استاد دانشگاه هم بود.

تقی‌زاده مردی بود باهوش ـ زیرک ـ قوی‌الحافظه و از افراد مطلع و از افاضل درجه یک ایران بود وآثاری نیز ازوی باقی مانده است. نامبرده درسال ۱۳۴۸ خورشیدی درسن ۹۶ سالگی بلاعقب درتهران درگذشت.

---

۱ـ علت نیامدن تقی‌زاده برای این بود که مقاله‌ای در مجلهٔ تعلیم وتربیت گویا درسال ۱۳۱۶ خورشیدی راجع باصلاح زبان فارسی نوشته بود که این عبارت در آن مندرج بود، **«که چند نفر جغتگ یا زور تفنگ میخواهند زبان فارسی را اصلاح‌کنند!»** این موضوع را درنظر شاه مقتدر خیلی بزرگ کردند و پیرایه‌ها برآن بستند وچون مجلهٔ مزبور زیرنظر علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت اداره میشد از این جهت اوهم از کار برکنار گردید. لکن بعد بواسطهٔ تشبثاتی که نمود دوباره واردکار شد وبوزارت کشور انتخاب گردید.

سیدحسن تقی‌زاده

## حسنعلی

حسنعلی‌خان اردلان والی کردستان پسر مصطفی‌خان و برادرزادهٔ سبحانوپردیخان از ولات کردستان بوده که پس از درگذشت سبحانوپردیخان عم خویش در همدان در سال ۱۱۶۱ قمری حسنعلی‌خان بموجب فرمان علیشاه [۱] ، جانشین و برادرزادهٔ نادرشاه ، در همین سال والی کردستان شد . امامقلی‌خان پسر محمدرحیم بیك زنگنه که از سرکردگان سپاه ابراهیم شاه برادر علیشاه و برادرزادهٔ نادرشاه بود پس از شکست ابراهیم شاه از لشکر شاهرخشاه افشار از حدود سمنان فرار کرده و با سیصد سوار خود را به کرمانشاه رساند و عده‌ای از ایلات گلهر و گودان و زنگنه و سایر عشایر مقیم آن نواحی را جمع‌آوری کرده و بعد به خدعه شهر کرمانشاه را گرفت و سپس شروع کرد بنواحی دیگر دست اندازی کردن . چون در اوقات تسلط خویش در کرمانشاه بحدود کردستان نیز تجاوزاتی نمود از این جهت حسنعلی‌خان با وی بجنگ پرداخت و او را سخت شکست داده و لشکرش متواری شدند و امامقلی‌خان نیز از میان جنگ خود را نجات داده و فرار نمود . کرمانشاه و سایر متصرفات امامقلی‌خان بتصرف وی درآمد و حسنعلی‌خان [۲] برای هریك از ولایات تصرف شده ازطرف خود حاکمی تعیین

---

۱ــ عادلشاه .

۲ــ درجلد نهم تاریخ روضة‌الصفاء ، گفتار اول فارسنامهٔ قسائی و مجلد دویم منتظم که از روی هم اقتباس کرده‌اند نام والی‌مزبور حسینعلی‌خان ودر مجمل‌التواریخ گلستانه وجلد دویم تاریخ مردوخ حسنعلی‌خان ذکرشده وبایدگفتهٔ اخیر درست‌تر باشد .

کرد . پس از اتمام کار کرمانشاه و افزایش قدرت وی برای کومك و یاری مهرعلیخان تکلو که در محاصره کریم‌خان زند واقع شده بود متوجه همدان گردید . کریمخان که از آمدن اواطلاع پیداکرد فوراً العود احمد گفته بمساکن خود پری وکمازان واقع‌دراملایر باز گشت. حسنعلیخان و مهرعلیخان باتفاقهم برای دستگیر کردن کریم‌خان بسمت ملایر دهسپارشدند. دراین ایام[1] چون برای کریمخان پیشرفتهائی حاصل شده بود مردم به وی امیدوار شده و تعداد لشکرش بالغ بر دوازده هزار نفر میرسید . دو لشکر متخاصم بهم رسیده و جنگ در گرفت . لشکر کریم‌خان بواسطهٔ جنگ و گریز که پیشهٔ خود ساخته بودند و شیوهٔ دیرینه آنان بود لشکر حسنعلی‌خان و مهرعلیخان چندان کاری از پیش نبردند [2] دو چیز سبب عدم پیشرفت حسنعلیخان ومهرعلیخان‌در نبرد با کریم‌خان گردید یکی‌این‌بود که کریم‌خان درپکجا توقف نمیکرد و بیشتر اوقات خودرا به جنگ و گریز وشبیخون زدن به لشکرطرف بر گذار مینمود و سبب دیگر که مهمتر از اول بود آمدن سلیم پاشابه‌به[3] در اواخرهمین سال بطرف کردستان وهمراهی اهالی بااو بواسطهٔ دشمنی که‌با حسنعلیخان‌داشتند این‌بود که‌حسنعلیخان به محض اینکه خبر آمدن سلیم پاشا را شنید فوراً بسمت کردستان عزیمت نمود . در این هنگام کریم‌خان زند که امیدوار به آیندهٔ درخشان خویش بود آرام ننشست و در موقع عقب‌نشینی او را سخت دنبال نمود وتلفات وخساراتی بوی واردآورد بنابراین بواسطهٔ این پیش‌آمد بر اقتدار کریم‌خان زند در آن نواحی بیش از پیش افزوده شد . آمدن سلیم پاشا برای نبرد با حسنعلی‌خان بکردستان علت و سببش این بود که سلیمان‌پاشا ازحکومت بابان معزول و بجای او سلیم پاشا پسرعمویش منصوب میشود . سلیمان‌پاشا از ترس دستگیر شدن به حسنعلیخان پناهنده میگردد سلیم‌پاشا اورا از وی خواست لکن حسنعلی‌خان بوی جواب رد داده و از تسلیم وی بکلی امتناع ورزید باین مناسبت سلیم پاشا برای دستگیر کردن سلیمان‌پاشا و همچنین حسنعلی‌خان حامی وی دراوایل سال ۱۱۶۴ قمری بکردستان‌لشکر کشید وبین‌حسنعلی‌خان‌که دارای ده هزارسوار و پیاده وسلیم پاشا که لشکرش بالغ بربیست هزارنفر بود بسختی جنگ درگرفت و کردستانی‌ها از لشکر عثمانی شکست خوردند و حسنعلی‌خان فرارنمود وسلیمان‌پاشا که مسبب اصلی این‌وقایع‌بود نیز فرارکرده وسلیم پاشا نتوانست‌که اورا بچنگ خویش آورد . سلیم پاشا مانند دورهٔ همیشگی عثمانی‌ها خسارات جانی و مالی فراوان وخرابی بسیار وارد آورد و پس از ۱۳ روز توقف درکردستان و غارت‌کلیهٔ هستی ودارائی اهالی به بابان [4] بازگشت و هنگام بازگشت خویش عدهٔ زیادی‌از ثروتمندان و متمولین‌کردستان راکوچانیده بحدود سلیمانیه و شهرهای دیگرعثمانی روانه نمود. پس‌ازعزیمت عثمانی‌هااز کردستان وبردن غنائم بیشمار، حسنعلی‌خان دوباره به‌سنندج

---

۱ـ ۱۱۶۳ قمری .

۲ـ دراین باب درتاریخ مردوخ گفته شده است که لشکرزندیه شکست فاحشی خورده و ۳۶ نفر از معاریف زندیه با ۱۸۰ نفر ازسپاهیان مقتول و باقی فرار کردند لکن برعکس در مجمل‌التواریخ گلستانه‌نوشته شده‌است که پس‌از۴۵ روز توقف درآن‌مکان‌چون‌حسنعلی‌خان ویاران وی هیچ فائده‌ای از بودن خود درآنجا نبردند به‌کردستان مراجعت نمودند .

۳ـ در مجمل‌التواریخ نامش سلیم پاشا به‌به و در تاریخ مردوخ فقط سلیم‌پاشا ذکر شده است . ۴ـ بابان طایفه‌ای است ازاکراد غربی‌ایران وهمچنین نواحی که آنان ساکن میباشند بابان میگویند .

وارد شده و مشغول به آباد کردن وتعمیر وترمیم خرابیهای شهر گردید. دراین ایام خواست چندی نفس راحت بکشد لکن چیزی نگذشت که به کریم‌خان زند تازه نفس که بیست هزار نفر تحت فرماندهی خود داشت گرفتار گردید. حسنعلی‌خان به محض اینکه ازتوجه کریم‌خان بسمت کردستان آگاه شد چون اوضاعش پس از جنگ با سلیم پاشا بکلی دگرگون شده بود و توانائی مبارزه با ویرا نداشت از این‌جهت حاضر شدکه با او از در صلح درآید و ضمناً برای تقویت خویش خواست که خواهر خود را به عقدازدواج کریم‌خان وخواهر کریمخان را به نکاح خویشتن در آورد اماکریم‌خان زیر بار نرفت و از چنین وصلتی امتناع نمود بنابراین حسنعلی‌خان صلاح خود را دراین دیدکه در قلعهٔ قراتوره [۱] تحصن اختیار نماید. سلیمان پاشاکه مدتی در جاهای مختلف کردستان از ترس گرفتاری پنهان شده بود پس از شنیدن ورود کریم‌خان را به سنندج فوراً به نزد او آمده و بوی ملحق گردید. کریم‌خان بواسطهٔ اقدامات و عملیات سابق حسنعلی‌خان که باتفاق مهرعلیخان تکلّو برعلیه او صورت گرفته بود چون کینهٔ دیرینه نسبت بوی داشت اورا ول نکرد وشیخعلیخان‌زند عموزادهٔ خود را برای گرفتن قلعهٔ قراتوره روانه نمود. قلعهٔ مزبور چون از هرجهت خیلی محکم و بقدرکفایت نیز درآن خواربار و آذوقه ذخیره شده بود به این جهت شیخ‌علیخان نتوانست که‌کاری از پیش ببرد بنابراین ناگزیر گردیدکه به سنندج باز گردد و به کریمخان ملحق شود. کریمخان که وضع‌را چنین دیداز فتح قلعهٔ مزبور منصرف شده و دستگیری‌حسنعلی‌خان را بوقت دیگری گذاشت وبجاهای دیگر پرداخت. حسنعلی‌خان پس ازعزیمت کریم‌خان از تحصن خارج شده و به سنندج وارد شد. دراین ایام چون آزادخان افغان از هرج و مرج و ملوک‌الطوائفی ایران استفاده‌کرده و داعیهٔ سلطنت برای خویشتن داشت ودر آذربایجان اقتداری بهم زده بود حسنعلی‌خان برای حفظ خویش تابع وی گردید. لشکرزندیه هم‌چون در مدت ۱۲ روز توقف خود از قتل و غارت کردستان مضایقه نکرده بودند از این جهت حسنعلی‌خان باز دوباره قسمتی از اوقات خود را صرف مرمت وتعمیرات سنندج و جاهای دیگرمصروف میداشت. علی‌مردان‌خان بختیاری درسال ۱۱۶۶ قمری پس ازتصرف کرمانشاه خواست که‌کردستان را نیزضمیمهٔ متصرفات خویش گرداند. حسنعلی‌خان چون قدرت‌مبارزه وتاب مقاومت ویرا نداشت ازاین خبرخیلی متزلزل گردید لکن کریم‌خان بداد او رسید و باهم متحد شده و باتفاق یکدیگر بجنگ علیمردانخان پرداختند و اورا در دشت بیلوار [۲] بطوری شکست دادندکه فقط‌توانست خودرا بسلامت از میدان جنگ بدر برد. دراین‌جنگ تلفات زیادی به لشکر علیمردانخان وارد آمد و غنائم بیشماری نصیب لشکرکریم‌خان‌زند گردید ودر این نبرد است که شخص مجهول‌النسب که خود را پسر شاه سلطانحسین صفوی

---

۱ـ قراتوره دهی است کوهستانی ازدهستان قرآتوره بخش دیواندره شهرستان سنندج.
۲ـ بیلوار درجنوب سنندج بین کرمانشاه وسنندج واقع شده است.

قلمدادکرده و علیمردانخان اورا بنام شاه سلطانحسین ثانی آلت دست خود قرار داده و به اهالی‌غرب ایران معرفی کرده بودکشته شد. پست از شکست سخت کریم‌خان از آزادخان درسال ۱۱۶۷ قمری در نزدیکی‌های قزوین آزادخان او را تا نواحی فارس دنبال کرد و در اصفهان سلطنت خود را اعلام کرده وسکه وخطبه بنام خود نمود . در این سال آزادخان حسنعلی‌خان را ازکردستان به اصفهان خواست و اوهم بواسطهٔ سوابق دوستی که باآزادخان داشت اطاعت امر اورا نموده با جمعی ازاعوان خویش بعسپاد اصفهان گردید و پس ازورود بامر آزادخان زندانی میشود و سلیم پاشابه‌به راکه درآذربایجان خدماتی نسبت بوی‌انجام داده وبا هزار سوار خود باصفهان آمده بود بجای وی بحکومت کردستان منصوب مینماید. آزادخان پس از کشتن همراهان حسنعلی‌خان‌که با وی به اصفهان آمده بودند خود او را مغلولاً بهمراه سلیم پاشا به‌کردستان روانه میکند و حسنعلی‌خان پس از هفت ماه درزندان بسر بردن دراوایل سال ۱۱۶۸ قمری بامر سلیم پاشا کشته میشود .

حسنعلی‌خان سرتیپ وزنرال آجودان

**حسنعلی** حسنعلی‌خان ژنرال آجودان از پیشخدمتان ناصرالدینشاه و از افسرانی بوده است که چندین سال در آذربایجان رئیس فوج قهرمانیه و فوج هفتم شقاقی بود وصورةً خیلی‌شباهت داشته‌است به ناصرالدینشاه . درسال ۱۲۷۱ قمری سرهنگی فوج اردبیل و مشکین بوی داده شد و شاه او را مرخص کرده به آذربایجان رفت . در سال ۱۲۷۸ قمری که سرتیپ بود بلقب و منصب جنرال ـ آجودانی ارتقاء یافت . در سفر اول ناصرالدینشاه باروپا درسال ۱۲۹۰ قمری ازهمراهان‌شاه به‌اروپا بود وپس‌ازبازگشت شاه درهمین‌سال بحکومت اردبیل‌ـمشکین ودریاست ایلات شاهسون‌آن نواحی‌منصوب گردید و درسال ۱۳۰۳ قمری در تبریز درگذشت .

**حسنعلی** نیشابور، از جمله چهار شهر خراسان ، سالهای دراز زیر نظر ، بلکه تیول مطلق، شاهزاده سلطانحسین میرزا نیرالدوله بود وبعد بتدریج بهترین املاك نیشابور بوی تعلق گرفت . درسال ۱۳۱۳ قمری حکومت نیشابوررا

حسنعلی‌میرزا فتح‌السلطنه

به پسر بزرگ خود حسنعلی میرزا ، که در سال ۱۳۱۰ قمری ملقب به فتح‌السلطنه شده بود ، واگذار نمود[1] چندسالی با منصب امیرتومانی حاکم نیشابور بود . در سال ۱۳۲۰ قمری که نیرالدوله حاکم خراسان شد فتح‌السلطنه پسر خود را رئیس قشون[2] ونایب‌الایاله[3] نمود و حاجی خازن‌الملك داماد خویش را حاکم نیشابور کرد وتا سال ۱۳۲۳ قمری حکومتش ادامه داشت[4] درسال ۱۳۲۴ قمری دوباره فتح السلطنه از طرف پدر خویش حاکم نیشابور گردید و پس از مدتی حکومت درجوانی درگذشت[5] .

---

۱ـ معلوم نیست که چه فتحی کرده بوده که فتح‌السلطنه ملقب‌شده است . درممالك‌شرقی، مخصوصاً درایران، اگرحاکمی یا فرماندهی مثلا دزدی‌را درجوشقان دستگیرمی‌نمود فوراً باو لقب فتح‌السلطنه یا فتح‌الدوله ویا فتح‌الملك ویا مشتقات دیگر کلمه فتح داده میشد . ازالقاب عجیب وغریب‌لقب فاتح‌الممالك بوده یعنی‌این‌شخص اسکندر کبیر ـ چنگیز ـ امیرتیمور گورکانی ـ نادرشاه ویا مثلا ناپلئون میباشد . اما درممالك دیگر اگرفرماندهی، بدون چاپیدن‌اهالی‌آن، به فتح مملکتی نایل شد او را فاتح آن مملکت یا آن شهرلقب میدهند مانندپاسکیویچ فاتح ایروان ـ کیچنر فاتح خرطوم ـ دوبرتس فاتح قندهار ـ هیندنبورگ فاتح تانبرگ و غیره و غیره .

سابقاً معمول این بود که یکنفردارای چندین شغل بود و باصطلاح یکی را سوار میشد و چندتای دیگررا یدك میکشید وازاین قبیل اشخاص بسیار بودند اکنون بشکل دیگری‌است، اشخاصی هستند که دارای‌چندین شغل میباشند واز چندین‌جا ، بعناوین وصیغ گوناگون، حقوق دریافت میدارند پس با وضع سابق ، از این حیث، چندان فرقی نکرده وبنابر مثل معروف‌خر همان خراست پالانش عوض شده است و بعد چه میشود آنهم خدا میداند .

۲ـ فرمانده لشکر .

۳ـ معاون استانداری .

۴ـ نیرالدوله بار اول فقط یکسال چیزی‌کم حاکم خراسان بود ودر سال ۱۳۲۱ قمری علینقی‌میرزا رکن‌الدوله بجای وی والی خراسان شد .

۵ـ بطورکلی، بدبختانه ، درایران القاب ـ مناصب و مشاغل لایشرط است . نیرالدوله چون خودش منصب و درجهٔ امیرتومانی ! داشت در سال ۱۳۱۵ قمری منصب امیرتومانی ( ژنرال دو دیویزیون Général de division) هم برای فرزندش گرفت و او هم شد امیرتومان ! .

حسین

بطوریکه خوانندگان گرامی در صفحات این‌تاریخ ملاحظه ومطالعه نموده‌اند پس از کشته شدن نادرشاه بسیاری از سران لشکری ـ بزرگان قوم و رؤسای ایلات وطوائف دم ازخودسری زده و زیربار احدی نمیرفتند وبیشتر آنان داعیهٔ سلطنت و کشورستانی داشتند و بعضی از آنانهم از قبیل احمدخان درّانی و کریمخان زند بآمال وآرزوی خویشتن رسیدند. عجب این‌جا است‌که دو نفرازآنها نابینا بوده و بحکم نادرشاه از هردو چشم کورشده بودند وتا نادرشاه زنده بود هردو نفردرگوشهٔ انزواء بسر میبردند . پس از اینکه ازکشته شدن نادرشاه اطلاع یافتند این دو نفر کورکه یکی ازآنان کاظم‌خان قراجه‌داغی[1] ودیگری حسینخان زنگنه از تیره حاج بود قیام نموده وچنان خود را مستعد وآماده‌کارزار نموده بودندکه همسایگان آنهاکاملاً از ایشان حساب میبردند و عده‌ای از امراء مهم و معتبر آذربایجان درآن ایام از ترس‌کاظمخان به‌آزادخان غلیجائی پیوستند و باصطلاح از مار به افعی پناه بردند . و اما شرح حال حسینخان زنگنه از تیره حاج چنین بوده است : حسینخان در زمان پادشاهی نادرشاه چاووشباشی[2] وهمیشه ملتزم رکاب وی بود . بسبب اسناد خیانتی‌که بوی داده بودند بحکم نادرشاه هردوچشم‌او را ازحدقه‌بیرون‌آورده واورا مطلق‌العنان‌کردند اوهم‌به‌کرمانشاه رفته درگوشه‌ای منزوی‌شد و تا نادرشاه زنده بود ازترس وی نفسش درنمی‌آمد و به محض‌اینکه ازکشته شدن نادرشاه اطلاع پیداکرد درحال‌کوری بنای شورش راگذاشته واز جوانان ایل خودکه از هریك از آنان‌کاری ساخته میشد انتخاب‌کرده و ازسایر ایلات اطراف خویش عده‌ای داوطلب‌خواست و لشکری در حدود چهارده پانزده هزار سوار و پیاده فراهم آورده و بحکمرانی مشغول گردید وسپس اموال عدهٔ زیادی از متمولین ـ تجار و مسافرین را تصرف و ضبط نمود سپس چندین ضرب توپ و اسباب قلعه‌گیری تهیه‌کرده و با لشکر فراهم شده خود برای‌گرفتن همدان رهسپارگردید وقصدش براین بودکه پس ازتصرف‌آن نواحی به تصرف‌شهرهای‌دیگر بپردازد بنابراین چون خیالات دور ودرازی داشت برای تهیه لشکر بیشتر و مجهزتر از از اسدآباد همدان به‌کرمانشاه بـازگشت و پس از ورود عده‌ای از افراد لشکر خویش را مرخص‌کرده تا اینکه رفته خود را آماده‌تر و مهیاتر نمایند و بعد خودش برای بند وبست و ازدیاد لشکر به میان ایلات رفته عدهٔ بسیاریرا برای‌کارزارگزید و آماده نمود ولشکرش در این ایام بیش از پیش مستعدتر وآماده‌تر و زیادگردیدند . در این بین سلیم‌خان افشار

---

۱ـ بشرح حال وی در مجلد سوم صفحه ۱۴۰ رجوع شود .

۲ـ چاووش به معنی محتسب ـ یساول ـ آردل و همچنین کسیکه در روز جنگ‌صفوف لشکررا راست‌کند و ازتعدی لشکریان ممانعت بعمل‌آورد رئیس آنان را در زمانهای سابق چاووشباشی میگفتند چاووش‌باشی درآن ایام از مناصب عالیه لشکری بوده .

قرقلو که از جانب ابراهیم شاه افشار بسرداری عراق [۱] منصوب شده بود پس از اینکه کائید کلیملی‌داکه درنواحی بروجرد شورش‌بزرگی برپاکرده ودارای جمعیتی‌درحدود ده دوازده هزار نفرلشکر سوار و پیاده بودکشت سپس ازطرف ابراهیم شاه مأموریت یافت‌که بسروقت یاغی دیگری‌که حسینخان زنگنه‌کور باشد رفته او را نیز مانند کائیدکلیملی تنبیه نمـاید . سلیم‌خان رفت و چون دیدکه سپاه وی بالغ بر پانزده هزار نفر سوار و پیاده بوده ومشکل است‌که او را بـاین زودیها قلع وقمع نمود حیله‌ای بخـاطرش رسید و فرمـانی از طرف ابراهیم شاه جعل‌کرد و پس از ورود به شهر به حسینخان ، که در میان ایلات‌برای فراهم کردن لشکر زیادتر بود ، پیغام فرستادکه ابراهیم شاه مرا به نزد شما فرستاده‌که شما را حاکم این ولایت‌کنم و ضمناً شما را میخواهدکه در امور سلطنت نیز دخیل نمایید و از این تاریخ به بعد شما در تمام امورات و شؤونات سلطنتی شریك و دخیل خواهید بود واکنون ملاقات شما لازم است‌که بعضی مطالب دیگرنیز هست‌که باید بشماگوشزد نمایم . حسینخان گفتهٔ او را باورکرد و بشهر آمد و سلیم‌خان باکمال رأفت و مهربانی با او رفتارکرد واو را خوب از خود مطمئن نمود . پس ازحصول اطمینان، او بتدریج تمام افراد لشکرخودرا مرخصی داد و بظاهر بحکومت‌کرمانشاه قناعت نمود . پس ازچندی‌که گذشت سلیم‌خان از او اطمینان حاصل‌کردکه دیگر نمیتواندکاری انجام داده و از خود مقاومتی بخرج بدهد . روزی عقب حسینخان فرستاد و باو پیغام دادکه از ابراهیم شاه فرمانی و دستورهائی‌داجع به امور جاریه رسیده‌که باید با نظر شما بآن امورات بپردازیم یا شما بیائید خانهٔ من ویا خودم خواهم آمد . پیغام‌بر رفت و پیغام را رساند . او هم فوراً سوار اسب شده‌که به نزد سلیم‌خان بیاید . سلیم‌خان قبلاً عده‌ای را در مسیراو درکمینگاه گذاشته بودکه هنگام‌آمدن اورا تلف نمایند آنها هم برسر او ریخته او راکشتند .

**حسین** میرزاحسین پسر میرزا احمد طبیب افشار نیز مانند میرزارضای دکتر ازمحصلین دورهٔ اول تدریس دکتر پولاك اطریشی [۲] و از شاگردان خوب او بوده وبعد باتفاق میرزا رضای دکتر علی‌آبادی جزء هیأت سفارت فرخ‌خان امین‌الملك باروپـا فرستاده شدند و پس از سه سال تحصیل پیش از میرزا رضای دکتر بایران بازگشت . پس از ورود به تهران از اطبای حضور شاه شد و در مدرسهٔ دارالفنون تدریس طب مینمود و در سال ۱۲۷۸ قمری بـرای معالجه و مداوای حاجی علیخان ضیاء الملك [۳] بخوزستان فرستاده شد .

---

۱ــ اصفهان وچند شهردیگر .

۲ــ Dr. J. E. Polak de Vienne

۳ــ قاتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر .

**حسین** سیدحسین کوه‌کمری[1] فرزند سید محمد از بزرگان علمای امامیه واز فقهای طراز اول فرقه اثنی‌عشریه بوده و پس از فوت شیخ مرتضی انصاری استاد خویش مرجع تقلید مسلمین شیعه گردید و اهمیت بسزائی یافت و در سال ۱۲۹۹ قمری در نجف درگذشت و در مقبرهٔ خاص خود بخاك سپرده شد .

**حسین** درسال ۱۲۷۸ قمری که مظفرالدین میرزا ولیعهد به پیشکاری عزیزخان مکری سردار کل بحکمرانی آذربایجان منصوب وفرستاده شد سیدحسین خوشنویس تهرانی نیز بسمت معلمی خط تعیین شده و بهمراه ولیعهد دهسپار تبریز گردید. وچون معلم خط مظفرالدین میرزا ولیعهد بود از این تاریخ معروف گردید به‌خوشنویسباشی . تقریباینکه مدت ۲۲ سال سمت مزبور را عهده‌دار بود از این جهت معروف شده بود به خوشنویسباشی تبریزی و در خط نستعلیق استاد مسلم بوده است .

سیدحسین خوشنویس

نامبرده به مظفرالدین‌میرزا خیلی تسلط داشته وگاهی‌هم باو تندی میکرده است ودرسال ۱۳۰۰ قمری در تبریز درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد .

**حسین** میرزاحسینخان پسر میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان در سال ۱۲۷۲ قمری سواره اسانلوی بلوك خوار ابوابجمعی او گردید و در سال ۱۲۸۸ قمری که صاحبدیوان بوزارت و پیشکاری ولیعهد مظفرالدین میرزا در آذربایجان منصوب شد میرزا حسینخان پسر خود را بحکومت ساوجبلاغ مکری و مراغه منصوب نمود و در سال ۱۲۹۸ قمری که صاحبدیوان حاکم فارس و پیشکار جلال‌الدوله پسر بزرگ ظل‌السلطان بود پسرش حاکم چند بلوك از بلوکات فارس از قبیل نیریز ـ اصطهبانات و غیره گردید و بعد در سال ۱۳۰۰ قمری در حکومت فارس پدرش حکمران نواحی بندر بوشهر ـ دشتستان و دشتی شد و در سال ۱۳۰۱ قمری پس از درگذشت میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملك وزیر امور خارجه برحسب استدعای صاحبدیوان ملقب به مؤتمن‌الملك گردید . در این سال حکومت کازرون نیز ضمیمهٔ سایر قسمتهای حکمرانی

---

۱ ـ کوه‌کمر دهی است از دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان اهر ـ دارای ۱۴۹۸ نفر سکنه ـ محل ییلاق ایل اینالو ، فرهنگ جغرافیائی ایران .

میرزا حسینخان مؤتمن‌الملک صاحبدیوان

فتحعلی‌خان صاحبدیوان و پسرش میرزا حسینخان مؤتمن‌الملک

دیگر وی شد . در سال ۱۳۰۸ قمری که صاحبدیوان استاندار خراسان شد پسر خود میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک را حکمران سبزوار نمود و او دوسال (درسالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ قمری) حاکم سبزوار بود بعدحکومت سبزوار ـ نیشابور ـ سرولایت وغیره بسلطان‌حسین‌میرزا نیرالدوله واگذارشد. پس از درگذشت پدرش درسال ۱۳۱۴ قمری درسلطنت مظفرالدینشاه بلقب صاحبدیوان ملقب گردید ودرسال ۱۳۱۸ قمری که حکومت اراك، گلپایگان ـ خوانسار وکمره بعهدهٔ ابوالفضل‌میرزاعضدالسلطان پسرچهارم مظفرالدینشاه واگذارشد میرزاحسینخان صاحبدیوان چون خودرا به امین‌السلطان صدراعظم بسته بود اتابك اورا دراین سال بوزارت و پیشکاری[1] شاهزاده انتخاب و تعیین نمود و بعد در سال ۱۳۲۰ قمری شخصاً خودش حکمران حکومتهای مزبوره گردید ودرسال ۱۳۲۱ قمری معزول وبجای وی سلطانعلی‌خان وزیر افخم منصوب شد .

**حسین** امیرحسینخان فرزند محمدباقرخان شجاع‌السلطنه در سال ۱۳۱۰ قمری که سرتیپ فوج بهادران قراول مخصوص بود ملقب‌به شجاع‌السلطنه شد ودرهمین سال محمدباقرخان شجاع‌السلطنه پدرش ملقب به سردار اکرم گردید.

۱ـ معاونت .

حسین‌خان شجاع‌السلطنه در زمان پادشاهی احمدشاه لقب خود را تغییر داده ملقب به سردارشجاع شد و پس از اینکه دارائی خود راکه از پدر باو بارث رسیده بود به بیعاری و عیش و نوش تمام کرد ودرحدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی در گذشت .

نامبرده داماد ناصرالدینشاه وخواهرزادهٔ میرزاعلیخان امین‌الدوله‌و پسرخالهٔ وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه بود .

حسینخان شجاع‌السلطنه سردارشجاع

محمدباقرخان سردار اکرم

حسین

حسینخان معروف بحاجی‌آقا پیشخدمت ناصرالدین‌شاه پسر کوچك حاجی‌آقا اسمعیل پیشخدمت‌باشی و برادر حکیم‌الممالك و اقبال ـ السلطنه بوده است . نامبرده درسال ۱۳۱۲ قمری ملقب به احتشام حضور و در سال ۱۳۳۶

حسین‌خان معروف به حاجی‌آقا

حسین‌خان امیر معتمد

قمری ملقب به امیرمعتمد گردید و در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران درگذشت[۱].

**حسین** میرزاحسینخان متخلص به دانش متولد ۱۲۹۲ قمری در اسلامبول فرزند محمدهاشم تاجر اصفهانی بوده وپدرش آقامحمدهاشم درحدود سال ۱۲۵۶ قمری از اصفهان باسلامبول مهاجرت کرده ودرآنجا مقیم گشت وتشکیل خانواده داد . دانش چون دارای تحصیلات عالی و از فضلاء و شعراء ایران بود مدت چهارده سال استاد ادبیات فارسی در دانشگاه اسلامبول بوده و چندین تألیف بفارسی و ترکی از وی باقیمانده است .

نامبرده بیشتر ایام زندگانی خویش را در اسلامبول میگذراند و گاهی هم درآنکارا اقامت داشته است و در سال ۱۳۶۲ قمری = ۱۳۲۲ خورشیدی در سن هفتاد سالگی در آنکارا درگذشت .

حسین مسرور

**حسین** حسین مسرورمتخلص بهسختیار درسال ۱۳۰۸ قمری در اصفهان زاده شد و در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت . نامبرده از معلمین بسیارخوب وزارتفرهنگ بودکه شاگردان از معلومات و تدریس او خوب استفاده میکردند . از تألیفات وی کتاب دهنفر قزلباش که داستانی تاریخی ودرسهجلد است و اثردیگرش قران نام دارد و هردو تألیف وی بسیار خوب نوشته شده و خواندنی است . عیب آن مرحوم این بودکه سالیان متمادی ، شاید ازاوایل جوانی، مانند بسیاری ازافراد این مملکت معتاد به یکی از مواد مخدره بود .

---

۱ــ اینکه حسینخان معروف بـه حاجیآقا شده بود برای این بودکـه ناصرالدینشاه معمولش براین بوده است که هریك از درباریان طرف توجهش که میمردند و فرزندانشان در دربار مشغول بخدمت بودنـد نام متوفی را روی پسرش میگـذاشت مثلا مانند آقامحمدحسن صندوقدار و مهردارشاه که در سال ۱۲۷۳ قمری مرد و پسرش آقاعبدالله جانشین وی گـردید ناصرالدینشاه او را آقـامحمدحسن خطاب میکرد و آقاعبدالله از این تاریخ ببعد معروف شد به آقامحمد حسن ثانی یا مثنی . فرخخان امینالدوله که در سال ۱۲۸۸ قمری درگذشت حسینخان پسرش که ازپیشخدمتان شاهبود شاه اورا فرخ خان صدی میزد و معروف به فرخخان شد . حاجیآقا اسمعیل پیشخدمتباشی را در ایام حیاتش ناصرالدینشاه او را حاجیآقا خطاب میکرد و پس از اینکه در سال ۱۲۹۲ قمری درکربلا درگذشت و در همانجا مدفون گردید . شاه حسینخان پسر کوچك او را حاجیآقـا میگفت و چون شاه گفته بود دیگران هـم او را حاجیآقا میگفتند و این نام روی او ماند و معروف گردید به حاجیآقا .

**حسین** حسین کاظم‌زاده ایرانشهر فرزند حاجی میرزا کاظم طبیب تبریزی که در دیماه ۱۲۶۲ خورشیدی در تبریز متولد و در سال ۱۳۴۰ خورشیدی در سن ۷۸ سالگی در سویس درگذشت.

نامبرده از نویسندگان و دانشمندان بوده و دارای چندین تألیف باارزش میباشد.

میرزا حسینعلی شیخ‌الاطباء

**حسینعلی** میرزا حسینعلی در طب قدیم مهارت و حذاقتی داشته و طب جدید را هم در دارالفنون آموخت و در سال ۱۲۸۶ قمری حکیم باشی مهد علیا مادر ناصرالدینشاه شد و پس از مرگ وی طبیب شاه شد و از سال ۱۲۹۲ قمری جزو اطباء دربار سلطنتی منسلک گردید. در سال ۱۲۹۳ قمری ملقب به شیخ‌الاطباء شد و تا سال ۱۳۲۲ قمری در حدود سی سال طبیب ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه بود و در این سال درگذشت.

حسینقلی‌خان بیگلربیگی ارومی

**حسینقلی** حسینقلی‌خان پسر امامقلی‌خان افشار ارومی است. در آخر سال ۱۲۱۱ قمری پس از کشته‌شدن آغامحمدخان قاجار در شوشی[1]، مانند همیشه اوقات وازمنه، در ممالک مشرق زمین، بواسطهٔ نبودن اساس درست در مملکت، در این سال هرج و مرج زیادی تولید شد هریك از سرکشان و امراء بزرگ در جای خودسری بیرون آورده و دم از استقلال و خودسری میزدند. در این سال صادق‌خان شقاقی و جعفرقلیخان دنبلی که حاکم خوی وسلماس بود در حدود خود قدرت و اقتداری داشتند سخت با یکدیگر مخالفت ورزیده و چون صادقخان تاب مقاومت او را نداشت بسمت مغان و شیروان گریخت[2]. بعد آخرالامر بوسائل و وساطتی با هم دست موافقت داده محمدقلیخان افشار حاکم

---

۱ــ پناه‌آباد.

۲ــ اکنون روس‌ها شیروان را شاماخا میگویند.

رضائیه[1] را نیز فریفته و باخود موافق و همراه نمودند و سپس هرسه‌تن بنای خودسری را گذاشتند . در این هنگام حسینقلی‌خان افشار برادرزادهٔ محمدقلیخان که چندان میانه خوبی با عم خویش نداشت بلکه دشمن وی بود از پیش عموی خود گریخته به‌تهران آمد وجریان امر را گزارش داد . چون مورد اعتماد و اطمینان دولت وقت یعنی شاه واقع شد بنابراین خود او بهمراه محمدعلیخان عرب بسطامی که سمتش در دستگاه سلطنتی یوزباشی غلامان بود برای فرونشاندن و از میان بردن فتنه مزبور مأمور و روانه گردید . پس از دستگیری محمدقلیخان و فرستادن او را باکسوج و بنه به‌تهران حسینقلی‌خان حاکم رضائیه شد . در ایامیکه بحکومت ارومیه منصوب بود . فتحعلیشاه نخست خواهر او را بنام بیگم خانم و بعد دختر او را بنام قمرنسابیگم بزوجیت خویش درآورد و از هریك چندین فرزند داشت[2] .

**حسینقلی**

حسینقلی‌خان بیگلربیگی حاجی‌نظام‌الدوله پسر حاجی فتحعلیخان دنبلی[3] ازرجال معتبر و ممتون و متمول آذربایجان و داماد میرزا احمدخان سامدالملك پسرمیرزاتقی‌خان امیرکبیربود . نادرمیرزا در تاریخ وجغرافیای تبریز راجع بوی چنین مینویسد : «جوانی است باوقار و دانش‌رای رزین و فکرتی دوربین دارد. اکنون بیگلربیگی آذربایجان و با حشمت و اجلال همی زید باآنکه سخت برنا است نیك عاقل و دانا است » .

حسینقلیخان مدتی بریاست امور تجارت تبریز منصوب بود و در سال ۱۲۹۱ قمری پس ازدرگذشت پدرش حاجی فتحعلیخان ، بجای وی بیگلربیگی تبریز شد و در سال ۱۲۹۳ قمری بحکومت مرند منصوب گردید .

درسال ۱۳۲۳ قمری که علمای اعلام برای عزل عین‌الدوله وخواستن عدالتخانه که منتهی بمشروطیت شد درقم متحصن شده بودند قرارشد که علیرضاخان قاجارعضدالملك وحاجی‌نظام‌الدوله به قم رفته علماء متحصن را با خود به‌تهران بیاورند بعدکه فرمان مشروطیت داده شد هنگام

---

۱ــ نام سابق رضائیه ارومیه بوده و منسوب به ارومیه را ارموی گویند .

۲ــ بیگم‌خانم زن پانزدهم فتحعلیشاه دختر امامقلی‌خان و خواهر حسینقلی‌خان افشار بیگلربیگی مادر ملك قاسم میرزا فرزند بیست وچهارم و ملك منصور میرزا فرزند سی وششم فتحعلیشاه بوده است .

قمرنسا بیگم زن شانزدهم فتحعلیشاه مادر یحیی‌میرزا پسر چهل‌وسیم و جهانسوز میرزا پسرپنجاه‌ویکم فتحعلیشاه بوده است .

۳ــ متوفی در سال ۱۲۹۱ قمری درحدود سن سی‌سال واندی .

حسینقلی‌خان ونیلی نظام‌الدوله

مراجعت علماء هردونفر به پیشواز آنان شتافتند و به‌تهران وارد شدند . حاجی نظام‌الدوله بعد به تبریز رفت و رئیس انجمن ایالتی شد و چون انجمن مرتکب بی‌اعتدالیهائی میشد از این جهت از انجمن کناره‌کرد و درسال ۱۳۲۹ قمری = ۱۲۹۰ خورشیدی که صمدخان شجاع‌الدوله به پشتیبانی روس‌ها برآذربایجان مسلط گردید حاجی نظام‌الدوله بروسیه رفت و پس از سقوط و شهید شجاع‌الدوله به تبریز بازگشت و در سال ۱۳۳۶ قمری = ۱۲۹۷ خورشیدی درحدود سن ۸۰ سالگی درگذشت .

**حسینقلی** آقاحسینقلی که درسال ۱۲۹۴ خورشیدی درحدود سن ۶۴ سالگی درگذشت فرزند آقاعلی اکبر فراهانی بوده است[1] . آقاحسینقلی

---

۱ــ آقاعلی‌اکبر فرزند شاه‌ولی از نوازندگان مشهور اوایل پادشاهی ناصرالدینشاه قاجار که درنواختن تار خیلی استاد بوده و ضمناً شعرهم میگفته و تخلص مطرب بوده است .

و همچنین پدر و برادرش میرزا عبدالله از اساتید فن موسیقی در ایران بوده‌اند .

آقاحسینقلی کودك خردسال بود که پدرخود را از دست داد . مدتی درنزد میرزاحسن برادر بزرگ خویش نواختن تار را آموخت و بعد در نزد آقاغلامحسین شوهر خواهر خود که اونیز ازاساتید فن مزبور بودآن را تکمیل نمود وبعداً باتفاق برادر خود میرزا عبدالله[1]

آقاحسینقلی

جزو نوازندگان درباری شدند که درمواقع لزوم برای شام‌سازمیزدند درآن زمان اصطلاحاً، رامشگران و خنیاگرانیکه اختصاص بشاه داشتند ، آنان را عمله طرب میگفتند .

**حسینقلی**

حسینقلی‌خان ایوقدّاره ملقب بالقاب : سادم‌السلطنه ، سردار اشرف و والی پشت‌کوه پسر حیدرخان پسر حسنخان والی بوده است .

ولات پشت‌کوه از اولاد حسینخان اولین والی لرستان هستند ـ حسینخان از نوکرهای شاه ویردیخان آخرین نفر از اتابکان لرستان بوده که به شاه عباس بزرگ یاغی شد و شام‌ـ ویردیخان از ترس شاه‌عباس به جنگله قشلاق والی پشت‌کوه فرارکرد و لشکر شاه‌عباس همینطور او را تعقیب مینمود و در جنگله پس از جنگ سخت و خونین درآنجاکشته شد .

شاه ویردی‌خان از اعقاب شجاع الدین خورشیدبن ابوبکربن محمدبن خورشید

---

۱ـ استاد سه تار بوده .

حسینقلی‌خان ایوقداره

جنگروی‌مؤسس سلسلهٔ امراء وفرمانروایان لرستان معروف به‌عباسی بوده وشجاع‌الدین خودشیدجنگروی‌را طوائف لرستان‌معروف به لرکوچك در سال ۵۸۰ هجری برخود امیر گـردانیدند و چون نامبرده متصف به صفات حسنه عدالت ـ پرهیز گـاری و مردم‌داری بودعلاوه برمقام امارت که داشت طوائف لـرستان اورا پیر و مراد خـویش میدانستند و خاندان وی تا زمان پادشاهی شاه‌عباس‌بزرگ حاکم وفرمانروای لرستان بودند . در زمان سلطنت شاه اسمعیل اول مؤسس سلسلهٔ صفویه شاه رستم نامی از آن خاندان به نزد وی‌آمده اظهار اطـاعت و عبودیت نمود شاه اسمعیل مدتی اورا درنزد خودنگهداشت و نوازش بسیار نمود وچون نامبرده دارای ریش بلندی بود شاه‌اسمعیل دستور دادکه ریش بلند او را به دروغالی ترصیع سازند وهروقت هم که به‌دربار پیش شاه اسمعیل می‌آمد جواهرزیادی بریش او آویزان بود . پس از چندی شاه اسمعیل او را مرخص نمودکه به لرستان رفته حکومت و فرمانروائی آن سامان را مانند اجداد خویش عهده‌دار شود. پس از فوت شاه رستم مذکور پسرش امیر جهانگیر فرمانروای لرستان شد و او برخلاف پدرکه اطاعت از خاندان صفویه داشت برشاه طهماسب اول یاغی شد و سرانجام عبدالله‌خان استاجلو یکی از سرداران شاه طهماسب او را در سال ۹۴۹ قمری دستگیر نموده‌کشت و در قلع و قمع ایشان سخت‌کوشید و خانوادهٔ امرای لرستان را یکلی به باد غارت و تاراج داد و دوفرزند امیرجهانگیر بنام شاه رستم ومحمدی ازترس گرفتارشدن به بغداد گریختند وبعدبه وساطت امیرشاه قاسم شوهر خواهر خود مورد بخشایش شاه‌طهماسب واقع گردیدند. شاه طهماسب لرستان را به‌دوقسمت کرده به هریك از دوبرادر قسمتی را داد شاه رستم ثانی در مدت فرمانروائیش از حکومت مرکـزی اطاعت داشت لکن محمدی مانند پدر خـویش برشاه طهماسب یاغی شد و دم از خودسری میزد امیرخان موصلوی ترکمان حاکم همدان حسب‌الامر شاه او را دستگیر نمود و به قزوین فرستاد و شاه طهماسب دستور دادکه او را در قلعهٔ الموت زندانی نمایند چند

حسینقلی‌خان ابوقدّاره و فرزندانش

سالی در زندان بسرمیبرد تا اینکه شاه‌طهماسب در اواخر پادشاهیش او را احضار نمود که به لرستان روانه نماید پس از اینکه نامبرده به دربار حاضر گردید چند روز بعد بواسطهٔ توهمی که به‌وی دست داده بود که میاداکشته شود به‌لرستان فرارکرد وازآنجا شرحی به شاه نوشت و اطاعت خویشتن را اعلام داشت شاه طهماسب عذر او را پذیرفت و مدتی نیز والی لرستان بود پس از مرگ وی فرزندش شاه ویردی‌خان که جوانی بود خوش سیمای نیکو- قیافه ـ دلیر ـ جاه‌طلب و بلندپرواز ودر اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ بحکومت لرستان رسید نامبرده یکی از حکام باغرضه ـ با اقتدار و باکفایت لرستان بوده که قلمرو حکومتی خویش‌را خیلی‌توسعه داد واعتناء چندانی بشاه نمی‌نمود ـ درایامیکه سنان‌پاشا چغال‌اوغلی

که زمانی صدر اعظم دولت عثمانی بود از بغداد با سپاهی بایران آمده و تا شهر نهاوند را اشغال و تصرف نمود در این ایام شاهویردیخان طوعاً یـا کرهاً با او ساخت و پس از مصالحه دولت ایران با عثمانی و صرف نظر کردن عثمانی‌ها از این قسمت شاهویردیخان ناچار گردید که از حکومت مرکزی ایران اطاعت کند و برای ابراز و اظهار اطاعت خویش حسین بیک پسر منصور بیک سلویزی[1] پسرخال خود را به‌نزد شاه عباس روانه نمود. شاه عباس بمناسبت اینکه شهرت داشت که خاندان امرای لرستان از اعقاب عباس بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام بوده[2] شاهویردیخان را عفو نمود و برای اینکه علاقه و اتصال او به سلسلهٔ صفویه بیش از اینها بشود خواهر او را به ازدواج خویش درآورد و یکی از شاهزاده خانم‌های صفوی را نیز به وی داد و او را به لقب خانی نیز سرافراز نمود باهمه این احوال باز شاهویردیخان گردنکشی‌های سابق خود را از دست نداد و به تمرد خویش بیش از پیش افزود و بدون اطلاع و رضایت شاه هر روز بر قلمرو حکمرانی خود می‌افزود و مزاحم حکام همسایه خود میگشت. شاه عباس اغورلو سلطان رئیس ایل بیات را که حاکم همدان بود در سال ۱۰۰۳ قمری برای دفع او فرستاد لکن در جنگی که با وی نمود کشته شد شاه عباس پس از شنیدن قضیهٔ کشته شدن اغورلو سلطان تصمیم گرفت که خود به نفسه عازم آنديار شده و او را دستگیر نماید شاهویردی‌خان به‌محض این که از عزیمت شاه‌عباس اطلاع پیدا کرد به‌خاک عثمانی فرار نمود. شاه عباس پس از ورود به لرستان خرم‌آباد را به مهدیقلی‌خان شاملو و حکومت لرستان را به سلطان حسین پسر شاه رستم ثانی که از ترس پسرعم‌خود شاهویردیخان به کرمانشاه فرار کرده و در میان ایل کلهر بسرمیبرد و پدر و پسر نیز همیشه مطیع دولت بودند واگـذار نمود. چندی بعد که فرهادخان قرامانلو امیرالامراء و اعتمادالدوله که برحسب امر شاه از سمت لرستان عازم خوزستان بودند شاهویردیخان موقع را برای خویشتن مغتنم شمرده از خاک عثمانی بازگشته به آنان متوسل شد و از آنها خواست کـه عفو گناهان او را از شاه بخواهند. آنان واسطهٔ کار او شده و بنابر خواهش و وساطت آنها این بار نیز شاه او را بخشید و دوباره حاکم لرستان شد. پس از مدتی که از حکومتش گذشت باز سر ناسازگاری را گذاشت و اعمـال سابقش را تکرار کرد. شاه‌عباس این بار نیز برای قلع و قمع قطعی او خود با لشکری در سال ۱۰۰۷ قمری عازم لرستان شد و شاهویردی‌خان با اینکه مـرد دلیری بود فرار را برقرار ترجیح داده بطرف عراق و خاک عثمانی متواری گردید ودرجنگله[3]

---

۱ـ جد اعلای حسینقلی‌خان ابوقداره.

۲ـ به این مناسبت آنان را عباسی یا عباسیان گفته‌اند و نیز وجه تسمیهٔ دیگر عباسی این است که میگویند چون امراء و فرمانروایان لرستان از این طبقه مدتی مالیات ابوابجمعی خودرا به‌خلفای عباسی میپرداختند و به‌بغداد میفرستادند ازاین جهت آنان راعباسی می گفتند.

۳ـ این کلمه در کتاب عالم‌آرای‌عباسی جنگله، در کتاب طوایف لرستان صفحهٔ ۱۰ تألیف رابینو جنگیله ودر کتاب جغرافیای نظامی ایران تألیف علی رزم‌آرا چنگوله ذکر شده است.

حسینقلی‌خان ابوقداره و اتباعش

توقف نمود و شاه‌عباس با اردوی خود در صمره[1] ماند و الله‌ویردیخان سردار معروف خود را به دنبال وی برای دستگیریش روانه نمود و او هم پس از جنگ مختصری او را دستگیر و زنجیر کرده به نزد شاه‌عباس آورد. شاه در وهله اول تصمیم نداشت که او را بکشد لکن شاهویردی خان هنگامیکه بحضور شاه رسید در کمال نخوت و عجب و تکبر سلوک کرد. شاه عباس این وضع او را که دید زیاد به رفتار آیندهٔ وی امیدوار نشد و عدم اطاعت وی نسبت به شاه محرز گردید. بنابراین شاه دستور داد که او و چند نفر از هواخواهان و دستیارانش که دستگیر شده بودند گردن بزنند و فوراً امر شاه دربارهٔ آنان اجرا گردید و دو پسر شاهویردیخان که بهمراه پدر آنان را هم‌آورده بودند به قلعهٔ الموت فرستادند و پس از چندی در آنجا از بین رفتند و تلف شدند[2]. پس از ازبین رفتن شاهویردیخان شاه‌عباس حسین‌بیك فرزند منصوربیك سلویزی را که پسرخال شاهویردی‌خان بود لقب خانی داده بحکومت لرستان منصوب نمود[3]. رابینو در کتاب خود راجع به‌حسینقلی‌خان ابوقداره

---

۱ــ صیمره.

۲ــ رابینو در کتاب طوائف لرستان (Les tribus du Louristan) تألیف خودامراء و حکام لرستان را به‌عنوان اتابکان نام میبرد و شاه ویردی‌خان را نیز از آن جمله میداند در مورد نیز بسرای او اشتباه رویداده درصورتیکه طبقهٔ عباسی یا عباسیان جزو اتابکان نبوده و اتابکان کسانی بودند که در ابتداء، سلاجقه آنان را بسمت اتابکی و معلمی اولاد خویش انتخاب میکردند و بعد به‌آنان مأموریت داده هریك را به ایالتی گسیل میداشتند و پس ازچندی که از حکومت مقتدرهٔ آنان میگذشت دم از استقلال میزدند وحکومت را درخانوادهٔ خود موروثی میکردند ازآن جمله‌اند اتابکان آذربایجان، فارس و غیره.

۳ــ رابینو درکتاب نامبرده در صفحهٔ ۱۰ مینویسد، اتابکان لرستان از قرن ۱۲ تا ۱۷ (قرن ششم تا یازدهم هجری) مسیحی درلرستان حکومت داشته‌اند بطوریکه پیش شرح داده شد اتابکان حکومت نداشته‌اند بلکه عباسی‌ها بوده‌اند.

حسنخان یامحمدحسنخان پسر اسمعیل‌خان بوده والیان پشت‌کوه تا زمان اسمعیل‌خان در خرم‌آباد و مرکز آنان قلعهٔ فلك الافلاك بوده است بعداً به واسطهٔ اختلافاتیکه در امور مرزی بین ایران وعثمانی رویداد محمدحسنخان والی بنا بامردولت مقر خود را ازخرم‌آباد به پشت‌کوه انتقال داد که بخط مرزی نزدیکتر بوده و از تجاوزات دولت عثمانی و تحریکات دائمی‌آنان جلوگیری بعمل‌آید.

والیان پشت‌کوه از حسینخان تا غلامرضاخان درحدود ۳۳۴ سال والی لرستان و پشت‌کوه بوده‌اند.

چنین گوید : « حسینقلی‌خان ابوقداره در اقامتگاه تابستانی خود ده بالا که در دره‌ای واقع شده قصری برای خود ساخت و سابقاً نام آن کاخ بوده است جائیکه برای خود ساخته هم‌نشیمن تابستانیش بوده وهم قلعهٔ نظامی وضمناً باغ بسیار عالی در خارج قلعه احداث نمود . نامبرده زمستان را دردمب قلامون که بعد نامش تغییر کرده و به‌حسینیه موسوم گردید اقامت میکرد. دراین‌جا نیز ابوقداره درکنار رودخانه گنجان چوم مانند ده بالا عمارتی برای خود ساخته و باغی نیز احداث کرده بود . افراد مسلح که تابع او بودند وعدهٔ آنان بالغ بر دو هزار نفر میشد آنها را عمله میگفتند و اینان خیلی خوب مجهز و مسلح بودند . در۱۸۶۵[1] دیرگوندها یاغی شدند و بهمسایگان خود تعدی و تجاوز روامیداشتند در این سال ابتداء با افراد مسلح و سواران خود[2] با تجهیزاتی برای قلع و قمع آنان عازم شد وچون فتح‌نمود پسرش ملقب‌به فتح‌السلطان گردید. ابوقداره درسال۱۳۱۷قمری درگذشت و غلامرضاخان پسرش ملقب به سارم‌السلطنه شده جانشین پدر گردید و چندی بعد اینهم ملقب به سردار اشرف شد .

**حسینقلی**

حسینقلی‌خان متولد۱۲۶۴قمری پسر بزرگ علیقلی‌خان‌مخبرالدوله که در سال ۱۲۹۳ قمری در سن ۲۹ سالگی بمعاونت پدرش که وزیر تلگراف بود منصوب گردید . در ۱۲۹۵ بسمت ریاست تلگراف ــ در سال ۱۳۰۱ قمری ملقب به مخبرالملك و در۱۳۱۵ قمری پس ازفوت پدرش ملقب به مخبرالدوله شد .

علیقلی‌خان مخبرالدوله که از سال ۱۲۹۳ قمری وزیر تلگراف شد و بعد بتدریج دارای مشاغل متعددی گردید چون حسینقلی‌خان پسر بزرگش بود باین‌جهت امور وزارت تلگراف درحقیقت از سال مذکورتا۱۳۱۲ قمری اسماً با مخبرالدوله ولی رسماً با حسینقلی‌خان بود و بعد که وزارت کشور برسایر مشاغل پدرش افزوده شد نامبرده از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۳ قمری خودش وزیر تلگراف بود و بعد دوباره از سال ۱۳۲۶ تا۱۳۲۷ قمری = ۱۲۸۷تا۱۲۸۸ خورشیدی درکابینه‌های میرزا احمدخان مشیرالسلطنه و ابوالقاسم‌خان ناصرالملك وزیرپست وتلگراف گردید ودرسال۱۳۳۵

حسینقلی‌خان مخبرالدوله

---

۱ــ ۱۲۸۱ قمری .

۲ــ عمله .

قمری در سن ۷۱ سالگی در گذشت[۱].

**حیدرعلی**

استاد حیدرعلی که بعد ملقب به نجارباشی شد از جمله ۴۲ نفر شاگردانی است که در سال ۱۲۷۵ هجری قمری برای فراگرفتن فن نجاری بطرز صحیح از طرف دولت بفرانسه فرستاده شد. پس از تحصیل و بازگشت بایران مدتی نجاری فرنگی سازیرا بشاگردان در مدرسهٔ دارالفنون می‌آموخت. کوچهٔ نجارباشی که در محلهٔ چاله میدان تهران واقع است چون خانه‌اش در آنجا بود کوچهٔ مزبور هنوزهم بنام او معروف میباشد.

**حیدرقلی**

حیدرقلی‌خان پسر نجفعلی‌خان بوده که فتحعلیشاه اورا ملقب به ایلخانی نمود. حیدرقلیخان پس از جعفرقلیخان برادرخود ایلخانی شادلو و حاکم بجنورد و ملقب به سهام‌الدوله شد و در مدت حکمرانی خویش از عهدهٔ جلوگیری

حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله شادلو حکمران بجنورد

حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله و پسرش

۱ ــ حسینقلی‌خان مخبرالدوله برخلاف سایر برادران خویش که بمشروطیت تمایل داشتند او چندان تمایلی نداشت و باصطلاح مستبد بود. قضاوت در این باب که اشخاصیکه مشروطه خواه بودند یا مستبد کدامشان بهتر وصالح‌تر بوده‌اند کار مشکلی است زیرا در ادوار زندگانی خودم که اشخاص را دیده و شنیده‌ام چه بسا اشخاص مستبد که مردمان بسیار خوبی بوده‌اند وچه بسا اشخاص مشروطه خواه که مردمان بسیار بدی از آب در آمدند.

بقیه در صفحه بعد

تاخت وتاز ترکمانها بخوبی برمی‌آمد و پس از فوتش در سال ۱۲۸۸ قمری پارمحمدخان پسر یزدانقلی‌خان ملقب به سهام‌الدوله شده جانشین عم خویش گردید[1].

**خان‌خان** خان‌خان بصیرالسلطنه متولد سال ۱۲۳۱ خورشیدی شوهر خواهر میرزا علی‌آقای تبریزی ثقةالاسلام شهید و از درباریان بسیارمقرب مظفرالدینشاه بوده بقراریکه می‌گویند مردی بوده فوق‌العاده دسیسه باز و فاسد[2] و در تمام جریانات دربار وارد بوده است . در سال ۱۳۱۳ قمری که مظفرالدینشاه ازتبریز به‌تهران وارد شد و بسلطنت رسید بصیرالسلطنه نیز با وی به تهران آمد و در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ قمری که در پایتخت اقامت داشت ازاشخاص بسیار مقرب شاه شده بود وبرای‌اینکه از این حوان یغما و سفره گسترده مانند سایر درباریان و اطرافیان شاه سهمی ونان‌خانه‌ای داشته باشد علاوه برسمت پیشخدمتی وناظم خلوتی همایونی ریاست ایلات اطراف تهران را ازقبیل قراچورلوی‌خوانسعداوند ـ اسانلوی‌خوار وغیره که‌قبلاً تصدی‌آنها بامحمدقاسم‌خان وکیل‌السلطنه برادرامین‌السلطان بودبعهدهٔ او واگذار کردند وضمناً دستهٔ موزیکانچی‌تبریزی نیز ابوابجمعی وی بود. پس ازاینکه میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان درسال ۱۳۱۶قمری دوباره روی‌کارآمد ویا روس‌ها اورا روی‌کار آوردند چندنفری ازاطرافیان مظفرالدین‌شاه راکه مخل امور و شخص او بودند از دربار طرد نمود ازآن جمله یکی‌هم‌مبین بصیرالسلطنه بودکه پس ازتنبیه به اردبیل تبعید شد ودیگر به تهران نیامد ودر سال ۱۳۰۱ خورشیدی = ۱۳۴۱ قمری در سن ۷۰ سالگی درگذشت و اولاد او نام خانوادگی خودرا بصیرپور گذاشته‌اند . در اواخر عمر بواسطهٔ انتساب بخانوادهٔ ثقةالاسلام وحشر با آنان تغییررویه داده و با منش زندگانی سابقش تفاوت‌کلی پیدا کرده بود .

---

بقیه ازصفحه قبل

بطوریکه پیش‌گفته شد قضاوت دراین‌باب وتشخیص آن‌کار آسانی نیست وحقیقت‌مطلب این است‌که یك رقابت و مبارزهٔ سیاسی میان روس و انگلیس بود و ما آلت این دو سیاست بودیم هیاهوئی را بلند کردند و بعد هر این دو دولت بموجب معاهده ۱۹۰۷ باهم ساختند و مملکت ما را بمناطق نفوذ میان خود تقسیم کردند وبریش مستبد ومشروطه خواه‌که آلت‌دست آنان بودند خندیدند . در هرحال خدا عاقبت مارا همیشه بخیر بگرداند و کمتر آلت دست‌این و آن شویم .

۱ـ نجفعلی‌خان دارای سه پسر بنامهای حیدرقلیخان ـ جعفرقلیخان و یزدانقلی‌خان بوده است .

۲ـ درباریان مظفرالدینشاه اکثراً مردمان فاسدی بوده‌اند .

**خانلر**

محمدحسنخان شهیر به خانلر خان پسر علیمرادخان زند و نوهٔ دختری[1] محمدحسنخان قاجار ومتخلص به فرخ ومعروف بهفرخ‌زند بوده‌است. نامبرده مردی دانشور بوده وشعر نیکومیگفت وخط رانیز نیکو مینوشت. درسال ۱۲۰۶ قمری که آغا محمدخان قاجار شیراز را بدستیاری حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی گرفت طایفهٔ زندیه را قتل‌عام کرد وچون خانلرخان زند خواهرزاده‌اش بود ازکشتن او صرف‌نظر نمود وبعداً در دربار آغا محمدخان و فتحعلیشاه مشغول بخدمت گردید ودرایام پادشاهی فتحعلیشاه سمتش غلام پیشخدمت خاصه بود . درسال ۱۲۴۰ قمری که ابراهیم‌خان ظهیرالدوله قاجار عموزاده ـ ربیب و داماد فتحعلیشاه پس از۲۳ سال حکومت کرمان[2] درگذشت . فتحعلیشاه حکومت کرمان را به نوهٔ دختری خود عباسقلی‌خان پسر ابراهیم‌خان واگذار کرد. پس ازچندی عباسقلی‌خان به تحریض محمدقاسم‌خان دامغانی‌وزیر خودبرعلیه فتحعلیشاه پدر بزرگ خویش قیام نمود و شورشی در نواحی کرمان وبزد براه انداخت . فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۳ قمری خانلرخان زند راکه مورد اعتماد و اطمینان وی بودبرای انتظامات و اطفاء شورش به‌کرمان فرستاد . خانلرخان رفت و بکرمان وارد شد لکن عباسقلی‌خان و وزیرش محمدقاسم‌خان جداً مانع دخالت وی در امور گردیدند و او درمدت توقف خود درکرمان هرقدرآنان را اندرز داد و وخامت و عاقبت بدی کار راگوشزد آنان نمود نصایحش بهیچ وجه مثمر ثمر نبخشید ونتیجه نداد و او بکلی مأیوس شده و ناگزیر گردید که به‌تهران‌باز گردد. هنگامیکه رهسپارتهران بود وبه‌باغین[3] رسیده‌بودعباسقلی‌خان[4] بصوابدید وزیرش ارباب‌حسین نامی را با چهل‌تن دیگرفرستاده خانلرخان و پیشخدمت‌او را در اواسط همین سال کشتند[5] و بکرمان بازگشتند .

**خانلر**

میرزا خانلرخان[6] ملقب به اعتصام‌الملك متولد سال ۱۲۴۳ قمری پسر میرزا محمدعلی مازندرانی و برادر بزرگ میرزا محمودخان محمودی مشاورالملك بوده است[7] . در اصفهان و مشهد چندسالی به تحصیل علم وتعلیم‌خط

---

۱ـ سبط .

۲ـ ازسال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ قمری .

۳ـ ۲۹ کیلومتری جنوب باختری کرمان .

۴ـ به اعتبار اینکه مادرش دخترشاه بود اورا عباسقلی‌میرزا نیز میگفتند .

۵ـ رضاقلی‌خان هدایت درجلد دوم مجمع‌الفصحاء کشته شدن‌اورا در سال ۱۲۳۷ قمری ذکر کرده وکاملا اشتباه میباشد .

۶ـ میرزا خانلرخان نام اصلیش میرزا محمدباقر بوده لکن بعد مشهور و ملقب شد به میرزا خانلرخان .

۷ـ اعتصام‌الملك هفت سال از مشاورالملك بزرگتر بوده است .

پرداخت و موفقیتی در علوم و حسن خط برای خویشتن حاصل نمود .

درسال ۱۲۶۱ قمری که پدرش میرزامحمدعلی دردقم درگذشت بناچار ازاصفهان به قم آمد و سرپرستی خانوادهٔ خویش را عهده‌دار شد وبعد برای اشتغال بکار وتلاش معاش به‌تهران آمد و خطوط خود را به وسائلی بنظر ناصرالدینشاه رسانید . شاه از خط و انشای او خیلی خوشش آمد و در سال ۱۲۶۵ قمری شغل امورتذکرهٔ صفحات خراسان و وقایع ـ نگاری آن سامان بعهدهٔ وی واگذار گردید .

خانلرخان اعتصام‌الملك

درسال ۱۲۷۰ قمری که میرزا فضل‌الله وزیرنظام برادر مهتر میرزا آقاخان نوری صدر اعظم بوزارت [1] فریدون میرزا فرمانفرما و تولیت آستانقدس منصوب گردید میرزا خانلرخان را بسمت منشی‌باشی خود انتخاب نمود .

در سال ۱۲۷۲ قمری که وزیرنظام از سمت‌هائیکه داشت معزول و به تهران احضار گردیدمیرزاخانلرخان هم به تهران آمد . در سال ۱۲۷۳ قمری که وزیر نظام بجای میرزا صادق نوری قائم‌مقام بوزارت و پیشکاری اردشیر میرزا رکن‌الدوله والی آذربایجان منصوب و ریاست امورنظام آن سامان نیز محول باو گردید و برای بار دوم بآذربایجان فرستاده شد میرزا خانلرخان نیز بهمراه وی بآن خطه دوی‌آورد وبسمت انشاء نظام [2] برگزیده شد .

پس ازعزل میرزا آقاخان نوری ازصدارت برادرش میرزا فضل‌الله وزیرنظام نیز بکلی

---

۱ـ معاونت .

۲ـ ریاست دفتر نظام .

ازکار برکنار شد . میرزا خانلرخان مدتی درآذربایجان بیکار وسرگردان بود .

در سال ۱۲۷۶ قمری که محمود خان قراگزلو ناصرالملك بسمت وزارت تجارت و صنایع انتخاب شد میرزا خانلرخان را وارد خدمت کرده انشاء فرامین و احکام تجارتی را بعهدهٔ او محول نمود و در حقیقت در نزد ناصرالملك هم باز منشی‌باشی شد . در سال ۱۲۸۰ قمری که ناصرالملك وزیر مختار ایران در انگلستان بود به میرزا خانلرخان مأموریتی داده شدکه بلندن برود و این مأموریت و مسافرتش یکسال و اندی طول کشید و در سال ۱۲۸۱ قمری بایران بازگشت . در سال ۱۲۸۶ قمری کارگذار گیلان شد و پس از چندی برای بار دویم بعنوان نیابت سفارت بلندن رفت وچندسالی در آنجا اقامت داشت سپس به تهران آمد و از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۱۴ قمری[1] مدت ۱۳ سال ریاست ادارهٔ امور متعلقه بسفارت انگلیس را در وزارتخارجه عهده‌دار بود و در سال ۱۳۰۴ قمری بلقب اعتصام‌الملك ملقب گردید ودر سال ۱۳۱۵ قمری در سن ۷۲ سالگی در تهران درگذشت و در قم در رواق حرم حضرت معصومه (ع) بخاك سپرده شد .

**خوشنواز**

خوشنواز کمانچه میزده و در علم موسیقی و نواختن کمانچه سرآمد زمان‌خود بوده و کمانچه‌اش باعتبارخودشید طلا ومرصعی که برشکم آن‌کارگذاشته بودند باین مناسبت به‌کمانچه خودشید معروف شده بود .

پس از فوتش ناصرالدینشاه ساز استاد را از بازماندگانش خریداری کرد و بیادگار او درموزه نهاد . اسمعیل‌خان از شاگردان خوشنواز بوده‌که او نیز از اساتید زمان خود بود و حسین‌خان اسمعیل‌زاده که در نواختن کمانچه از معروفین زمان خود بشمار می‌آمد پسر او بوده است .

**درویش**

این درویش یا سید درویش از رجال نبوده بلکه مانندبسیاری ازدراویش دیگردرویشی شیّاد بوده است‌که ادعای کیمیاگری ! میکرده وشخصی مانند آقاابراهیم امین‌السلطان‌را باهمه زرنگی و رندی‌که داشته بدام خود انداخته بود و سالها این سید درویش‌معروف بود بدرویش امین‌السلطان. اینکه من‌شرح‌حال اورا در اینجاآوردم‌ونوشتم‌بیشتر برای‌عبرت گرفتن اشخاصی است‌که گول این قبیل اشخاص شیّاد را میخورند و از روی نادانی بیك موضوع پوچ علاقه میورزند .

درویش امین‌السلطان

۱ــ باستثنای سال ۱۳۰۳ قمری که حاجی‌میرزامحمدعلی ثقةالملك بجای اومنصوب شد.

این درویش سالها در نزد امین‌السلطان بسر میبرد و مبالغ زیادی از او و از امین‌السلطنه و مخصوصاً از پسرش خانن‌الدوله بعنوان اینکه برای شما طلا می‌سازم ! از آنان استفاده نمود . پس‌از اینکه پول زیادی برای خویشتن جمع‌آوری کرد با آن پولها بخراسان رفت و گوسفند زیادی‌خرید و به‌حشم‌داری اشتغال ورزیدوچون نتوانست گوسفندها را خوب اداره کند زیانی از این بابت عاید وی گردید . چندی بعد بازپرداخت به‌گوسفندان دو پا و بخیال امام زمانی ! افتاد و ادعای صاحب‌الزمانی کرد و مردم را به تبعیت خویش دعوت می‌نمود . سرانجام برای این ادعای خود مردم او را کشتند وجمعی را از شرّ ادّعاهای او آسوده نمودند .

**درویشعلی**

درویشعلی‌خان هزاره رئیس طائفه هزاره بوده و در سال ۱۱۶۲ قمری شاه‌سلیمان ثانی[1] او را به‌کومك و یاری بهبودخان سپهسالار و امیرخان توپچی‌باشی سرداران خویش بهرات فرستاد . پس ازخلع شاه سلیمان ازسلطنت وکورکردنش، اوضاع لشکرکشی ایران‌بکلی دگرگون گردید و سپاه ایران در هرات از احمدشاه ابدالی شکست خورد و فرماندهان تسلیم گردیدند. احمدشاه درّانی که آنجا را در سال۱۱۶۳ قمری گرفت درویشعلی‌خان را حاکم‌آن شهرنمود لکن احمدشاه پس‌از بازگشت ازنیشابور و عدم موفقیتش درآن شهرهنگامیکه به هرات رسید چون از ناسیهٔ درویشعلیخان آثار دوروئی و طغیان نسبت بخود احساس‌کرد او را از حکومت هرات معزول کرده و دیگریرا بجای او حاکم نمود .

**رشیدالسلطان**

رشیدالسلطان پسر حسینقلی‌خان خلخالی درکمپانهٔ مجازاتیکه در سال ۱۳۳۵ قمری‌بدستیاری میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده واسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده تأسیس شده بود و مرام اسلیشان این بودکه خائنین به مملکت را ازبین ببرند اوهم‌عضویت داشت و از اعضاء مؤثروتروریست‌های کمپانهٔ‌مزبوربود. هنگامکه خواستند او را در سال ۱۲۹۷ خورشیدی ـ ۱۳۳۶ قمری ، در تخت‌وزیری وثوق‌الدوله بدار بیاویزند درپای دار با صدای بلند گفت : **نیست باد انگلیس و انگلیس‌خواه** وسپس اضافه نمود : شش هزار تومان به من میدادندکه صمصام‌السلطنه بختیاری را بکشم و من قبول نکردم .

**رضا**

میرزا رضا یا میرزا محمدرضای مهندس تبریزی متولد سال ۱۲۰۳ قمری از جمله پنج‌نفر شاگردانی[2] است‌که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درسال ۱۲۳۰ قمری برای تحصیل دررشتهٔ مهندسی بانگلستان روانه نمود ودر سال ۱۲۳۴ قمری پس از تحصیلات، آنان را به تهران خواست وبهریك‌کاری ارجاع نمود و میرزا رضا

---

۱ـ میرزا سیدمحمد پسرمیرزا داود .

۲ـ دستهٔ دویم .

بعداً ملقب‌شد به‌مهندسباشی. درلشکرکشی‌محمدشاه درسال ۱۲۵۳ قمری به‌هرات، ازجمله جهاد شهر خراسان، میرزا رضای مهندسباشی نیز بهمراه وی بود و در ساختن سنگرها و قلعه‌ها دخالت تام داشت. در این ایام است که برحسب دستور حاجی میرزا آقاسی کتاب سواعق‌النظام[1] درعلم ترکیب توپ و خمپاره و ترتیب گلوله وعراده و سایر آلات و ادوات حربیه را تألیف کرد ودررمضان ۱۲۵۴ قمری یعنی یکماه پس‌ازورود محمدشاه به‌تهران آن را تمام نمودو یا بنابگفتهٔ خود مؤلف [2] و بمدکه محمدشاه بواسطهٔ موانع ومحظوراتیکه انگلستان ایجاد نمود موفق به‌فتح وفیروزی و ضمیمه کردن هرات نگردید و دوباره از آنجا بازگشت و میرزا رضای مهندس‌باشی هم بالتبع به تهران آمد. در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه که میرزاتقی‌خان امیرکبیر یکی از بزرگترین رجالیکه ایران تاکنون بخود دیده است جداً درصدد اصلاحات اساسی و تأسیسات عام‌المنفعه افتادکه یکی ازآنها ایجاد مدرسهٔ دارلفنون است. میرزارضای مهندس‌باشی طرح بنای ساختمان آن را ریخت ومحمدتقی‌خان معمارباشی[3] مأمور بنای‌آن گردید. مهندسباشی نامبرده سن زیادی کرد[4] ودرآن زمان ازمهندسین درجهٔ یك بشمارمی‌آمدو ازوجود اودرکارهائی استفاده میشد ونزدیك باواخرسلطنت ناصرالدینشاه زنده بود تا اینکه در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ قمری در سن ۹۶ سالگی بدرود حیات گفت. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه راجع بمرگش و سانحه‌ای‌که برای اودردی داددر کتاب وقایع روزانهٔ دربار ناصرالدینشاه در صفحهٔ ۷۸ این چنین مینویسد: «بعد به مسجد آقا بهرام[5] که مجلس فاتحه میرزا رضا مهندس‌باشی بود رفتیم. میرزا رضا نود و شش سال عمر داشت در زمان عباس میرزای نایب‌السلطنه ظاهراً هفتاد سال قبل با میرزاجعفرخان مشیرالدوله مأمورشده ورفته لندن تحصیل کرده بودبسیارآدم قابلی بود زبان انگلیسی راکاملا میدانست در هندسه و قلعه‌سازی مهارت‌کامل داشت با این‌کبرسن بازمشاعر داشت اما چشم او نمیدید و اینکه مرد حادثه‌ای بود نه از اجل طبیعی باین تفصیل بهجهت قضای حاجت از بالاخانه خواسته بود بیرون بیاید بجای اینکه در مهتابی را بازکند در روبحیاط را بازکرده بود از چهار ذرع افتاده وکلهاش بزمین‌آمده و تلف شده بود. دوشنبه غره همین ماه[6]». میرزا رضا مهندس‌باشی علاوه برتألیف کتاب سواعق‌النظام تاریخ ناپلئون بناپارت امپراتورفرانسه رانیز ترجمه کرده است. میرزاعباس‌خان مهندس‌باشی از رجال سرشناس دورهٔ ناصری و مظفری

---

۱ــ نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ سلطنتی کاخ گلستان موجود است.
۲ــ صورت نظم و ترتیب یافت.
۳ــ پدر محمد ابراهیم‌خان وزیرنظام و منیرالسلطنه زن ناصرالدینشاه.
۴ــ قریب به یك قرن.
۵ــ مسجد آقابهرام در خیابان پامنار واقع است.
۶ــ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹.

و ازجمله چهل یا چهل ودونفر شاگردانیکه برای تکمیل تحصیلات در سال ۱۲۷۵ قمری بفرانسه فرستاده شدند و پس از تحصیلات عالی در رشتهٔ مهندسی بایران معاودت نمود پسر همین میرزا رضای مهندس‌باشی بوده است .

**رضا**

میرزا رضا پسر حاجی‌میرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی مازندرانی که پس ازبازگشت از اروپا به میرزای رضای‌دکتر معروف شد. نامبرده هنگامیکه محصل دارالفنون ودر رشتهٔ طب تحصیل میکرداز شاگردان دکتر پولاك[۱]اطریشی بود و مدت چهار سال وتیم در نزد دکترپولاك[۲] مشغول به آموختن طب گردید . درذیقعده سال ۱۲۷۲ قمری با هیأت تحت ریاست فرخ‌خان امین‌الملك[۳] باروپا رفت . مدت چهار سال نیز در اروپا به تحصیل طب پرداخت . در سال ۱۲۷۷ قمری در پاریس فارغ‌التحصیل شد و بایران بازگشت . پس از ورود به تهران در همین سال به سمت طبیب مخصوص ومعلم زبان فرانسه سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدینشاه معین ومنصوب شد.

در سال ۱۲۷۸ قمری که محمدرحیم‌خان علاءالدوله بریاست هیأتی برای تعزیت درگذشت سلطان عبدالمجیدخان و تهنیت جلوس سلطان عبدالعزیزخان بسمت سفارت کبری مأمور دربار دولت عثمانی گردید یکی از همراهان او میرزا رضای دکترعلی‌آبادی بودکه به سمت پزشك هیأت مزبور انتخاب شده بود. علاءالدوله پس از بازگشت ازاسلامبول که مأموریتش قریب به نه ماه طول کشید در سال ۱۲۸۰ قمری حاکم زنجان شد و میرزارضای دکتر را نیز باسمت حکیم باشیگری باخود به زنجان برد و پس از اینکه در سال ۱۲۸۳ قمری محمدتقی‌میرزارکن‌الدوله بجای اوحاکم زنجان گردیدمیرزارضای دکتر باعلاءالدوله به تهران مراجعت نمود .

دراین سال‌پس‌از بازگشت از زنجان‌بجای دکترشلیمر[۴] هلندی [۵] معلم طب‌دارالفنون شد . میرزا رضا علاوه برتدریس طب وشاید بمنظور تهیهٔ دروس خود چندکتاب هم در علم طب ترجمه و تألیف کرده که ازآن جمله‌کتاب پاتولوژی [۶] تألیف گویزل که بچاپ نرسیده است . از شاگردان معروف میرزا رضای دکتر میرزا علی‌اکبرخان نفیسی ناظم‌الاطباء .

---

۱ــ Polak .

۲ــ بشرح حال وی درجلداول صفحهٔ ۲۱۷ رجوع شود .

۳ــ امین‌الدوله .

۴ــ Dr. Joh. L. Schlimmer .

۵ــ مؤلف فرهنگ لغات ومصطلحات دارویی و طبی که آنرا در سال ۱۸۷۴ ــ ۱۲۹۱ قمری ــ ۱۲۵۳ خورشیدی چاپ و منتشر کرده است . نامبرده زحمت زیادی کشیده وکتاب مفید و با ارزشی است .

۶ــ علم‌الامراض .

دکتر ابوالحسنخان و سید احمد نصرالاطباء میباشند . میرزا رضای دکتر در فرانسه زنی گرفته بود که نامش مارگریت بوده است . پس از بازگشت میرزا عبدالوهاب پسر محمودخان احتساب‌الملك کاشانی از اروپا ظل‌السلطان او را بجای میرزا رضا بسمت حکیم‌باشیگری خود انتخاب نمود . میرزارضا درسال ۱۲۹۴ قمری ومیرزا عبدالوهاب در سال ۱۲۸۹ قمری درگذشتند. میرزا عبدالوهاب پسرعموی حاجی‌میرزا عبدالباقی‌حکیم‌باشی اعتضادالاطباء بوده است .

**رضا**

حاجی سیدرضافیروزآبادی فرزندسیدهاشم درسال ۱۲۵۱ خورشیدی در فیروزآباد شهرری‌زاده شد وچهاردوره نمایندهٔ مجلس‌شورای‌ملی بود . در دورهٔ سوم ازشهرری و در دوره‌های ۶ و ۷ و ۱۴ از تهران انتخاب گردید . در مدتیکه نماینده بود حقوقی از مجلس نگرفت و هنگامیکه تصمیم گرفت‌که بیمارستانی در حضرت عبدالعظیم [1] بسازد حقوق خود را از مجلس گرفت و بمصرف مخارج بیمارستان رسانید . فیروزآبادی باغ حرمت‌الدوله را بمساحت ۶۲ هزار متر از وراث او از قرار متری یکتومان خرید [2] و شروع بساختمانهائی برای امور خیریه نمود . ساختمانهائیکه نموده‌عبارتنداز: بیمارستان صدتختخوابی ـ بیمارستان‌سیصدتختخوابی وبالاخره‌بیمارستانهای مزبور را به ۶۴۰ تختخواب رسانیدکه امروزه دائر و از بهترین بیمارستانهای‌تهران میباشد. پس‌از اتمام بنای‌بیمارستان یك زایشگاه مدرن و مسجد معظمی نیز در جنب بیمارستان بنا نمود . سپس پرورشگاه و دارالایتامی بزرك در جنب مسجد و بیمارستان پی‌ریزی کردکه قسمتی از دوکاری آن باقی است . نامبرده ازروحانیون خیری است‌که در قرن اخیر وجود داشته و درعالم خودش در امور خیریه در میان روحانیون کم نظیر بلکه بی‌نظیر بوده است .

حاج سیدرضا
فیروزآبادی

حاج سیدرضای فیروزآبادی درسال ۱۳۴۴ خورشیدی‌در سن۹۳ سالگی درتهران درگذشت ودر مقبره‌ای‌که در جنب بیمارستان برای خود بنانموده بود بخاك سپرده شد .

**رضاقلی**

رضاقلی‌خان پسرهشتم محمدحسنخان و برادر ناتنی آغامحمدخان مؤسس سلسلهٔ قاجار و مادرش از اهالی گرگان بوده است . درسال ۱۱۷۲ قمری‌که محمدحسنخان در حدود بهشهر و کلباد کشته شد ، محمدخان قوانلو پسا

---

۱ــ شهرری .

۲ــ اکنون دولت قیمت‌آن اراضی را متری دوهزار ویانصد ریال تعیین‌کرده است .

قوینلو حاکم گرگان که از قضیهٔ کشته‌شدن محمدحسنخان آگاه گردید[1] خواهرزادگان و سایر فرزندان وبستگان او را برداشته درمیان ترکمنان جعفربای رفت . چندی بعد تماماً تسلیم محمد حسینخان دولو حاکم گرگان گردیدند. محمدحسینخان بیگلربیگی آغامحمد خان‌را بنزد کریم‌خان‌فرستاد وکریم‌خان وکیل نهایت محبت ومهربانی را نسبت باو که هیچ انتظار نداشت مبذول داشت و بعد او را وادار کرد که به استرآباد رفته تمام فرزندان و بستگان محمد حسنخان را از آنجاکوچ داده به تویه دروار[2] مقیم نماید . آغامحمدخان دستور کریم‌خان را انجام داد و خودش هم باآنان درحدود چهار سال درآنجا مقیم بود و بعد جای آنان تغییر نمود بدین معنی که در سال ۱۱۷۶ قمری محمدحسینخان گزارش به کریم‌خان دادو درآن گزارش اظهارنظر کرده بودکه صلاح نیست فرزندان محمدحسنخان و بستگان او و رؤسای آشاقه‌باش در یکجا مجتمع باشند و هرچه زودتر باید آنان را از یکدیگر جداکرده و متفرق نمود . کریم‌خان به گزارش او ترتیب اثر داده و در این سال آغامحمدخان و حسینقلی‌خان برادر صلبی و یطنیش را به تهران به نزد خود خواست و سایرین را به قزوین فرستادکه در آنجا تحت نظر باشند و هنگامیکه کریم‌خان از تهران بسمت شیراز حرکت کردآغامحمدخان و برادرش را باخود بشیراز برد بعد عدهٔ زیادی از آنهائیکه درقزوین درحال تبعید بسرمیبردند برای اینکه بیشتردرحال رفاه باشند با اجازهٔ کریم‌خان بتدریج بشیراز رفتند ازآن جمله جعفرقلیخان ـ مهدیقلی‌خان ـ رضاقلی‌خان و علیقلی‌خان برادران صلبی آغامحمدخان بودند .

هنگام درگذشت کریمخان در سال ۱۱۹۳ قمری تمام برادران و عدهٔ زیادی از بستگان با آغامحمدخان فراراً از شیراز به تهران آمدند. رضاقلی‌خان پیش‌از درگذشت کریم‌خان با اجازهٔ وی باصفهان آمده بود و در این شهر اقامت داشت هنگامیکه‌آغامحمد خان فراراً از شیراز به تهران می‌آمد رضاقلیخان از اصفهان برادر را همراهی نمود و تا تهران از همراهان وی بود بعد از ورامین از منافقین او شده و ازآغامحمدخان بکلی دست کشید و بمازندران رفته به مرتضی‌قلی‌خان برادر دیگر خویش پیوست . آغامحمدخان که وضع را چنین دید جعفرقلیخان برادر صلبی خود راکه از شیراز با وی‌آمده بود بجنگ برادران خویش فرستاد . جعفرقلیخان در جنگ فاتح گردید . پس از این جنگ مرتضی‌قلیخان به گرگان ورضاقلی‌خان به‌بابل رفت و مصطفی قلی‌خان برادر اعیانی مرتضی قلیخان با آغامحمدخان سازش کرده باو پیوست لکن بعد آغامحمدخان او را در سال ۱۲۰۲ قمری از هردوچشم کور نمود ورضاقلیخان بعد باآغامحمدخان‌آشتی کرد و در سال ۱۱۹۵

---

۱ـ محمدخان پدر سلیمانخان امتضادالدوله و پسر اسکندرخان و دائی آغامحمدخان قاجار بوده .

۲ـ تویه‌دروار نام یکی از دهستانهای بخش صیدآباد شهرستان دامغان است .

قمری آغامحمدخان او را باستمالت محمدقلیخان[1] و سایر لاریجانی‌ها روانه آمل نمود اما بعداز ورود به تسل با مخالفان برادر موافق شده و باهزار نفر به بابل بازگشت وآغامحمدخان را محاصره نمود . خان ابدال‌خان که قبلا از سرکردگان لشکر آغامحمدخان بود و به واسطهٔ خدماتیکه نسبت بوی انجام داده آغامحمدخان او را حاکم ساری نموده بود رضاقلیخان او را فریب داده و ازبرادر خویش رو گردانش کرد. بنابراین هنگامیکه رضاقلیخان برادر را دربابل محصور نمود او نیز به رضاقلیخان پیوست و آغامحمدخان دستگیر شد[2]. رضاقلیخان اول‌قصد داشت که اورا بکشد بعدتصمیم گرفت که اورا کور کند. اطرافیانش او را از هردو عمل منصرف گردانیده و بعد اکتفاء شد باینکه او را زنجیر کرده به بند پی تیمید کنند و درآنجا زندانی شود . رضاقلیخان برساری و بابل مسلط گردید و این نواحی را متعلق بخود میدانست . سایر برادران که از دستگیری و زندانی شدن آغامحمدخان اطلاع یافتند برای خلاصی وی سخت کوشش نموده سرانجام او را نجات دادند .

در این‌هنگام رضاقلیخان چون ازهمه طرف مأیوس بود برای اینکه دستگیروجازات نشود به اصفهان به نزد علی‌مرادخان زند رفت که جزو دستگاه او شده و بوی خدمت کند . علیمرادخان چون از ضعف اراده و تلوّن مزاج وی اطلاع داشت زیاد از او خوشش نیامد و بخود نزدیك ننمود به این جهات رضاقلی‌خان از وی نیز مأیوس شده رهسپار مشهد گشت و به نزد شاهرخشاه افشار رفت لکن چندان طولی نکشیدکه درآنجا درگذشت . پسران محمدحسنخان قاجارکه نه تن بودند باستثنای آغامحمدخان و جعفرقلیخان سایرین چیزی نبوده‌اند .

**رضاقلی**

رضاقلی میرزا ملقب به‌نایب‌الایاله پسر اکبر و ارشد حسینعلی‌میرزا فرمانفرماکه در سال ۱۲۲۰ قمری در شیراز تولد یافته و مادرش دخترمحمدقلیخان ازخوانین معتبرطائفه‌افشاربوده که سالهاحکمران رضائیه[3]بود. پس‌ازمرگ فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری چون حسینعلی‌میرزا فرمانفرما سلطنت محمدشاه برادرزادهٔ خود را نشناخت و برای خویشتن اعلام سلطنت نمود و حسینعلی شاه شد حکومت فارس را برضاقلی میرزا واگذار نمود. در این هنگام بصلاح و صوابدید میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی وزیر محمدشاه منوچهرخان معتمدالدوله و فیروز میرزا نصرةالدوله و جمعی دیگر مأمور دفع و دستگیری او شدند و پس از جنگ در ایزدخواست[4] و شکست شجاع‌السلطنه فرمانده قوای حسینعلی شاه و فرارش به شیراز لشکر اعزامی محمدشاه بزودی وارد شیراز

---

۱ــ محمد قلیخان سیاه و محمدقلیخان سفید .

۲ــ بشرح‌حال خان ابدالخان در مجلد اول صفحهٔ ۴۷۳ رجوع شود .

۳ــ ارومیه سابق .

۴ــ در قریه شولکستان ۳۰ کیلومتری ایزدخواست .

شده‌ودو برادر حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را دستگیر و به تهران روانه نمودند. رضاقلی‌میرزا یکروز پیش از دستگیر شدن پدرش با زن ومادر و دو برادر خود نجفقلی میرزا ملقب به والی پسرسیم وتیمورمیرزا ملقب به‌حسام‌الدوله پسرپنجم فرمانفرما بانقدینه و جواهر زیاد از شیراز فرار کرده و در سال ۱۲۵۱ قمری وارد لندن شدندودولت انگلستان جیمز فریزر[1] که‌سالها درایران‌زیسته‌وازمأمورین سیاسی انگلیس بود و فارسی را میدانست بسمت مهماندار آنان تعیین نمود.

ایستاده: از راست بچپ نجفقلی میرزا والی ــ تیمور میرزا حسام‌الدوله
نشسته: رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله

رضاقلی‌میرزا با برادران خویش پس ازمدتی اقامت درلندن و تعیین کردن دولت انگلستان حقوق ماهیانه‌ای برای هریك از آنان از لندن به بغداد آمده و در این‌جا مقیم گردیدند و باوجود اینکه دولت عثمانی بموجب فقرهٔ پنجم معاهدهٔ ارزنةالروم منعقدهٔ درسال ۱۲۶۳ قمری بایدشاهزادگان فراری را ازمرزهای ایران بکلی دور بدارد اما دولت عثمانی باین ماده اعتنائی نکرد و هرقدر دولت ایران در این مورد اعتراض نمود بهیچ وجه ترتیب اثری باعتراضات دولت داده نشد و همینطور شاهزادگان سالیان دراز دربغداد باقی ماندند. رضاقلی میرزا در سال ۱۲۷۹ هجری قمری هنگام‌آمدنش باتفاق تیمور میرزا حسام‌الدوله بایران، ورفتنش به مشهد بقصد زیارت امام رضا (ع)، در همین سال درکرمانشاه، درسن ۵۹ سالگی، درگذشت ونعشش به نجف برده شد و در حرم امام علی (ع) دفن گردید. تیمور میرزا برادرش بمسافرت خود ادامه داد و در تهران بحضورناصرالدینشاه رسید و چون مورد لطف ومرحمت شاه واقع شد دیگربعراق مراجعت ننمود و در ایران ماند و پس از ماندنش شاه برای او حقوق‌کافی تعیین نمود و چون مرد شکارچی قابلی بود غالباً درشکارها بهمراه ناصرالدینشاه بود. نجفقلی‌میرزا گویا

---

1- James Baille Fraser

چند سال پیش از فوت رضاقلیمیرزا درگذشته است و اما راجع بشرح حال تیمورمیرزا به صفحهٔ ۴۷ همین جلد رجوع شود .

رضاقلی میرزا دارای سفرنامه‌ای است که دانشگاه آن را در سال ۱۳۴۶ خورشیدی چاپ ومنتشر کرده است. فریزر مهماندارشاهزادگان نیزدارای کتابی است بنام: سرگذشت شاهزادگان ایرانی در لندن[1] ودرکتاب خود مینویسد : «چون مطالبی برخلاف واقع راجع بموضوع عقاید و عملیات فراماسونری بگوش ایرانیان رسیده بود از این جهت سه نفر شاهزادگان نامبرده شبی که خواستند بلژفراماسونری لندن وارد شوند نگرانی واضطراب شدید داشتند مثل اینکه میخواهندکار شرم‌آوری مرتکب شوند . رضاقلی‌میرزا بـه من گفت فریزر صاحب اگر درآنجاکسی نیّت بدی دربارهٔ من داشته باشد و رفتار ناشایسته‌ای بنماید من با مشت از خود دفاع میکنم» .

**رفیع** میرزا رفیع جد خانوادهٔ دیبا دارای دو پسر بوده یکی حاجی‌میرزا علی‌اصغر مستوفی و دیگری میرزا محمد مستوفی ـ حاج میرزا علی‌اصغر دارای چهار پسر بوده : میرزا رفیع نظام‌العلماء ، میرزا اسدالله‌خان ناظم‌الدوله ، میرزا محمودخان علاءالملك و میرزا فضل‌الله‌خان وکیل‌الملك . میرزا محمد مستوفی دارای دوپسر بوده یکی میرزاعبدالرحیم‌خان قائم‌مقام ودیگری زین‌العابدین‌خان . میرزاعبدالرحیم‌خان قائم‌مقام داماد عم خود حاجی میرزا علی‌اصغر مستوفی بوده است .

**رفیع** رفیع بامداد متخلص به رفیع و ملقب به رفیع‌الممالك پدر نگارندهٔ این سطور در سال ۱۲۳۷ خورشیدی در مشهد تولد یافته است . تحصیلات خویش را در مولد خویش و در رشتهٔ ادبیات ـ فقه و اصول و خط باتمام رسانید سپس چند سالی در مدارس قدیمه به تدریس طلّاب پرداخت . در سال ۱۲۷۵ خـورشیدی به تهران آمد و چند سالی در تهران بود و در این مدت بیشتر اوقات با حاج شیخ‌هـادی نجم‌آبادی، سید احمد پیشاوری و میرزارضای‌کلهر خوشنویس معروف مأنوس و محشور بود. بیشتر مطـالعاتش در ادبیات ، احادیث ، اخبار و تاریخ اسلامی و در زمان حیات خود از خوشنویسان بود . در اوایل مشروطیت درسال ۱۳۲۵ قمری‌که در ولایات و ایالات ایران عدلیه یادادگستری بسبك جدید تشکیل یافت چندسالی رئیس محکمه تجارت عدلیه خراسان بود . درسال ۱۲۹۱ خورشیدی دوباره به‌تهران آمد و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به‌نیابت[2] سفارت ایران درکابل منصوب گردید وچند سالی درسمت مزبور باقی بود و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به تهران بازگشت . درسال ۱۳۰۵ خورشیدی بعضویت استیناف تهران انتخاب شد و در۱۴ مرداد ۱۳۱۹ خورشیدی در سن ۸۲ سالگی در تهران درگذشت و در ری در

ـــــــــــــــ

۱ ــ Narrative of the residence of the persian princes in London

۲ ــ دبیری .

رفیع بامداد

امامزاده عبداله مدفون گردید . از تألیفات وی تاریخ مفصل اسلام در دوره‌های خلفای راشدین ـ اموی و عباسی است و همچنین دارای دیوان شعری است که مشتمل بر چند هزار بیت است و هیچیك از تألیفات آن مرحوم تاکنون چاپ و انتشار نیافته است .

**رکن‌الدین** رکن‌الدین میرزا پسر سوم خیران فروغ‌السلطنه دختر محمدعلی تجریشی و زن بسیار سوگلی ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۱ قمری متولد و در رجب ۱۲۷۴ قمری در سن سه سالگی درگذشت . هنگامیکه این کودك متولد شد ناصرالدینشاه برای اینکه بودجهٔ توپخانه به خیران مادر طفل برسد بموجب فرمانی او را امیرتوپخانه نمود و این‌عمل سبب شد که کامران‌میرزا نایب‌السلطنه وزیرجنگ هم فتحعلی‌میرزا فرزند دلبند خویش‌را درسن ۱۸ ماهه در سال ۱۳۰۴ قمری به‌نیابت محمدصادق‌خان قاجار شامبیاتی امین نظام امیرتوپخانه نمود [۱] .

۱ـ همیشه اوضاع مملکت ما چنین بوده که ما چنین شده‌ایم !

**زکی**

میرزا زکی ضیاءالملک رشتی ابتداء از نوکرهای امیر اصلانخان مجدالدوله خالوی ناصرالدینشاه بود. چون مرد زرنگی بود، در دستگاه او ترقی نمود و با زینت‌الدوله دختر فتحعلیشاه که زن مجدالدوله بود روابط حسنه پیدا کرد و بعد آن شاهزاده خانم را وادار نمود که شوهر خود را مسموم کند. زنهم بشوهر سمی خورانید لکن زیاد مؤثر واقع نشد. پس از فوت شوهر در سال ۱۲۸۸ قمری، به مرض خوره، زینت‌الدوله زن او شد و مدتی هم باهم بودند.

در سال ۱۲۶۸ قمری که چراغعلیخان زنگنه سراج‌الملک بحکومت اصفهان منصوب بود میرزا زکی پیشکاری[1] اورا داشت و درسال ۱۲۷۱ قمری که حمزه میرزا حشمت‌الدوله[2] بجای سراج‌الملک حاکم اصفهان شد میرزا زکی مانند سابق به پیشکاری حکومت اصفهان برقرار گردید. در سال ۱۲۷۶ قمری که اردشیر میرزا رکن‌الدوله[3] بحکومت گیلان منصوب شد میرزا زکی مستوفی رشتی بوزارت[4] او برقرار گردید. درسال ۱۲۷۷ قمری بمنصب مستوفیگری ومعاونت حکومت زنجان منصوب ودرسال ۱۲۸۳ قمری که محمدتقی میرزا رکن‌الدوله بجای محمدرحیم‌خان علاءالدوله حاکم زنجان شد وزارت و پیشکاری اورا میرزا زکی عهده‌دار بود.

در سال ۱۲۹۴ قمری که حکومت گیلان هم برسایر مشاغل محمدرحیم‌خان علاءالدوله

میرزا زکی ضیاءالملک

امیر اصلانخان مجدالدوله

۱ـ معاونت. ۲ـ پسر بیست ویکم عباسمیرزا نایب‌السلطنه.
۳ـ پسر نهم عباسمیرزا نایب‌السلطنه. ۴ ـ معاونت.

افزوده شد اوضیاءالملك را با قرار ومداری که در این مملکت معمول ومتداول‌است ازطرف خود بسمت نیابت حکومت به رشت فرستاد .

در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ قمری رئیس اداره بنائی دولتی بود و بعد در سال آخرالذکر بجای میرزاعلیخان امین‌الملك[1] وزیر وظایف شد .

ضیاءالملك بواسطهٔ مخارج زیاد یا مداخل کم در اواخرعمر تنگدست گردید باین‌جهت زینت‌الدوله زنش او را از خانه خود بیرون کرد و درحال تنگدستی در سال ۱۳۰۲ قمری درگذشت .

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود این میرزا زکی ضیاءالملك را تفرشی قلمداد کرده درصورتیکه بنظرمن گفتهٔ اعتمادالسلطنه اشتباه است واین ضیاءالملك همان میرزا زکی مستوفی رشتی است و میرزاتقی، ضیاءالملك تفرشی بوده است .

**زین‌العابدین** شیخ زین‌العابدین مازندرانی فرزند مسلم بارفروشی[2] از بزرگان علمای امامیه اثنی‌عشریه که مرجع تقلیدجمعی ازشیعیان‌هندوستان ـ عراق و ایران بوده است . نامبرده دارای تألیفاتی نیز میباشد و در سال ۱۳۰۹ قمری که درکربلا مقیم بود درگذشت و در همانجا در مقبرهٔ خاص خود بخاك سپرده شد .

**زین‌العابدین** میرزازین‌العابدین‌خان غفاری متولد۱۲۵۹ قمری‌پسرمیرزا ابراهیم و برادر بزرگ میرزا نظام مهندس‌الممالك[3] و عموزاده فرح‌خان کاشی امین‌الدوله بوده است . نامبرده ازجمله ۴۲ نفر شاگردانی است‌که در سال ۱۲۷۵ قمری پس از عزل میرزاآقاخان نوری ازصدارت بسرپرستی عبدالرسول‌خان[4] نوادهٔ حاجی محمدحسینخان صدراصفهانی زیرنظرحسنعلی‌خان گروسی[5] وزیرمختار ایران در فرانسه برای تحصیل در رشته‌های گوناگون بفرانسه فرستاده شدند .

میرزا زین‌العابدین‌خان درآغاز ورود بفرانسه مدتی‌درمدرسه پولی‌تکنیك[6] به‌تحصیل اشتغال‌داشت که خودرا آمادهٔ ورود برشتهٔ توپخانه نمایدلکن بعدبه‌تحصیل‌علوم ادبیه‌ودیپلوماتیك اشتغال ورزید.

در سال ۱۲۹۶ قمری‌که ادارهٔ شهربانی بنام ادارهٔ پلیس بریاست‌کنت دومونت فرت ایتالیائی درتهران تأسیس‌شد میرزازین‌العابدین‌خان داخل در ادارهٔ پلیس‌شده واز افسران‌سوار ادارهٔ مربوط

---

۱ـ امین‌الدوله ۲ـ بابلی .
۳ـ دو سال از مهندس‌الممالك بزرگتر بوده است .
۴ـ پسر عبدالحسین‌خان .
۵ـ امیرنظام .
۶ـ دارالفنون .

گردید و عنوانش مستشار ادارهٔ پلیس ودئیس مجلس تحقیقات و دعاوی بود . پس از اینکه در ایسن سال لوکنت دومونت فورت Le comte de Monte Forte را استخدام کرده و بریاست ادارهٔ پلیس تعیین نمودند سه نفر از اشخاصیکه بزبان بیگانه آشنا بودند و فرانسه را خوب میدانستند برای مترجمی و امور دیگر ادارهٔ پلیس بر گزیده و وارد ادارهٔ مزبور کردند . این سه نفر عبارت بودند از میرزا زین‌العابدین‌خان کاشانی و عبدالحسینخان معروف به‌کفری که در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب شد به فخرالملك وعنوانش در ادارهٔ پلیس مستشار و صاحب منصب اول ادارهٔ پلیس بود . و نفر دیگر عباسقلی‌خان که او نیز ازشاگردان اعزامی درسال ۱۲۷۵ قمری باروپا بود و در سال ۱۳۰۶ قمری ملقب به اعتمادنظام گردیدوسمت وعنوانش در ادارهٔ پلیس چنین‌بود : نایب[1] کل ادارهٔ پلیس .

میرزا زین‌العابدین‌خان شریف‌الدوله

میرزا زین‌العابدینخان پس از چندی چون معلوماتش در رشتهٔ علوم ادبیه و دیپلوماتیك‌بود باین‌مناسبت‌بوزارت‌خارجه منتقل و درآنجا مشغول بکار گردید.

در سال ۱۳۰۴ قمری رئیس ادارهٔ محاکمات‌وزارتخارجه شد وتاسال ۱۳۰۸ قمری در این سمت برقرار بود . در این سال حـاجی میرزا محمـدعلی ثقةالملك[2] نایب اول وزارتخـارجه بجای وی رئیس محاکمات شده و میرزا زین‌العابدین خان نایب‌الوزاره‌کارگزار خراسان گردید و تا سال ۱۳۱۱ قمری سمت مزبور را عهده‌دار بود . در این سال ازسمت‌کارگزاری معزول و دوباره رئیس محاکمات وزارت خارجه شده و درسال ۱۳۱۲ قمری دیگری بجای اومنصوب شد و میرزا زین‌العابدین‌خان در این‌سال بلقب شریف‌الدوله ملقب گردید .

درسال ۱۳۱۳ قمری مدت کمی هم‌کارگزار آذربایجان بود و بعد بجای وی میرزا جهانگیرخان ناظم‌الملك منصوب شد .

چون در این ایام اوضاع تغییر کـرد و مظفرالدینشاه پادشاه شد و دستجات دیگری روی‌کارآمدند بطوریکه معلوم میشود اورا چندان به‌بازی نگرفتند واوهم ازکاربکلی کناره کرد و انزواء راانتخاب نمود ودرسال ۱۳۳۱ قمری درسن ۷۳ سالگی درتهران‌درگذشت[3]

---

۱ـ معاون . ۲ـ سمیعی . ۳ـ شمه‌ای ازشرح‌حال وی درمجلد چهارم صفحهٔ ۳۸۵ نیز ذکـر شده برای اطلاع بیشتر بدانجا هم رجوع شود .

میرزا زین‌العابدین‌خان شریف‌الدوله کارگذار خراسان

زین‌العابدین‌خان لقمان‌الممالک

**زین‌العابدین** میرزا زین‌العابدین خان ملقب بالقاب معین‌الاطباء و لقمان‌الممالک متولد سال ۱۲۷۱ قمری پسر میرزامحمد فخرالاطباء کتی بوده که تحصیلات طبی خود را ابتداء در ایران و سپس در اروپا باتمام رسانید. در سال ۱۳۰۱ قمری پس‌از بازگشت بایران چون فخرالاطباء پدرش حکیم‌باشی مظفرالدین‌میرزا ولیعهد بود اونیز در دستگاه ولیعهد در تبریز واردکار شد و از پزشکان خاص او گردید. در سال ۱۳۰۲ قمری ملقب به معین‌الاطباء و در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به لقمان‌الممالک شد[1]. پس از اینکه مظفرالدین‌شاه پادشاه شد لقمان‌الممالک چه در ولایت‌عهدی و چه درسلطنت محمدعلیشاه حکیم‌باشی و طبیب خاص او بود. نامبرده فرزندان خویش لقمان‌الدوله

۱- پس از اینکه ملقب به‌لقمان‌الممالک شد لقب معین‌الاطبائی خویش را به پسربزرگ خود محمدحسینخان داد ومحمدحسینخان که بعدها ملقب به‌لقمان‌الدوله شد معین‌الاطباء گردید.

حکیم‌الدوله و اعلم‌الملك را خوب تربیت کرد و از پزشکان طرازیك ایران بودند.

لقمان‌الممالك درسال ۱۲۹۷ خورشیدی = ۱۳۳۷ قمری درسن ۶۶ سالگی درتهران درگذشت.

**سرور**

حاجی آغاسرورخان اعتمادالحرم ابتداء خواجهٔ دوستعلیخان معیر ـ الممالك[1] بود بعد معیرالممالك او را به ناصرالدین‌شاه تقدیم کرد و

حاجی‌سرورخان اعتمادالحرم
خواجه‌باشی ناصرالدین‌شاه

از خواجه‌های اندرون شاه شد و چون خواجهٔ باعرضه و باکفایتی بود بتدریج ترقی نمود تا بجائیکه پس‌از مرگ حاجی آغاجوهر معتمدالحرم خواجه‌باشی درسال ۱۳۰۵ قمری، شاه اورا بجای وی‌خواجه‌باشی نمود وضمناً ملقب به اعتمادالحرم و به منصب سرتیپی اول[2] نیز نایل گردید.

اعتمادالحرم در سالهائیکه خواجه‌باشی شاه بود یکی از متمولین و متمولین بشمار می‌آمد و خود او نیز دستگاه مفصلی داشت و دارای منشی‌باشی ـ فراشباشی و غیره‌بود. از سال ۱۳۰۵ تاکشته شدن ناصرالدینشاه درسال ۱۳۱۳ قمری خواجه‌باشی مقتدر و مقرب ناصرالدینشاه بود و بعدکه در این سال مظفرالدینشاه پادشاه شد آقا سیداحمدخان آغاباشی زمان ولیعهدی خود را ملقب به معتمدالحرم کرده خواجه‌باشی خود نمود و او نیز خواجه‌باشی متمولی شد.

اعتمادالحرم در این سال به تبریز رفته خواجه‌باشی یاآغاباشی محمدعلی‌میرزا ولیعهد گردید و تا سال ۱۳۲۴ قمری مجترمانه در سمت مزبور باقی و برقرار بود.

---

۱ ـ نظام‌الدوله.

۲ ـ معلوم نیست که دورهٔ مدارس‌نظام ومیدانهای جنگ را در کجا دیده بوده که بمنصب سرتیپی اول نایل شده است. بطور کلی متأسفانه در ممالك شرقی مخصوصاً در ایران مشاغل و مناصب لایشرط است.

از راست بچپ : حاجی‌آغابلال ـ حاجی‌آغا سرورخان و عزیزخان خواجه

فراشباشی اعتماد الحرم وسایر نوکرهایش

**سلطان**

آغاسلطان از خواجه‌های حرمسرای کامران میرزا نایب‌السلطنه و سیاه حبشی بودکه بعداً خواجه‌باشی او شد.زبان انگلیسی را هم کمی‌میدانست. میگویند چند روزی ناخوش شد ونایب‌السلطنه‌که ازناخوشی او اطلاع یافت دستور دادکه همه روزه اودا سواره برای معالجه به نزد پزشك ببرند. پس از چندی حالش خوب شد . یکی از روزهاکه‌کامران میرزا طبق معمول در تالار وزارت جنگ جلوس‌کرده بود و جمعیت انبوهی هم حضور داشتندآغاسلطان هم پس از رفع‌کسالت درآن مجلس حاضر شد . کامران میرزاکه او را دید گفت : «آغاسلطان چون تو ناخوش بودی و حال نداشتی دستور داده بودم‌که برای تو اسب بیاورندکه پیاده پیش طبیب نروی نمیدانم برایت مرتباً اسب آوردند یا نه ؟ » آغاسلطان باکمال سادگی خواست اظهار تشکر و امتنان‌کند گفت : « قربان اسبم شما، خرم شما ، قاطرم شما، شما راکه دارم از دولت سرشما همه‌چیز دارم». پس از اتمام بیانات‌آغاسلطان ، نایب‌السلطنه سر را پائین انداخته و دیگر چیزی نگفت .

پس از مرگ آغاسلطان خواجه، درصندوق آهنینش هشتاد هزار مسکوك زر بودکه ازآن نایب‌السلطنه شد .

**سلطان حسین**

پس از قتل نادرشاه و ایجاد هرج ومرج وملوك‌الطوائفی در ایران شخص مجهول و مجهول‌النسبی بنام حسین میرزا در بغداد وارد شد و خودش را بعنوان پسرشاه‌طهماسب صفوی بامنای دولت عثمانی و ایرانیان معرفی میکرد.

در ایامیکه مصطفی‌خان شاملو و محمدرضاخان قورچی‌باشی[1] در عراق[2] اقامت داشتند او را بنام شاه سلطانحسین ثانی علم کردند و بیشتر اقدامات و عملیات در این باب از طرف مصطفی‌خان شاملو[3] بعمل می‌آمد و دولت عثمانی نیز با این موضوع همراه و مساعد بود. مصطفی‌خان شاملو و اسمعیل‌خان فیلی و علیمردانخان بختیاری او را با تشریفات شاهانه بنواحی غرب ایران بهمراه خود آوردند و در رسمیت‌دادن شاهیش همه‌گونه تبلیغات بعمل می‌آوردند. علیمردانخان کرمانشاه را بتصرف خویش درآورد و بعد خواست که کردستان را هم جز ومتصرفات خویش نماید، در این هنگام میان او وکریم‌خان جنگ درگرفت و علیمردانخان در سال ۱۱۶۶ قمری در دشت بیلوار[4] ازکریم‌خان زند سخت شکست خورده و فرارکرد و لشکرش نیز تار و مار گردیدند و شاه سلطانحسین مجعول هم در این جنگ کشته شد و بعضی از مورخین نوشته‌اندکه علیمردانخان اورا باخود از میدان جنگ ببدبرد و بعد از وی متوهم شده او راکور نمود و چندی بعد درحال کوری درگذشت[5].

**سلیم**

سلیم‌خان افشار قتلو یا قوتولو از سران لشکری نادرشاه بوده و پس ازکشته‌شدن نادرشاه درسال ۱۱۶۰ قمری در دستگاه ابراهیم خان افشار برادرزادهٔ او داخل خدمت شد. درسال ۱۱۶۱ قمری ابراهیم‌خان پس از اینکه سهرابخان گرجی فرستاده برادرخود علیشاه را در اصفهان‌کشت وسپس برعلیه او قیام نمود در این هنگام امور خود را به سلیم‌خان واگذارکرده و او را وزیر اعظم خویش نمود و

---

۱ــ محمدرضاخان مدتی قورچی‌باشی شاه سلطان‌حسین صفوی مقتول در سال ۱۱۴۰ قمری بود. در زمان تسلط افغانها، رعایای یاغی ایران، در قسمتی از ایران معلوم نیست که محمدرضاخان چگونه از دست‌آنان نجات یافته و جان بسلامت بدر برده‌است. نامبرده یا اینکه باآنان سازش داشته و یا هنگام ورود آنها به اصفهان ازآنجا فرار کرده و در جائی پنهان بوده است و در زمان روی‌کارآمدن و سلطنت نادرشاه آشکار شده است و چون نامبرده خیلی پیر شده بود با اجازهٔ نادرشاه به نجف رفته و درآنجا مقیم و منزوی گردید. در هرصورت مقام و منصب قورچی‌باشیگری در زمان شاهان صفوی مقامی بس ارجمند و عالی یعنی بعد از مقام صدراعظم بوده و اگر بخواهیم آن را درحدودی با مناصب دوره‌های بعدی تطبیق کنیم در دوره شاهان قاجار او راکشیکچی‌باشی و در دورهٔ سلطنت پهلوی آن را رئیس گارد مخصوص می‌نامند.

۲ــ بین‌النهرین.

۳ــ بشرح‌حال وی در مجلد چهارم صفحهٔ ۱۰۳ رجوع شود.

۴ــ دشت بیلوار واقع است میان کرمانشاه وکردستان.

۵ــ نامی درتاریخ گیتی‌گشا مینویسد: «ومردی مجهول‌النسب خودرا بسلسلهٔ علیهٔ صفویه نسبت داده پسر سلیمشاه سلطان حسین نام نهاده بشاه سلیمان ثانی ملقب و بحمل و تزویر صاحب‌تخت گشته» اما سایر مورخین درکتب خودشخص مجهول‌النسب را طبق ادعای خودش او را پسر شاه‌طهماسب دوم نوشته‌اند.

ضمناً نامبرده ازطرف وی مخاطب بخطاب عموأوغلی نیز گردید . در این سال که ابراهیم خان برای خویشتن اعلام سلطنت کرده و ابراهیم شاه شد با یکصدوبیست هزار نفر سپاه مستعد و آماده از تبریز برای رزم با شاهرخ شاه افشار و خلع او حرکت کرد و در سرخه سمنان[1] از لشکر شاهرخشاه سخت شکست خورده به قم بازگشت . چون دروازه یانان در برویش بستند و مانع ورودش بشهر شدند او هم پس از گرفتن شهر آن را غارت و بکلی ویران نمود و بعد افغانهاکه هواخواه او بودند و عمدهٔ سپاه او را تشکیل میدادند آنهاهم خود را از معرکه کنار کشیده و دمسپار قندهارشدند . در این هنگام چون ابراهیم شاه خود را تنها دید ولشکریانش همگان از دور ویر او پراکنده شده بودند از قم عطف عنان کرده به سلاحدید و راهنمائی سلیمخان عموأوغلی وزیر اعظم خود از ناچاری به قلعهٔ قُلّه بَر از توابع خمسه اراك رفته و در آنجا متحصن گردید و بعد پناه‌خان قُلّه بَری پس از اینکه او را دستگیر نمود به فرستادگان شاهرخشاه تسلیم و تحویلش داد . در سال ۱۱۶۲ قمری که شاهرخشاه افشاربر ابراهیم‌شاه افشار پسرعم پدرش غالب شد و او را پس ازکورکردن کشت ازکشتن سلیم‌خان وزیر اعظم او صرف‌نظر نمود و اورا در دستگاه سلطنتی خویش وارد کرده و مقرب شد وپس از چندی او را بسرداری[2] عراق[3] منصوب ورواته نمود . ورود سلیم‌خان بحدود اصفهان مصادف شد با اختلافات شدید و نزاع دونفر خان بختیاری علیمردانخان چهارلنگ و ابوالفتح‌خان هفت‌لنگ از رؤسای ایل بختیاری و شکست‌خوردن علیمردانخان و آمدن کریم‌خان زند به یاری او. در این هنگام سلیم‌خان جداً از هواخواهان ابوالفتح خان بود و خواست دست و پنجه‌ای باآنان نرم کند و در مقابل رقبای او ایستادگی نماید لکن در چمن قهپز شکست خورده بسمت تهران دمسپار شد و در ساوجبلاغ رحل اقامت افکند . در اواخرسال ۱۱۶۴ قمری که علیمردانخان نقض عهد کرده ابوالفتح‌خان هم‌پیمان خود را دستگیر و پس ازکورکردن او راکشت . کریم‌خان زند هم‌پیمان دیگرکه از قضیهٔ کشته‌شدن ابوالفتح‌خان اطلاع پیداکرد برای دفع‌وتنبیه علیمردانخان عازم اصفهان وفارس گردید . سلیمخان‌که در ساوجبلاغ مقیم وهفت‌هشت هزار نفر لشکر بدور خود جمع کرده بود متابعت‌کریمخان را پذیرفته شد و با او برای دفع علیمردانخان براه افتادند . پس از شکست علیمردانخان و متواری‌شدن اوکریمخان هنگامیکه وارد اصفهان شد چون‌سلیم‌خان در این جنگ نسبت بوی تقاعد و تخلف ورزیده بود بحکم‌کریم‌خان ، او و یکی دونفر از بستگانش را در این سال از هردوچشم کورکردند .

---

۱ــ سرخه در ۲۰ کیلومتری باختری سمنان واقع شده است .

۲ــ فرمانده لشکر .

۳ــ اصفهان و چند شهر دیگر .

**سلیم**

سلیم‌خان افشار قرقلو از سران لشکری و منسوبان نادرشاه بوده و در یك موقعی بواسطهٔ تقصیراتی نادرشاه نسبت بـوی خشمناك شده برای تنبیه وی دستورداد که یك چشم اورا از حدقه درآورند و از این تاریخ معروف گردید به سلیمخان واحدالعین . در سال ۱۱۶۱ قمری ابراهیم‌خان با علیشاه برادر خود درمیانه زنجان و سلطانیه وارد جنگ شده و علیشاه شکست خورد و با سه نفر از برادران خـود و معدودی از خـواص بـه تهران گـریخت . ابراهیم‌خان کس فرستاده علیشاه را با برادران بدستیاری میرزا محسن نام که از جانب علیشاه حاکم تهران و نمك پرورده احسان او بود و جمعی از رجاله و اوباش تهران گرفته آوردند . ابراهیم‌خان باوجـود اینکه برادر اعیانی او بود چشم از برادری و کوچکی وبزرگی‌پوشیده بتحریك سلیم‌خان واحدالعین برادرمهتر خود را کور کرد . درسال ۱۱۶۲ قمری یکنفری بنام کائیدکلیعلی جمعی را بدورخودجمع کرده بنای راهزنی را درنواحی بروجرد گذاشت وبه تدریج جمعیتش زیادشده و به دوازده هزارنفر سوار وپیاده رسید . ابراهیم‌خان افشارکه پس ازشکست دادن وکـورکردن برادر بزرگ خود علیشاه، شاهی‌را برای خویش اعلام کرده وابراهیم شاه شده بود سلیم‌خان که‌در آن اوان ازجانب وی سردار عراق یعنی فرمانده قوای اصفهان وغیره بود مأمور بدفع وی گردید . جنگ میان دوطرف در گرفت ونزدیك بودکائیدکلیعلی فاتح وغالب گردد وبه‌لشکر سلیم‌خان شکست واردآید که‌ناگهان گلوله‌ای به‌اسب اواصابت کرده وکلیعلی بااسب‌درغلطید. افراد لشکری سلیم‌خان باو فرصت نداده فوراً بسروقت او رسیدند واورا دستگیر کرده به‌نزد سردارخود بردند. سلیم‌خان فوراً دستور گردن زدن اورا داد وبعداً ابراهیم‌شاه درهمین‌سال اورا مأمور دفع وتنبیه حسینخان زنگنه‌کور ازتیره‌ٔ حاج نمود و او بحیله وخدعه‌حسینخان نابینا راکه دارای پنج شش هزارسوار وپیاده بود دستگیر کرده کشت .

در سال ۱۱۶۴ قمری‌که علیمردانخان بختیاری باتفاق کریم‌خـان زند برای دفع ابوالفتح‌خـان بختیاری دهـبار اصفهـان شد سلیمخـان مورد بحث یکی از سران لشکری ابوالفتح‌خان بود و دوسال بعدکه‌کریم‌خان برای تنبیه علیمردانخان بختیاری ناقض عهد و پیمان عازم فارس گردید پس‌از شکست‌دادن باو درکرن به‌اصفهان وارد شد و چون سلیم‌خان بوی خیانت ورزیده ودرحال عصیان و طغیان بود پس‌از دستگیرکردنش یك چشم دیگر او را نیز کریم‌خان کور نمود .

**سلیمان**

میرزاسلیمانخان‌انصاری‌پسردویم میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك وزیر امورخارجهٔ دورهٔ سلطنت نـاصرالدین شاه قاجار بوده‌که در زمان وزارت پدرش نایب[1] وزارت خارجه بود .

در سال ۱۲۷۵ قمری‌که میرزاحسینخان[2] بسمت وزیرمختاری ایران در عثمانی تعیین

---

۱ــ معاون .

۲ــ مشیرالدوله .

رجال ایران ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ
میرزا سلیمان‌خان نایب وزارتخارجه پسرمیرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك

شد میرزا سلیمانخان بسمت نیابت اول سفارت منصوب گردید . در سال ۱۲۸۱ قمری که مستشار سفارت پاریس بود دراین سال بسمت کارداری منصوب گردید و در سال ۱۲۸۳ قمری بهمراه حسنعلی‌خان گروسی[1] وزیرمختار بایران بازگشت و میرزا یوسفخان[2] بسمت کارداری بجای آنان به پاریس رفت . در زمان وزارت خارجه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالارکه از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۷ قمری بدرازاکشید میرزا سلیمان‌خان باز هم مدتی سمت نیابت وزارتخارجه را داشت .

**سلیمان**

سلیمانخان مهندس فرزند حکیم داود[3] ازشاگردان مدرسه‌دارالفنون در رشتهٔ مهندسی بوده وپس‌ازفراغت ازتحصیل چندین‌سال درمدرسه خلیفه و مترجم و بعد معلم ریاضی دارالفنون بود .

سلیمان‌خان مهندس در سال ۱۳۱۶ قمری درگذشت .

---

۱ـ امیرنظام .

۲ـ مستشارالدوله .

۳ـ حکیم داود از ارامنهٔ ایران وازاطباء بوده و نسبت بدولت متبوعهٔ خویش خدماتی انجام داده بود و درسال ۱۲۶۸ قمری درتهران درگذشت وتشییع جنازهٔ مفصلی ازوی به عمل آمد و با احترام او را بخاك سپردند .

نشسته اسکندرخان[۳] برادر بزرگ ملکم‌خان ناظم‌الدوله ایستاده سلیمانخان مهندس پسر میرزا داود حکیم

سلیمانخان مهندس پسر حکیم داود

**سلیمان**

سلیمان میرزا متولد سال ۱۲۲۵ قمری پسر سی و چهارم فتحعلیشاه بوده و در زمان پادشاهی پدرش آبادی کرج تیول او بود. مادرش حیران خانم از قبیلهٔ کوکلان ترکمان بوده و حاجی محمد حسینخان نظام‌الدوله اصفهانی در سال ۱۲۲۷ قمری بامر فتحعلیشاه قلعهٔ سلیمانیهٔ کرج را بنام سلیمان میرزا ساخت و بعداً که سلیمان میرزا بزرگ شد و با آغا بیگم دختر نظام‌الدوله ازدواج نمود بدستور خودش با پدرش در دیوار یکی از تالارهایش صف سلام فتحعلیشاه را نقاشی کردند.

در چهل سال پیش که من از قلعهٔ سلیمانیه دیدن کردم صف سلام فتحعلیشاه در دیوار تالار نقش بود اکنون نمیدانم که بنا ونقاشی‌ها هنوز باقیمانده و یا مانند سایر آثار قدیمه از بین رفته است.

**ما بطور کلی برعکس سایر ملل متمدنه بحفظ آثار قدیمه چندان علاقه‌ای نداریم و غالباً آنها را برای نفع شخصی خود از بین میبریم و**

۳ـ اسکندرخان برادر بزرگتر ملکم خان که در حیات ملکم در سال ۱۳۲۰ قمری در گذشت از سال ۱۳۰۴ تا سال ۱۳۰۷ قمری که برادرش ملکم خان ناظم‌الدوله از وزیر مختاری لندن عزل شد با درجهٔ سرتیپی؛ نایب دوم سفارت ایران در لندن بود و برادر دیگرش میرزا میکائیل‌خان او نیز با درجهٔ سرتیپی؛ از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۷ قمری نایب اول سفارت در لندن بوده‌است.

**کسی هم تاکنون نبوده است که از ما بازخواست نماید .**

پس از درگذشت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری در اصفهان با وجود داشتن شصت پسر نوهٔ او محمد شاه بموجب مادهٔ هفت عهدنامهٔ ترکمانچای پادشاه شد و بامروی چند نفر از شاهزادگان دیگر ـ جمعی زندانی و چند نفریهم از ترس گرفتاری و کشته شدن بخارج از ایران فراری گردیدند .

از جمله شاهزادگان فراری یکی هم سلیمان میرزا صاحب عنوان بود .

میتفورد[1] یکی ازمأمورین سیاسی انگلستان درسفرنامهٔ خود راجع بوی چنین میتویسد: «این سه نفر فرزندان فتحعلیشاه[2] بودند که عموهای شاهزادگان سابق الذکر[3] میباشند. من وچند نفر دیگر از انگلیسی های مقیم بغداد بدیدن آنان رفتیم و شب را مهمان آنها بودیم . برادر بزرگتر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنج سال ازعمرش میگذرد و ریش انبوه ودرازی دارد. برادر کهتر سلیمان میرزا که جوانی است بلند بالا وخوش سیما. شاهزادگان نامبرده شب را با کمال احترام از ما پذیرائی نمودند وغذاهای خوبی تهیه و تدارک دیده بودند وبرخلاف سایرپیروان طریقه تشیع با ما درسر یك سفره غذا خوردند و نوشابه های الکلی هم بحد وفور بمصرف رسانیدند به قسمی که وقتی ازآنها جدا شدیم همه شاهزادگان مست و خیلی خوشحال بودند» .

**سنتور**

سنتورخان ازموسیقی دانهای دربارسلطنتی محمد شاه وناصرالدینشاه قاجار که نام اصلیش محمد حسن یا حسن خان بوده است و چون نخستین استاد سنتور بود وسنتور را بسیار خوب مینواخته و دراین فن استاد مسلم بوده به این جهت نام اصلی او بکلی فراموش شده و نامش به سنتورخان مبدل و بدین نام شهرت پیداکرده است وممکن هم هست که شاه اورا بنام سنتورخان صدی میرده و این نام روی او مانده است و این موضوعیکه گفته شد نظایر بسیار دارد .

سنتورخان قدیمی ترین استاد سنتوری است که نامش بگوش اهل طرب خورده وضمناً از سنتور و سنتور زن اطلاع پیدا کرده اند.

در ایام پادشاهی محمدشاه قاجار اغلب شبها در اطاق مجاور خوابگاه شاه برای نواختن سنتور حاضر میشده و محمد شاه از ساز زدن او محظوظ میشده است .

کنت دوگوبینو[4] فرانسوی درکتاب سه سال درآسیا تألیف خود راجع به سنتورخان چنین میتویسد: «دو هنرپیشه دیگردرایران هستند که هردومعروفیت دارند یکی خوشنواز که

---

۱ـ Mitford

۲ـ مرادعلیشاه ظل السلطان ـ امامووردی میرزا و سلیمان میرزا میباشند .

بشرح حال علیشاه به مجلد دویم صفحهٔ ۳۸۱ و امامووردی میرزا به مجلد اول صفحهٔ ۱۶۲ رجوع شود .

۳ـ پسران حسینعلی میرزا فرمانفرما ، رضاقلی میرزا نایب الایاله ـ نجفقلی میرزا والی و تیمور میرزا حسام الدوله .

۴ـ Comte Joseph-Arthur de Gobineau

۱۱۶ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

حاجی‌میرزاشفیع صدر ثقةالاسلام[5]

**شفیع** حاجی‌میرزاشفیع ثقةالاسلام فرزند میرزا رفیع صدر پسر میرزا جعفر[3] صدر پسر میرزا رفیع پسر میرزا شفیع بوده و درسال ۱۲۱۸ قمری در تبریز زاده شد. در سال ۱۲۴۲ قمری برای تکمیل معلومات خویش بعراق[4] رفت و در نجف در حوزهٔ درس شیخ محمد حسن اصفهانی صاحب جواهرالکلام و شیخ علی نوادهٔ شیخ جعفر فقه و اصول را آموخت سپس در درس سیدکاظم رشتی پیشوای شیخیه علوم حدیث و تفسیر را تحصیل و تکمیل نمود و از آنان اجازهٔ اجتهاد گرفت و بعد به طریقهٔ شیخیه گروید. پس از بازگشت به تبریز به تدریس اشتغال ورزید و صاحب محراب و منبر شد و از پیشوایان شیخیه در آذربایجان

---

۱ـ مراد از این علی‌اکبر آقا علی‌اکبر موسیقی‌دان و تارزن معروف ناصرالدین شاه وبنای خانوادهٔ شهنازی است که ازاساتید موسیقی و درفن نواختن تار خیلی استاد بوده‌است. آقا علی‌اکبر شعر نیزمیگفته ودراشعار خویش مطرب تخلص میکرده و ضمناً درسلك دراویش داخل و مرید علی‌محمد مرشد همدانی بوده است.

۲ـ نام اصلی اومیرزاغلامحسین بوده.

۳ـ تولد میرزا جعفر صدر درسال ۱۱۷۹ قمری وفوتش درسال ۱۲۳۶ قمری درسن ۵۷ سالگی بناخوشی وبا بوده است.

۴ـ بین‌النهرین.

۵ـ عکسی که دربالای سرمیرزاشفیع قراردارد عکس‌شیخ‌احمد احسائی مؤسس وپیشوای فرقهٔ شیخیه میباشد.

بود و در سال ۱۳۰۱ قمری در سن ۸۳ سالگی درگذشت و پسرش حاجی میرزا موسی ملقب به ثقةالاسلام شده و جانشین وی گردید[1] .

## شفیع

میرزا شفیع مستوفی فرزند میرزا اشرف مستوفی شیرازی در سال ۱۲۳۰ قمری درشیراز متولد گشته و تحصیلات خود را در جوانی در شیراز نمود . در سال ۱۲۶۵ قمری در سن ۳۵ سالگی از شیراز به تهران آمد وچون طالب ترقی زیادتری بود در اینجا رحل اقامت افکند و در دستگاه میرزا آقاخان نوری صدراعظم‌وقت داخل خدمت شد ودر سلك منشیان او درآمد و پس از عزل وی از صدارت در زمرهٔ مستوفیان منسلك و بعد، ازمستوفیان طراز یك گردید. درمدت اشتغال بکار و داشتن چندین سمت، شخصی معتون و متمولی گشت[2] . در اواخر عمر سمتش مستوفی فارس و برات نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری بود و بهمین مناسبت‌درسال ۱۳۰۰قمری که‌ناصرالدینشاه برای‌بار دویم بخراسان رفت نامبرده نیز بهمراه شاه‌بود وپس‌ازچندی‌که از ورودش به مشهد گذشت در آنجا درسن ۷۰سالگی بلاعقب درگذشت و درحرم امامرضا (ع) بخاك سپرده شد[3] و شغلش به میرزامحمود گرگانی معروف بوزیر[4] محول گردید .

میرزا شفیع مستوفی شیرازی

---

۱ـ کاهی هم کلمهٔ محمد در اول نام آقان اضافه شده است .

۲ـ شرحی‌راجع بگزارش وی‌بناصرالدینشاه برعلیه میرزایوسف‌مستوفی‌الممالك درمجلد چهارم در پاورقی صفحهٔ ۳۸۹ چاپ شده برای اطلاع بیشتر بدانجا نیز رجوع شود .

۳ـ میرزا حسن فسائی در فارسنامه ناصری درگذشت او را درسال ۱۳۰۱ قمری ذکر کرده و اشتباه است .

۴ـ سابقاً معاونین حکام را وزیر میگفتند و چون میرزا محمود از سال ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷ قمری مدت ۷ سال معاون حکومت تهران بود باین جهت او را وزیر تهران خطاب میکردند و این عنوان‌که در حقیقت برای او لقب شده بود روی او ماند و به وزیر شهرت پیدا کرد .

میرزا شفیع مستوفی شیرازی

شفیع

میرزا شفیع[1] معروف به صددیوانخانه[2] پسر بزرگ و ارشد میرزا محمدعلی صدرالممالک بود. پدرش ازسال ۱۳۰۰ قمری شغل خودرا که عنوانش در وزارت عدلیه اعظم[3] صدر دیوانخانه بود به میرزا شفیع پسرخویش واگذارنمود.

مجلس صدر دیوانخانه یکی از دادگاهها بلکه مهمترین دادگاه وزارت دادگستری دردازمنهٔ سابق بسود که اغلب امورات ملکی و شرعیات بآنجا رجوع میگردید و گاهی هم دادگاه مزبور را بنام صدر دیوانخانه می‌نامیدند و میگفتند مجلس جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه.

از سال ۱۳۱۳ قمری دادگاه دیگری تحت عنوان « دیوان مظالم عامه» نیز برشغلش افزوده شد و بعد از سال ۱۳۱۶ قمری دادگاهها تبدیل یافت به محالس سه‌گانه و مجلس اول بریاست میرزا شفیع صددیوانخانه تشکیل می‌یافت.

در سال ۱۳۱۹ قمری که میرزا محمدعلی صدرالممالک درگذشت و میرزا شفیع ملقب به صدر الممالک و وزیر دالشورای کبری شد[4] دراین سال عنوانش رئیس کل که در حقیقت

۱ـ شمه‌ای از شرح حال وی در مجلد سیم صفحهٔ ۳۰۹ نیز ذکر شده است.
۲ـ وزارت دادگستری.
۳ـ « « «
۴ـ عضو دارالشورای کبری را وزیر دارالشوری میگفتند.

بمعاونت وزارت دادگستری انتخاب گردید و تا سال ۱۳۲۴ قمری که مشروطیت صورت گرفت هر کس که وزیرعدلیه اعظم[1] میشد او رئیس کل یعنی معاون بود بعد در دورهٔ مشروطه صغیر و کبیر تشکیلات دیگری بوزارت دادگستری داده شد.

میرزا شفیع صدرالممالک[2] درسال ۱۳۲۶ قمری به تولیت آستانقدس رضوی[3] منصوب شد و تا سال ۱۳۲۹ قمری مدت چهار سال درسمت مزبور باقی و برقرار بود بعد مرتضی قلیخان نائینی بجای وی متولیباشی یا نایب‌التولیه گردید.

میرزاشفیع صدر دیوانخانه صدرالممالک

۱ــ وزیر دادگستری.

۲ــ سمت و لقب صدر دیوانخانه‌ای در حقیقت در این خانواده موروثی شده بود. در ابتداء میرزا محمدحسین نیای میرزا شفیع که درسال ۱۲۷۰ قمری ملقب به عضدالملك شد و از رجال ممتاز و معتبر در دوره پادشاهی ناصرالدینشاه قاجار بشمار می‌آمد صدر دیوانخانه بود و در سال ۱۲۸۴ قمری در تهران درگذشت و میرزا محمدعلی مستوفی پسرش در سال ۱۲۸۶ قمری ملقب به صدر دیوانخانه شد و بهمین مناسبت در سال ۱۳۱۲ قمری ملقب به صدرالممالك نیز گردید و بعد میرزا شفیع در حیات و ممات پدر خویش صدر دیوانخانه بود و در ۱۳۱۹ قمری پس از فوت پدر ملقب به صدرالممالك شد.

۳ــ جد میرزا شفیع وپدرش نیز چند سالی تولیت آستانقدس رضوی را عهده‌دار بودند. میرزا محمدحسین عضدالملك دو بار متولیباشی شد بار اول از سال ۱۲۷۲ تا سال ۱۲۷۸ قمری و بار دوم از سال ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۳ قمری و میرزا محمدعلی صدرالممالك نیز دوبار دارای سمت مزبور بود. بار اول ازسال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ قمری وبار دوم از سال ۱۳۱۳ تا سال ۱۳۱۴ قمری.

**شمس‌الدین**

شمس‌الدین جلالی ملقب به قطن‌الملك پسر حاجی میرزا علی‌اکبرخان آشتیانی ساکن تهران مدتی در نزد حاجی رضاخان صدیق‌السلطان رئیس تحویلخانه خزانه نظام پسر آقا محمدعلی سراف مستخدم بود و بعد در نزد فتح‌الله‌خان سعیدالسلطنه پسر میرزا رفیع نظام‌العلماء تبریزی در ایام ریاست نظمیه تهران و معاونت حکومت کرمانش بود . در اوقات مشروطیت جزو مشروطه خواهان شد . ودر دورهٔ دوم مشروطیت کارمند وزارت جنگ گردید . در زمان معاونت وزارت جنگ نصرالله‌خان سیف‌الملك امیراعظم استعفاء داد واز وزارتجنگ خارج شد. سفری باسلامبول و هندوستان نمود و در سال ۱۳۳۱ به تهران بازگشت و داخل در امورات تجارتی شد . مدتی رئیس ادارهٔ ملکی ارباب جمشید پسر بهمن پارسی سراف معروف تهران گردید . در سال ۱۳۳۴ قمری با وکلاء و مشروطه‌خواهان مهاجرت کرد وبعد باسلامبول رفت و تا سال ۱۳۳۶ قمری در اسلامبول بود سپس مانند سایرمهاجرین بایران بازگشت .

**شهباز**

در سال ۱۱۷۵ قمری که کریمخان وکیل به آذربایجان رفت و باقتملیخان افشار مشغول به‌کارزار گردید ، شهبازخان پسرمرتضی‌قلیخان دنبلی یکی از سرداران فتحعلیخان بود و در جنگ اسیر گردید . یکی از سپاهیان کریم‌خان که او را اسیر کرده بود خواست او را بکشد، شهبازخان خویشتن را بوی معرفی نمود . پس‌از معرفی، سپاهی مزبور اورا فوراً به نزد کریم‌خان وکیل برد . وکیل ازکشتن او صرف‌نظر کرده و او را مورد عفو خویش قرارداد لکن او را به زکیخان سپرد که ازوی مراقبت بعمل آورد . کریمخان پس‌ازحرکت بسمت رضائیه ، برای گرفتن آن شهر و دستگیر کردن فتحعلیخان ، در عرض راه شهبازخان را مخلع نموده و بحکومت خوی و سلماس منصوب کرد و از این تاریخ نامبرده در زمرهٔ امرای کریم‌خان بشمار آمد . در سال ۱۱۷۸ قمری که کریمخان پس‌از فتوحات درخشان درآذربایجان هنگامیکه ازآنجا عازم شیراز بود و درماه صفر ۱۱۷۹ قمری بشیراز وارد شد جمعی ازامراء وسرکردگان بزرگ آذربایجان[1] راکه به نزد اوآمده و متابعت ویرا پذیرفته بودند باخود بشیرازآورد وشهبازخان‌هم ازآن جمله بود و در مدتیکه در شیراز اقامت داشت محترمانه میزیست . نامبردهٔ صاحب عنوان در سال ۱۱۸۷ قمری در گذشت و نعشش را از شیراز به نجف برده و در آنجا بخاك سپردند .

---

۱ ــ فتحعلیخان افشار ــ پناهخان جوانشیر حاکم قراباغ ــ کاظم‌خان قراجه داغی ــ نجفقلی‌خان دنبلی عموی شهبازخان ــ حسنعلیخان قاجار ایروانی ــ حاجی‌خان کنگرلو حاکم نخجوان ــ رضاقلیخان برادر شاهوردیخان زیاد اوغلی حاکم گنجه و حاجی محمد قلیخان حاکم مراغه .

**شیخعلی**

درجنگ دوم روس و ایران[1] چندنفر از رؤسای محلی با روس‌ها ساخته و بوطن خود خیانت ورزیدند. ازجمله سازش کنندگان یکی‌هم شیخعلیخان کنگرلو، پسرکلبعلی‌خان نخجوانی و برادر احسان‌خان که قلعهٔ عباس آباد را تسلیم پاسکیویچ سردار روس نمود، میباشد. شیخعلیخان مانند برادر خویش، احسانخان، خیانت ورزیده قلعهٔ نظاره اردوباد را بتصرف قشون روس داد و ابراهیم‌خان قاجار دولو[2] بادستهٔ لشکر قراگزلوبجانب اردوباد شتافته وقلعهٔ نظاره را بغلبه گرفت لکن بعد تمام این حدود و نواحی دیگر بموجب معاهدهٔ ترکمانچای جزو متصرفات روسیه درآمد[3].

**صادق**

صادق نشأت در سال ۱۲۷۵ خورشیدی متولد شد و درسال ۱۲۹۹ درسن ۲۴ سالگی وارد خدمت وزارت فرهنگ گردید. چندین‌سال سرپرستی مدارس ایرانی را در عراق عهده‌دار بود بعد مدت ۱۵ سال در دانشگاههای قاهره مشغول بتدریس زبان و ادبیات فارسی و تاریخ وجغرافیای ایران بود. فارسی و عربی او بسیار خوب بود. در مدت سرپرستی و تدریس خود چندین کتاب از فارسی بعربی ترجمه نمود و همچنین چند کتاب از عربی بفارسی ترجمه کرد. مدتی‌استاد دانشگاه تهران‌بود و دردانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی تدریس می‌نمود و در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در سن ۷۱ سالگی در تهران درگذشت.

صادق نشأت

---

۱ـ ۱۲۴۱ ـ ۱۲۴۳ قمری.

۲ـ نیای علیخان ظهیرالدوله.

۳ـ بااینکه آنهاخیانت نمودند من آنان‌را زیاد مقصر نمیدانم تقصیرازسیستم بدمملکت است که تاکنون روی اساس درستی بنا نشده است و بواسطهٔ این موضوع قسمتهای وسیعی از مملکت، بمفت مسلم، از دست داده شده است. قطع نظر از دسایس‌خارجی و تحریکات آنان که نزدیك بدوقرن است که ما سخت مبتلی بآن هستیم دولتهای وقت‌هم تقصیر داشته‌اند زیرا ما هیچ وقت حسن‌انتخاب نداشته و نداریم وغالباً مأمورین طمّاع ـ اخّاذ ـ بی‌علاقه به مملکت و بی‌اطلاع از وضع اجتماعی آن محل را، اعم از لشکری وکشوری، مأمور ولایات و ایالات میکنیم.

پس دور نرویم هرروز که ما ازخانه بیرون میرویم یکنفررا از وضعیت خودش واوضاع مملکت راضی نمی‌بینیم. باید در وحلهٔ اول کاری کرد که مردم از دولت و زمامداران آن راضی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

## ضیاءالدین

سید ضیاءالدین طباطبائی‌فرزند سیدعلی‌آقای‌یزدی،و ازطرف مادر شیرازی، درسال ۱۲۷۰ خورشیدی درشیرازمتولد شد.درسن‌دوسالگی بهمراه پدرش ازشیراز به‌تبریز رفت وتا سن۱۲سالگی درآن شهراقامت داشت. پس‌ازمدتی اقامت درتهران درسال ۱۳۲۴ قمری درسن ۱۵ سالگی به‌شیراز بازگشت. آمدن اومصادف شد با سن وصداهای مشروطیت. در شیرازکه بودگاهی در این سن مقالاتی مینوشت و بعد روزنامه‌ای بنای ندای اسلام منتشر کرد . پس از چندی به تهران آمد و روزنامه رعد را درسال ۱۲۹۳ خورشیدی در سن ۲۳ سالگی منتشر نمود و پس از توقیف رعد چون امتیاز روزنامهٔ برق داشت برق را منتشر کرد و بعد که روزنامهٔ رعد از توقیف درآمد همان رعد را انتشار داد . سید ضیاءالدین برخلاف پدرش سیدعلی‌آقا یزدی و پسرعمش‌سیدمحمد طالب‌الحق [1] که مستبد و روسوفیل بودند سید ضیاءالدین از اول تکلیف خود را خوب تشخیص داد و فهمید که موضوع از چه قرار است و چه باید بکند او درجرگهٔ مشروطه خواهان وارد شد وخود

سید ضیاءالدین در بچگی

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وخوشنود باشند وقتیکه چنین باشد مردم نسبت به مملکت خویش جان‌نثار میشوند . پولیکه بعنوان از آنان گرفته میشود باید بمصرف حقیقی مملکت مانند سایر ممالک مترقی برسد و در این‌باب باید نهایت سرفه‌جوئی بکار رود و حیف و میل نشود و مردم نسبت با عمال دولت اعتماد واطمینان داشته باشند واز دولت‌های وقت خود متنفر نباشند وبدگوئی نکنند .

بطوریکه پیش گفته شد، ماحسن انتخاب نداشته ونداریم و خصوصیات بیشتر در کاراست تا منافع عمومی، من‌بارها بولایات وایالات بعنوان سیاحت وبرای مطالعات اجتماعی سفر کرده و ازنزدیك شاهد رفتار مأمورین لشکری وکشوری خودمان‌بامردم بوده‌ام وبهیچوجه نپسندیدم بلکه برای من از این قسم رفتار سخت تنفرحاصل شده است .

۱ ـ من این طالب‌الحق را که برادرزادهٔ سیدعلی‌آقای یزدی و عموزادهٔ سیدضیاءالدین بود مکرر دیده بودم سیدی بود متهور ـ بسیار جاه طلب و حادثه‌جو ـ ناطق مبرز ودر این رشته بسیار توانا و در مشهد در سال ۱۳۳۰ قمری که قبلاً بواسطهٔ شرارت او در میدان توپخانه ( میدان سپه کنونی ) از تهران تبعید شده بود آشوبی برپا کرد و عدهٔ بیشماری را بکشتن داد و در ایامیکه در مشهد بود مرتباً دستورات لازم را از کنیازدابیژ ( Dabyja ) کنسول روس میگرفت و بطوریکه روس‌ها مایل بودند عمل میکرد و شیخ‌کاظم و اعظ عراقی

بقیه پاورقی درصفحه بعد

را در زمرهٔ هواخواهان انگلیس[۱] قلمداد کرد و بطور ثابت تا آخر عمر در هواخواهی انگلستان باقی و برقرار ماند و از این‌راه به موفقیت‌های شایانی نایل گردید تابجائیکه در کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی درسن ۳۰ سالگی به‌مساعی مستر هاوارد اورا به نخست‌وزیری رسانیده[۲] و مقام اعلائی بوی ارزانی داشتند. از زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار به بعد صدراعظم‌ها ـ رئیس‌الوزراءها و نخست‌وزیران اکثراً با نظر بیگانگان تغییر وتبدیل می‌یافتند و بعضی‌هاهم که بودن آنان درسر کار، برای منافع بیگانگان مضر بنظر می‌آمدند ازمیان میرفتند و بحیاتشان بکلی خاتمه داده میشد. هیچیک از آنان[۳] بقدر سید ضیاءالدین دم خروش بیرون نبود. اسداله

---

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

نیز از دستیاران او و سر هر دو بزرگوار توی یك آخور بود . در کتاب حدیقة‌الرضویه‌شرح حالی از وی دیده شد که عیناً در اینجا نقل میشود : «این سید مردی داهی و خوش بیان و دارای معلومات درحدود شصت و پنج قریب هفتاد سال عمرش بود . در امر وعظ و خطابه بسیار استاد ممکن بود دو ساعت بدون لکنت زبان روی منبر از هر دری سخن راند . در موقع گریز بروضه بدرجه‌ای کلماتش نافذ و مؤثر بود که هر قسی‌القلبی بی‌اختیار اشکش جاری و دلش میسوخت . یکی از ثقات برایم نقل کرد که سال اول (۱۳۱۸ قمری) که او به مشهد آمد ماه رمضان را در شبستان گرم مسجد گوهرشاد منبر رفت از توحید سخن میراند ودرآمد سخن راچنین آغاز نمود :

فرض میکنیم ما درسرزمینی افتاده‌ایم که‌آنجا نه دینی و نه مبلغی نه‌کیشی ونه‌ئیتی است اگر خواسته باشیم به مقتضای فطرت ، جویای شریعت و طالب حق باشیم به بینیم از چه راه میتوانیم متدین شده و اصل بحق شویم یکماه تمام در این مقام حرف زد و خوب هم از عهده برآمد ازاین لحاظ درمشهد بمطالب‌الحق (پس‌از عملیات ناپسندش درمیان مردم‌معروف گردید به طالب‌الباطل) معروف شد ولی افسوس به قول سعدی :

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی

اخیراً بعد از واقعهٔ توپ بندی و گرفتاری او،بوسیلهٔ روس‌ها تسلیم ایالتی گردید بعداً مدتی در نظمیه ، چهار پنج روز درکارگذاری می‌ماند سپس از مشهد فرار کرده به قول مؤلف تاریخ احزاب سیاسی با یك پسر و یك زن از روسیه به بصره رفت و آن روزها جنگ‌شروع شده بود وی از بصره وارد کربلا شد و بجرم جاسوسی توسط حربیه عثمانی توقیف گردید ودر بغداد بامر محاکم نظامی تبرباران شد و پسرش هم بیمار شد و مرد . «دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند» .

۱ــ انگلوفیل .

۲ــ خوانندگان گرامی این کتاب بطور کلی بدانید که از زمان سلطنت فتحعلیشاه به بعد فعل‌وانفعالاتی که دراین‌مملکت صورت‌میگرفته است بیگانگان درآن دخالت تام داشته‌اند ومربوط به خود ما نبوده است .

۳ــ حتی‌میرزاآقاخان نوری ـ وثوق‌الدوله و مشیر .

میرزا شمس‌ملک‌آرا رئیس تشریفات دربار احمد شاه قاجار در مقدمهٔ داستان کودتای حوت ۱۲۹۹ راجع به سید ضیاءالدین مینویسد: «سید در بروز جنگهای اول پیوسته میکوشید که ایران بجانبداری متفقین قیام نماید وپس‌از خـاتمهٔ جنگ از حامیان جدی قرارداد وثوق‌الدوله با انگلیس‌ها بوده ومقالات مؤثری دردفاع ازقرارداد وثوق‌الدوله با انگلیس‌ها منتشر کرد[1]. بطور خلاصه با سیاست انگلیس همراه وبا نمایندگان این دولت همراز وسروسری داشت و با این سوابق‌اطمینان بخش‌**طرح ریزان کودتا** او راقهرمان این داستان تشخیص داده، و با اخذ وثائق وتعهدات، و دادن مـواعید همه نوع تقویت و مساعدت، آقـای سید ضیاءالدین را وارد صحنهٔ پرملالت سیاست کردند. گفته میشود که آقای نامبرده در شرایط لازمه پیشرفت کار و نیل به مقصودچنین پیشنهاد کرد که متنفذین وسیاستمداران پیشین تهران راکه ممکن است مانع کامیابی او شوند توقیف و زندانی نمایند و ضمناً دستگیری این اشخاص صدرنشین نامی ایران، رعبی‌در قلوب عامه و گردنکشان ولایات تولید خواهدکرد که بیشتر کمک بانتظام کرده و سبب موفقیت خواهد بود و چون اکثر آنها متمکن و ثروتمندند وجوهی‌برای مخارج جاری ازآنها اخذ شود. با این‌نقشه وبرنامه قبلاموافقت شد. دیگراز اقداماتیکه در پس‌پرده‌آهنین‌بعمل‌آمد گفته شدکارگردانان صحنه از افسران وعناصر برجسته این نمایش بقید قسم قرآن و وجدان تعهداتی گرفتند که با حفظ نفوذ و سیاست انگلیس واجرای مقاصد منظوره وفادار و ثابت قدم باشند بطوریکه میدانیم عمدهٔ هدف و مقاصدآنها در دست داشتن مالیه ونظام مملکت بود وکارشناسان مالی و نظامی آنها از مدتی قبل بایران‌آمده و بکار و خدمت پرداخته بودند، در انتظار اینکه قرارداد تصویب یا بطریق دیگر مأموریت‌آنها تنفیذ شود و تصمیم زمامداری سیدضیاءالدین بدین طریق گرفته شد». ونیز مینویسد:

سید ضیاءالدین درجوانی

**«این نکته را نگفته نگذارم‌که در حین حرکت‌اردوی مهاجم اخبار بتواتر میرسید که‌مأمورین بانک‌شاهنشاهی کامیونهای پر از نقره واسکناس برای تأمین احتیاجات آنها حمل به قزوین و نقاط بین راه میکردند».**

سیدضیاء چون محلل بود پس از صد روز ازنخست وزیری افتاد و ناگزیر گردید که بخارج از ایران مسافرت کند.

---

۱ــ بیشتر مقالات از سفارت انگلیس باو داده میشد.

از راست بچپ : زمانخان ـ عبدالله‌میرزا ـ کاظم خان سیّاح ـ علیخان ریاضی ـ حسن مشارالملك ـ اسفندیار غیاثوند ـ حسین دادگر عدل‌الملك ـ سید ضیاءالدین طباطبائی نخست وزیر ـ گلروب رئیس ژاندارمری ـ فتحعلی لویجی ـ مسعود کیهان وزیر جنگ ـ خانبابا خان قلعه‌بیگی ـ رضا خان سردار سپه رئیس قزاقخانه[۱]

سید ضیاءالدین نخست‌وزیر

ونیز شمس‌ملك‌آرا مینویسد: «کوشش‌های سفارت انگلیس برای رفع بحران و تقویت رئیس دولت مورد اعتمادشان ثمری نبخشید، کار بسختی و تهدید کشید. احمد شاه صراحةً اظهار داشت که با سید ضیاء کار کردن از توانائی من بیرون است و چنانچه بار دیگر در این بازی به من تحمیلی شود دست از کار میکشم و دهسپار دیار دیگر میشوم. مستر نورمان[۲] سفیر انگلیس در موقعیکه اینجانب را ملاقات کرد با قیافه گرفته ولحن متأثر چنین بیان کرد:

«جای بی افسوس است که شاه بر کنار کردن سید ضیاءالدین را که منحصراً رجل و سیاستمدار مورد اعتماد ماست این طور اصرار میورزد و پافشاری میفرماید» بر این جانب

---

۱ـ از این عده فقط دو نفر زنده هستند یکی اسفندیار غیاثوند و دیگری حسین دادگر عدل‌الملك.

۲ـ نرمان Herman Cameron Norman در سال ۱۹۲۰ = ۱۲۹۹ خورشیدی = ۱۳۳۹ قمری بسمت وزیر مختاری و سرکنسولی انگلستان در تهران منسوب شد و چون خوب عمل نکرد در سال ۱۹۲۲ از سمت خود بر کنار و بیکار گردید.

۱۳۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

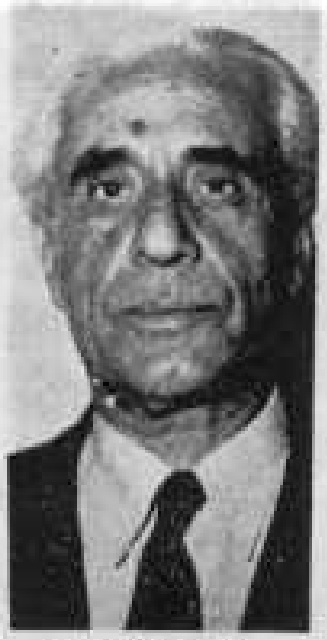

سید ضیاءالدین

سید ضیاءالدین که مدیر روزنامه رعد بود در ایام نخست‌وزیری حسن وثوق[1] که او را بیگانگان، مانند بسیاری از نخست وزیران ایران، روی کار آورده بودند در سال ۱۳۳۷ قمری برابر با ۱۲۹۸ خورشیدی بریاست هیأتی برای مذاکره با حکومت قفقاز روانه آن دیار شد. سید ضیاءالدین که نخست‌وزیر شد، بسیاری از رجال سودجو و بی‌مصرف این مملکت بیچاره و بی سر و سامان را، برای تقویت و ادامهٔ کار خویش و ضمناً برای اینکه وجهه‌ای نیز در انظار پیدا کند زندانی نمود و پس از اینکه در خردادماه ۱۳۰۰ خورشیدی سقوط کرد زندانی‌ها هم یکی پس از دیگری آزاد گردیدند و پرده‌های دیگری نمایش داده شد[2].

پس از عزل از نخست‌وزیری باروپا رفت و پس از چندی در فلسطین اقامت گزید و در آنجا مشغول بکشاورزی گردید. در سالهای اول که در خارج از ایران بسر میبرد بواسطهٔ اقدامات وتشبثات خودش یاتمایل خود دولت افغانستان، ویادیگران، که میخواستند او را بعنوان مستشار به افغانستان وارد کنند. دولت ایران که از این قضیه اطلاع پیدا کرد فوراً از تهران به سفیر ایران در کابل دستور داده شد که عدم رضایت دولت ایران را در این باب اعلام دارد.

حکیم‌الملک و سید ضیاءالدین

پس از مذاکرهٔ سفیر با مقامات صلاحیتدار، دولت افغانستان از استخدام وی بکلی صرف‌نظر نمود. تا شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی در خارج از ایران میزیست و ظاهراً بامور کشاورزی اشتغال داشت. چون اوضاع مملکت پس از شهریور بکلی تغییر کرد و وضع دیگری بخود گرفت از این جهت پس از سر و صورت دادن بکار های خویش در شهریورماه ۱۳۲۲ خورشیدی با کلاه پوستی برسر بتهران برگشت و پس ازورود مشغول به حزب بازی وحزب درست کردن گردید.

---

۱ــ وثوق‌الدوله.

۲ــ از جمله توقیف‌شدگان یکی هم قوام‌السلطنه بود که او را تحت‌الحفظ از مشهد به تهران آوردند و زندانی نمودند. بیست و پنج سال بعد که قوام‌السلطنه نخست وزیرشد و سید ضیاءالدین هم بایران آمده بود دستور داد که او را توقیف و در شهربانی زندانی نمودند و بنابراین من‌بالس‌والجروح قصاص عمل شد و نردی شربتی نوش‌کن صورت گرفت.

و حزب ارادهٔ ملی را تشکیل داد و گروهی انبوه بخیال اینکه مثلا دوباره سید ضیاءالدین نخست‌وزیر و قسمت بهریک از آنان عطف توجهی مبذول خواهد داشت وارد حزب شدند و حلقه‌هائی تشکیل یافت و چون مردم بواسطهٔ مسائل و موضوعاتی که آنان را جزو مخصوصی بار آورده و وعده‌هائیکه بیکدیگر دارند باین مناسبات بدبختانه همیشه خوش‌استقبال و بدقه بازآمده‌اند بنابراین پس از چندی حزب مزبور مانند تمام احزابی که تاکنون در ایران تشکیل یافته و یا دیگران برای ما تشکیل داده‌اند خود بخود منحل گردید و دیگر اثری از آن باقی نماند. در همین سال در دورهٔ چهاردهم بر حسب سفارش مقامات ذی نفوذ از یزد نمایندهٔ مجلس شورای ملی شد[1]. در موقع طرح اعتبار نامه‌اش در مجلس، دکتر مصدق نمایندهٔ اول تهران با اعتبار نامهٔ وی بدلایل زیادی سخت مخالفت ورزید و جداً مبارزه نمود. سید ضیا حتا نیکه نسبت باعتبار نامه‌اش صورت میگرفت حتی‌الامکان کوتاه می‌آمد و نمیخواست که جنجالی بوی دهد و چون دید که باصطلاح عوام این توپ‌پری از آن توپ‌پرها نیست او هم جداً در مقام مدافعه و مبارزه برآمد و نظر به ایادی بیشماری که در خارج و داخل داشت سرانجام علی‌رغم مخالفت سخت دکتر مصدق اعتبار نامه‌اش از مجلس گذشت.

سید ضیاءالدین بطوریکه پیش گفته شد در اول فروردین ۱۳۲۵ خورشیدی بدستور احمد قوام[2] رئیس دولت وقت بنابر کینه‌دیرینه و انتقام‌جوئی و یا بنابر دسائس و اقدامات‌یکه بر علیه او بعمل می‌آورد توقیف و چند روزی در شهربانی زندانی گردید. بعد قرار براین شد که دوباره از ایران خارج شود لکن سید ضیاءالدین این پیشنهاد را نپذیرفت و سرانجام در خانهٔ خود در سعادت‌آباد شمیران زیر نظر قرار گرفت. سید ضیاءالدین پس از بازگشت از خارج و مدتی که در ایران بود وحیات داشت همیشه در پذیرائیهائی که در خانهٔ خود از واردین بعمل می‌آورد بجای چای دم کرده، نمنای دم کرده تعارف مهمانها میکرد و باین مناسبت مخالفین وی در غیابش او را سید نمنا خطاب میکردند و نام میبردند و معروف به سید نمنا شده بود.

سید ضیاءالدین در اواخر عمر

پس از ورود بایران سه دانگ سعادت‌آباد شمیران واقع در جنوب غربی درکه را از محمد جعفر میرزا نامی خرید و در آنجا قناتی احداث کرده تأسیساتی نمود و مشغول به زراعت و تربیت پرندگان و چرندگان گردید و نژاد عالی هریک از آنها را در آنجا برای نمونه جمع‌آوری نمود و زحماتی در

۱ـ یا به قول میرزا طاهر تنکابنی، شورای ملی شد.
۲ـ قوام‌السلطنه.

این کار میکشید. در قزوین در بلوک ذهرا نیز کشاورزی با کندن چاه عمیق راه انداخته بود و یونجه‌زار مفصلی ترتیب داده بود از این یونجه‌ها که خواص زیادی برای آن قائل بود گاهی هم بحلق واردین و مهمانهای خود فرو میبرد و بآنان میخورانید. پس از همه این کارها در شهریور ماه ۱۳۴۸ خورشیدی در سن ۸۰ سالگی بسکته قلبی در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم در مقبرهٔ ناصرالدینشاه بخاك سپرده شد. ــ گفتند، العهدة ــ علی الرواة، که پس ازمرگش درحدود صد میلیون تومان دارائی از وی باقیمانده است[1].

**طاهر**

میرزا طاهر اصفهانی متخلص به شمری مؤلف تذکرهٔ گنج شایگان است و با اینکه نامبرده دم از عرفان میزده و از عرفاء بشمارآمده است عبارات کتابش خیلی تملق‌آمیز است. درتمام شعرها وکتاب مزبور مدح میرزاآقاخان نوری صدراعظم وقت میباشد.

گنج شایگان تذکرهٔ خوش‌خط وخوش‌چاپی است که درسال ۱۲۷۲ قمری بخط میرزا محمدحسین بحرانی نوشته و چاپ شده است.

میرزا طاهر شمری در سال ۱۲۷۰ قمری درگذشت.

**عباس**

میرزا عباس فروغی پسر آقا موسی[2] بوده و آقا موسی مدتی سمت پیشخدمتی آغا محمد خان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه را عهده‌دار بود. بواسطهٔ تکاهل و غفلتی که درکاری نمود آغا محمد خان امرکرد بینی اورا بریدند و پس از این عمل از شغل درباری خود بکلی کناره‌کرد و به عراق عرب رفت و درکربلا مجاور شد و در همانجا درگذشت. میرزا عباس در سال ۱۲۱۳ قمری در آنجا تولد یافت و پس از اینکه بسن رشد وبلوغ رسید پس از فوت پدرش به ایران بازگشته چندی درساری اقامت گزید و سپس بتهران آمد و بدربار فتحعلیشا معرفی گردید و از مدّاحان او شد. در آغاز کار شاعری، مسکین تخلص میکرد وبعد چون در دستگاه حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه حاکم کرمان داخل شد و با فروغ‌الدوله پسرش دوستی وارتباط پیدا کرد بنابراین

---

۱ــ زمامداران ما خدا بیامرزدشان واگرزنده هستند خدا عمرشان‌بدهد همگی کم‌وبیش سر و ته یك کرباسند. سرهمه توی یك‌آخوربوده وکهر کم ازکمود نیست. کمال مطلوبشان دوچیز است وبس، سود جوئی‌وحفظ مقام‌بنابراین بایدگفت کسرالله‌اعناقهم چه‌خوب‌فرموده است سعدی،

**یاران که در لطافت طبعش خلاف نیست — در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس**

۲ــ آقاموسی پسردوستعلی‌خان‌اول، معیرالممالك دویم، برادرحسینعلی‌خان معیرالممالك سوم داماد فتحعلی‌شاه و عموی دوستعلی‌خان دویم، معیرالممالك چهارم، نظام‌الدوله بوده‌است.

تخلص خود مسکین را تغییرداده وفروغی را بمناسبت لقب او برای خویشتن بر گزید. روزی یکی ازدرباریان به ناصرالدین‌شاه اظهار داشت و گفت که فروغی ادعای خدائی کرده و گفته است : انا ربکم الاعلی شاه اورا خواست و بوی گفت که آیا توچنین ادعائی نموده‌ای و فاش دعوی خدائی کرده‌ای ؟ فروغی درجواب شاه اظهار داشت که این سخن افترای محض و محض افتراست من کجا ودعوی خدائی کجا زیراکه هفتادسال دویدم حال به سایه خدا رسیدم . ناصرالدین‌شاه بلطف این بدیهه گوئی و حسن این مطایبه خیلی خوشش آمد و او را مورد مرحمت واحسان خویش قرار داد. میرزا عباس فروغی درسال ۱۲۷۴ قمری درسن ۶۱ سالگی درتهران درگذشت ومیرزا عبدالوهاب پردی متخلص به محرم در تاریخ فوت او گفته است : بی‌فروغی هست خورشید سخن اندرحجاب .

**عباس**

میرزا عباس‌خان مهندس باشی فرزند میرزارضای مهندس‌باشی[1] جزو دستهٔ سیم ۴۰ یا۴۲ نفرمحصلین ایرانی بوده که بهمراه‌حسنعلی‌خان گروسی[2] وزیر مختار ایران درفرانسه وسرپرستی عبدالرسولخان پسر عبدالحسینخان پسر سدداصفهانی در سال ۱۲۷۵ هجری قمری برای تحصیل بفرانسه فرستاده شدند . پس از بازگشت بایران چندی در وزارتجنگ مشغول بخدمت شد وگاهی ازطرف دولت به بعضی از مأموریت‌های سرحدی فرستاده میشد، چندیهم ریاست‌شهرداری تهران راکه درآن زمان وزارت احتساب‌میگفتند عهده‌دار بود . مدتی نیز با منصب سرتیپی دوم ا سمت ریاست تشریفات نظام وسفراء را داشت که آن را نیز درآن زمان تشریفاتچی میگفتند . در این ایام که سمت مزبوررا داشت مخاطب‌به‌مهندس حضور نیز بود .

میرزا عباس‌خان سرتیپ مهندس

میرزا عباس خان مهندس در سال ۱۲۹۰ قمری درزمان صدارت و وزارتجنگ حاجی‌میرزا حسینخان مشیرالدوله جزو آجودانهای او وعنوانش میرزاعباس‌خان سرتیپ ومهندس‌مخصوص صدارت بود . مشیرالدوله در ایام وزارتجنگی خود مدرسه اتاماژوری تأسیس کرد و

---

۱ـ میرزا رضاازجمله پنج نفرمحصلی بوده که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۳۰ هجری‌قمری برای‌تحصیل‌مهندسی بهمراه کلنل‌دارسی Darcy کهدرایران معروف به‌قولونل‌خان بود به لندن فرستاده شدند و میرزا رضا درآنجا دورهٔ مهندسی توپخانه را دید .

۲ـ امیرنظام .

میرزا عباس‌خان مهندس حضور وتشریفاتچی را رئیس مدرسه مزبور نمود .

درسال ۱۳۱۶ قمری = ۱۲۷۷ خورشیدی که میرزا عبدالوهابخان نظام‌الملک بحکومت فارس منصوب گردید او نیز جزو اجزاء حکومت به فارس رفت وهم اوست که درقفقاز درسال ۱۹۰۷ = ۱۳۲۵ قمری اشتباهاً بجای میرزا علی‌اصغر خان اتـابك اعظم عوض گرفته شد و بسوی او تیراندازی کردند ولی صدمهٔ چندانی باو وارد نیامد وپس از بیست روز اقامت در آنجا معالجه گردید سپس اورا به تهـران روانه نمودند . نامبرده ازحیث صورت و هیکل قدری باتابك شبیه بود .

## عباس

میرزا عباس‌خان متولد سال ۱۲۶۳ قمری[1] پسر سیم حـاجی میرزا جبار تذکره‌چی ناظم‌المهام و برادر کهتر میرزا جوادخان‌سعدالدوله بوده ودر سال ۱۲۶۸ قمری که مدرسه دارالفنون بمساعی میرزا تقی‌خان فراهانی درجل‌تامی

میرزا عباس‌خان سرتیپ

ایران تأسیس شدبعدها یکی ازشاگردان مدرسه‌مزبور میرزا عباس‌خان بود. چون‌سعدالدوله برادرش‌از اعضاء تلگرافخانه وداماد علیقلی‌خان مخبرالدوله وزیر تلگراف بود بااین‌جهات او هم وارد تلگرافخانه گردید .

در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ قمری رئیس تلگرافخانه اصفهان شد و در سال ۱۲۹۲

---

۱ ـ پدر محمود وحیدسعد وحیدالدوله .

قمری از رؤسای وزارت تلگراف و برادرش میرزا جوادخان[1] رئیس تلگرافخانه تبریز بود.

در سال ۱۲۹۵ قمری زمان وزارت حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم که سعدالدوله بوزارت خارجه منتقل گردید میرزا عباسخان عماز تلگرافخانه خارج شده و بجای برادر خویش با منصب سرهنگی ۱ رئیس مدرسه دولتی تبریز شد و در همین سال به منصب و درجهٔ سرتیپی ۱ هم ارتقاء یافت.

درسال ۱۲۹۹ قمری بوسیلهٔ برادرش اونیز بوزارتخارجه منتقل گردید و در سال ۱۳۰۰ قمری کارپرداز[2] حاجی‌ترخان شد سمت کارپردازی او تا سال ۱۳۰۴ قمری ادامه داشت. در این سال میرزا سید محمدخان که بعداً درسال ۱۳۱۲ قمری ملقب به عون‌الملك شد بجای وی کارپرداز گردید وچندین سال دراین سمت باقی بود.

میرزا عباسخان درسال ۱۳۱۴ قمری درسن ۵۱ سالگی درگذشت.

**عباس** عباس اقبال آشتیانی فرزندمحمدعلی متولد درسال ۱۲۷۷ خورشیدی بوده‌ودر۱۳۳۴ خورشیدی که‌دایرن‌فرهنگی ایران در رم‌بود درسن۵۷سالگی‌در گذشت اقبال از یك پدر ومادر بسیار فقیری بدنیا آمد واوضاع زندگانی آنها خیلی‌بدبوده[3] مدتی شاگرد درودگر بود و با این وضع فلاکت‌بار اقبال مشغول به تحصیل شد و در تحصیل خویش موفقیت‌تام‌حاصل‌نمود وبکی از مورخین، محققین و دانشمندان ایران گردید. نامبرده دارای چندین تألیف ـ ترجمه وتصحیح‌کتب باارزش بوده که‌بیشتر آنها طبع وانتشار یافته است.

عباس اقبال آشتیانی

**عباسقلی** حاجی میرزا عباسقلی‌خان احتشام نظام در سال ۱۲۹۴ قمری در دستگاه کامران‌میرزا نایب‌السلطنه‌واردخدمت شد[4] وعنوانش‌پیشخدمت خاصه ورئیس خلوت والا بود. درسال ۱۳۰۱ قمری عنوانش فقط پیشخدمت مخصوص شد و ریاست خلوت‌کامران‌میرزاجزو مشاغل عباسقلی‌خان سرتیپ[5] گردید. در سال ۱۳۰۳ قمری

---

۱ـ سعدالدوله.

۲ـ سابقاً کنسول راکارپرداز میگفتند.

۳ـ خانواده ازخودش آغاز میگردد.

۴ـ درتهران بلکه درایران‌پس‌از دستگاه ودربار شاه دستگاه کامران میرزانایب‌السلطنه بود زیرا هرچیزیکه شاه داشت اوهم داشت.

۵ـ اعتماد نظام.

از پیشخدمتی خاصه ترقی کرده بجای عبدالله‌خان والی[1] پیشخدمت‌باشی کامران میرزا شد. درسال ۱۳۰۸ قمری به مکه رفت و حاجی شد. درسال ۱۳۰۹ قمری ملقب به احتشام نظام گردید و درسال ۱۳۱۲ قمری در گذشت.

احتشامی‌های تهران از اعقاب او میباشند.

حاجی میرزا عباسعلی‌خان احتشام نظام پیشخدمتباشی کامران میرزا

**عباسقلی**

عباسقلی‌خان بیات متولد ۱۱۴۸ قمری پسر حسنخان بیات در سال ۱۱۶۶ قمری که احمدشاه درانی برای گرفتن نیشابور، آن شهررا در محاصره داشت جعفرخان بیات حاکم نیشابور دلیرانه با وی جنگ کرد و کشته شد و عباسقلی‌خان بیات جای‌او را گرفت[2] ونبرد را ادامه داد وتلفات زیادی بدشمن وارد آورد. احمدشاه این‌بار موفق نشدکه نیشابور را بگیرد ومأیوسانه بسمت قندهار بازگشت ودرآنجا مشغول به جمع‌آوری سپاه گردید و نظرش براین بود که دوباره به نیشابور برای تسخیر آن بر گردد. احمدشاه در سال ۱۱۶۷ قمری بازگشت وابتداء مشهد را با حیله و نیرنگ گرفت وتورمحمدخان را بسمت نیابت خویش درنزدشاهرخشاه افشار درمشهد گذاشته وخود برای انتقامجوئی از عباسقلی‌خان‌عازم نیشابور گردید. احمدشاه با سپاه مجهزخودباطراف

---

۱ـ اعتمادالملك.

۲ـ گلستانه درمجمل‌التواریخ مینویسد که سن عباسقلیخان دراین هنگام ۱۸ سال‌بود.

نیشابور وارد شد و شهررا محاصره کرد عباسقلی‌خان چون این‌بار چندان توانائی مقاومت در مقابل لشکر بیشمار احمدشاه نداشت با او از در صلح درآمده وتسلیم شد لکن احمدشاه برخلاف مصالحه و قسم یادکردن دستور دادکه تمام شهر نیشابور را باستثنای مسجد جامع آن خرابکرده وسطح آنرا هموار نمایند و بعد به تمام سطح شهر آب انداخت که بعداً در آن کشت وزرع نموده وآثار شهری آن بکلی ازبین برود وضمناً جمع زیادی از اهالی را هم کشت وبعد سبزوار را نیز بروز سیاه نیشابور نشانید . سپس خواست مازندران را نیز بگیرد ودرآنجا هم مانند نیشابور وسبزوار قتل و غارت را راه بیندازد لکن در مازندران برایش موفقیت حاصل نشد و شاه پسندخان سردار اوکه ملقب به امیرلشکر بود باسی هزار سوار جرّاریکه‌بهمراه خودداشت سخت شکست‌خورده و به‌نزداحمدشاه‌باز گشت وبسمت‌قندهار رهسپار گردیدند واحمدشاه، هنگام‌عزیمت، عباسقلی‌خان‌بیات‌را نیز باخود برد. پس‌ازورود به هرات‌خواست اورا مانند دیگران به قتل‌رساند؛ شاه ولی‌خان وزیر،[1] کشتن اورابطریق معمولی صلاح ندانست وطریقهٔ دیگری راکه مسموم کردن باشد اتخاذکرد بنابراین اورا با خوراندن قهوه مسموم کردند[1] لکن سمی‌که درقهوه ریخته شده بود زیاد در وجود وی‌مؤثر

---

۱ـ در مجمل‌التواریخ گلستانه نام این وزیررا شاه‌قلی‌خان ودر کتب تاریخی افغانستان از قبیل سراج‌التواریخ وغیره شاه ولیخان نوشته شده‌است وقاعدةً شاه‌قلیخان بایدازشاه‌ولیخان درست‌تر باشد زیرا شاه ولیخان اسم است و شاه قلیخان لقب و مختصراً شرح‌حال وزیر از این قرار است :

احمدخان ابدالی‌که از پساولان خاص نادرشاه بود پس ازکشته شدنش در سال ۱۱۶۰ قمری با بستگان واتباع خویش به قندهار رفت و بنام احمدشاه درّانی پادشاه مملکت جدید‌التأسیس افغانستان شد. دراین‌هنگام جمعی ازرؤساء وخوانین طائفه ابدالی را بمنصب‌وخدمتی سربلندگردانید ازآن جمله بگی‌خان بامیزائی را (بامیزائی تیره‌ای است از طوائف ابدالی) به لقب شاه قلیخان اشرف‌الوزراء و منصب‌وزارت که همان صدراعظمی باشد منصوب نمود. ۲۷ سال وزارت اورا داشت وپس ازمرگ احمدشاه درسال ۱۱۸۶ قمری با وجود اینکه شاهزاده تیمور پسربزرگش حاکم هرات و ولیعهد بود، شاه قلیخان شهزاده سلیمان دامادخویش را پادشاه نمود . شاهزاده تیمورهم فوراً ازهرات رهسپار قندهار شدکه تخت وتاج پدررا صاحب شود وجمعی ازامراء ازقبیل مدوخان اسحق‌زائی وغیره‌که ازشاه قلیخان ناراضی و بمقام وی حسادت میورزیدند ازقندهار حرکت‌کرده و به‌شاهزاده تیمور پیوستند . شاه قلیخان یا شاه ولیخان از آمدن تیمور به قندهار خیلی متوحش شده فوراً به استقبال او شتافت و پس از ملحق شدن به‌اردو بواسطهٔ دسائسی‌که امراء برعلیه‌او بکار برده بودند بامر شهزاده تیمور در بین‌راه بادوفرزند ودو خواهرزادهٔ خود کشته شد .

واقع شد و پس از مختصر معالجه‌ای بهبودی یافت و بعد برادرخود را بوساطت وزیر بعنوان گروگان در نزد شاه درّانی گذاشته و خود اجازهٔ مرخصی گرفت که به مشهد برود و احمدشاه هم با رفتن او موافقت کرد . عباسقلی‌خان پس از ورود به مشهد عازم نیشابورخراب گردیده و به آبادکردن آن اقدام نمود .

در سال ۱۱۸۱ قمری که نصرالله میرزا پسرشاهرخشاه برای گفتگو وپاری خواستن از کریم‌خان‌زند عازم شیرازبود موقعیکه بحدود نیشابور رسید، صندوقچهٔ جواهریکه بهمراه خود داشت‌کسان عباسقلیخان برسر او ریخته جعبهٔ جواهر را با بعضی از اشیاء دیگر اورا غارت نمودند. نصرالله میرزا درسال ۱۱۸۲ قمری‌که اقتداری بهم‌زده بود خواست نیشابور را ازچنگ عباسقلیخان درآورد و دیگری را حاکم‌آنجا نماید. عباسقلیخان چون توانائی جنگ را باوی نداشت از این جهت در شهرمتحصن گردید و نصرالله میرزا شهررا محاصره کرد و با وجود اینکه عمل و اقدام او ظاهراً با اجازهٔ شاهرخشاه پدرش صورت گرفته بود معذلك شاهرخشاه پسردیگر خود نادرمیرزا را خواسته و او را دائق و فائق امور خویش نمود و ضمناً دستور داد وغدغن کرد که اگر نصرالله میرزا از نیشابور برگردد حتی او را به مشهد همراه ندهند . چون اهالی مشهد بواسطهٔ ظلم و تعدی واجحافاتیکه از ناحیهٔ نادر میرزا نسبت بخود دیده بودند جداً هواخواه نصرالله میرزا شده و او را با سلام و صلوات بر خلاف میل‌شاهرخشاه واردمشهد کردند. نادرمیرزا فرارکرده شاهرخشاه نیز ازترس وی‌در حرم امام رضا(ع) پناهنده شد . نصرالله میرزا بحرم داخل شده پای پدر را بوسید و او را از خود خاطرجمع نموده و با خود به چهارباغ برد .

عباسقلی‌خان بیات بین سالهای ۱۱۹۰ و ۱۱۹۳ قمری درنیشابور درگذشت و بجای او پسرش حسنخان جانشین وی گردید[1] .

---

۱ــ بقراریکه مورخین اظهارنظر کرده و مینویسند ایل‌بیات اصلا از قبایل تاتار بوده که هنگام تهاجم چنگیزخان مغول به ممالك‌آسیا بهمراه وی ازآن حدود به ممالك غربی‌آسیا آمده و در مملکت عثمانی ( ترکیه ) جایگزین شدند و بعداً قسمتی از آرتش عثمانی را تشکیل میدادند .

در سال ۸۰۴ قمری که میان ایلدرم بایزید سلطان عثمانی و امیرتیمور گرکانی درآنکارا جنگ شد و منتهی بشکست و اسارت بایزید گردید امیرتیمور بسیاری از بیاتها رابدیاربکر فرستاد لکن پس‌از چندی بواسطهٔ نزاعی‌که میان‌آنان وحاکم‌آن شهر رویداد بیاتها مجبور شدند که بنواحی بمداد کوچ کنند و تا زمان سلطنت شاه تهماسب اول در آن سامان میزیستند . شاه طهماسب ایشان را به ایران کوچ داده قسمتی‌ازآن طایفه را درساوجبلاغ که ازیلوکات‌تهران محسوب است جای داد و بقیه را به بهشهر فرستاد . شاه‌عباس دویم دوباره جمعی ازآنان را بخراسان کوچانید که بیاتهای مقیم نیشابور از آن جمله بوده‌اند . در اوایل قرن ۱۳ هجری

بقیه پاورقی در صفحهٔ بعد

عباسقلی‌خان اعتماد نظام امیر تومان

**عباسقلی**

عباسقلی‌خان‌فرزندامامقلی‌بیات‌بیك گرجی‌وبرادر قاسم‌خان صاحب جمع قزوینی[1] ازمحصلین دسته سیم اعزامی درسال ۱۲۷۵هجری قمری باروپا بوده وپس‌از ۶سال تحصیل درعلوم ریاضی وفنون نظامی درپاریس به ایران بازگشت. در سال ۱۲۹۶ قمری که دولت لوکونت ـ دومونت فورت[2] را استخدام کرده و بریاست ادارهٔ پلیس[3] تعیین نمود سه نفراز اشخاصیکه بزبان‌بیگانه‌آشنا بودند وفرانسه را خوب میدانستند برای مترجمی و امور دیگر ادارهٔ پلیس وارد ادارهٔ مزبورشدند. این‌سه نفرعبارت بودند ازعباسقلی‌خان که بسمت معاونت ادارهٔ پلیس وارد خدمت شد و دونفردیگر یکی میرزا زین‌العابدین‌خان کاشی‌که از افسران اداره پلیس شده و در ادارهٔ مزبور سمت و عنوانش مستشار ادارهٔ

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

عدهٔ بیاتها در ایران بالغبر چهل هزار خانوار بوده و در شهرهای ترکیه بیش‌از این بوده و هستند.

اکنون در ایران بیشتر آنان ازوضع وحالت ایلی‌خارج‌شده ودربسیاری ازنقاط ایران پراکنده‌اند.

در گفتار دویم فارسنامه ناصری صفحهٔ۲۷ راجع به بیاتها چنین ذکرشده: «طائفه بیاتها اصل‌آنها از دشت قبچاق ترکستان است وبیات فارس وبیات نیشابور خراسانی در اصل از یك قبیله بوده‌اند».

در هرصورت ایران نیزمانند سایرممالك از نژادها و طوایف گوناگون تشکیل یافته است و هیچ مملکتی در دنیا یافت نمیشود که دست نخورده و نژاد و ساکنین اصلی آن باقیمانده باشند.

امروزه تمام اهالی ایران خود را ایرانی دانسته و همگی‌آرزومند پیشرفت و ترقی وطن خود میباشند و هرقدر فرهنگ در ایران پیشرفت کند این‌آرزو بیشتر عملی خواهد شد.

۱ـ چون نیای عباسقلی‌خان در قزوین ساکن شده بود از این جهت اعقاب وی معروف شدند به قزوینی.

۲ـ Le Comte de Monte_Forte

۳ـ شهربانی.

پلیس ودلیس مجلس تحقیقات و دعاوی بود و آن دیگری عبدالحسین‌خان معروف به کفری که در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب به فخرالملك شد و سمت و عنوانش در ادارهٔ پلیس مستشار وصاحب منصب اول ادارهٔ پلیس بود .

میرزا زین‌العابدین‌خان وعبدالحسینخان مدت کمی یکی دو سال در ادارهٔ پلیس پیش نبودند که بوزارتخانهای دیگر منتقل گردیدند لکن عباسقلی‌خان تا سال ۱۳۰۲ قمری در ادارهٔ پلیس در سمتیکه داشت مشغول بخدمت بود .

چون وزارت جنگ، وزارت تجارت[1] ـ حکومت تهران وچند حکومت دیگرازقبیل گیلان و مازندران و غیره سالهای متمادی تعلق به کامران میرزا نایب‌السلطنه داشت عباسقلی‌خان درسال ۱۲۹۸ قمری علاوه برمعاونت ادارهٔ پلیس آجودان مخصوص کامران میرزا نیز گردید .

قاسم‌خان صاحب جمع

در سال ۱۳۰۱ قمری با حفظ سمت وعنوان سوشف[2] یعنی معاون ادارهٔ پلیس مأمور خدمت دردستگاه عریض و طویل نایب‌السلطنه شد ومیرزا ابوترابخان[3] که سمتش نایب اول و مترجم ومنشی و تحویلدار ادارهٔ پلیس و احتساب بود در این‌سال بجای وی نیابت[4] ادارهٔ پلیس را عهده‌دار گردید وبطوریکه پیش گفته شد خدمت وسمت عباسقلی‌خان تا سال ۱۳۰۲ قمری مدت هفت سال در ادارهٔ پلیس[5] ادامه داشت و از سال ۱۳۰۳ قمری رسماً در ادارات متعلق به‌کامران‌میرزا مشغول بکار شده ومترجم مخصوص وی شد و در نزد اوخیلی مقرب بود و میرزا ابوتراب‌خان سابق‌الذکر بجای وی سوشف یعنی معاون کل ادارهٔ پلیس گردید .

در سال ۱۳۰۶ قمری ملقب به اعتماد نظام و در سال ۱۳۱۱ قمری امیرتومان شد و درسال ۱۳۱۹ قمری در حدود سن‌شصت سالگی درگذشت .

---

۱ـ برای مدتی .

۲ـ Sous.chef

۳ـ نظام‌الدوله خواجه نوری .

۴ـ معاونت .

۵ـ شهربانی .

از راست بچپ : آقا یالاخان سردار افخم ـ کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیرجنگ ـ عباسقلی‌خان اعتمادالنظام

**عباسقلی** میرزا عباسقلی‌خان سپهر دومین فرزند میرزا محمدتقی لسان‌الملك اول و برادر اعیانی لسان‌الملك دوم که در سال ۱۲۶۸ قمری متولد شده و در سال ۱۲۸۷ قمری در سن ۱۹ سالگی منشی وزارت خارجه شد. در سال ۱۲۹۳ قمری بمنصب داروغگی دفتر وزارتخارجه[1] و در ۱۲۹۹ قمری برتبهٔ منشی گری اول وزارتخارجه نایل گردید وبعد ازطرف دولت به ترجمهٔ وفیات‌الاعیان ابن خلکان پرداخت ونام آن را مشکوةالادب ناصری گذاشت وگویا ناتمام مانده وچاپ نشده است.

میرزا عباسقلی‌خان سپهر

۱ـ رئیس اجرائیات.

عباسقلی‌خان نواب

**عباسقلی** عباسقلی‌خان نواب پسرجعفرقلیخان و برادر بزرگ حسینقلی‌خان نواب درسال ۱۲۴۲ خورشیدی متولد و از سال ۱۲۶۹ خورشیدی بسمت مترجمی‌واردخدمت سفارت انگلیس شد وتاسال ۱۲۸۰ خورشیدی سمت مزبور را عهده‌دار بود و از سال ۱۲۸۱ بسمت دبیر سیم شرقی در سفارت انگلیس تعیین گردید وتاسال ۱۳۰۷ خورشیدی‌دراین‌پست برقرار بود وبعد دراین‌سال‌بازنشسته شد و در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی درگذشت .

درحدود سال ۱۲۰۰ قمری‌که جعفرعلیخان در شیراز ساکن و توطن اختیار نمود تمام افراد این خانواده خدمتگذار وحقوق بگیر انگلستان بوده‌اند .

**عبدالباقی** میرزا عبدالباقی برادر میرزا جعفر وزیر کریم‌خان وکیل بوده و کریم‌خان درسال ۱۱۸۲ قمری اورا نایب‌الوزاره نمود . وزیردر اینجا به معنی نخست‌وزیر ونایب‌الوزاره معاون نخست‌وزیر بوده است .

**عبدالباقی** میرزا عبدالباقی اعتضادالاطباء پسرحاجی‌اسمعیل بیك ثقفی، و پدر دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله ، از اطباء و مدرسین در طب قدیم بوده وحاشیه‌ای نیز برکتاب قانون بوعلی‌سینا نوشته و چون تحصیلات فارسی و عربی او خوب بوده رسالاتی چند از خود به یادگار گذاشته است. پدرش حاجی اسمعیل‌بیك که ادهم مرد فاضلی بوده کلیات دیوان یغما را تصحیح و چاپ‌کرده و میرزا عبدالباقی گنجینهٔ نشاط را .

اعتضادالاطباء بااینکه‌برای طبابت در دربار ناصری و مظفری راه داشت لکن بیشتر پزشك مخصوص عزت‌الدوله خواهر تنی ناصرالدینشاه بود و بوی اختصاص داشت .

در سال ۱۲۷۷ خورشیدی برابر باسال ۱۳۱۵ قمری درکربلا درگذشت و درهمانجا بخاك سپرده شد .

**عبدالحسین**

میرزا عبدالحسینخان متخلص به نصرت ومعروف بمنشی‌باشی درسال ۱۲۸۹ هجری قمری در اصفهان تولد یافت . در سن هفت سالگی با پدرش که مأمور خراسان شده بود وارد مشهد شد وبعداً بطور دائم در آنجا اقامت گزید وجداً مشغول بتحصیل گردید وبمرورایام درعلوم فقه ـ کلام ـ حکمت وهمچنین درادبیات و انشاء شخص میرزد ونامودی شد و سالها معروف بود به میرزا عبدالحسین‌خان منشی‌باشی، نامبرده مردی جامع و از دانشمندان طراز اول خراسان بلکه ایران بشمار می‌آمد وضمناً بسیار قانع وبا استغنای طبع و باعزت نفس بود . در ایامیکه طفل بودم خاطرم می‌آید که جمعی از دانشمندان در مشهد دوره‌ای داشتند و اغلب اوقات که فراغتی برای آنان دست میداد دورهم‌جمع میشدند ازآن جمله میرزا غلامرضاخان دره گزی ، سیدعلیخان دره گزی،

میرزا عبدالحسینخان منشی باشی ـ حاج میرزا آقای جواهری[1] ـ حاجی زرگرباشی ـ پدر و برادر بزرگ نویسندهٔ این‌سطور و یکی دو نفر دیگر بودندکه اکنون همگی بدرود حیات گفته‌اند. تعجب این جا است که این دوستان و رفقای هم مشرب که باهم دورهٔ داشتند و غالباً با هم بودند درآغاز مشروطیت منقسم به دو دسته شدند جمعی مشروطه خواه و دسته‌ای مستبد بودند با وجود اختلاف عقیده و مسلك بدوستی آنان بهیچ وجه خللی وارد نیامد و به‌دوره و تشکیل محفل خود همین طور مانند سابق ادامه می‌دادند و همیشه ذکر خیر یکدیگر را می‌نمودند. نصرت در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۸۵ سالگی در مشهد درگذشت.

**عبدالحسین** عبدالحسین آیتی فرزند حاج شیخ محمد در سال ۱۲۸۷ قمری در تفت یزد متولد شده و مانند پدرش مدتی از ائمه جماعت محل بود بعد ده‌سال ۱۳۲۰ قمری درسن ۳۳ سالگی‌بمذهب بهائی گری گرائید و چند سالی‌از مبلغین مبرز بهائیان بود. نامبرده نویسنده و شاعر بود در ابتداء در اشعار خود ضیائی و سپس در ایامیکه بهائی بوده آواره تخلص میکرد و علت اینکه کلمهٔ آواره را بعد از ضیائی برای تخلص خود اختیار نمود سبیش این بودکه عباس افندی معروف به عبدالبهاء فرزند اکبر وارشد میرزا حسینعلی نوری مشهور به بهاءالله در یکی از الواح خود خطاب به‌آیتی میگوید:

**«ای آوارهٔ کوی عبدالبهاء تو عبدالحسین‌هستی ومن عبدالبهاء»**

باین مناسبت ازاین تاریخ تخلص وشهرت ضیائی خود را تبدیل به‌آواره کرد ومدتها معروف به‌آواره بود.

عبدالحسین آیتی

از تألیفات وی هنگامیکه بهائی بوده کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه در دو جلد در شرح پیدایش بهائیت میباشدکه در مصر بطبع رسیده است.

پس‌ازفوت‌عبدالبهاءپیشوای‌بهائیان‌درسال

---

۱ـ پدر محمود فرخ.

۱۳۴۰ قمری = ۱۹۲۱ میلادی او و جمعی دیگر از زعمای قوم از آئین بهائی بکلی دست کشیده و دوباره مسلمان شدند و هریك کتبی بردد آئین مزبور نوشته طبع و انتشار دادند. میرزا عبدالحسین آواره نیز پس‌ازخروج ازبهائیت کلمهٔ آینی را بجای‌آواره برای خویشتن گزید و کتاب کشف‌الحیل را در ۳ جلد بر رد بهائیگری و بهائیان تألیف و انتشار داد.

من این‌آیتی را مکرر دیده بودم‌وبطوریکه معلومم شد درایامی‌هم که‌آخوند وپیشنماز بوده، مانند بیشترآخوندها، مذهب درستی‌نداشته وپایش‌بجائی بند نبوده وگرویدن باین و آنهم بیشترش برای انتفاع شخصی ـ جاه طلبی و سودجوئی بوده است. چون شاعر و اهل این مملکت بود همه چیز را استعمال میکرد. میگویند یکی از روزها که بر عبدالبهاء در حیفا وارد شد، عبدالبهاء یا قبلاً اطلاع داشت که‌آواره معتاد بکشیدن تریاك است یا در آن روز اعتیادش را احساس و استنباط نمود. پس از خوردن غذا باو گفت لازم است که قدری راه برویم. با هم صحبت‌کنان راه میرفتند. عبدالبهاء در ضمن صحبت دکانهائیکه درمسیر راه بود باونشان میداد و میگفت این دکان این چیزها را دارد و میفروشد تا رسیدند بیك دکان عطاری. عبدالبهاء بوی گفت که در تمام حیفا دکانیکه تریاك در آن بفروش میرسد و مجازاست فقط این دکان میباشد. مقصودش ازاین‌بیان در راه‌دقتن باهم این بوده‌است که باو بفهماند که اگر موقعی احتیاج بخرید تریاك داشتی فقط این دکان تریاك دارد و میفروشد سر گردان نشوی وبجای دیگری نروی. آیتی مردی بود درس‌خوانده ـ ناطق ـ باهوش ـ نویسنده و شاعر لکن فوق‌العاده لاابالی و بی‌بند و بار بود.

**عبدالحسین** عبدالحسینخان مدیرالملك پسر محمودخان مدیرالسفراء. در سال ۱۲۹۵ قمری حاکم قومن و ماسوله شد. پس‌از فوت پدرش درسال ۱۳۰۲ قمری به‌لقب ومنصب مدیرالسفرائی‌معین وملقب گردید. درسال ۱۸۸۸ میلادی = ۱۳۰۵ قمری بـه همراه ابوالنصر میرزا حسام‌السلطنه برای تبریك ورود آلکساندر سوم امپراطور روسیه با سمت نیابت دویم به تفلیس مأمور شد و در سال ۱۳۰۷ قمری بلقب مدیرالملکی ملقب گردید. در سال ۱۳۱۳ قمری که عباس میرزا ملك‌آرا بسمت سفیر فوق‌العاده برای تبریك جلوس نیکلای دویم امپراطور روسیه، که در سال ۱۸۹۴ میلادی جانشین پدر خویش گردیده بود. به‌دربار روس رفت، مدیرالملك نیز با سمت وابستهٔ نظامی بهمراه او بود. درسال ۱۳۱۵ قمری در وزارت خارجه شیخ محسن‌خان مشیرالدوله بجای میرزا ابراهیم‌خان معاون‌الدوله سر کنسول ایـران در تفلیس شد و تا سال ۱۳۱۶ قمـری مأموریتش درآنجا ادامه داشت و در سال ۱۳۱۷ قمـری ناظم‌الملك بجای وی سر کنسول تفلیس گردید.

عبدالحسینخان پسر محمودخان مدیرالملك فومنی

**عبدالحسین** سید عبدالحسینخان وکیل‌الملك پسر فضل‌الله‌خان وکیل‌الملك وزیر خلوت و برادر کهتر حشمت‌الدوله والانبار ، در ایران و پاریس تحصیلاتی نمود و به تناوب دارای این مشاغل بود : پیشخدمت شاه ـ رئیس محاسبات سر کنسولی ایران در تفلیس ـ رئیس محاسبات خزانه ـ کنسول ایران در باطوم ـ رئیس محاسبات دربار شاهنشاهی وضمناً بچند زبان بیگانه نیز آشنا بود و زنی داشته بنام بلبل[1]. نامبرده در سال ۱۳۰۶قمری در تبریز متولد و در سال ۱۳۶۰ قمری در حال تبعید ، در سن ۵۴ سالگی، در ملایر کشته شد و در همانجا هم مدفون گردید .

**عبدالحمید** حاج عبدالحمید ملك‌الکلامی ملقب و معروف به امیرالکتاب و متخلص‌به شرقی‌فرزندمیرزا مجدالدین‌ملك‌الکلام کردستانی متخلص به مجدی در سال ۱۲۶۲ خورشیدی در سنندج متولد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی درسن ۶۶ سالگی در تهران درگذشت. نامبرده مردی فاضل و از اساتید فن خط و از خوشنویسان درجهٔ یك بود ، انواع‌واقسام خطوط را بسیار خوب مینوشت واز نقاشی وحکاکی‌نیز اطلاع داشت . مرد هنرمندی بود و در امور اداری نیز صحت عمل داشت.

**عبدالرحیم** میرزا عبدالرحیم خان ملقب بالقاب ساعدالملك و قائم‌مقام فرزند میرزا محمد از سادات طباطبائی آذربایجان‌که در سال ۱۲۴۴

---

۱ ـ این نام را تیمورتاش وزیر دربار برایش گذاشته بوده است .

هجری قمری در تبریز زاده شده‌است[1] درسال ۱۲۶۸ قمری آجودان وزارت خارجه شد. روزنامه مصورشرافت مینویسد که درسن ۱۹ سالگی[2] داخل نوکری دولت گردید وشغل او را تعیین نمیکند لکن در جلد سوم منتظم‌ناصری صفحهٔ ۲۱۹ چنین نوشته‌شده: «میرزا عبدالرحیم پسر مرحوم میرزامحمد تبریزی[3] آجودان‌وزارتخارجه‌شده. آجودان وزارتخانه چه‌شغلی بوده است؟ بموجب فصل هشتم عهدنامهٔ تجارتی منضم به معاهدهٔ ترکمانچای مورخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ قمری کاپیتولاسیون[4] کاملاً در ایران برقرار گردید. دول بیگانه دیگرنیز، همگی‌این حق رابرای خود قائل شدند وسابق‌براین یعنی پیش‌ازالغاءکاپیتولاسیون معمول چنین بودکه همیشه دعاوی‌نسبت‌باتباع بیگانه باید درادارهٔ محاکمات وزارتخارجه باحضورکنسول و یا یکنفر نماینده از طرف سفارتخانه مربوطه صورت‌گیرد. ادارهٔ محاکمات مأمورینی داشت‌که ورقهٔ احضار، اخطار واحکام راباتباع خارجه ابلاغ میکردند. این قبیل مأمورین را درآنزمان آجودان وزارتخارجه میگفتند وادارهٔ محاکمات دارای سه نفرآجودان بود. در سال ۱۲۷۱ قمری ترقی‌کرده یکمرتبه[5] ازآجودانی بسمت نیابت اول سفارت ایران در اسلامبول نائل شده وضمناً لقب خانی هم گرفت و از این تاریخ میرزا عبدالرحیم‌خان شد[6]. مدت‌کمی هم به مستشاری سفارت برقرار شد[7]. در سال ۱۲۷۵ قمری بسمت کارپردازی‌اول[8]

قائم‌مقام

---

۱ــ میرزا عبدالرحیم‌خان‌حالوی نظام‌العلماء ــ ناظم‌الدوله ــ علاءالملک‌و وکیل‌الملک بوده است.

۲ــ ۱۲۶۳ قمری.

۳ــ در سال ۱۲۶۸ قمری.

۴ــ حقوق ویژه بیگانگان.

۵ــ بواسطهٔ خزنوخری مملکت.

۶ــ در جلد سوم منتظم ناصری سمت نیابت او درسال ۱۲۷۱ و در روزنامه شرافت در سال ۱۲۷۲ قمری ذکر شده است.

۷ــ درمنتظم در سال ۱۲۷۵ و روزنامهٔ شرافت در سال ۱۲۷۳ قمری ذکرشده است.

۸ــ سرکنسولی.

ایران در تفلیس منصوب گردید[1]. در سال ۱۲۷۹ قمری از تفلیس به سن پطرزبورغ منتقل

میرزا عبدالرحیم‌خان ساعدالملک وزیرمختار — از راست بچپ: عبدالمجید میرزا عین‌الدوله میرزاعبدالرحیم‌خان‌قائم‌مقام نشسته: روی صندلی مظفرالدین‌میرزولیعهد

و بسمت کارداری سفارت منصوب شد[2] در سال ۱۲۸۶ قمری بسمت وزیر مختاری ایران در دربار روسیه منصوب گردید و در ۱۲۸۸ قمری ملقب به ساعدالملک شد[3]. در سفر اول و

---

۱ـ سرکنسولی او را منتظم ناصری در سال ۱۲۷۵ و روزنامهٔ شرافت در سال ۱۲۷۲ قمری ذکر نموده و باید گفتهٔ منتظم ناصری درست‌تر باشد زیرا در سال ۱۲۷۵ قمری که میرزا حسینخان (مشیرالدوله ـ سپهسالار اعظم) سرکنسول ایران در تفلیس بود در این سال تغییر سمت داده و بوزیرمختاری ایران در اسلامبول معین و فرستاده شد و بجای وی میرزاعبدالرحیم‌خان منصوب گردید.

۲ـ در روزنامهٔ شرافت که شرح حال میرزاعبدالرحیم‌خان را نوشته کارداری اورا در سال ۱۲۷۳ قمری ذکر نموده و اشتباه است و گفته منتظم ناصری درست‌تر میباشد.

۳ـ در جلد سوم منتظم ناصری چنین نوشته شده: «میرزا عبدالرحیم‌خان وزیرمختار دولت علیه که مقیم پطرزبورغ در سال ۱۲۸۵ قمری ملقب به ساعدالملک گردید» لکن در روزنامه شرافت این چنین ذکر شده: «در ۱۲۸۶ قمری بسفارت فوق‌العاده و وزیر مختاری بدربار روسیه منصوب شد و در ۱۲۸۸ قمری که به تهران وارد شد ملقب به ساعدالملک گردید و مجدداً به روسیه مراجعت کرد و مدت ده سال مأموریتش بطول انجامید».

میرزا عبدالرحیم‌خان ساعدالملك

دوم ازهمراهان ناصرالدینشاه باروپا بود در ۱۲۹۹ قمری از طرف بورغ احضار و عضو دارالشورای کبری گردید . و بجای او میرزا اسدالله خان وکیل‌الملك [۱] خواهرزاده‌اش وزیرمختار شد. و او درهمین سال عهده‌دار کارگذاری مهام خارجه [۲] آذربایجان گردید. سمت کارگذاری ساعدالملك در حدود پنج سال [۳] طول کشید و بعد بیکار شد و دیگر کاری نداشت تااینکه درسال ۱۳۰۹ قمری که حسنعلی خان گروسی امیرنظام به تهران احضار شد و از پیشکاری آذربایجان معزول گردید. در این سال ساعدالملك ملقب به قایم مقام شده و بجای وی پیشکار آذربایجان شد و پیشکاریش سه سال طول کشید و بعد بجای او عین‌الدوله [۴] عهده‌دار پیشکاری گردید . در سال ۱۳۱۳قمری با مظفرالدینشاه از تبریز به تهران آمد و از رجال درباری وطرف شور شاه بود. در ۱۳۱۶ قمری وزارت وظائف و اوقاف بعهدهٔ وی واگذار شد و درسال ۱۳۱۹قمری در سن ۷۵سالگی در تهران درگذشت و درقم صحن امین‌السلطان

---

۱ــ ناظم‌الدوله .

۲ــ کارگذار در دوره‌های گذشته معانی گوناگونی داشته است گاهی به معنی والی بوده مانند این جمله ، جناب‌امیر نظام کارگذار کل مملکت آذربایجان وگاهی به معنی صدارت بوده مانند این جمله ، و در پایان امر بحالهٔ نکاح حاجی‌میرزا آقاسی کارگذار ایران درآمد وپیش از الغاء کاپیتولاسیون (حق‌ویژه بیگانگان یا حق محاکمهٔ کنسولها) بانعقاد معاهدهٔ ترکمانچای (۱۲۴۳ قمری) درایالات و ولایات ایران به منصدی رسیدگی بامور اتباع بیگانه واختلافات آنان با ایرانیان گفته میشد .

۳ــ از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ قمری ودر روزنامه شرافت چنین است لکن‌درمجلد سیم منتظم ناصری نوشته شده که درسال ۱۲۹۶ قمری میرزاعبدالرحیم‌خان ساعدالملك بادارهٔ مهام خارجه منصوب گردید .

۴ــ عبدالمجید میرزا .

در مقبرهٔ اختصاصی بخود وخانوادهٔ دیبا بخاك سپرده شد[1] .

میرزا عبدالرحیم‌خان قایم‌مقام

## عبدالرسول

شیخ عبدالرسول‌خان پسر شیخ نصرخان[2] که پس‌از درگذشت شیخ نصرخان پدرخویش درسال ۱۲۱۵ قمری بحکومت بوشهر ومضافات آن برقرار گردید ودرسال ۱۲۲۲ قمری معزول گشته بشیراز آمد ودرمدرسه حکیم منزوی شد وبجایش محمدنبی‌خان سفیر یا نمایندهٔ سیاسی سابق ایران درهندوستان منصوب گردید و مدت دوسال بحکومت بوشهر برقرار بود و بعدکه بجای نصرالله‌خان قراگزلو وزیرفارس[3] شد برادر خود محمد جعفرخان را که مردی بی‌سیاست، متمدّی و طمّاع بود حاکم بوشهر نمود وپس‌از عزل محمد نبی خان درسال ۱۲۲۴ قمری از وزارت فارس ومصادره کردن‌تمام اموال واملاك‌او وبرادرش محمدجعفرخان‌نیز بالطبع‌معزول‌ومغضوب‌شد وشیخ‌عبدالرسول‌خان در همین سال دو باره به حکومت بوشهر منصوب گردید و چون خوانین دشتستان را در سال ۱۲۴۷قمری کشته بود بنابراین در سال۱۲۴۸ قمری‌که از شیراز به بوشهر برمیگشت خوانین دشتستان جلو اورا گرفته برای گرفتن‌انتقام خون پدران خویش‌تمام همراهان اورا

---

۱ــ مقبرهٔ بزرگی که در صحن امین‌السلطان در حضرت معصومهٔ قم است و بسیاری از افراد خانوادهٔ دیبا در آنجا مدفون میباشند مقبرهٔ اختصاصی میرزا عبدالرحیم‌خان قائم‌مقام تبریزی میباشد که‌آن را وقف بر خانوادهٔ دیبا نموده و عایدات شش دانگ قریه آقایان کوچك واقع در نزدیکی تبریز را وقف نگهداری آن مقبره کرده که تولیت آن در دست ورثه سید ــ نصرالله حاج‌ناصرالسلطنه میباشد .

۲ــ این خانواده اصلاً از اعراب نجد و از قبیلهٔ ابومهیری بوده‌اند .

۳ــ معاون‌استانداری.

کشتند سپس خواستند او را نیز بکشند نامبرده با غلام‌سیاه خود به برجی پناهنده شده مشغول بدفاع از خود گردید و دراین ضمن عده‌ای را بهلاکت رساند ، بعد چون باروتش تمام‌شد برای اینکه اسیر دشمنانش نشود گلولهٔ آخر را بسینه خود گذاشته و خویشتن را تلف نمود و پس از کشته‌شدن او حکومت بوشهر بعهدهٔ شیخ نصرخان پسرش واگذار گردید .

**عبدالرسول**

عبدالرسول‌خان پسرعبدالحسینخان پسر صدراصفهانی درسال ۱۲۷۵ هجری قمری بسرپرستی ۴۰ یا ۴۲ نفر محصل به پاریس اعزام شد و در این مدت که سرپرست بود خودش نیز مشغول به تحصیل گردید و زبان فرانسه و ریاضی را خوب آموخت و پس از هشت سال اقامت در فرانسه بایران بازگشت مدتی در دارالفنون تدریس‌می‌نمود و معروف شده بود به عبدالرسولخان مهندس. بعد درسال ۱۲۸۸ قمری به‌نیابت حکومت ملایر و تویسرکان رسید وپس‌ازآن نیابت حکومت گیلان‌یافت و در سال ۱۲۹۱ قمری به منصب سرتیپی‌وشمایل ونشان‌آن‌نایل گردید ودرهمین‌سال که‌نایب‌الحکومه گیلان بود درگذشت .

**عبدالکریم**

آخوند ملاعبدالکریم گزی متولد سال ۱۲۷۲ هجری قمری فرزند حاج ملامهدی از علمای روحانی اصفهان و از صلحاء بوده وگاهی هم شعر میگفته وتخلص‌مهدوی بوده‌است. بهترین تألیف او رجال اصفهان یا تذکرةالقبور میباشد. نامبرده درآخرسال ۱۳۳۹قمری = ۱۳۰۰ خورشیدی درسن ۶۷ سالگی درگذشت و درگورستان تخت فولاد بخاك سپرده شد[۱]. حسن جابری در تاریخ اصفهان وری راجع بوی مینویسد : « تا او بود مردم محتاج بعدلیه وکارشناسها نبودند و محاکمات اصفهان و بلوکات را یك تنه میان طرفین تصفیه میکرد و خود مصدق ملك و قنات هم بوده».

**عبدالله**

ملاعبدالله نوری از علمای افاضل و مرد جامعی بوده و مانند فرزند خودآقاعلی استادالاساتید رشته‌های مختلف علوم‌را تدریس می‌نمود و معروف بوده است بمدرس .

ملاعبدالله مدت چندین سال مدرس مدرسه خان مروی[۲] بود ودارای تألیفاتی‌نیز میباشد و در سال ۱۲۵۷ قمری در تهران درگذشت .

**عبدالله**

میرزا عبدالله‌خان نوری یا خواجه نوری فرزند میرزا نعیم‌لشکر نویسباشی‌فارس[۳] و داماد میرزاآقاخان صدراعظم نوری‌ازمستوفیان درجهٔ اول‌دورهٔ ناصری که مدتها مستوفی[۴] کتابخانه وموزهٔ سلطنتی وبناخانه بود . نامبرده دارای چندین فرزند بوده که از آن جمله یکی حاجی میرزا زکی‌خان دلخك معروف بود که در سال ۱۳۱۹ خورشیدی درگذشت[۵]. حاجی زکی‌خان در عالم خودش مرد خیری بوده و آثار خیریه‌ای از او باقی مانده است و یگانه دختر میرزا عبدالله‌خان همسر حسن اسفندیاری حاج محتشم‌السلطنه بود.

---

۱ـ بشرح حال سید محمد باقر درچه‌ای درهمین جلد رجوع شود .

۲ـ مدرسه خان مروی از بناهای حاجی محمدحسینخان حاکم سابق مرو متوفی درسال ۱۲۳۴ قمری میباشد . ۳ـ متوفی ۱۲۹۲ قمری. ۴ـ حسابدار .

۵ـ عکس میرزاعبدالله‌خان نوری در مجلد اول صفحهٔ ۴۹۳ میباشدکه در پهلوی میرزاداودخان پسر میرزاآقاخان نوری نشسته است بدانجا رجوع شود .

۱۴۸ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ


**عبدالله**

میرزا عبدالله خان مستشارالوزاره پسر بزرگ میرزا محمد رئیس صدیق‌الملک از جمله شاگردان اعزامی[1] درسال ۱۲۷۵ قمری باروپا بوده و بعد چون پدرش رئیس دفاتر وزارت خارجه بود درضمن تحصیل سمتی عمده سفارت ایران در پاریس داشت ناميرده از سال ۱۲۸۶ قمری که نایب اول سفارت بود بلقب خانی و مستشاری سفارت برقرار گردید وبعد بایران بازگشت ودر وزارت خارجه بسمت‌های گوناگونی منصوب گردید و در سال ۱۳۰۹ قمری در گذشت.

میرزا عبدالله خان پسر بزرگ میرزا محمد رئیس صدیق‌الملک

**عبدالله**

حاجی شیخ عبدالله مامقانی متولد سال ۱۲۹۰ قمری در نجف فرزند شیخ محمد حسن از علمای روحانی امامیه مقیم نجف بوده و در سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۶۱ سالگی درنجف درگذشت و درمقبرهٔ پدر خود مدفون گردید.

ناميرده دارای چندین تألیف است که بهترین آنها تنقیح المقال فی احوال الرجال است. کتاب مزبور در سه مجلد بزرگ درنجف چاپ شده ومورد استفادهٔ بسیاری ازاشخاص میباشد.

**عبدالله**

عبدالله خان ناظم السلطنه پسر محمدرحیم خان علاءالدوله قاجاردولو درسال ۱۲۶۲ قمری متولد شده و در سال ۱۲۸۹ قمری که پدرش کشیکچی باشی شد عبدالله خان را بسمت ریاست غلامان کشیکخانه که آنرا سابقاً قوللر آقاسی میگفتند منصوب نمود[2]. درسال ۱۳۱۱ قمری ملقب به ناظم السلطنه گردید سپس دراین سال بادادن دوهزار تومان پیشکشی بشاه منصب کشیکچی باشیگری بعهدهٔ پسرش حبیب الله خان[3] واگذار گردید.

---

۱ ـ دبستهٔ سیم.

۲ ـ در سال ۱۲۸۹ قمری منصب کشیکچی باشیگری نیز علاوه برسایر مناصب ومشاغل متعددهٔ دیگر بعهدهٔ محمد رحیم خان علاءالدوله واگذار شد و او از طرف خویش عبدالله خان پسر خودرا قوللر آقاسی باشی نمود.

۳ ـ موقر السلطنه.

ناظم‌السلطنه در سال ۱۳۴۱ قمری = ۱۳۰۲ خورشیدی در سن ۷۹ سالگی در گذشت.

از چپ به راست: عبدالله خان ناظم‌السلطنه و پسرش
حبیب‌الله‌خان موقر السلطنه

**عبدالله** عبدالله خان ملقب بالقاب والی و اعتمادالملك پسر حاج علیجان پسر محمد باقرخان بیگلربیگی پسر میرزا محمدخان قاجاردولو بیگلربیگی[1] بوده است. عبدالله‌خان درآغازکارپیشخدمت خاص کامران میرزا نایب‌السلطنه بود و پس از آن پیشخدمت‌باشی او شد و چون حکومت گیلان از سال ۱۲۹۶ قمری جزو ابوابجمعی کامران میرزا نایب‌السلطنه گردید او دراین سال عبدالله‌خان را، که از نوکرهایش بود، از طرف خود بحکمرانی گیلان منصوب نمود و در سال ۱۲۹۸ قمری از طرف شاه برحسب خواهش کامران میرزا ملقب به والی شد. حکومت یا نایب‌الحکومه‌ای او تا سال ۱۳۰۱ قمری ادامه داشت و بعدکامران میرزا دراین سال بجای وی میرزا احمد مشیرالسلطنه

۱ـ جد خانوادهٔ تاجبخش.

دافرستاد. پس از بازگشت از گیلان همین‌طور در دستگاه کامران میرزا که یکی از دستگاههای بزرگ دولتی بود می‌پلکید[1]. از سال ۱۳۰۰ قمری که خزانهٔ نظام یا وزارت خزانهٔ نظام که از جاهای پردخل و نامدار آن زمان بود[2] شاه به عهدهٔ کامران میرزا فرزند عزیزش واگذار نمود و تا سال ۱۳۱۳ قمری که ناصرالدین‌شاه زنده بود امور خزانهٔ نظام با کامران میرزا بود و غالباً در سر قصدی آن میان کامران‌میرزا و امین‌السلطان دوم کشمکش بود و هر دو نفر علی من مزید میگفتند. پس از آنکه خزانهٔ نظام بعهدهٔ کامران میرزا واگذار شد او هم از طرف خود محمدابراهیم‌خان وزیر نظام دائی خویش را به قصدی آن گماشت و در سال ۱۳۰۹ قمری که وزیر نظام درگذشت کامران میرزا عبدالله‌خان را بجای او انتخاب کرد و دراین سال علاوه بر لقب والیگری بلقب اعتمادالملک نیز ملقب گردید، و تا سال ۱۳۱۱ قمری خزانهٔ نظام تحت نظر و قصدی وی بود سپس در این سال کامران میرزا بجای او میرزا عبدالرحیم تحویلدار خزانهٔ نظام را که قبلاً ملقب به امین‌الحره شده بود بخزانه‌داری نظام تعیین نمود و تا سال ۱۳۱۳ قمری وزارت جنگ و خزانهٔ نظام به کامران میرزا تعلق داشت و بعد که مظفرالدین شاه پادشاه شد اوضاع چپاول طبق معمول و اصول جاریه مملکت که قرنها چنین بوده است،

عبدالله‌خان والی اعتمادالملک

---

۱ ـ اینکه گفته شد یکی از دستگاههای بزرگ دولتی بلکه میتوانگفت که پس از دستگاه شاه دستگاه او بود بدین معنی که شاه امین خلوت ـ فراشباشی ـ خواجه‌باشی ـ پیشخدمتباشی ، شاطرباشی ـ قهوه‌چی‌باشی ، تفنگدارباشی ـ کشیکچی‌باشی ـ قاپوچی‌باشی ـ ناظر ، نایب ناظر ، آشپزباشی ـ میرآخور ـ صاحب جمع و صندوقخانه میرکه داشت، نایب‌السلطنه کامران میرزا نیز تمام اینها را دارابود.

۲ ـ اکنون نمیدانم که چگونه است.

وبدبختانه هرچه آید سال نوگوئیم دریغ از پارسال، از جمعی به جمع دیگر منتقل گردید و عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر جنگ شد یعنی او شدگامران میرزا و تصدی خزانهٔ نظام راهم بعهدهٔ عباسقلی‌خان سهم‌الملك شوهر خواهرزادهٔ خویش واگذارنمود.

عبدالله‌خان اعتمادالملك در سال ۱۳۱۰ قمری بناخوشی وبا درگذشت.

**عبدالله**

عبدالله میرزادارائی[1] سردارحشمت پسرمحمدحسین‌میرزایمین‌السلطان پسرمحسن‌میرزاامیرآخورپسرعبدالله میرزادارا پسریازدهم‌فتحعلیشاه قاجار بوده، عبدالله میرزا در سال ۱۳۱۲ قمری ملقب به مقبل‌السلطنه و در زمان پادشاهی احمد شاه قاجار ملقب به سردار حشمت گردید. سمت نامبرده در دربار کالسکچی باشی و در نزد شاه مقرب بود.

**عبدالمطلب**

میرزا عبدالمطلب‌خان که بعضی اوقات او را مطلب‌خان نیز میگفتند فرزند میرزا حسین اصفهانی است. از اصفهان که به تهران آمد مشغول قلمدانسازی شد و چون استعدادنقاشی داشت مورد توجه واقع گردید و برای تکمیل فن‌نقاشی او را درجزو ۴۲ نفر محصلین[2] در سال ۱۲۷۵ هجری قمری بفرانسه فرستادند و پس از بازگشت بایران از نقاشی‌او که‌نقاش‌قابلی بودچندان‌استفاده‌ای بعمل‌نیامد ودرحدودسال ۱۲۹۵ قمری در ادارهٔ پستخانه مشغول بخدمت گردید. در اداره مزبور عنوان و شغلش: میرزا مطلب نقاشباشی تحویلدارکل پستخانه بود. در سال ۱۳۰۱ قمری عنوانش تغییر کرد و شد میرزا مطلب تحویلدار و مستشارکل یا مستشار وتحویلدارکل[3]. در سال ۱۳۰۸ قمری خانهم برنامش‌افزوده گردید ومیرزا مطلب‌خان شد. در ۱۳۰۹ قمری منصب مرتبهی ا هم باو داده شد و از این تاریخ باو گفته میشد: میرزامطلب‌خان مرتبه ا مستشار و تحویلدار. در سال ۱۳۱۷ قمری

میرزا عبدالمطلب‌خان مستشار پستخانه

---

۱ـ او را شاهزاده دارا هم میگفتند.

۲ـ دسته سیم.

۳ـ تحویلدار کل نمبر و نقد.

ملقب به مستشارالوزاره شد و در سمت‌های خود باقی بود لکن همیشه در میان مردم معروف بود به مستشار پستخانه و بعدهم سفری به ایتالیا کرد. نامبرده مردی روشنفکر، هنرمند و باکمالی بوده و از سال ۱۲۹۵ تا سال ۱۳۱۷ هجری قمری در ادارهٔ پست بسمت مستشار و تحویلدار کل[1] مشغول بکار بود و در سال ۱۳۲۱ قمری با میرزا محمودخان حکیم‌الملک برشت رفت و پس از دو ماه و اندی در رشت درگذشت[2].

میرزا عبدالمطلب‌خان مستشار پستخانه و محسن‌خان امین‌الدوله

---

۱ـ تحویلدار کل تمبر و نقد.

۲ـ میرزا محمودخان حکیم‌الملک رقیب سرسخت و مخل‌مقام امین‌السلطان صدراعظم بود و نزدیک بود که بوسیلهٔ انگلیس‌ها بجای امین‌السلطان صدراعظم شود. امین‌السلطان باهوش که در این‌قبیل مسائل خیلی وارد بود بواسطهٔ زرنگی و بستگی‌هائی که داشت بروی غلبه کرد و سرانجام اورا از تهران بخارج براند و باصطلاح دکش کرد و بحکومت گیلان فرستاد. حکیم‌الملک هنگام رفتن به رشت، میرزا مطلب‌خان مستشارالوزاره را هم بهمراه خویش برد و ضمناً بوی گفت: مستشار اگر مرگ میخواهی بیا باهم برویم گیلان. دوماه و اندی که از حکومتش گذشت ناگهان در ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۱ قمری درگذشت و دو روز پیش از درگذشت او یعنی در ۱۹ جمادی‌الاولی میرزا مطلب‌خان مستشار درگذشته بود. بدین معنی که بفاصله دو روز هر دو نفر درگذشتند و معروف شد که اتابک شخصی را برشت فرستاده و آن شخص بتوسط آشپز حکیم‌الملک بوسیلهٔ غذا او را مسموم کرده و میرزا مطلب‌خان هم از همان غذا خورده بوده است.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران اشتباهاً میرزا مطلب‌خان مستشارالوزاره را به عنوان نوکر محرم حکیم‌الملک نام برده و چنین مینویسد: «در حدود دو هفته پیش از استعفای امین‌السلطان (یعنی در آغاز ماه سپتامبر) حکیم‌الملک پزشک محبوب شاه (که اخیراً متذکر شدیم معروف به انگلوفیل بوده) با یکنفر از نوکران محرمش درگذشتند و مرگ آنان موجب بدگمانی زیادی شده عموماً معتقد بودند که رقیبش (امین‌السلطان) باوسائلی او را مسموم کرده است.

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

**عبدالوهاب**

میرزا عبدالوهاب طبیب پسر محمودخان احتساب‌الملک کاشانی از شاگردان اعزامی بفرانسه درسال ۱۲۷۵ هجری قمری بوده ودر رشتهٔ پزشکی تحصیل نمود وپس‌از اینکه بگرفتن تصدیق دکترا و اجازهٔ طبابت موفق شد بایران بازگشت و بجای میرزا رضای علی‌آبادی پزشک خاص[1] سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان انتخاب گردید و درسال ۱۲۸۹ قمری درگذشت[2].

**عقیل**

میرزا عقیل از مستوفی‌های درجهٔ اول و در دربار کریم‌خان وکیل تقرب داشت و ازخاصان وی بشمار می‌آمد ودراین ایام‌تقرب، باسرار او و یا به میل خود وکیل دقهٔ نادری را در خالصه نمودن املاک مردم بوشت و در

از راست بچپ: آزادخان افغان ـ اسمعیل‌خان زند ـ کریم‌خان وکیل ـ ابراهیم‌خان زند پسر اسمعیل‌خان ـ میرزاجعفر وزیر ـ میرزامهدی و میرزاعقیل.

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل:

والنتین چیرول (V. Chirol) یکی از سیاستمداران انگلستان اوهم در کتاب خود بنام موضوع خاورمیانه The Middle Eastern Question دراین‌باب چنین مینویسد: «در اوایل ماه سپتامبر ۱۹۰۳ در رشت حکیم‌الملک و نوکر معتمد او غفلة در ظرف چند ساعت بایك وضع غریبی که ایجاد سوءظن میکرد درگذشتند».

۱ـ حکیم باشی.

۲ـ محمودخان احتساب‌الملک پسردیگری نیزداشته بنام هدایت‌الله‌خان که اوهم بابرادر خود جزو شاگردان اعزامی بوده و در رشتهٔ چینی‌سازی درکارخانه‌های فرانسه مشغول به‌کارشد و پس‌از اتمام تحصیل و آموختن فن چینی‌سازی بایران بازگشت و زن فرانسوی گرفت. زن هدایت‌الله‌خان و زن‌آقا محمدبرادر زن حاجی‌شیخ محسن‌خان مشیرالدوله که اوهم از شاگردان اعزامی سال ۱۲۷۵ قمری بوده دختران کنستان (Constant) معلم نقاشی دارالفنون بوده‌اند. هدایت‌الله‌خان مانند سایر محصلین که به ایران معاودت ننمودند نتوانست کاری درخور تخصص خود پیدا کند سرانجام در سال ۱۳۸۶ قمری به بیماری وبا درگذشت و بنا بر قولی خودکشی کرد.

سال ۱۱۷۶ قمری به جرمی که کسی از آن سردر نیاورد و نفهمید که چه بوده است بحکم کریم‌خان کشته شد .

**علی** علیخان شاهسون از سران لشکر کریم‌خان وکیل بوده و در سال ۱۱۷۱ قمری که کریم‌خان زند، محمدحسنخان‌قاجاررا باآزادخان غلجائی درآذربایجان سرگرم کارزار دید، شیخعلیخان وبرادرش نظرعلیخان زند وعلیخان شاهسون را باجمعی‌دیگر روانهٔ اصفهان کرد. این‌سه‌نفر اصفهان را گرفتند و امیرگونه‌خان افشار طارمی که از طرف محمدحسنخان حاکم اصفهان بود از راه اردستان و جندق فرار کرد لکن‌بزودی محمد حسنخان باصفهان‌آمده‌وآنجارا تصرف نمود وشیخعلیخان ودیگران بشیراز بازگشتند و چند سال بعد یعنی در سال ۱۱۷۹ قمری کریم‌خان ، علیخان را برای قلع‌وقمع تقی‌خان درّاتی که ازسال ۱۱۷۶ قمری برکرمان استیلاء یافته بود بکرمان مأمور نمود . پس‌از جنگ باوی نزدیك بود که علیخان شهر کرمان را بتصرف خویش در آورد و چون همیشه عادةً در جنگها بواسطهٔ تهور و دلاوری که داشت پیش‌قدم لشکر میشد و در این جنگ هم پیشقدم بود در این‌هنگام، ناگهان گلوله‌ای بسینهٔ وی اصابت کرده از روی اسب بزمین افتاد و در گذشت .

آقا علی گرجی امین‌الضرب

**علی** آقاعلی گرجی‌ملقب به‌امین‌الضرب از پیشخدمتان وازرجال‌درباری ناصرالدین‌شاه قاجاربود . در سال ۱۲۳۹ قمری متولد و در ایام پیشخدمتی در سال ۱۲۸۵ قمری‌بسمت تحویلداری وجوه‌نظام[1] منصوب گردید وباین‌مناسبت درسال ۱۲۸۶ قمری ملقب به امین‌الضرب شد .

مدتی نیز در تبریز در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد بسرمیبرد و مشغول بخدمت بود و در سال ۱۲۹۹ قمری در سن ۶۰ سالگی در تهران در گذشت.

۱ـ تحویلداری وجوه نظام را ریاست خزانه نظام‌هم میگفتند .

**علی**

میرزاعلیخان خواجه نوری[1] پسر سیم میرزاآقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه بوده و درسال ۱۲۷۶ قمری که میرزاآقاخان به‌اراك و بعد در سال ۱۲۷۷ قمری به یزد و در اواخر ۱۲۷۹ قمری به اصفهان تبعید شد میرزاعلیخان نیز بهمراه پدرخویش بود. در سال ۱۲۸۰ قمری[2] بوی اجازه داده شد که به تهران بیاید واز این تاریخ به بعددیگر کسی متعرض اونگردید. ودر سال ۱۳۱۰ قمری که بزیارت مکّه رفته بود درگذشت.

میرزاعلی‌خان پسرمیرزاآقاخان نوری

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش راجع بوی چنین مینویسد: «در صدارت میرزاآقاخان که نوریها نوری داشتند و جوانان این طایفه فتوری وغروری داشتندمیرزاعلی‌خان[3] قصیر پسردویم میرزاآقاخان که شخص‌دذل‌طبیعت بوده است جمعی‌اذالواط را دورخودجمع کرده بود. از جمله سید باقر جمارانی بود[3]. خلاصه بعد از انقراض صدارت از میرزاآقاخان وذلت طایفه‌او که معروف‌است سیدباقردوازده هزارعدد اشرفی‌را که بطور امانت از میرزاعلیخان نزد او بود بلعید و خود را به پاشاخان که درآنوقت ملقب به امین‌مسره بود بست و از طرف دیگر با حاجی ملاعلی مجتهد سازش کرد[4]».

---

۱ــ وچون کوتاه‌قد بود از این‌جهت معروف بوده است به میرزاعلی‌خان قصیر.

۲ــ یکسال پیش از مرگ پدرش.

۳ــ سید محمد باقر جمارانی پسر سید هاشم بوده. و در سال ۱۳۰۶ قمری درگذشت. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش راجع بوی چنین مینویسد: «آقاسیدمحمد باقر جمارانی که از وکلای شرع و شرخری کار او بود.

۴ــ مراد از پاشاخان امین‌مسره پاشاخان امین‌الملك است که درسال ۱۲۸۹ قمری درجاوغمیان تهران وحضرت عبدالعظیم کشته شد و مقصود از حاجی‌ملاعلی مجتهد همان حاج‌ملاعلی کنی است که در سال ۱۳۰۶ قمری در تهران درگذشت.

**علی** میرزاعلی که بعداً ملقب به معین لشکر شد پسر کهتر میرزابابای حکیم‌باشی و برادر میرزا محمداقبال‌الملک بوده که در سال ۱۲۵۵ قمری زاده شد ودر سال ۱۲۷۹ قمری به منصب[1] لشکرنویسی برقرار گردید و در ۲۶ محرم ۱۳۱۰ قمری در سن ۵۵ سالگی بناخوشی وبا در تهران درگذشت.

میرزاعلی پسر میرزابابای حکیم‌باشی

**علی** میرزاعلی دکترهمدانی درآغاز زندگانی مرد صنعت‌گری بود وبعد بفکر فراگرفتن فن طبابت افتاد. نخست مقدمات رشتهٔ مربوط را در ایران آموخت سپس برای تکمیل آن باروپا رفت و در دانشکدهٔ پاریس مشغول به تحصیل گردید. پس از گرفتن دانشنامه بایران بازگشت و مشغول بکار شد وبتدریج دارای مشاغل مهم و متعددی گردید.

طبق اصول‌جاریه و متداوله آن زمان ابتداء درسال ۱۲۹۹ قمری‌ملقب به ممتدالاطباء وجزو اطبای‌خاصه‌ناصرالدین‌شاه شدوپس‌از مرگ میرزارضای دکتردرسال ۱۲۹۴ قمری‌بجای وی باستادی‌طب دارالفنون برگزیده ومنصوب گردید. ازسال ۱۲۹۹ تا۱۳۰۳ قمری پزشک مخصوص‌یا باصطلاح آن‌زمان حکیم‌باشی کامران‌میرزانایب‌السلطنه وزیرجنگ‌بود وچون‌حکیم باشی وی بود باین مناسبت در سال ۱۳۰۴ قمری پس‌از مرگ میرزا سیدعلی سمنانی رئیس‌الاطباء حکیم‌باشی کل نظام بجای وی حکیم‌باشی نظام شد و در این سال لقب

---

۱ــ سابقاً شغل را منصب میگفتند.

معتمدالاطبائی خویش‌را تبدیل به‌رئیس‌الاطباء نمود وملقب باین لقب گردید.

تا سال ۱۳۰۸ قمری سمت مزبور باوی بود لکن در این سال لقمان‌الملك پسر میرزا کاظم فیلسوف‌الدوله عهده‌دار حکیم‌باشیگری نظام[1] شد.

بطوریکه گفته شد نامبرده در یکزمان از اطبای خاصه شاه ـ استاد طب دارالفنون ـ پزشك مخصوص نایب‌السلطنه وزیر جنگ یعنی همه‌کاره مملکت ورئیس بهداری آرتش بوده است.

از قرائن معلوم میشود که وی مردی بلند همت ـ پشتکار دار و بسیار زرنگی بوده و راه ترقی خویش‌را خوب میدانسته و خوب تشخیص داده بوده است[2].

میرزاعلی دکتر رئیس‌الاطباء

نامبرده در سال ۱۳۱۰ قمری در تهران در گذشت.

## علی

در سال ۱۳۱۸ قمری که میرزا نصرالله‌خان ناائینی مشیرالدوله وزیر امور خارجه بود ریاست دفتر وزارتخارجه با پسر بزرگش میرزا حسنخان مشیرالملك بود. پس‌از تعیین اودر سال ۱۳۱۹ قمری بوزیرمختاری ایران بجای میرزارضاخان ارفع‌الدوله و عزیمتش بروسیه، رئیس دفتر وزارتخارجه میرزا علیخان شد. میرزاعلی‌خان پسرسوم مشیرالدوله بوده و پس‌از چند سال تحصیل در رشتهٔ مهندسی نظام در فرانسه، درسال ۱۳۱۹ قمری بایران باز گشت ودر همین‌سال مشیرالدوله پدرش او رابسمت ریاست دفتر وزارتخارجه و مترجم حضور همایون و رئیس مدرسه وزارتخارجه[3] منصوب نمود لکن در اواخر سال ۱۳۲۰ قمری بناخوشی سل درگذشت و بجای وی در همین سال

---

۱ـ باصطلاح امروز رئیس‌بهداری آرتش.

۲ـ محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطراتش شرحی راجع بوی این چنین نوشته‌است: دیروز عصری پسرمیرزاعلی دکترملقب برئیس‌الاطباء در سر پنجهزار با قالسکه‌چی خودش که اهل بادکوبه و رعیت روس است گفتگوئی شده بود. سیلی باو زده وفحش‌داده بود. او هم باقمه باو حمله برده بود. دست و پهلوی او را مجروح کرده بود. بدبختانه نکشته بودش که رفع شرش از مردم بشود. این مرد که بسواد بی‌علم با شارلاتانی و تقلب و رشوه به حکیم طولوزان خود را کم‌کم میخواهد حکیمباشی حضورشاه بکند وبدا بحال‌شاه و اهل‌اردو که بدست این‌مردکهٔ بیعلم بیمدازاین بیفتند.

۳ـ مدرسه علوم سیاسی.

میرزا حسینخان برادرش پسردویم مشیرالدوله که درسال ۱۳۲۲ قمری ملقب بمؤتمن‌الملك شد تعیین گردید . نامبرده تا سال ۱۳۲۴ قمری هم رئیس کابینهٔ وزارتخارجه و هم رئیس مدرسه وزارتخارجه که بنام مدرسه سیاسی موسوم شده بود برقرار بود و از سال ۱۳۲۵ قمری داخل در هیأت دولت شده و در چندکابینه عضویت داشت و وزیر بود .

**علی**

ازغره شوال ۱۳۳۳ قمری[1] انگلیس‌ها در ایام جنگ بین‌الملل اول چندین بار به بندر بوشهر هجوم آوردند و در مقابل آنان اردوی شیخ حسینخان چاه‌کوتاهی سالار اسلام[2] و ژاندارمخان تنگستانی امیر اسلام[3] و رئیس‌علی دلباری سخت مقاومت ورزیدند و ایستادگی کردند .

رئیس‌علی دلباری که مردی جوانمرد و مهمان نواز و مانند رؤسای چاه‌کوتاه و تنگستان مردی وطن‌خواه و فداکار بود هنگام حمله بسنگرهای انگلیس‌ها و گرفتن چند سنگر از آنان بواسطهٔ یك تیر خطا از طرف اتباع خودش در همین ماه درحدود سن ۴۲ سالگی کشته شد .

**علی‌اصغر**

علی‌اصغر زرین‌کفش

علی‌اصغر زرین‌کفش[4] فرزندمیرزانامان کردستانی درسال ۱۲۶۵ خورشیدی متولد ودرسال ۱۳۴۸ خورشیدی در سن ۸۳ سالگی درلندن درگذشت . نامبرده پس از اتمام تحصیل‌مدرسه علوم سیاسی واردخدمت وزارتخارجه شد سپس در سال ۱۳۰۵ وارد خدمت وزارت دادگستری گردید و مراحلی را طی کرد وبمقاماتی رسید . درسال ۱۳۰۷ خورشیدی بمعاونت وزارت کشور منصوب و بعد بسمت کمیسر عالی نفت بانگلستان اعزام شد . مدتی هم معاون وزارت دادگستری بود . درکابینهٔ محمد ساعد مراغه‌ای بوزارت دارائی معرفی شد سپس بریاست بانك‌صنعتی و عضویت هیأت عالی نظارت سازمان برنامه و مدتی نیز ریاست شعبهٔ دیوان عالی کشور را بعهده داشت . مرد زرنگی بود و با مقاماتی

---

۱ـ آبانماه ۱۲۹۳ خورشیدی .

۲ـ شیخ حسینخان چاه‌کوتاهی سالاراسلام و پسرش شیخ عبدالحسینخان از افراد وطن‌خواه و فداکار فارس بودند که مدت شش سال با انگلیس‌ها جنگ کردند . شیخ عبدالحسینخان در سال ۱۲۹۳ خورشیدی در جنگ لوه‌گزی در سن ۲۵ سالگی شهید شد و خود سالار اسلام هم درسال ۱۲۹۹ خورشیدی بوسیلهٔ پلیس جنوب که انگلیس‌ها آن را درسال ۱۲۹۵ خورشیدی در فارس تأسیس کرده بودند در سن ۶۵ سالگی شهید گردید .

۳ـ ژاندارمخان تنگستانی محمد شیخ‌حسینخان چاه‌کوتاهی او نیز مانند وی مردی دلاور ـ وطنخواه و فداکار بوده است و در سال ۱۳۰۱ خورشیدی در سن ۶۲ سالگی بدست معاندین تنگستانی خود کشته شد .

۴ـ طایفه زرّین‌کفش از طوائف کرد بوده که بکردی آن را کُوش زرین میگویند و چون درازمنهٔ سابق مرد و زن طایفهٔ مزبور کفش گلابتون دوزی که علامت شاهزادگی بوده بپا میکرده‌اند باین جهت این طایفه را زرین‌کفش یا به لهجهٔ کردی کوش زرین گفته‌اند .

روابط حسنه داشت وسوراخ دعاراخوب پیدا کرده بود وبرای همین موضوع همیشه داخل کار بود و مانند بیشتر شاگردان مدرسه علوم سیاسی تکلیف خود را از اول میدانست که چه بکند.

**علی‌اکبر**

میرزا علی‌اکبر معروف بشوهری[1] درکودکی از غلام بچه‌های اندرون و بعد که بزرگ شد سمت فراشخلوتی ناصرالدینشاه را یافت. در ایام غلام بچگی خود شاه او را تتر و لوس[2] بارآورده بود و این‌خوی وعادت در بزرگی هم برای او باقیماند و نسبت بمردم و حتی بشاه هم بی‌اعتناء بود وگاهی با شاه جسورانه گپ میزد. بواسطهٔ این موضوع یکی‌دوبار بامرشاه ازخلوت رانده‌شد وبعد بخواهش جمعی از درباریان دوباره او را وارد دربار نمودند و بکار سابقش اشتغال ورزید.

در اواخرعمر بواسطهٔ داشتن خرج زیاد و نداشتن عقل معاش و معتادبودن به یکی‌از موادمخدره خیلی بیچاره و مفلوک شده بود.

**علی‌اکبر**

میرزا علی‌اکبر مستوفی مخصوص[3] و موزه و زرگرخانه بوده است وبعد سهمی که شاه از شرابخانه برای خود میگرفته، رسیدگی بحساب مزبور نیز با وی بوده است و اینکه حاجی محمدحسن امین‌الضرب با وی تماس داشته و عکس باهم برداشته‌اند ازاین‌لحاظ بوده است.

میرزا علی‌اکبر مستوفی مخصوص و موزه

در سالهائیکه میرزا علی‌اکبر مستوفی مخصوص وموزه بود پسرانش میرزاسیدعلی اعتمادحضور و میرزاسیدحسین و میرزاسید مهدی درنزد پدرمشغول بکار بودند وپس‌از مرگ پدر هم‌که میرزاسیدعلی اعتمادحضور جای او را گرفت برادرها مانندگذشته با او مشغول بکار بوده وکار خود را ادامه میدادند.

نامبرده در سال ۱۳۰۸ قمری در سن هشتاد و اندی درگذشت و پسر بزرگش میرزا سیدعلی‌که سالهای متمادی معاونت پدر خود را داشت جای او را گرفت و مستوفی بیوتات شدودر سال ۱۳۰۹ قمری

---

۱ــ این‌نام را ناصرالدینشاه برای اوگذاشته بود. ۲ــ و باصطلاح امروز پوپُل.

۳ــ اینکه اورا مستوفی مخصوص میگفتند برای این بوده‌که نامبرده حسابدار شخصی شاه نیز بوده است.

میرزا علی‌اکبر مستوفی مخصوص بواسطه‌ای که اختصاص بشاه دارد تحویل میگیرد

از راست بچپ حاجی‌محمدحسن امین‌الضرب ـ میرزا علی‌اکبر مستوفی مخصوص ومیرزا محمدخان مصدق‌السلطنه (دکتر مصدق) در سن کودکی

ملقب به اعتمادحضور گردید . نامبرده علاوه براینکه مستوفی اطاق موزه ـ زرگرخانه ـ قهوه‌خانه و غیره بوده حسابداری ضرابخانه و مشاغل دیگر نیز محول بوی بود و او نیز مانند پدرش خیلی مورد توجه ناصرالدینشاه بوده است[1] .

**علی‌اکبر**

میرزاعلی‌اکبرخان دادباصرالسلطنه‌پسر بزرگ میرزاحسین قوام دفتر آشتیانی مستوفی بناخانه که مدتی معاونت پدرش را داشت بعدخودش را در دستگاه میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان وارد کرد و پیش از سلطنت محمدعلیشاه جزو بستگان مخصوص اتابك اعظم بود و بعد جزو پیشخدمتهای محمدعلیشاه شد . در دورهٔ اول مشروطیت باتفاق سایر همقطارهای خویش فعالیتهائی برضد مشروطیت ومجلس شورای ملی به نفع شاه می‌نمود . پس از خلع شاه و استقرار مشروطیت خودرا به‌بعضی‌از سران مشروطیت بست و چون بیکار و بدون شغل بود پی‌گرفتن‌کاری میگشت . بنابراین در سال ۱۳۳۱ هجری قمری پیش‌کار دارائی بروجرد شد و پس از یکسال بریاست دارائی سیستان منصوب گردید و انتفاع زیادی ، مانند بیشتر پیشکاران ، از این دو مأموریت برد. بااغلب اشخاص‌سرشناس‌مربوط وحریف حجره‌وگرمابه وگلستان بود وتاواخرعمر،خودش را به‌غلامحسین غفاری صاحب اختیارو مستوفی‌الممالك بسته بود و در اطراف و جوانب‌آنها می‌پلکید و ضمناً درویش هم شده بود . آدم بوالهوس و شکم باب زن و همه‌فن حریفی بود . ازموسیقی اطلاع داشت و در نواختن تار از شاگردان خوب‌آقاحسینقلی موسیقی‌دان معروف بود . باصرالسلطنه رادمردی زرنگ و بااستعداد بشمار می‌آمد .

**علیرضا**

حاجی میرزاعلی‌رضا متولد سال۱۲۰۳قمری پسرسوم حاجی‌ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم شیرازی بوده و در سال ۱۲۱۵ قمری که اعتمادالدوله دوی دسایس خودی و بیگانه موردخشم فتحعلیشاه قاجار واقع شد بنابراین خود و بستگانش کشته و کور گردیدند . حاجی میرزا علیرضا در سن ۱۲ سالگی بامر شاه خواجه گردید واز زیور مردی افتاد . پس از چند سالی که گذشت یعنی در ۱۲۲۶ قمری شاه‌دوباره‌برسرالتفات‌آمده باقی‌ماندهٔ فرزندان وبستگان اعتمادالدوله‌را موردنوازش خویش قرارداد . از آن جمله حاجی میرزاعلیرضا را بعنوان خواجه وارد حرمسرای خویش نمود و پس ازچند سالی خدمت چون مورد لطف او قرار داشت سرانجام بمنصب و مقام خواجه‌باشیگری شاه نایل آمد و از رجال ممتاز و محترم درباری گردید . راجع بسرگذشت وی صاحب فارسنامهٔ ناصری فوت او را درسال ۱۲۶۵ قمری ونادرمیرزا مؤلف تاریخ وجغرافیای تبریز در سال ۱۲۸۱ قمری ذکر میکنند و راجع به دارائی او نیز باختلاف نوشته‌اند . مؤلف فارسنامه در صفحهٔ ۴۹ میگوید : « تمام اموال خود را وقف نمود » و نادرمیرزا در تألیفیکه ذکر گردید در صفحهٔ ۲۱۴ مینویسد: « وتمامی مال خود را به صاحبدیوان[2] داد

---

۱ـ عکس وی درمجلد دوم رجال ایران صفحهٔ ۳۶۶ منعکس است بدانجا رجوع شود .

۲ـ میرزافتحعلی‌خان برادرزاده‌اش .

به سال ۱۲۸۱ قمری ، .

از آثار خیریه او احداث قناتی است معروف به قنات حاجی علیرضا در تهران که از دروازهٔ شمیران بسمت خیابان سیروس جاری است و چند محله را مشروب مینماید . قنات مزبور ازقناتهای خوب وپرآب تهران میباشدواکنون وظیفه‌دولت است که‌این قبیل قناتها را بخوبی نگهداری کند ، و باوجود لوله‌کشی شهر، یك موقعی خیلی بدرد خواهد خورد .

شادروان حاجی میرزا علیرضا مرد بسیار خیری بوده است .

**علیرضا**

علیرضا بهاءالملك متولد ۱۲۶۳ خورشیدی فرزند علیقلی‌خان بهاء الملك قراگزلوی همدانی و خواهرزادهٔ ابوالقاسم‌خان ناصرالملك نایب‌السلطنه بوده و در دورهٔ سوم[1] از همدان نمایندهٔ مجلس شورایملی بود و در سال ۱۳۰۱ در کابینهٔ حسن مستوفی[2] وزیر دارائی و در سال ۱۳۲۱ در کابینهٔ احمد قوام[3] وزیر دادگستری شد و در تاریخ ۱۹ خرداد سال ۱۳۳۳ خورشیدی در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت و درهمدان درمقبرهٔ خانوادگی خویش مدفون گردید. نامبردمردی بودکم‌آزار، متین، مهمان‌نواز و دارای مبادی آداب .

علیرضا قراگزلو بهاءالملك

**علیقلی**

علیقلی میرزا پسر بزرگ امامقلی میرزا عمادالدوله بوده و درسال ۱۲۷۹ قمری که پدرش حاکم کرمانشاه و نهاوندبود، ملقب بصارم‌الدوله شده و بسمت ریاست قشون[4] کرمانشاه منصوب گردید .

در سال ۱۲۸۰ قمری که حکومت لرستان هم به عمادالدوله داده شد او ازجانب خود صارم‌الدوله را بحکومت لرستان فرستاد .

علیقلی‌میرزا صارم‌الدوله عمر زیادی نکرد و در سال ۱۲۸۹ قمری درگذشت .

---

۱ـ ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۴ خورشیدی .

۲ـ مستوفی‌الممالك .

۳ـ قوام‌السلطنه .

۴ـ فرمانده لشکر .

علیقلی‌میرزا صارم‌الدوله پسر عمادالدوله

**علیمحمد** علی‌محمدخان فرزند محمدخان زند و خواهرزادهٔ کریم‌خان وکیل و یکی از سران لشکری زندیه بوده و در سال ۱۱۷۵ قمری که زکی‌خان زند برضد کریمخان برادر مادری و پسرعموی خود برخاست و بسوی اصفهان رفت، چون تاب مقاومت دربرابر سپاه کریم‌خان درخود ندید از این جهت بسمت لرستان و خوزستان رهسپار گردید. در این هنگام علیمحمدخان زند حاکم بروجرد بود، زکیخان هنگام گذشتن از لرستان، حیله‌ای به نظرش رسید وخواست‌او را نیز باخود همراه و مساعد سازد. بنابراین فرمانی از طرف کریم‌خان خطاب بخودش ساخت‌که به‌بروجرد رفته علی‌محمدخان را دستگیر و از دوچشم نابینا نماید. زکی‌خان حکم را بوی نشان داد و ازدیدن آن سخت هراسید، زکیخان بوی گفت‌که اگرتو با نظرات و مقاصد من همراه باشی من ازکورکردن تو صرف‌نظر خواهم‌کرد. علی محمدخان فوراً با اوهمراه وموافق شد وهردو نفر سر به طغیان و عصیان گذاشتند. چندی بعد علی محمدخان فهمیدکه موضوع فرمان ساختگی بوده و زکیخان‌آن را جعل‌کرده است، بنابراین خود را از زکیخان جدا ساخت و او را تنهاگذاشت. در سال ۱۱۷۸ قمری که‌کریم‌خان در دهکرد چهارمحال بختیاری بود، علی محمدخان بحدود قم آمده و در آستانهٔ حضرت معصومه (ع) بست نشست و از

کریم‌خان درخواست عفو گناهان خویش نمود و درخواستش مورد پذیره و بخشایش وکیل واقع گردید. ذوالفقارخان افشار خمسه‌ای در ایام پادشاهی کریم‌خان حاکم زنجان بود دشمنانش مکرر در نزد کریمخان وکیل از وی سعایت میکردند و میگفتند که خودسر و سرکش شده و ممکن است که درآینده باعث زحمت شود. کریم‌خان من‌باب آزمایش دوبار به تناوب او را بشیراز احضار کرد و در هردو بار بجای اینکه اطاعت امر وکیل راکرده و خودش به شیراز بیاید مادرش راکه زن دانا وسخندانی بود به شیراز روانه نمود و او برای آمدن فرزندش معاذیری تراشید و عذرها آورد و بعد مرخص شده به زنجان بازگشت. در خلال این احوال کریم‌خان نسبت به ذوالفقارخان خیلی بدگمان شد و ناگزیر گردیدکه اورابقوهٔ قهریه به‌نزد خود بیاورد، بنابراین درسال ۱۱۸۱ قمری علیمرادخان وعلیمحمدخان دونفر ازسران زندیه را مأمور تدمیرو دستگیری او نمود. این دونفراز دوراه مختلف دهسپار زنجان گردیدند وعلیمحمدخان زودتر ازعلیمرادخان رسیده وپس‌از جنگی دستگیرش کرد واو را باکوچ وبنه واتباع و اقوام روانه شیراز نمود و پس از ورود بشیرازکریم‌خان از سر تقصیرات اوگذشت و او را بخشید و پس از چندی دوباره او را به حکومت زنجان منصوب و روانه نمود و تمام اتباع و فرزندان و بستگانش را در شیراز نگهداشتند و خود به تنهائی به مقر حکمرانی خویش دهسپار گردید. درسال ۱۱۸۸ قمری که صادقخان زند از طرف‌کریم خان برادر خویش مأمور شدکه بصره را تصرف نماید پس از رفتن او و ورودش به بصره علی‌محمدخان و برادران او را هم‌کریم‌خان به کومك و یاری او فرستاد. صادقخان پس از ۱۴ ماه محاصره[1] سرانجام آن‌شهر را در سال ۱۱۹۰ قمری گرفت و نسبت به اهالی شهر به رأفت و مهربانی سلوك نمود[2]. پس از فتح بصره چهارماه برای دادن نظم و نسق درآن شهرماند و بعد برحسب امر وکیل علی‌محمدخان خواهرزادهٔ خودرا بجای خویش گذاشته اورا حاکم بصره نمود. نامبرده جوانی بود بسیار دلیر لکن، مانند اکثر جوانان، بی‌تدبیر و بی‌سیاست و مانند بیشتر سران زندیه عیّاش و خمّار. طائفه منتفج یا منتفق که‌قومی وحشی هستند، در رساندن مالیات خود تقاعد وتخلف میورزیدند. علی‌محمدخان در سال ۱۱۹۲ قمری خواست که بقوهٔ قهریه مالیات معوقه راازآنان وصول‌نماید منتفجی‌ها شیوخ وبزرگان‌خودرا به نزد اوبرای معذرت فرستاده وحاضر به پرداخت مالیات خود گردیدند. علی‌محمدخان روی جوانی و غروریکه داشت مسؤول آنها را اجابت نکرد و بیهوده بجنگ پرداخت. در این جنگ اعراب آب رودخانه را به دشت‌های بصره انداختند ولشکر ایران، بی‌خبر ازکار آنان هنگام جنگ درگل و لای فرو میرفتند. بسیاری از لشکریان کشته شدند وبقیةالسیف فرارکردند، وخود را ازمهلکه نجات دادند. برای علی‌محمدخان هم فرار ممکن بود لکن او فرار را برای خویشتن عاردانست و تاآخرین لحظه حیات‌خود بجنگ پرداخت و پشت بدشمن ننمود. در این بین‌ها خود و

برادرش مهدیخان کشته شدند و علی‌همت‌خان برادر دیگر او باتفاق محمدحسینخان بهبهانی شهر بصره را تا آمدن صادقخان نگهداری نمودند. کریم‌خان وکیل که از واقعه وجریان امر آگاه شد در این سال فوراً صادقخان را دوباره با تجهیزاتی به بصره روانه نمود و او پس‌از ورود شورش‌ها را خواباند وانتظاماتی بآن سامان داد.

علی‌محمد مترجم همایون

## علی‌محمد

علی‌محمدمترجم‌همایون‌فرهوشی‌در سال ۱۲۵۴ خورشیدی دراصفهان زاده شد و در تهران و اسلامبول تحصیل کرد و بعد وارد خدمت وزارت فرهنگ گردید. نامبرده ازخدمتگذاران حقیقی فرهنگ ایران و ازمعلمین کهن‌سالی بود که سالیان دراز درتهران وبسیاری ازشهرهای ایران‌چون زنجان ـ ارومیه ـ کرمان ـ تبریز ـ اصفهان سمت‌های مهم فرهنگی داشت و در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در سن ۹۴ سالگی در تهران درگذشت. ازوی ترجمه‌های زیادی از کتب مربوطه بایران‌ونیز چندین تألیف‌درسی‌دررشته‌های گوناگون برای مدارس بیادگار باقی‌مانده است. شادروان فرهوشی از معلمین بسیار خوب وزارت فرهنگ بود که شاگردانش از معلومات وتدریس او خوب استفاده میکردند واخلاقاً نیز مرد بسیار نیکی بود.

## علی‌مردان

علی مردانخان زنگوئی[1] از امراء بزرگ خراسان و شخص بسیار دلیرو مشهوری بوده است. در سال ۱۱۸۳ قمری که احمدشاه ابدالی پادشاه مملکت جدیدالتأسیس افغانستان از قندهار با یکصدوبیست هزار سوار برای تسخیر خراسان به اطراف مشهدآمد، نصرالله میرزا پسر شاهرخشاه که اوهم از شجعان روزگار بود با هزار نفر پیاده و پانصد سوار جداً در مقام دفاع و جلوگیری از سپاه احمدشاه برآمد و تلفات بیشماری بسپاه مزبور وارد آورد. نادرمیرزا پسر دیگر شاهرخشاه با علیمردانخان حکمران طبس و فردوس برای کمک و یاری نصرالله میرزا متفقاً بسپاه مشهد گردیدند.

---

۱ـ زنگوئی‌ها اصلا از اعراب شیبانی میباشندکه در زمان خلافت بنی‌عباس به ایران فرستاده شدند وبمدتیکی از سلاطین‌صفوی جمعی ازآنان را درنواحی طبس‌و فردوس جایگزین گردانید و سالهای متمادی عهده‌دار حکومت نواحی مزبوره بوده‌اند. حکام و امرای طبس را بمناسبت اینکه امیرحسین‌خان درسال ۱۲۳۳ قمری ملقب به وکیل‌خراسان شدآنان را خانوادهٔ وکالت نیز میگویند.

۱۶۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1ــ دلیر غلامان .

2ــ چهانخان فوفلزائی ، فوفلزائی را پوپولزائی هم میگویند ، تیره‌ای است از طوائف ابدالی ، درسال ۱۱۶۰ قمری که احمدخان ابدالی بنام احمدشاه دُرّانی پادشاه مملکت جدیدالتأسیس خود بنام افغانستان شد، جمعی از رجال و هواخواهان خویش را منصب و لقب داد از آن جمله همین سردار چهانخان بود که اورا به خطاب خان خانان ومیربزن، که بمعنی تیرچی‌باشی میباشد، و منصب سپهسالاری نامور نمود .

3ــ بشرح حال او به صفحه ۲۶۲ جلد سوم رجوع شود .

## علی‌نقی

میرزا علی‌نقی کردستانی ، ملقب بالقاب آصف‌دیوان و آصف اعظم، پسر کوچك میرزا محمدرضای وزیر و برادر کهتر میرزا یوسف مشیردیوان از خانوادهٔ وزیری بوده [۱] هلوخان اردلان پسر سلطانعلی‌بیك از حکام معتبر ومعروف کردستان در سال ۱۰۲۲ قمری خواجه ابراهیم‌را ازاصفهان با خود به حسن‌آباد[۲] آورد .

میرزا علی‌نقی در سال ۱۲۹۸ قمری وارد خدمت دولت شده و در وزارت لشکر [۳] بسمت لشکرنویسی مشغول بکار گردید .

در سال ۱۳۱۳ قمری در حکومت حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی ملقب به‌آصف‌دیوان[۴] گردید و مدت ۱۳ سال متوالی[۵] لشکرنویس کردستان بود ودراین مدت خیلی متمول‌شد و از متمولین شماره یك کردستان بشمارمی‌آمد وبعدها چندبارهم، مانند میرزایوسف مشیردیوان برادرش، پیشکار و وزیر[۶] کردستان شد ودر ادوار مشروطیت ملقب به‌آصف‌اعظم نیز گردید ودرسال ۱۳۱۶خورشیدی = ۱۳۵۷ قمری درگذشت .

---

۱ـ خانوادهٔ وزیری اصلا اصفهانی وازسیصد واند سال پیش در کردستان مقیم شده‌اند. نیای ایشان خواجه ابراهیم پسر خواجه یوسف بزاز اصفهانی است که در کردستان شهرت دارد که نامبرده اصلا یهودی بوده و بعد مسلمان شده است و وجه تسمیهٔ وزیری هم برای این‌جهت است که چون میرزا عبدالله جد پنجم این خانواده در زمان حکومت احمدخان اردلان پسر خسروخان بزرگ ، وزیر یعنی پیشکار و معاون حکومت کردستان شده و بعد هم چندنفردیگر از خانوادهٔ مزبور وزیر و پیشکار ( معاون حکومت و پیشکار دارائی ) کردستان شدند باین جهت معروف گردیده‌اند به وزیرلکن میرزاعلی‌نقی بمناسبت اینکه ابتداء ملقب به آصف‌دیوان و بعد ملقب‌به‌آصف اعظم شد خود او و اعقابش کلمهٔ آصف را برای نام خانوادگی خویش برگزیده‌اند .

۲ـ پیش از اینکه سنندج پـا سنه وزآباد شود حسن‌آباد مدتی مرکز و حاکم‌نشین کردستان بود و هنوز هم آثار ابنیهٔ قدیم آن در روی‌کوههای مجاور دیده میشود. حسن‌آباد در ۸ کیلومتری جنوب سنندج واقع شده و یکی‌از قرای قدیمی‌کردستان بوده و اکنون مرکز دهستان حسن‌آباد بخش حومهٔ شهرستان سنندج میباشد .

۳ـ ادارهٔ دارائی آنزمان .

۴ـ الغایکه معاف‌الیه آنها دیوان باشد غالباً خود حکام باشخاص میدادند .

۵ـ از سال ۱۳۱۳ تا سال ۱۳۲۵ قمری .

۶ـ معاون حکومت و پیشکار دارائی .

میرزا علی‌نقی لشکرنویس

میرزا علی‌نقی آصف‌دیوان بعدا آصف‌اعظم

فرج‌الله آصف سردار معظم[1] که ۱۲ دوره نماینده سنندج در مجلس شورای ملی بود پسر همین آصف اعظم میباشد.

آصف دیوان و مخصوصاً برادرش میرزا یوسف مشیردیوان بواسطهٔ زرنگی ـ داشتن اطلاعات بابودکردستان ـ بکاربردن دسایس ـ داشتن نفوذ زیاد وتمول بسیار، سالهای متمادی کردستان مدار بودند و هیچ حاکمی بدون مشارکت و موافقت این دو برادر نمی‌توانست کاری از پیش ببرد و اگر احیاناً حکمرانی با این دو برادر مخالفت میکرد وآنان‌را کنار میگذاشت پس از چندی زیر پایش جاروب میشد و از حکومت معزول و بتهران احضار میگردید.

**عیسی**

حاجی عیسی‌خان بیگلربیگی پسر دوازدهم حاج محمد باقرخان بیگلربیگی‌قاجاردواو که پس‌ازپدرش‌بیگلربیگی‌تهران شدبعد مدتی حاکم‌کاشان بوده وچند سالی در این‌سمت باقی و برقرار بود و پس از او چندی نیز پسرش

---

۱ ـ متولد سال ۱۲۶۰ و متوفی در سال ۱۳۳۳ خورشیدی درسن ۷۳ سالگی.

محمد جعفرخان حاکم کاشان شد و در سال ۱۲۷۲ قمری بحکومت ملایر و تویسرکان منصوب گردید .

عیسی‌خان دولو بیگلربیگی

**غفّار**

میرزا غفار تبریزی از نجبای آذربایجان بود وجزو محصلین اعزامی[1] در سال ۱۲۷۵ قمری باروپا فرستاده شد و درآنجا در رشتهٔ دباغی کار کرد و این فن را بخوبی آموخت و پس از بازگشت بایران از دباغی و دباغخانه بسبك جدید خبری نبود که او بتواند آنچه را که آموخته بدیگران بیاموزد . بنابراین پس از سالها دوندگی ، مانند سایر شاگردان که از اروپا بازگشته بودند، و این و آن را دیدن، سرانجام صدتومان، درسال، مواجب یافت ودررقورخانه بکاری منصوب گشت ودباغباشی لقب گرفت.

**غلامرضا**

غلامرضاخان والی پشتکوه ملقب به القاب فتح‌السلطان، صارم‌السلطنه و سردار اشرف پسر بزرگ و ارشد حسینقلی‌خان ایوقداره و از اعقاب حسینخان سلویزی‌است که شاه‌عباس بزرگ‌صفوی پس‌ازکشتن شاهوردیخان عباسی‌والی لرستان او را بجای وی والی لرستان نمود . در سال ۱۲۸۱ قمری که دیرکوندها[2] یاغی

---

۱ــ دستهٔ سیم .

۲ــ دیرکوندها ازطوائف لربالاگریوه یا بالاگریوه ومرکب ازبهاروند وقلاوندیاقلاویوند میباشند . طوائف مزبوره در شمال دزفول و کیالان و کوه تاف و کوه هشتادپهلو ساکن و قریب دومزار خانوار میباشند .

شدند و به همسایگان خود تعدی و تجاوز روا میداشتند حسینقلی خان ابوقداره پدر غلامرضا ـ خان که او هم قبلا ملقب به صارم السلطنه و سردار اشرف بود برحسب امر دولت با افراد سلح وسواران خود بنام عمله با تجهیزاتی برای قلع وقمع آنان عازم شد و چون فتح نمود غلامرضاخان در این سال ملقب بفتح السلطان گردید. درسال ۱۳۱۷ قمری پس از درگذشت ابوقداره غلامرضاخان فتح السلطان جانشین پدر خویش شده و ملقب بـه صارم السلطنه شد و چندی بعد به لقب سردار اشرفی ملقب وپسرش امان الله خان ملقب به صارم السلطنه گردید.

صارم السلطنه سوم که امان الله خان باشد درسال ۱۳۲۱ قمری برعلیه پدر خویش قیام کرد، و غلامرضاخان سرداراشرف مجبور گردید که به ایوان پناهنده شود. چندی بعد میان پدر و پسر التیام یافت و غلامـرضاخان همان اقتدار سابق را در پشتکوه برای خـود پیدا کرد. در سال ۱۳۱۸ قمری کـه سلطان عبدالمجید میرزا عین الدولـه حاکم خوزستان ـ لرستان بروجرد و بختیاری به مرکز احضار و حاکم تهران شد ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسرسوم مظفرالدینشاه بجای وی بحکومتهای مزبوره منصوب گردید وحکومتش چند سالی بطول انجامید[1] نامبرده برای اینکه درآینده دستیارانی داشته باشد با دختر غلامرضاخـان سردار اشرف نیز ازدواج نمود.

غلامرضاخان در زمان پادشاهی رضاشاه پهلوی با نقدینه و جـواهرات خود به عراق رفت و در بغداد مقیم گردید. در سال ۱۳۰۸ خورشیدی خواست کـه بایران بازگردد و باو تأمین هم داده شد وچون در این ایام رؤسای الوار لرستان‌را باوجود اینکه قسم خورده شده بود، که بآنها صدمه‌ای وارد نیاورند، و بآنان نیزدولت تأمین داده بود پس از آمدن به خرم‌آباد سرلشکرحسین آقاخان خزاعی همه را بدار آویخت، بنابراین غلام رضاخان از آمدن بایران بکلی منصرف شده ودر عراق اقامت گزید و پس از مدتی اقامت، در همانجا درگذشت[2].

**غلامعلی**

غلامعلی خان پسر محمدابراهیم خان نظام الدوله خواجه‌نوری درعنفوان جوانـی در سال ۱۳۰۹ قمری درگـذشت و پس‌از فوت او، وارث منحصر بفرد نظام الدوله که او هم درسال ۱۳۱۳ قمری فوت کرددخترش شرف الدوله گردید و پس از چندی که شرف الدوله هم درگذشت تمول کذائی نظام الدوله که در مدت شصت سال خدمت در مأموریتهای خویش بدست آورده بود، رسید بدو نوهٔ دختری او امیرنظام السلطان و رضا مؤید همایون و این‌دونفرهم آن تمول را خرج عیش ونوش خود کردند و چیز قابلی از آن باقی نگذاشتند.

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود راجع بغلامعلی خان مینویسد:

---

۱ـ از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۲ و نیز در سال ۱۳۲۴ قمری.

۲ـ عکس غلامرضاخان و پسرش که با حسینقلی خان ابوقـداره برداشته شده در صفحهٔ همین جلد منعکس است بصفحهٔ مزبور رجوع شود.

و در راه دیدم جنازه‌میبرند . گفتند غلامعلی‌خان پسر سهام‌الدوله نوری است . این‌هم پدرش با پنج کرور دولت[1] همین یك پس و یك دختر داشت . الحق پسرش هم قابل بوده .

غلامعلی‌خان پسر میرزا ابراهیم‌خان نوری نظام‌الدوله

**غلامعلی**

میرزا غلامعلی صدرالاطباء فرزند میرزا ابراهیم شاملو[2] در سال ۱۲۱۲ خورشیدی تولد یافت ودر کودکی وجوانی مشغول به‌تحصیل شد و در نزد استادان عصر خود بفرا گرفتن فنون ادب و علوم منقول و معقول پرداخت ودر هنر خطنویسی نیز کار کرد وچون علاقه زیادی برشتهٔ پزشکی داشت برای تحصیل فن مزبور رهسپار تهران گردید .

چند سالی در نزد چند نفر از اطباء معروف آن زمان از قبیل حاج‌آقابابا رشتی ملك‌الاطباء[3] و میرزا سیدرضی سمنانی حکیم‌باشی نظام[4] و میرزا ابوالقاسم اصفهانی سلطان‌الحکماء[5] به‌تحصیل و تکمیل طب قدیم پرداخت و پس از اینکه اجازه‌نامه‌هائی از هریك از

---

۱ـ پنج کرور هفتاد سال پیش .

۲ـ میرزا ابراهیم پدر صدرالاطباء موفق به تحصیل علم نشد و سواد نداشت شغلش رفوگری بوده و از این پیشه وهنر خویش کسب معاش میکرد وضمناً جزء خدام آستانقدس رضوی در کشیك دویم نیز بوده است .

۳ـ متوفی ۱۲۸۹ قمری .

۴ـ متوفی ۱۳۰۴ قمری .

۵ـ متوفی ۱۳۲۲ قمری .

میرزا غلامعلی شادلو صدرالاطباء

میرزا ابوالقاسم سلطان‌الحکماء

میرزا آقابابا رشدی ملک‌الاطباء

میرزا غلامعلی شاملو
صدرالاطباء

آنان گرفت و ملقب به صدر الاطباء شد بهمراه امیر حسینخان شجاع الدوله حاکم قوچان و رئیس ایل زعفرانلو که در تهران بود بقوچان رفت وپزشك مخصوص او گردید. پس از هفت سال که در قوچان اقامت داشت و مشغول به معالجه بیماران بود به مشهد آمد و در اینجا مقیم گردید و مدت پنجاه سال بطبابت اشتغال داشت و در این رشته در خراسان شهرتی پیدا کرد.

نامبرده مردی بود خودساخته وچون سعی و عمل وحدیت در کار داشت بآنچه که میخواست نائل گردید و در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در سن ۹۰ سالگی در مشهد درگذشت.

**فتح‌الله** فتح‌الله خان مقدم مراغه‌ای ظفرالدوله ـ سردارمؤید متولد سال ۱۲۲۴ خورشیدی فرزند سرتیپ اسکندرخان[1] بوده و ازسال ۱۳۰۱ قمری رئیس فوج سیم مراغه و در سال ۱۳۱۱ قمری ملقب به ظفرالدوله شد و در سال ۱۳۱۵ قمری علاوه برفوج سوم مراغه فوج امیریه نیز بعهدهٔ وی واگذار شد.

فتح‌الله‌خان ظفرالدوله

در زمان پادشاهی مظفرالدینشاه مدتی رئیس قراولهای عمارات سلطنتی بود و از سال ۱۳۱۹ قمری فوج مظفر مراغه را هم عهده‌دار شد و از این تاریخ تا سال ۱۳۲۵ قمری عهده‌دار سه فوج بود. در سال ۱۳۲۲ قمری ملقب به سردارمؤید گردید. و درسال ۱۳۰۶ خورشیدی در سن ۸۲ سالگی در تهران درگذشت و در گورستان اختیاریه[2] مدفون گردید. سردار مؤید ضمناً درویش و مریددائی خویش حاج کبیرآقا رشیخ او در تهران بود.

---

۱ـ اسکندرخان پسرحسین‌پاشاخان پسر احمدخان مراغه‌ای که از رجال سرشناس زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار بوده.

۲ـ نام سابق اختیاریه حسین‌آباد بوده است.

## فتح‌الله

فتح‌الله‌خان سعیدالسلطنه متولد سال ۱۲۸۸ قمری در تبریز پسرسیم از جمله ۷ پسر میرزا رفیع نظام‌العلماء تبریزی بود. در دورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه مدتی رئیس فوج توپچی مقدم مراغه بعد رئیس فوج پیادهٔ نه‌خوی گشت سپس مدتی معاون استانداری قادس بود[1] و بعد به پیشکاری حکومت تهران[2] منصوب گردید. و درسال ۱۳۲۲ قمری ریاست شهربانی تهران بعهدهٔ او محول شد. در سال ۱۳۲۴ قمری بحکومت بوشهر منصوب گردید ودرسال ۱۳۲۵ قمری درموقع ریاست وزرائی ابوالقاسم‌خان ناصرالملك نیز رئیس نظمیه تهران بود[3]. مدتی نیزمعاون وزارت‌تجارت و عهده‌دارحکومت تهران بود. و در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ قمری‌که میرزامحمودخان علاءالملك حاکم کرمان بود سعیدالسلطنه برادرزاده ودامادش سمت معاونت‌او را داشت و پس ازعزل حاکم و احضارش به تهران او نیز به تهران آمد و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی= ۱۳۴۵ قمری در سن ۵۷ سالگی درتهران درگذشت ودر دزاشوب بخاك سپرده شد. نامبرده مانند سایر برادران وعموهای خویش وخودنظام‌العلماء مرد متولی بود.

## فریدون

فریدونخان گرجی در بدو امر از غلامان بود و در زمان نادرشاه ترقی کرده نایب قوللرآقاسی‌باشی یعنی یوزباشی غلامان شد و پس ازکشته‌شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ قمری در دستگاه محمدحسنخان قاجارکه داعیهٔ سلطنت داشت وارد خدمت شد. درسال ۱۱۶۷ قمری ازطرف او حاکم قم گردید و در سال بعدکه فتحعلیخان افشار آرشلوکه جزو امرای آزادخان غلجائی قرارگرفته بود قم را گرفت فریدونخان‌را دستگیر نمود وبعدکه فتحعلیخان بوسیلهٔ ابراهیم‌خان بفایری با محمدحسنخان سازش‌کرده و در سلك امرای او قرارگرفت فریدونخان آزادگردید. پس از کشته شدن محمد حسنخان قاجار در سال ۱۱۷۲ قمری وخاتمه یافتن حکومت و سُلطه‌اش در بعضی از قسمتهای ایران فریدونخان باهمان سمتیکه در دورهٔ پادشاهی نادرشاه داشت داخل در دربار شاهرخشاه نابینا شد. پس از اینکه احمدشاه دُرّانی نورمحمدخان افغان راکه درسال ۱۱۸۳ قمری‌ازطرف‌خودبه‌نیابت سلطنت شاهرخشاه‌تعیین‌کرده بوداودرابمعرات احضار نمود، بجای وی امیرخان قرائی را بخدمت شاهرخشاه گماشت وچون امیرخان از طرف احمدشاه گماشته شده بود چندی بعد شاهرخشاه اورا تغییرداده و فریدونخان را بجای او به نیابت سلطنت خود انتخاب‌کرد. نامبرده چند سالی نایب‌السلطنه وی بود و زمانیکه نصرالله میرزا و نادر میرزا پسران شاهرخشاه بسن رشد و بلوغ رسیدند مایل شدندکه خود در امورکارهای

---

۱ــ ۱۳۱۳ قمری.

۲ــ در سال ۱۳۱۵ قمری.

۳ــ در سال ۱۳۱۹ قمری.

پدر دخالت کرده و دست غیر را کوتاه نمایند، بنابراین نصرالله میرزا پسر بزرگتر که بیش از نادر میرزا طالب ریاست و فرمانروائی بود روزی فریدونخان نایب‌السلطنه را غافلگیر کرده او را کشت و خود زمام امور خراسان را ، با عدم رضایت پدر ، در دست گرفت .

فضل‌الله خان بشیرالملک در بدایت سن در معیت

## فضل‌الله

حاجی مصطفی‌قلیخان صارم‌الملک عموی خود که در آن زمان حکومت سبزوار وغیره را داشت درولایت بام چندی به‌نیابت مشغول بود و بعد ازسال ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۹ قمری جزء خدمتگزاران دربار شد . در ۱۲۹۳ بمنصب شاطرباشیگری یعنی نیابت پدر را داشت. در۱۲۹۶ قمری که حاجی‌محمدقلیخان‌شاطرباشی‌پدرش‌درگذشت‌بجای پدرخویش مستقلاً شاطرباشی‌شاه‌شد. درسال ۱۲۹۸ قمری ملقب به‌بشیرالملک گردید .

از این باشی‌ها دولت زیاد داشته و از آن جمله چاوش‌باشی بوده که دولت این عنوان و منصب راباو میداده است .

فضل‌الله‌خان بشیرالملک شاطرباشی

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه مثلا دوسال ۱۲۷۵ قمری معمول چنین بوده که حاجی سید بهاءالدین نامی چاوش‌باشی که دولت این عنوان و منصب را باو داده بوده است . در ایام حج محملی چند درکمال آرایش ترتیب داده و زینت بسته ویا هفده یدك که دولت باومیداده درکمال شکوه و اجلال ازبرای اطلاع و اعلام حاجیان و زایران بیت‌الله‌الحرام از محلات و بازار شهر گذشته و بعد همه آنها را به ارك میآورد . در این‌جا خطبه‌ای خوانده میشد و سپس منتظر جمع‌شدن حاجیان میگردید[1]. حالا هم حاجی سیدبهاء چاوش‌باشی و عملیاتش هست نهایت جور دیگری شده است . بشیرالملک عمر درازی کرد ، من او را دیده بودم و در حدود سال ۱۳۳۵ قمری درگذشت .

---

۱ــ باشی ازکلمه باش ترکی‌که بمعنی سر و رئیس است آمده و در الفاظ سابق‌که در آخر کلمه‌ای اضافه میشد بـه معنی رئیس بود . مثلا چاپارچی‌باشی یعنی رئیس پستخانه ــ قهوه‌چی‌باشی‌ــ آبدارباشی رئیس قهوه‌خانه یا آبدارخانه . مهندس‌باشی رئیس یا بزرگ مهندسین که اکنون آن را سرمهندس میگویند .

فضل‌الله‌خان بشیر الملك شاطرباشی

## فضل‌الله

کلنل[1] فضل‌الله آق اولی فرزند امان‌الله طبیب ، نصیرخاقان ، درسال ۱۳۰۴ هجری قمری = ۱۲۶۵ خورشیدی تولد یافته و پس از تحصیلات مقدماتی در ایران بفرانسه عزیمت کرد . تحصیلات عالی خود را در آنجا پایان داده در موقع انقلاب مشروطیت ایران بوطن مراجعت کرد. بمناسبت تشکیل ژاندارمری خزانه ، در زمان مستشاری مستر شوستر، داخل ژاندارمری گردیده و بمعاونت ژاندارمری خزانه برگزیده شد . پس از برهم‌خوردن اوضاع خزانه‌داری و عزیمت مستر شوستر ، ژاندارمری خزانه هم ازخزانه‌داری منتزع گردید وچون ژاندارمری دولتی بریاست ژنرال یالمارسن تشکیل میافت، ژاندارمری خزانه تماماً در اختیار ژاندارمری دولتی و فرماندهی ژنرال یالمارسن قرارگرفت که مبنای تشکیلات اولیهٔ آن اداره بود . در این تشکیلات در آغاز کار با دودژیمان[2] شروع بکارکرد و تعلیم و تربیت نفرات و افسران شروع وکلنل در دژیمان دوم بسمت معاونت و آجودانی دژیمان دو برگزیده شد . در مسافرتهای جنوب و غرب ایران‌که ژنرال یالمارسن برای شناسائی اوضاع ایران و تهیهٔ واحد ضروری اقدام میکرد ، همه جاکلنل فضل‌الله آق اولی درمعیت مشارالیه بود . یالمارسن برای تربیت افسر

۱ــ سرهنگ .

۲ــ هنگ .

فضل‌الله آق اولی

و گروهبان و افراد ، مدارسی بسیار منظم ومرتبی تشکیل داد که هردوره با عملیات، در حدود دو سال بطول میانجامید . کلنل درضمن تمام‌خدماتی که داشت، دورۀمدرسه را نیز بپایان رسانید و با اردوی اعزامی به لرستان در معیت فرمانده رژیمان دوم ژاندارمری بـه لرستان عـزیمت نمود و عملیات انتظامی و خلع سلاح عشایـر آن حدود خاتمه پذیرفت . پس از تشکیل یك رژیمان ژاندارمری درلرستان تحت فرمان یك افسر سوئدی اردوی اعزامی به تهران معاودت کرد. پس از این‌خدمت، مشارالیه بسمت معاون وآجودان ژنرال فرماندۀکل ژاندارمری انتخاب گردید . درهمین‌موقع جنگ اول‌جهانی شروع شد و افسرانی‌که در خدمت دولت سوئد بوده ومأمور ایران شده بودند، همه خدمت خود را ترك‌کرده و مراجعت نمودند . افسرانیکه دورۀ احتیاط را طی میکردند درخدمت ایران باقی‌ماندند. ولی‌جنگ عمومی سبب‌آشفتگی‌اوضاع ژاندارمری گردید ورژیمان فارس ـ کرمان ـ اصفهان ـ قزوین ـ همدان وکرمانشاهان به‌کمیتۀ اتحاد ملی پیوسته و فقط قوای مرکزی ژاندارمری رژیمان اول و دوم باقی‌ماند . در این موقع مرحوم‌کلنل فضل‌الله آق اولی با سمت فرماندهی باطالیان[1] مستقل یزد مأمور یزد گردید . در دورۀ زمامداری وثوق‌الدوله[2] ، مجدداً ژاندارمری توسعه یافت ، قوای یزد احضار شد. رژیمانی برای قـم ، اراك ، ولایات ثلاث[3] و بروجرد تشکیل داده شد و بـاطالیان دیگری مأمور ماندندان گردید . در این موقع صحبت قرارداد بین ایران و انگلیس پیش آمد ، مستشارانی برای دارائی و ارتش از طـرف انگلستان بایران آمدند . کمیسیون مختلط از انگلیسی و ایرانی برای بررسی نسبت بوضع ارتش ایران و تـرتیب تشکیلات آن و تهیۀ افراد و استفاده از بنیچه و غیره تشکیل یافت . در این کمیسیون غالب رجال نظامی ایران شرکت داشتند ولی‌چون کلنل فضل‌الله بزبان فرانسه و انگلیسی هردو مسلط بود ، مشارالیه

---

۱ـ گردان .

۲ـ حسن وثوق .

۳ـ ملایر ـ تویسرکان و نهاوند .

۱۷۸ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱ـ دیکسون Dikson .

۲ـ در مستعمرات این چنین بوده و هست . خدا پدر وثوق‌الدوله عاقد قرارداد را بیامرزد ! ...

در آذربایجان عهده‌دار گردید.

در سال ۱۳۳۱ قمری = ۱۲۹۱ خورشیدی بریاست کل شهربانی ودرجهٔ سرداری و ملقب بلقب سردارهمایون‌شد. پس‌ازآن‌به‌ترتیب‌بحکومت تهران ـ ریاست بریگاد مرکزی ـ کفالت وزارتجنگ ـ ریاست تفتیش قشون ـ حکومت اراك و در سال ۱۲۹۹ خورشیدی بریاست دیویزیون قزاق منصوب گردید[1] وبیشتر این سمت‌ها باشاره وپشتیبانی بیگانگان بود وپس‌ازکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی بادرجهٔ سرلشکری داخل نظام‌نوین گشت وبعضویت شورات عالی‌نظام انتخاب گردیدوسرانجام در رضائیه درسن ۵۹ سالگی‌درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد.

**قاسم** دکترقاسم غنی متولد درسال ۱۲۷۲ خورشیدی فرزند سیدعبدالغنی سبزواری که تحصیلات ملبی وادبی‌خودرا دربیروت و پاریس‌به پایان برد و پس‌از بازگشت به ایران رشتهٔ پزشکی خویش‌را، مانند بیشتر پزشکان، تقریباً ترك نمود و داخل در سیاست و تألیف کردن‌کتب شد. در دوره‌های ۱۰ـ۱۱ـ۱۲ و ۱۳ ازمشهد به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید وبعد وزیر وسفیر نیز شد. در مدت‌حیات خودکتبی چند ترجمه‌کرد وآثاری چند تألیف نمودکه مهمتر از همه‌آنها دو جلد تاریخ تصوف درایران وبیان افکار خواجه حافظ است وآخرین تألیف وی بحثی درتصوف میباشد. نامبرده پس از بیماری ممتد در آمریکا در سال ۱۳۳۱ خورشیدی در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

**قاسمعلی** درسال ۱۲۴۳ قمری پس‌از اینکه آرتش ایران از روس‌ها شکست خورد محمدمیرزا[2] که فرمانده قسمتی از قوای ایران در جبههٔ قفقاز بود پس‌ازعقب نشینی قاسم علیخان بهارلو از افسران توپخانه را با نه عراده توپ و سیصد غلام قراجه داغی‌بهمراه خودش راه اردبیل‌را بر گرفتند و از معارف‌که در این‌هنگام همراه محمد میرزا رهسپار اردبیل شدند میرزا نصرالله اردبیلی[3] ومیرزا علی اکبر کرایلی بودند. الله‌وردیخان‌که درزمان پادشاهی ناصرالدینشاه رئیس توپخانه بود و در سال ۱۳۰۴

---

۱ـ در سال ۱۲۹۹ خورشیدی‌که ازطرف شاه بفرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شد احمد شاه او را بسمت قزوین‌فرستادکه مانع‌آمدن قزاقها به‌تهران‌شود. بدبختانه نه شاه‌مملکت نه هیأت دولت ونه رئیس‌تازه دیویزیون قزاق از پیش‌آمد وجریان‌کودتا چندان اطلاع درستی نداشتند که موضوع ازچه‌قراراست وبعد چه خواهد شد! نامبرده باشتاب هرچه تمامتر باستقبال اردو شتافت ولی به محض اینکه رسید او را توقیف‌کردند و فرمانش را ندیده و نشنیده گرفتند.

۲ـ محمد شاه.

۳ـ صدرالممالك.

هجری قمری در گذشت پسر همین قاسمعلیخان بهارلو بوده است[1].

قلی‌خان عضو کارگزاری تبریز
مهماندار سفراء

**قلی** چون سابقاً بیشتر مأمورین سیاسی خارجی از راه روسیه بایران می‌آمدند و اسهل طرقهم همین راه بود از این جهت دولت برای راهنمائی و پذیرائی از آنان یکی از کارمندان کارگذاری آذربایجان را برای این کار انتخاب کرده بود و آن شخص قلی‌خان بود که سالیان متمادی عهده‌دار سمت مزبور بوده است.

قلی‌خان که درجهٔ سرتیپی! خارج از فوج داشته سمت و عنوانش مهماندار سفراء و مستشار بود و تا سال ۱۳۰۶ قمری در این سمت باقی و برقرار بوده و از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری حاکم گرگر آذربایجان نیز بوده و ازسال ۱۳۱۰ قمری ببعد نامی از او جزو مأمورین دولت نیست و ممکن است که در این سال فوت کرده باشد.

**قهرمان** قهرمانخان نیرالسلطان در سال ۱۳۱۸ قمری در زمان ولیعهدی محمدعلیشاه امیرآخور وازسال ۱۳۱۹ قمری قراشباشی او بود و ملقب بلقب نیرالسلطان گردید. در سال ۱۳۲۴ قمری که محمدعلی میرزا بسلطنت رسید او را بهمراه خویش از تبریز به‌تهران‌آورد و حاجب‌الدوله خود نمود. قهرمانخان درزمان حاجب‌الدولگیش خانم‌باشی زن سوگلی ناصرالدینشاه راگرفت و ازوی دوپسر و دو دختر پیدا کرد[2].

**کاظم** میرزا کاظم معروف بـه شیمی و متخلص به شیوا در سال ۱۲۵۰ هجری قمری در محلات زاده شد. فرزند میرزا احمد محلاتی از شاگردان اعزامی دستهٔ سیم‌بوده‌که ازطرف دولت درسال ۱۲۷۵ قمری بفرانسه فرستاده شد. نامبرده از شاگردان پیشرو با استعداد و با ایمان بود. درعلوم شیمی و داروسازی تحصیل کرد ومدتی‌هم دریکی از مدارس شهردوان[3] به تحصیل گیاه شناسی پرداخت. پس‌از

---

۱ـ بشرح حال الله‌وردیخان به جلد اول همین کتاب رجوع شود.

۲ـ باشی مخفف دختر باغبان باشی است وچون نامبرده دختر باغبان باشی اقدسیه بود ابتداءکه زن ناصرالدینشاه شد معروف گردید بخانم دختر باغبانباشی و کم‌کم نامش تخفیف پیدا کرد تا رسید بخانم باشی.

۳ـ Rouen

میرزا کاظم شیمی

بازگشت بایران معلم مدرسه دارالفنون شد وچون در رشتهٔ تدریس شیمی تخصص داشت از این جهت به میرزا کاظم‌خان شیمی معروف و مشهور شد و بعدها کلمهٔ شیمی برای احفاد و اعقاب وی نام خانوادگی گردید. وی در زمان خودش از پرکارترین معلمین دارالفنون بود و کتب متعددی در زمینه‌های گوناگون ترجمه و تألیف نمود و سرانجام در ۲۱ شوال ۱۳۱۳ قمری درگذشت[1].

کاظم

من شرح‌حال میرزا کاظم فیلسوف‌الدوله رشتی را دربجلد سیم صفحهٔ ۱۳۸ رجال ایران مشروحاً نوشته‌ام فقط در سال فوتش باعتبار

میرزا کاظم فیلسوف‌الدوله

گفتهٔ یکی از اعقاب وی که دربجلدجهان پزشکی مندرج بود منهم سال ۱۲۸۶ خورشیدی برابر با سال ۱۳۲۵ قمری ذکر کردم. درصورتیکه نامبرده در سال ۱۳۲۳ قمری که برابر با سال ۱۲۸۳ خورشیدی میباشد فوت کرده و تولدش در سال ۱۱۶۳ خورشیدی بوده است. بنابراین سال تولد و فوتش را در اینجا تصحیح کرده و عکسش نیز درج گردید.

میرزا لقمان که اونیز از سال ۱۲۹۱ قمری از اطبای دربار سلطنتی بوده و در سال ۱۳۰۳ قمری ملقب به لقمان‌الملك شد. در سال ۱۳۰۸ قمری بجای میرزا علی دکتر رئیس‌الاطباء حکیم‌باشی کل نظام گردید و چند سالی عهده‌دار شغل مزبور بود ودرسال ۱۳۲۳ قمری پس ازدرگذشت پدرش اوهم ملقب به فیلسوف‌الدوله شد پسراکبر وارشد همین میرزا کاظم رشتی ملك‌الاطباء فیلسوف‌الدوله بوده است.

---

۱ــ مادر میرزا کاظم که ازعارفات بوده و خواهر میرزا اسحق محلاتی است که از عرفاء و شعراء و متخلص بانور بود و در سال ۱۲۶۰ قمری در تهران درگذشت.

**کوچك**

میرزا کوچك‌خان نام اصلیش یونس و پسر میرزا بزرگ رشتی بوده و در سال ۱۲۵۹ خورشیدی در رشت متولد شد و چون میخواست که درسلك روحانیون درآید از این جهت مشغول به تحصیل علوم دینیه در رشت و تهران گردید .

مدتی معمم در تهران جزو طلاب مدرسه صدر مشغول به تحصیل بود و بعد در زمرهٔ مشروطه‌خواهان و حتی مجاهدین درآمد .

در سال ۱۳۲۹ قمری = ۱۲۸۹ خورشیدی که محمدعلیشاه مخلوع ، به پشتیبانی و همراهی روس‌ها، به گمیشان وارد شد و دوباره خواهان تاج وتخت ایران شده بود، عده‌ای داوطلب ومجاهد با قوای دولتی همراه شده برای دفع وی باسترآباد راهی شدند . یکی از آن مجاهدین میرزا کوچك‌خان صاحب عنوان بود که در ضمن جنگ در گرگان هدف گلوله

میرزا کوچك‌خان

قرار گرفت و بعد جراحاتش التیام یافت .

در سال ۱۲۹۲ خورشیدی چند نفر از مبلغین عثمانی بعنوان ترویج اتحاد اسلام بایران آمدند و دم از اتحاد مسلمین میزدند و اشخاصی را هم برای این موضوع تبلیغ میکردند .

میرزا کوچک‌خان چون مردی مذهبی و ایده آلیست[1] بود گفته‌های آنان را باور کرده از روی ایمان بمسلك ایشان گروید و بعد در سال ۱۲۹۳ خورشیدی عازم گیلان شده و با رفقای همفکر خویش در این سال شروع کردند بدادن تشکیلاتی بنام اتحاد اسلام و برای اینکه مصون و محفوظ بمانند در جنگلهای اطراف رشت اقامت گزیدند .

دراین ایام عده‌ای بدور میرزا کوچک‌خان جمع شدند وبعد اوشروع باقدامات ومبارزه با حکومت‌های دست نشانده بیگانه نمود. بتدریج وبمرور ایام، افراد مسلح او، بدون ظلم و تعدی کردن بمردم ، بالغ برچندین هزار گردید .

میرزا کوچک‌خان و دکتر حشمت

بیگانگان که وثوق الدوله را بروی کار آوردند ونخست‌وزیر ایران نمودند، نامبرده باوجود اینکه مانند بیشتر زمامداران این مملکت عقب‌افتاده مردطمّاع، اخّاذ وخائنی بود معذلك نظمی بامور داد و بعضی از یاغیان را گرفته سر به‌نیست کرد .

برای اینکه راه رفتن ومسیر انگلیس‌ها از ایران به قفقاز باز باشد ومانعی درحلو اقدامات وعملیات آنان پیش نیاید، وثوق‌الدوله خواست که بقائله میرزا کوچک‌خان وجنگلی‌ها هم‌خاتمه دهد . مکرر اشخاصی راکه عنوانی داشتند برای مذاکره با وی و دعوت او را باطاعت دولت به جنگل فرستاد. پس‌ازمذاکرات‌زیاد میرزا کوچک‌خان ذیربار نرفت و جوابش بفرستادگان وثوق‌الدوله این بود : « درکشور باید اصلاحات اساسی آغاز گردد . باید از نفوذ و دخالت بیگانگان کاسته شود بنابراین اطاعت از دست‌نشاندگان بیگانه و حتی مذاکره با چنین اشخاص مورد ندارد » . همه آنان را به تناوب معقولانه جواب کرد و آنها نیز مأیوسانه به تهران بازگشتند .

همینطور تشکیلات میرزا کوچک‌خان با جنگلی‌ها برقراربود تا اینکه کابینهٔ دست‌نشانده

---

۱ــ خیال‌اندیش

وثوق‌الدوله سقوط کرد و کم‌وبیش دست‌نشاندگان دیگر روی کار آمدند آنها هم برای قلع‌وقمع او و اعوانش نتوانستند کاری از پیش ببرند تا اینکه کودتائی با نقشه‌های خاصی پیش آمد و اوضاع ایران هم‌بمناسبت تغییرات کلی در اوضاع عالم[1] بکلی تغییر کرد و دگرگون گردید ...

جنگ‌هائی با میرزا کوچک‌خان صورت گرفت و سرانجام شکست خورد و رفقایش هم او را تنها گذاشتند و هنگام عقب‌نشینی با فرار بسمت خلخال بواسطهٔ سرمای سخت در کوهستانهای آن نواحی در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در حدود سن ۴۲ سالگی تلف گردید. مدت کروفر او هفت سال طول کشید.

میرزا کوچک‌خان بطوریکه پیش گفته شد مردی بود متدین، برخلاف سایر رفقاء و همکارانش بسیار درستکار، وسواسی، مردد، ساده، خوش‌قیافه و خوش‌اندام. همیشه قسمتی از کارهایش را با استخاره انجام میداد و در این کار خیلی معتقد و مصر بود.

دونستروویل فرماندهٔ قوای انگلیس در ایران و در جبههٔ قفقاز بود در کتاب خود راجع بوی چنین مینویسد: «میرزا کوچک‌خان شخصاً از طبقات پائین بوده و بقراریکه شهرت دارد درمذهب خیلی متعصب است و ازلحاظ هوش و عقل چندان میرز نیست. بعقیدهٔ من میرزا کوچک‌خان از وطن‌خواهان حقیقی است وامثال اودر ایران نادر وکمیاب است، ولی نامبرده مانند همهٔ وطن‌پرستان واقعی خطمشی غلطی را پیش گرفته و نمیتواندتشخیص بدهد که دیگران اورا آلت پیشرفت مقاصد خود قرار داده‌اند. قریب بیست نفر از افسران آلمانی ـ عثمانی و دروس اطراف او را گرفته‌اند».

## کیومرث

کیومرث میرزا پسر سی و دویم فتحعلیشاه قاجار که در سال ۱۲۲۴ قمری متولد شده و در زمان پدر ملقب به ابوالملوک و در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه ملقب به ایلخانی و ملک‌آرا بوده است.

پس‌ازمرگ فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری، درایران، مانند همیشه اوقات وازمنه، انقلاب و هرج ومرج غریبی تولید گردید و جمعی ازشاهزادگان برای خود داعیهٔ سلطنت داشتند. علیخان ظل‌السلطان برادر تنی نایب‌السلطنه عباس میرزا و پسر دهم فتحعلیشاه در تهران اعلام سلطنت نموده بنام عادلشاه خود را شاه خواند و سکه بنام علیشاه زد و سلطنتش فقط مدت چهل روز طول کشید. در این ایام کیومرث میرزا با او همکاری کرده و در دستگاه سلطنت شاه چهل روزه مشغول برتق و فتق امور بود. چون شنیدکه لشکر اعزامی ظل‌السلطان بفرماندهی امامویردی میرزا از لشکرمحمدشاه سخت شکست خورده و پراکنده شده‌اند باین‌جهت به بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم[2] رفته درآنجا پناه برد وبست نشست و روزیکه محمدشاه وارد تهران گردید، برای طلب عفو، باستقبال اوشتافت لکن محمد شاه او را با الله‌وردی میرزا پسر هفدهم فتحعلیشاه که ازطرف ظل‌السلطان بحکومت قم منصوب شده بود و با اوهمکاری نزدیک داشت هردو عموهای خودرا به دربند شمیران تبعید نموده و زیرنظر

---

۱ـ پس از جنگ بین‌الملل اول.

۲ـ شهر ری.

قرار گرفتند .

کیومرث میرزا ابوالملوک ایلخانی ملک‌آرا

محمدشاه درسال ۱۲۵۰ قمری دو تن از برادران و عموی خود را کور کرد ودر سال ۱۲۵۱ قمری ده نفر از شاهزادگان یعنی عموها و عموزادگان خویش را باردبیل فرستاد ودر آنجا زندانی نمود وبعد بواسطهٔ بروز وبا درتهران به‌آبادی امامه رفت ومدت دو ماه در آنجا اقامت نمود. دراین‌ایام این‌دوشاهزاده مذکور در بالاکه در دربند تبعید و زیر نظر بودندهراسناك شده که‌مبادا آنانهم مانند شاهزادگان فرستاده شده باردبیل موردعتاب وعقاب‌واقع شوندباین‌جهت وسبب‌باتفاق‌یکدیگر از دربند خارج شده واز راه‌کردستان به بغدادفرار کردند . کیومرث میرزا به مکه وشامات رفت و الله‌وردی میرزا به‌اسلامبول [۱].

مدتی از رفتن کیومرث میرزا بخارج از مملکت نگذشت که دوباره با اجازهٔ محمدشاه بایران بازگشت و وارد کار گردید . درسال ۱۲۶۲ قمری الله قلیخان ایلخانی را برحسب حکم محمدشاه از قم به بین‌النهرین [۲] برده و درآنجا تبعید نمود.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بسمت ایلخانیگری ایل قاجار منصوب شد و در سال ۱۲۷۵ قمری علاوه بر منصب وشغل ایلخانیگری حاکم مازندران و گرگان [۳] نیزشده ودر این سال ملقب به ملک‌آرا گردید و هوشنگ میرزا پسر اکبر و ارشدش بسمت نیابت [۴] او منصوب شد و بعداً ملک‌آرا درسلك وزراء دارالشوری منسلك گردید .

در سال ۱۲۸۱ قمری بحکومت بروجرد منصوب شد و ازطرف خود هوشنگ میرزا [۵] پسر بزرگ خویش را به نیابت حکومت مزبور فرستاد . در سال ۱۲۸۳ قمری بحکومت استراباد [۶] منصوب شد ودرسال ۱۲۸۸ قمری بسمت کشیکچی‌باشیگری برقرار گردید .

کیومرث میرزا ملک‌آرا درسال ۱۲۸۹ قمری درسن ۶۵ سالگی درتهران درگذشت و لقب ملک‌آرائی وی درسال ۱۲۹۵ قمری به عباس میرزا پسر دویم محمدشاه که قبلا لقبش نایب‌السلطنه بود داده شد .

---

۱ـ راجع بشرح حال الله‌وردی میرزا به مجله اول صفحهٔ ۱۵۳ رجوع شود .

۲ـ عراق .

۳ـ بجای لطف‌الله میرزا پسر بیست وسیم عباس میرزا نایب‌السلطنه که در سال ۱۲۸۷ قمری ملقب‌به شعاع‌الدوله شد . ۴ـ معاونت .

۵ـ هوشنگ میرزاعلاوه براینکه سالها معاونت پدرخویش‌را عهده‌دار بوددرسال ۱۲۹۰ قمری رئیس یکهزار سوار افشاردویرن شده و ملقب به ایلخانی گردید . ۶ـ گرگان .

**لطف‌الله**

لطف‌الله میرزا شعاع‌الدوله پسر بیست وسیم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و نوهٔ دختری علی‌قلیخان عم فتحعلیشاه قاجار بود. در سال ۱۲۷۲ هجری‌قمری حاکم‌ماز ندران‌شد ودرسال ۱۲۸۷ قمری که‌حکمران سبزوار بود بلقب شعاع‌الدوله ملقب گردید. درسال ۱۲۹۰ قمری مدت کمی بحکومت همدان برقرار شد[1] وبعد بحکومت اردبیل منصوب گردید. دراین‌سال[2] که حاکم اردبیل‌بود هنگامیکه فتحعلی‌خان صاحبدیوان پیشکار ولیعهد بهمراه مظفرالدین‌میرزا عازم تهران بود شعاع‌الدوله را از اردبیل خواسته و در غیاب خود او را نایب‌الحکومه تبریز نمود. در سال ۱۲۹۶ قمری نیز برای بار دوم حاکم تبریز شد و در سال ۱۲۹۷ قمری درپیشکاری میرزا احمدخان مشیرالسلطنه نیزحاکم تبریز بود.

نامبرده در سال ۱۲۹۹ قمری درگذشت و لقبش در سال ۱۳۰۰ قمری به حاجی ـ سلیمان میرزا پسر فریدون‌میرزا پسر پنجم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه داده شد.

**مادروس**

مادروس یا مادتیروس خان ارمنی از اهالی جلفای اصفهان بوده که در جوانی برای تحصیل علم به مسکو رفت و تحصیلات خود را در روسیه انجام داد و دانشکدهٔ السنه شرقیه لازارف سن پطرزبورگ[3] را تمام کرد و سپس بایران بازگشت ودرمدرسهٔ دارالفنون‌مشغول بتدریس زبان‌روسی گردید. درسال ۱۳۰۹ قمری که ناصرالدین‌شاه بهوس‌آموختن‌زبان روسی‌افتاد مدتی‌درنزد مادروس‌خان‌شروع کرد بدرس خواندن و یاد گرفتن زبان روسی. نامبرده مدت ۳۲ سال متوالی[4] معلم زبان روسی مدرسه دارالفنون بود و در اواخر عمر اسکندر خان پسرش که او نیز زبان روسی را خوب میدانست و افسر قزاقخانه بود ومیز بیلیارددراخوب میساخت نیابت اورا بعنوان خلیفه‌عهده‌دار بود و پس از درگذشت پدر بجای وی او نیزسالها معلم زبان روسی در دارالفنون بوده و زبان روسی را تدریس میکرد[5].

مادروسخان

مادروس‌خان‌چندسالی‌هم، ازسال ۱۲۹۰ قمری، درضمن تدریس در دارالفنون، دردارالطباعهٔ

---

۱ـ در کتاب آلمائر والآثار بجای لطف‌الله سیف‌الله نوشته‌شده و اشتباه‌است. ۲ـ ۱۲۹۰ قمری.
۳ـ لنینگراد. ۴ـ ازسال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۲ قمری سال فوتش.
۵ـ عکس اسکندر خان پسر مادروس‌خان در مجلد دوم صفحهٔ ۳ کتاب رجال ایران چاپ شده به صفحهٔ مزبور رجوع شود.

دولتی ودارالترجمه خاصه شاه مترجم روسی وفرانسه بود .

در سال ۱۲۹۶ قمری که بریگاد قزاق تحت تعلیمات افسران روسی درایران بریاست سرهنگ دومانتویچ [۱] تشکیل یافت مادروس خان چون زبانهای روسی و فرانسه را خوب میدانست از این جهت ابتداء بعنوان مترجمی در قزاقخانه استخدام گردید و بعد بتدریج دارای مناصب نظامی شده تا بدرجهٔ امیرتومانی رسید ورئیس سناد شدکه باصطلاح آندمان اورا رئیس اتامازور میگفتند. نامبرده ازسال ۱۲۹۶قمری، ابتداء تشکیل قزاقخانه، تاسال ۱۳۲۲ قمری که در گذشت در ریاست ۶ تن از رؤسای بریگاد قزاق [۲] مدت ۲۶سال مترجم

مادروسخان

امان‌الله میرزا ضیاءالدوله

ورئیس سناد بوده است وپس ازاو شاهزاده امان‌الله میرزا [۳] با درجهٔ امیر تومانی بریاست

---

۱ـ Doumantovitch

۲ـ دومانتویچ Doumantovitch ـ کوزمین کاراوایف Koozmin Caravaief ـ چارکوفسکی Tcharkofsky ـ شناوار Chenaver ـ کاساکوفسکی Kasakofsky ، چرنازوبوف Tchernazoubof

۳ـ ضیاءالدوله متوفی درسال ۱۳۳۰ قمری .

سناد بریگاد قزاق منصوب گردید .

**مجید** مجیدخان پسر حاجی‌محمدخان ابری حاجب‌الدوله که درجزو ۴۲ نفر شاگردان اعزامی ازطرف دولت درسال ۱۲۷۵ قمری بوده و چون تحصیلاتش درایران ناقص بود هنگام ورود به پاریس دورهٔ دبیرستان را می‌دید که‌بعد وارد مدارس عالیه شود . باغ مجیدآباد واقع‌درشمال شرقی تهران را پدرش احداث وآباد کرد و بنام پسرش باغ مزبور را نام‌گذاری نمود و امروزه آن باغ و اداضی اطراف آن بنام تهران‌پارس معروف میباشد .

**مجید** مجیدآهی فرزند میرزا ابوالقاسم‌خان آهی [۱] ، منشی اول سفارت روس ، در سال ۱۲۶۵ خورشیدی درتهران متولد شد و تحصیلات ابتدائی خود را در تهران انجام داد . در سال ۱۲۸۶ خورشیدی در سن ۲۱ سالگی برای فراگرفتن تحصیلات‌عالیه به مسکو سفرنمود وپس ازطی‌دورهٔ دانشگاهی واخذلیسانس‌قضائی

مجید آهی

در سال ۱۲۹۶ خورشیدی به تهران بازگشت . پس از مراجعت ، چندی در مدرسهٔ علوم سیاسی مشغول به‌تدریس شد . درسال ۱۲۹۸ خورشیدی کمیسر عالی [۲] گشت ومدت دوسال در بندر پهلوی [۳] دراین سمت خدمت نمود . پس ازبازگشت بتهران وچند ماه بیکاری‌بمعاونت وزارت فرهنگ منصوب شد . سمت بعدی وی مستشاری دیوان عالی کشور بود که چهارسال

---

۱ـ متوفی در سال ۱۲۹۰ خورشیدی= ۱۳۳۰ قمری .

۲ـ رئیس ادارهٔ شیلات .

۳ـ انزلی .

بطول انجامید . درسال ۱۳۱۲ خورشیدی والی فارس شد وبیش ازدو سال دراین سمت باقی ماند . دراواخر سال ۱۳۱۴ خورشیدی بمقام وزارت راه و یا باصطلاح آن‌روزها بوزارت طرق‌وشوارع‌برگزیده‌شد وتا۱۳۱۷ خورشیدی دراین مقام‌باقی‌وبرقرار بود و وزارت او در موقعی‌بود که ساختمان راه‌آهن سراسری ایران را مشغول بودند وکار نزدیك باتمام بود. در سال ۱۳۱۸ خورشیدی، برای موضوع‌اراضی‌قریهٔ آه وچشمهٔ‌آب‌علی، خود ویکی دو نفر از بستگانش‌که مالك آنحدود بودند زندانی شدند وبعد به ترتیباتی آزاد گردیدند .

از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۱ خورشیدی در کابینه‌های علی منصور ـ محمد علی فروغی و علی سهیلی وزیر دادگستری بود. آخرین شغل وی سفارت‌کبرای ایران در شوروی از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ خورشیدی ، در سالهای سخت دوران جنگ جهانی دوم، بود وی‌به عنوان سفیرکبیر ایران در شوروی چند ماهی در کوی‌بیشف[1] و بقیهٔ مدت هم در مسکو بکار خود مشغول بود. درپایان اقامت در مسکو سخت بیمار گشت و بیماری قلبی وی طوری بود که یك هفته پس از مراجعت به تهران در سن ۶۰ سالگی درگذشت .

مجید آهی علاوه بر تسلط واحاطهٔ کامل بزبان فارسی و روسی به زبان فرانسه نیز آشنائی‌کافی داشت وبا وجود کثرت مشغله چند اثر از زبان روسی و فرانسه بفارسی‌ترجمه نمود لکن چاپ نشده است و یادداشتهائی نیز از وی باقی مانده‌که فرصت استفاده و تنظیم آنهارا نیافت .

## محسن

محسن‌میرزا پسر بزرگ و ارشد عبدالله میرزا متخلص به دارا پسر یازدهم فتحعلیشاه و یکی ازشاهزادگان فاضل قاجاریه بوده است . در سن بیست سالگی عباس‌میرزا ولیعهد او را بآذربایجان خواست و یکی از دخترهای خود را بحبالهٔ نکاح او درآورد و او را داماد خود نمود[2].

پس‌از مرگ عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، در اواخر پادشاهی محمدشاه و از اوایل سلطنت ناصرالدینشاه وارد دستگاه سلطنتی‌ودربارشد ودرنزدناصرالدینشاه‌خیلی‌مقرب وطرف شوروی بود. درسال۱۲۶۳قمری‌نیز که‌ناصرالدینشاه در زمان ولیعهدی‌بجای‌یهمن میرزا به‌آذربایجان فرستاده شد محسن میرزا ندیم ولیعهد بود .

محسن میرزا در سلطنت ناصرالدینشاه دوبار امیرآخور وعنوانش رئیس ادارهٔ اسطبل خاصه مبارکه‌ا وامیرآخوری بود واین شغل و سمت در دوره‌های پادشاهی سلاطین قاجار از مشاغل مهمه دربار سلطنتی بوده است .

محسن میرزا نیز مانند پدر خویش شاعر بوده و تخلصش در اشعار سلطانی میباشد .

---

۱ــ Kouibychev این شهر سابقاً سامارا Samara نام داشت .

۲ــ عباس میرزا نایب‌السلطنه چهل وهشت‌ا فرزند داشته‌که از این عده ۲۶ تن‌آن پسر و ۲۲ تن دیگر دختر بوده‌اند

نامبرده تألیفاتی داردکه منقات وی بهترین تألیف او است .

محسن میرزا امیرآخور

محسن

سید محسن حکیم یا آل حکیم متولد سال ۱۳۰۶ قمری در نجف فرزند سیدمهدی حکیم بوده و در سال ۱۳۶۵ قمری = ۱۳۲۵ خورشیدی که آقا سید ابوالحسن اصفهانی درگذشت نامبرده مرجع تقلید جمعی از شیعیان عراق گردید و پس از فوت حاج‌آقاحسین بروجردی در قم درسال ۱۳۴۰ خورشیدی = ۱۳۸۰ قمری مرجعیت تام در میان شیعیان ۱۲ امامی پیدا کرد و در سال ۱۳۴۹ خورشیدی = ۱۳۹۰ قمری در سن ۸۴ سالگی درکاظمین درگذشت و در نجف بخاك سپرده شد .

سیدمحسن آل حکیم

از تألیفات وی حواشی بر کتاب عروةالوثقی تألیف مرحوم آقاسید محمدکاظم یزدی است و نیز کتاب مستمسك العروةالوثقی در دوازده مجلد میباشد[۱] .

---

۱ــ در یکی از سفرهای خود بعراق چند روزی در نجف در خانهٔ یکی از دوستان خویش‌که اصلا ایرانی و از آقازادههای نجف و شخص ممتون و محترمی بود اقامت داشتم .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

**محمد**

محمدخان زند معروف به بی‌کله[1] از دلاوران طائفه زندیه بوده و او را در دلیری و شجاعت در میان طـائفه زند پس از کریم‌خان و شیخ علیخان میدانند . از جمله دلیریهای او کشتن علیمردانخان چهارلنگه بختیاری دشمن سرسخت کریم‌خان وکیل است و شرح قضیه‌آن از این قرار میباشد . در سال ۱۲۶۷ قمری

۱ـ چون در یکی از جنگها باندازهٔ کف دست، سر او بواسطهٔ اصابت شمشیر قطع شده بود باین جهت او را بی‌کله میگفتند و بی‌کلگی برای او لقب شده بود .

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

روزی طالب شدم که مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی را که مرجع تقلید بود ملاقـات کنم . مهماندار من که گـویا انتسابی هم با ایشان داشت یکـی از پسرهای خـود را فرستاد و برای من وقت ملاقات گرفت و ساعت ده صبح من بملاقات ایشان رفتم . هنگامیکه وارد خانه ایشان شدم دیدم که دم پلهها پسرش .... ایستاده و گفت که من منتظر شما هستم که شما را خدمت آقا ببرم (من بطوریکه حس کردم آقازاده یعنی پسر مرحوم آقا سیدابوالحسن خیال کرده بود کـه من پولی بعنوان سهم امام یا بعناوین دیگر باخودآورده‌ام ومیخواهم به‌آقا تقدیم کنم بنابراین او باستقبال من آمده بود که پولها را به‌او تحویل دهم و ممکن هم هست که این‌طور نباشد) در هرصورت مرحوم آقاسیدابوالحسن مرا در کتابخانهٔ خود پذیرفت خیلی صحبت شد ومن سؤالاتی از ایشان کردم و ایشانهم جوابهائی به من دادند که هیچیك ازپرسش‌ها وجوابها را چون مقتضی نیست در اینجا متعکس نمیکنم، پس‌از مدتی صحبت از خدمت ایشان مرخص شدم چون نزدیك ظهر بود بخانه آمدم .

مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی آنچه که بنظر من آمد سیدی بود خیلی باهوش ـ زیرك ـ پرکار و مدبر درکار خود . میزبان محترم از من پرسید که چه صحبتهائی شد من تمام گفتگوها را برای ایشان نقل کردم، او گفت که خوب بود قبلا به من میگفتید که چه سؤالاتی میخواهید ازایشان بکنید تا من بشما میگفتم که مقتضی‌هست یانیست واگر ازمن‌هم، موضوعات مزبور را ، سؤال میکردید من هم همین جوابها را بشما میدادم .

در هرحال بمیزبان خودگفتم که آقاسیدابوالحسن مردی است خیلی پیر و عنقریب فوت خواهدکرد چه‌کسی جانشین او خواهد شد ؟ آن شخص محترم که خیلی وارد قضایا و جریانات بود به من چنین جوابداد ، « فعلا دو نفر نامزد مرجعیت و جانشینی آقا هستند یکی ایرانـی و در ایران است و آن دیگری عـرب و در نجف است ( مراد از ایرانی حاج آقا حسین بروجردی و از عـرب حاج سید محسن آل حکیم یا حکیم میباشد) انگلیس‌ها بحاج آقاحسین بروجردی چندان تمایلی ندارند و میل دارندکه حکیم مرجع تقلید شود لکن ایرانی هرگز زیربار عرب نمیرود و هرطور باشد یك ایرانی را علم خواهندکرد » .

(درعراقمرحوم حکیم‌راعرب‌میدانند درصورتیکه‌یکی‌ازبستگان‌نزدیك‌حکیم که دربغداد به تجارت اشتغال دارد و بانگارندهٔ این سطور در ایامیکه در بغداد بودم آشنائی پیداکرد، او چنین میگفت ، « ما اصلا عرب نیستیم هندی هستیم و حکیم نیای بزرگ ما از هندوستان

بقیه پاورقی در صفحه بعد

پس از اینکه کریم‌خان از عبدالله‌خان سردار آزادخان در محل موسوم به دواب از توابع سیلاخور شکست خورد و از آنجا به فارس روی آورد. محمدخان از همراهی کریم‌خان خودداری نموده و بکوههای بختیاری رفت و به اردوی علیمردان‌خان پیوست. علیمردانخان او را بخوبی استقبال کرد و در مجلس بزم او را پهلوی خود جای داد. در بین صحبت محمدخان خنجر خود را بیرون آورده و بشکم خان بختیاری فرو برد و او را بدین طریق کشت و فوراً از خیمه بیرون رفت وبسلامت از میان ازدحام ایل بختیاری و پنج شش هزار سوار و پیاده جان خود را بدر برد و چون به‌کرمانشاه رسید ایلهای آنجا را کوچانیده

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

بعراق‌آمده و درنجف سالها مشغول بطابت بود و از این‌جهت خانوادهٔ ما را حکیم میگویند و ما هم نام خانوادهٔ خویش را حکیم انتخاب کرده‌ایم».

در سفر دیگر خود که بعراق رفته ودرایامیکه درنجف اقامت داشتم در عمانخانه بودم آن شخص محترم و دوست گرامی من در ضمن صحبتهای متفرقه از این طرف و آن طرف یکی از گفته‌هایش این بود، «چندی قبل سفیر امریکا در عراق خواست بیاید به‌نجف و بعضی از علماء را ملاقات کند. حاکم نجف، باطلاع دولت، چهارنفر را معین کرد در مجلسی که سفیر حاضر میشود آنان نیز حضور داشته باشند. یکی از آن چهار نفر من بودم. آقای حکیم نیامد و حاضر نشد. سفیر وارد اطاق شد و در ضمن صحبت پرسید که نجف از چه زمانی مرکز روحانی شیعیان شده؟ جوابی در این باب بوی داده شد. بعد از اجازهٔ اجتهاد و مطالب دیگر پرسید، این موضوعات را هم بوی توضیح دادیم و از این قبیل سؤالات از ما نمود و بعد به بغداد بازگشت. متعاقب اوسفیر انگلیس به نجف‌آمد. این بارنیز حکومت همان چندنفر را تعیین کرد که در مجلس سفیر حاضر باشند. بازهم من در این مجلس جزو مدعوین بودم. این بار آقای حکیم حاضر شد وبعد درحدود یکساعت نیز با سفیر خلوت کرد و سفیر پس از این ملاقات و مذاکرات او هم به بغداد بازگشت». من در این سفر نیز طالب شدم که آقای حکیم را هم ملاقات‌کنم (آقاسید ابوالحسن اصفهانی هنوز مرحوم نشده بود) مهماندار من نوکر خودش را فرستاد وبرای من وقت ملاقات خواست. این دفعه خود میزبان هم بامن‌آمد و باتفاق هم رفتیم خدمت‌آقای حکیم.

آقای حکیم مردی بود خیلی مؤدب و خوش صحبت. در آن مجلس گفتگوهائی شد، من از تألیفات ایشان سؤال کردم. ایشان جوابدادند شرحی برعروةالوثقی نوشته‌ام. پرسیدم که رسالهٔ عملیه هم دارید؟ جوابدادند بلی. بایشان گفتم در رسالهٔ خود راجع به‌استعمال تریاك چه‌مرقوم فرموده‌اید؟ جوابدادند که نوشته‌ام مضر است. من بایشان گفتم که اگر من بجای آقا بودم مینوشتم که کشیدن وخوردن آن حرام است زیرا این سمّ مهلك بایرانی خیلی صدمه زده است و خیلی از افراد را بخود مبتلی کرده است. از این قبیل صحبتها زیاد شد و من از خدمت ایشان مرخص شدم. (نقل از کتاب خاطرات من).

و از داه دزفول و فارس به‌کریم‌خان پیوست[1] . کریم‌خان زند پس از اینکه علیمردانخان بختیاری و اسمعیل‌خان قبلی را درسال ۱۱۶۵ قمری درچهارمحال نزدیك چشمه زاینده‌رود شکست داد وآنان به ناچار فرار کردند. کریم‌خان پس از این فتح برای ولایات و ایالاتیکه به تحت تصرف خویش درآورده بود ازطرف خود حکامی منسوب و روانه‌نمود، ازآن‌جمله همین محمدخان زند را بحکومت کرمانشاه ـ لرستان وکردستان تعیین‌کرد . در اواخر همین سال که علیمردانخان بسمت کرمانشاه برای تصرف آن شهر دعسپار گردید ، کریم‌خان لشکری به تعداد سی‌هزار نفر به سرداری محمدخان و سرداران دیگر بجنگ او فرستاد . محمدخان که تهور و شجاعتش بیش از تدبیرش بود هنگامیکه به نزدیك لشکر علیمردانخان رسید به تنهائی نزدیك لشکر او رفته در مقابل خود مرد مبارز طلبید . افرادیکه در پشت سنگر قرار داشتند پس از شنیدن صدای او چند نفری از سنگر خارج شده بـه نزدیك وی آمدند و خواستند به‌بینند که این مرد مجنون کیست که به تنهائی برای جنگ کـردن آمده است. به‌محض‌رسیدن، محمدخان آنان را از پیش برداشت و چندین نفر را زخمی نمود و درحالیکه فرار میکردند آنها را دنبال کرد و خواست خـود را باندرون سنگر برساند که گلوله‌ای به پای چپ او و چندگلوله به اسب او اصابت‌کرد و اسبش درغلطید و نزدیك بود که محمدخان با پای شکسته که در خون خود غلطان بود دستگیر شود که کریم‌بیك زنگنه با سه سوار بسروقت او رسیده او را از میدان بدربردند و نجاتش دادند . لشکر زندیه که وضع سردار بزرگ خویش را این چنین دیدند آنها هم متفرق شدند و محمدخان بی‌تدبیر باپای شکسته‌خودرا به پری و کمازان رسانید. چندی بعد کریم‌خان دوباره اورا برای تصرف کرمانشاه فرستاد و پس‌ازپنج ماه محاصره، محمدخان نتوانست شهررا بگشاید، به‌این‌جهت خودکریم‌خان برای گرفتن آن عزیمت نمود و پس از شکست علیمردانخان و دیگران شهر را بتصرف خود درآورد . در سال ۱۱۶۶ قمری که‌کریم‌خان بجنگ علیمردانخان پرداخت

---

۱ـ راجع به‌پیوستن محمدخان زند به‌علیمردانخان بختیاری مورخین به‌اختلاف نوشته‌اند بعضی گفته‌اند پس از اینکه کریم‌خان از لشکرآزادخان در سیلاخور شکست خورد، محمدخان خود راکنار کشیده به‌کوه‌های بختیاری رفت و به‌علی‌مردانخان پیوست و برخی دیگر میگویند هنگامیکه فتحعلیخان افشار، به‌امرآزادخان، به‌تعقیب کریم‌خان پرداخت و کریم‌خان فرار کرده به‌کوه گیلویه رفت، محمدخان ازوی اعراض‌کرده وبه‌نواحی بختیاری راهی‌شد و به‌علیمردانخان که درآنجا بود پیوست وظاهراً شق اخیر باید درست‌تر باشد و راجع بطرز کشتن علیمردانخان هم مورخین در این باب باختلاف نوشته‌اند (بشرح‌حال علیمردانخان درمجلد دوم صفحه ۴۹۰ رجوع شود) .

و اورا شکست داد ، چون در این هنگام علیمردانخان از آزادخان کومك و یاری خواسته بود ، آزادخان درخواست اورا اجابت کرده و به یاری او آمد. هنگامی آزادخان بامداد او رسید که علیمردانخان بکلی شکست خورده و فراری شده بود . آزادخان خواست از راهیکه آمده بود دوباره به آذربایجان بر گردد اما کریم‌خان مانع بازگشت او شده و درصدد جنگ با وی بر آمد . شیخعلیخان و محمدخان دو سردار معروف او با اقدام کریم‌خان ومبادرت به‌جنگ مخالف و با بر گشت آزادخان و جنگ‌نکردن با وی موافق بودند. در این موقع آزادخان بوی‌پیغام داد که‌من‌بتو کاری ندارم، توهم مزاحم من مباش وبگذار که من‌از راهیکه آمده‌ام دوباره به جای خویش بر گردم . کریم‌خان چون در جنگ فائح و مغرور شده بود چندان اعتنائی به پیغام وی ننمود و در صدد دفع و دستگیری او بر آمد . شیخعلیخان و محمدخان این بار نیز با پیغام و درخواست آزادخان موافق بودند و به‌کریم‌خان تأکید کردند که مزاحم وی نشده و او را در رفتن آزاد گذارد . کریم‌خان باز به‌گفتهٔ دوسردار خود وقعی نگذاشت و جنگ را در سال ۱۱۶۷ قمری با آزادخان‌آغاز نمود . شیخعلی‌خان ومحمدخان‌دراین‌نبرد چندان‌دخالتی‌نکرده‌بلکه ازجنگ‌باآزادخان‌کمی‌مسامحه وخودداری نمودند. کریم‌خان از عبدالله‌خان برادر وسردار لشکرآزادخان در دواب از توابع سیلاخور بطوری شکست خوردکه به اصفهان و فارس گریخت . شیخ علیخان و محمدخان هم فرار کردند و به ملایر به پری وکمازان رفتند[1]. آزادخان گمان کرد که‌کریم‌خان نیز به‌آبادی پری رفته ودر آنجا پناهنده گردیده‌است، بنابراین بدآنجا شتافت وقلعه را محاصره کرد و سران زندیه سخت در مقابل دشمن مقاومت کردند . آزادخان چون دانست که تسخیر قلعه چندی به طول خواهد انجامید و باعث معطلی است از راه حیله و خدعه درآمد و آنان را به مصالحه وبستن قرارداد به‌آمدن به‌نزد خود دعوت کرد. سران زندیه روی سادگی‌یا عدم توانائی با پیشنهاد او موافقت نمودند، هنگامیکه برای مذاکره حاضر شدند تمام‌آنها بامر آزادخان زندانی گردیدند و بعد آنان را دستجمعی باتفاق شیخعلیخان و محمدخان و سایر بزرگان‌آن طایفه‌که جمله ۱۷ نفرخرد وبزرگ بودند[2] با مادر کریم‌خان و مادرشیخعلیخان و جمعی دیگر از زنان[3] و اطفال زندیه را گرفتارکرده با علم‌خان افغان یکی از سرداران

---

۱ــ چون غنائم بیشماری نصیب سران لشکر آزادخان‌گردید از این جهت فراریان را دنبال نکردند و مشغول به جمع‌آوری غنائم شدند .

۲ــ در تاریخ زندیه بنام مجمل‌التواریخ ۱۵ نفر ذکر شده .

۳ــ در مجمل‌التواریخ عدهٔ زنان زندیه پنجاه نفر ذکر شده است .

خود وهزار سوار[1] روانهٔ رضائیه نمود که به یوسف‌خان افغان[2] هوتکی غلیجائی حاکم رضائیه سپارند و بعد خود برای تعقیب و دستگیر کردن کریم‌خان از ملایر متوجه اصفهان شد. سران زندیه که به رضائیه اعزام میشدند در عرض راه کردستان و آذربایجان مادر شیخعلیخان آنان را بدین طریق نجات داد: نامبرده به سوهانی دسترسی پیدا کرد و آن را به‌فرزند خود رسانید و بوسیلهٔ آن بند از مردان برداشت و یك شمشیر و یك جفت طپانچه که زنان در نزد خویشتن پنهان کرده بودند بآنها داده و بقیه یاران با زنجیر و دیرکهای خیمه روی به افغانها آوردند. علمخان سرکرده سواران که تازه از خواب بیدارشده بود بسروقت او رسیده اورا کشتند و بعد متوجه سواران افغان شده بسیاری از آنان را نابود و بقیه را متفرق کرده اموال و اسباب آنها را که غارت کرده بودند و با خود به رضائیه میبردند برداشته با خانه کوچ در نواحی بروجرد به کریم‌خان پیوستند[3]. درسال ۱۱۶۸ قمری که محمدحسنخان قاجار پس از گرفتن گیلان متوجه عراق[4] گردید که آن نواحی را نیز تسخیر نماید کریم‌خان زند که در اصفهان بود فوراً برای جلوگیری از وی لشکری به‌تعداد پانزده هزار

---

۱ــ در روضة‌الصفاء دو هزار سوار و در مجمل‌التواریخ سه هزار پیاده و سوار ذکر شده است.

۲ــ آزادخان غلیجائی پس‌ازاینکه بر آذربایجان تسلط‌یافت مقرحکمرانی‌خودش‌را در رضائیه قرارداد و یوسف‌خان هوتکی‌غلیجائی‌را حاکم‌آنجا نمود وهرزمان هرکه ازرضائیه‌خارج میشد یوسفخان نایب‌الایاله و نایب‌السلطنه اوبود. بطوریکه پیش گفته شد،درسال۱۱۶۶قمری که کریم‌خان‌زند درنواحی کرمانشاه از آزادخان‌سخت شکست خورده وبجنوب‌ایران‌متواری گردید، آزادخان بملایر رفت و قلعه پری را که مسکن زندیه بودگرفت و جمعی از مرد و زن زندیه که تعدادآنان بالغ بر۱۷ نفر میشد اسیر نموده بتوسط علمخان افغان و هزار سوار به ارومیه (رضائیه)فرستاد،تا آنکه آنان‌رابه‌یوسفخان سپارند وخودآزادخان‌بتعاقب کریم‌خان‌متوجه‌اصفهان و شیراز شد. (فرار زندیه دربین راه و تفصیل کشته‌شدن علمخان وسایر افغانها بدست زندیه در شرح‌حال کریم‌خان‌درمجلد سیوسفحه۱۶۸دیده‌شود). درسال۱۱۶۹قمری که محمدحسنخان‌قاجار (پدر آغامحمدخان) پس از تصرف گیلان متوجه آذربایجان شد، در این هنگام‌آزادخان در خارج ازرضائیه بود. یوسف‌خان که از قضیهٔ آمدن محمدحسنخان آگاه‌گردید فوراً ازآزادخان برای حفظ رضائیه استمداد کرد. آزادخان با شصت هزار سوار بیاری اوشتافت که رضائیه از دست نرود. درخلال این احوال، امراء آذربایجان، که اهم آنان شهبازخان دنبلی‌بود، از وی روگردان شده به محمد حسنخان پیوستند و این‌کار سبب شکست آزادخان‌گردید و بعد فراراً بخاك عثمانی رفت. یوسفخان پس از شکست و فرار آزادخان چند روزی در مقابل سپاه هفده هزارنفری محمدحسنخان بمدافعه پرداخت لکن سرانجام با سایر سرکردگان افغان در سال ۱۱۷۰ قمری تسلیم شد.

محمدحسنخان‌عده‌ای‌ازسپاهیان مقیم‌رضائیه،افشارها،زاداخل‌درسپاه خویش کرده ویوسف خان را باجمعی‌دیگر به‌مازندران‌فرستاد که تحت‌نظرمحمدبیك قاجار قوانلو، حاکم مازندران، برادرزن خود، درساری مقیم باشند. یوسفخان در سال ۱۱۷۲ قمری با جمعی از اتباعش درآنجا کشته شد.

۳ــ طرح این نقشه را در مجمل‌التواریخ به محمدخان زند، بنابر تهور و از خود ـ گذشتگی که داشت، نسبت داده شده و در سایر تواریخ به مادر شیخعلیخان.

۴ــ اراك.

نفر به سرداری شیخ علیخان بسمت اراك روانه نمود و سپس محمدخان را به یاری او فرستاد . دولشکر متخاصم درسیجان از توابع کزاز بهم رسیده ومیان آنان جنگ در گرفت. لشکر زند شکست خورد و لشکر قاجار فاتح گردید و شیخعلیخان فرارکرده خود را به اصفهان رسانید لکن محمدخان با عده تن از اعاظم زندیه دستگیرشده و بامر محمدحسنخان همگان را به مازندران به نزد محمدبیك قوانلو حاکم آندیار فرستاده شدند ودر آنجا بازداشت گردیدند[1]. در سال ۱۱۷۱ قمری که محمدحسنخان قاجار برای دستگیری کریم‌خان وگرفتن فارس بدانسمت لشکر کشید، کریم‌خان بجای اینکه باوی بجنگ بپردازد سلاح خویش‌را در این دید که پس ازحفر خندق و استحکام قلعه، دشهرشیراز تحصن اختیار نماید. ازآنطرف محمدحسنخان پس از چهل‌روز محاصره شیراز شکست خورده به مازندران بازگشت و بلکه میتوانگفت با عدهٔ بسیارکمی فرارکرد . محمدخان زند ، مورد بحث ما، که در حدود سه سال و اندی در زندان بسر میبرد، پس از اینکه ازشکست و فرار محمدحسنخان اطلاع یافت قیدوبند خود را شکسته و در نیم‌شبی آهنگ اصفهان نمود . بامدادان که محمدخان قوانلو حاکم مازندران از فرار وی آگاه شد، جمعی را برای پیداکردن او فرستاد و او چون راهها را بخوبی نمی‌دانست و مطّلع شدکه عده‌ای در جستجو و تعاقب او هستند داخل در جنگل شده و خود را درآنجا پنهان نمود . کسان محمدخان قوانلو که از اهالی محل بودندوآشنائی تام به اراضی وداخل جنگل داشتند ازپی او به جنگل درآمده و پس از مدّتی تجسس اورا پیداکرده وبه‌نزد محمدخان بساری‌آوردند ومحمدخان‌قوانلو،او و سایر اسرای زندیه را در اوایل سال ۱۱۷۲ قمری کشت .

پسران محمدحسان زند ولیخان و طاهرخان بوده و برای اهمیت پدرشان در دربار کریم‌خان وکیل اعتبار و عنوانی داشته‌اند و در سال ۱۱۹۳ قمری زکیخان زند ، که باید اورا مضمحل کنندهٔ سلسلهٔ زندیه و نابودکنندهٔ طایفهٔ زند نام نهاد ، پس از مرگ کریمخان وکیل فرزندان محمدخان و سایر سران زندیه راکشت .

**محمد** سرتیپ محمدخان اقتدارطوس پسر حسینخان شیل‌السلطنه معروف به باشی[2] برادرمادری مهدیقلیخان مجدالدوله[3] که در سال ۱۳۳۱ خورشیدی ازطرف دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت بسمت ریاست کل شهربانی منصوب

---

۱ــ در مجمل‌التواریخ استرآباد نوشته شده و درسایر تواریخ مازندران ذکر شده و مازندران بجهاتی باید درست‌تر باشد .

این محمدبیك یا محمدخان یا محمدخان‌بیك قوانلو پدر امیرسلیمان‌خان اعتضادالدوله و عموزادهٔ محمدحسنخان قاجار و خالوی آغامحمدخان قاجار بوده است .

۲ــ چون در زمان پادشاهی ناصرالدینشاه بعد از جعفرقلیخان جلال‌الملك (حاج معین‌السلطان) برادر مادری خویش غلام‌بچه‌باشی شد از این‌جهت معروف گردید به باشی وباشی مخفف غلام‌بچه‌باشی است .

۳ــ محمدخان کورافشار شوهر مادر مهدیقلیخان مجدالدوله ازاهالی اسدآباد بود واز مادر مجدالدوله سه پسر داشت : اکبرخان نایب ناظر ــ حسنخان نایب سامد همایون و حسینخان‌باشی شیل‌السلطنه و هرسه برادر در دربار بودند و سمت پیشخدمتی‌شاه راعهده‌داشتند.

گردید.

سرلشکر محمدخان افنارطوس

درداوایل اردیبهشت سال ۱۳۳۲ خورشیدی در خیابان خانقاه مفقود شد و پس از دو هفته جستجو جسدش را در کوه‌های لشکرک که با وضع بسیار فجیعی او را کشته بودند یافتند. عده‌ای از افسران بازنشسته وچندتن‌دیگر که به‌حیله و نیرنگ او را بدام انداخته و گرفتار کرده بودند بربودن و کشتن‌وی متهم‌و گرفتارشدند. نامبرده ازافسران ارتش بود و اگر کاربر[1] پلیسی را طی کرده‌بود و سابقهٔ پلیسی داشت گرفتار نمیشد.

معروف‌است که سابقهٔ اعمال و رفتار او، مخصوصاً درمازندران، چندان تعریفی نداشته است.

سید محمد یوسف‌زاده معروف به غمام همدانی

**محمد** سید محمد معروف به یوسف‌زاده و متخلص به غمام‌فرزند سیدیوسف‌دررجب۱۲۹۲ قمری = ۱۲۵۳ خورشیدی درنجف‌زاده شد ودراوایل‌مشروطیت انجمنی‌بنام اتحاددرهمدان تأسیس کرد. درسال ۱۳۲۵قمری روزنامه‌ای‌بنام‌الفت‌انتشار داد. انجمن مزبور تا ۱۳۲۷قمری دائر بود. حیات سیاسی وی ازسال ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ قمری بوده وبعد جنبه‌های دیگری بخود گرفت. نامبرده دارای دیوان اشعار بوده ودیوان غزلیاتش بطبع رسیده است و در سال ۱۳۲۱ خورشیدی درسن ۶۸ سالگی درگذشت.

---

۱ــ درجه.

شیخ محمد سلطان المتکلمین

**محمد** حاجی شیخ محمد ملقب به سلطان المتکلمین فرزند ملااسمعیل کجوری، ازوعاظ معروف تهران بود. دراوایل دورهٔ مشروطیت خیلی اهمیت پیدا کرد، و برای هر جهتی که فرض شود، از واعظین مشروطه‌خواه بود و در پیشرفت مشروطیت خیلی حرارت و فداکاری داشت و بواسطهٔ دستگیری او و کشته‌شدن سید عبدالحمید، غوغای مشروطیت برپا گردید و یا برپا گردانیدند و بیش ازپیش شدت پیدا کرد.

حاجی شیخ محمد که مخففاً معروف به سلطان شده بود در سال ۱۳۱۴ خورشیدی = ۱۳۵۴ قمری در سن هشتاد و اندی در تهران درگذشت و در رشتهٔ کار خودش تألیفاتی نیز دارد.

شمس الملك پسر عین الدوله

**محمد** درسال ۱۳۱۳ قمری که مظفرالدین‌شاه بسلطنت رسید، عین‌الدوله نیز که سمتش در این ایام پیشکاری ولیعهد بود با وی به تهران آمد ومتصدی چندین ادارهٔ وابسته به دربار گردید. از آن جمله یکی هم اصطبل خاصهٔ شاه بود که تصدی آن را بعهدهٔ یگانه فرزند خویش محمدمیرزا، که در همین سال ملقب به شمس‌الملك شده بود، واگذار نمود. و او از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۴ قمری امیرآخورشاه بود و در سال آخرالذکر ملقب بلقب جد خویش عضدالدوله[1] گردید.

اخلاق و رفتارش چندان تعریفی نداشته و پدرش عبدالمجید میرزا عین‌الدوله او را از خانهٔ خود بیرون کرد ودراواخر عمر بواسطهٔ عزلتگزینی‌های زیاد ازهردوچشم‌هم کورشده بود و بگدائی افتاده بود.

---

۱ــ عضدالدولهٔ دیلمی قرن چهاردهم ما.

**محمد** محمد میرزا معروف به آقامحمدخان متولد سال ۱۲۳۵ خورشیدی پسر داراب میرزا[1] پسر سیم بهمن‌میرزا بهاءالدوله پسر سی وهفتم فتحعلیشاه‌قاجار وداماد حاج‌ساسان میرزا بهاءالدوله عموی‌خودبوده[2]. نامبرده‌مدتی‌دردستگاه کامران میرزا نایب‌السلطنه مشغول بکار بسود و در سال ۱۳۱۰ قمری‌به سرتیپی‌اول نایل گردید وفوج خشت سمنان‌که درادارهٔ عمویش‌حاج‌بهاءالدوله‌بود باوسپرده وواگذارشد ودرسال۱۳۲۳ قمری‌که ساسان میرزابهاءالدوله درگذشت، آقامحمدخان ملقب به بهاءالدوله شد و چون حاج بهاءالدوله یکدختر داشت‌که در سال ۱۳۱۶ قمری به ازدواج آقامحمدخان درآمده بود تمام دارائی او بآن دختر رسید و پس از چند سالی، تمام‌آن ثروت کذائی خرج عیش و نوش شد و از بین رفت یعنی بادآورده را باد برد وآقامحمدخان در اواخر عمر بحال فلاکت‌باری افتاده بودکه گاهی عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما پسر عمه‌اش باو کمک مالی میکرد.

آقامحمدخان بهاءالدوله

نامبرده در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت.

**محمد** محمد میرزا ملک‌آرا پسر بزرگ عباس‌میرزا ملک‌آرا درسال ۱۲۷۶ قمری دربغداد متولد و درسال ۱۲۹۵ قمری‌که عباس‌میرزا ملک‌آرا پس‌از ۲۷ سال تبعید بایران بازگشت اوهم بهمراه پدرخود به‌تهران آمد. در سال۱۲۹۶ قمری درحکومت زنجان ملک‌آرا، محمد میرزا نیابت پدر را داشت. در مدت سه سالی‌که عباس‌میرزا ملک‌آرا حاکم قزوین بود او معاون حکومت بود ودرمدت دوسال ایالت گیلان ملک‌آرا، محمدمیرزا نیابت پدرخود را نیزدرآنجا داشت. در ۱۳۱۳ قمری‌که ملک‌آرا در رأس‌هیأتی‌برای جشن‌تاجگذاری نیکلای‌دوم‌مأمور دربار روس‌شد، این‌بار نیزدراین‌هیأت، محمدمیرزا نیابت‌اورا دارا بود. در۱۳۱۴قمری‌که ملک‌آرا وزیرعدلیه وتجارت‌شد اومعاونت هردو وزارت‌خانه را داشت وضمناً، در این سال، بسمت پیشخدمتی شاه هم منصوب گردید و در سال ۱۳۲۲ قمری حاکم اراک شد.

**محمد** سید محمد متولد سال ۱۲۸۳ قمری‌که بعداً خان وملقب‌به‌آجودان حضورهم‌شدپسرسیدابوالقاسم‌بزازپدرزن میرزامحمدخان امین‌خاقان[3] پدر غلامعلی‌خان عزیزالسلطان بوده و درسال ۱۳۰۱ قمری پیشخدمت شاه شد وچون دائی عزیزالسلطان بود ناصرالدینشاه او را به لقبی وی تعیین نمود.

---

۱ـ داراب میرزا چندی درمشهد دردستگاه سلطان‌حسین میرزا جلال‌الدوله (متوفی در سال ۱۲۸۵ هجری قمری) پسر ناصرالدینشاه والی خراسان بود و در سال ۱۲۸۹ قمری در تهران درگذشت.

۲ـ ساسان میرزا و داراب میرزا برادر اعیانی یعنی از یك پدر و مادر بوده‌اند.

۳ـ ملیجك اول.

سید محمدخان معروف به آقامردك و ملقب به‌آجودان حضور

در سال ۱۳۰۴ قمری سرتیپ اول ! شد[1] و درسال ۱۳۱۰ قمری ملقب به‌آجودان حضور گردید ودرحدود سال ۱۳۳۲ قمری درسن پنجاه سالگی درگذشت، و در ایامیکه در دربار بسر میبرد ، یکی از کارهایش هم این بود که گاهی پای ناصرالدینشاه را می‌مالید . بطوریکه محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود از او یاد میکند میگوید مرد رذلی بوده است[2] .

**محمد** ملامحمد معروف‌به فاضل‌شربیانی[3] متولد سال ۱۲۴۵ قمری فرزند فضلعلی از علمای امامیه[4] و از مراجع تقلید بوده است . نامبرده از شاگردان شیخ مرتضی انصاری و سید حسین کوه‌کمری بودکه پس از درگذشت میرزا محمدحسن شیرازی مرجعیت پیداکرد . درسال ۱۳۱۶ قمری‌که میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان بروی‌کار آمد و صدراعظم شد این بار بیش از پیش متمایل بروس‌ها بود و روس‌ها از وی سخت حمایت میکردند و در حقیقت آنها بودندکه او را دوباره بروی‌کار آوردند .

---

۱ ـ پدیختانه همیشه در ایران مشاغل ـ مناصب و درجات لایشرط بوده است .

۲ ـ اگر رذل نبود در دربار راه پیدا نمیکرد .

۳ ـ شربیان ده جزء دهستان ابرغان بخش مرکزی شهرستان سراب ، (فرهنگ جغرافیائی ایران) .

۴ ـ شیعه اثنی عشریه ـ ۱۲ امامی .

فاضل شربیانی

انگلیس‌ها برعکس، ازاین‌کار وازدیادنفوذ روس‌ها ، بسیار ناراضی بودند و خیلی هم‌کوشش کردندکه او را ازکار برکنار نمایند. این بار از راه دربار موفق نگردیدند و بناچار متوسل بطرق دیگر شدندکه یکی از آنها علمای اعلام نجف و کربلا و مراجع تقلید بود . بنابراین در سال ۱۳۲۱ قمری = ۱۹۰۳ میلادی سرآرتور هنری هاردینگ[1] وزیر مختار انگلیس باتفاق ژرژ چرچیل[2] نایب سیم شرقی برای ملاقات علماء کربلا و نجف رهسپار عراق شد . پس از ورود به‌نجف با وسائلی که، سالهای متمادی، فیلا داشتند با مجتهدین ایران ملاقات کردند ازآن جمله یکی‌هم فاضل شربیانی بود .

هاردینگ در کتاب خود بنام یک‌دیپلومات درشرق[3] مینویسد: «بالاخره مسترچرچیل موفق شد با یک مجتهد بسیار متنفذ و روحانی بزرگ ملاقات کند . این مرد روحانی از اهل آذربایجان و موسوم به آقای شربیانی بود . این شخص مقدس عالی مرتبه با مهربانی و تواضع مسترچرچیل را پذیرفت. با صراحت بیان، عدم رضایتی‌که علمای مذهبی از نفوذ روزافزون روس‌ها دارند و اینکه عمال عالی‌مقام دولت ایران تحت‌نفوذ روس‌ها واقع میشوند اظهارکرد . این ملاقات در مستر چرچیل تأثیری فوق‌العاده داشت . آقای شربیانی دارای معلومات عالی است ، مرد فاضل و روحانی بزرگی است .

عالم روحانی دیگر در نجف معروف بود به‌آقای بحرالعلوم . این دونفر نه تنها در علوم مذهبی سرآمد بودند در امور دنیوی هم بصیرت داشتند » .

فاضل شربیانی درسال ۱۳۲۲ قمری در سن ۷۷ سالگی‌درنجف درگذشت و در حرم حضرت علی (ع) بخاك سپرده شد .

**محمد**

آغامحمدخان کرمانشاهی، خواجهٔ قصیرالقامه[4]، از خواجه‌های خیلی مقرب و معتبر ناصرالدینشاه بود و هروقت که شاه از اندرون بیرون می‌آمد، آغامحمد خان دنبال اومی‌افتاد وشاه هنگام‌راه رفتن، برای تفریح‌خودش، قدم‌ها را بلندتر برمیداشت و قدری تندتر میرفت و او با قدکوتاه خود عقب شاه عرق‌ریزان میدوید و شاه از دویدن او مدتی میخندید .

---

۱ـ Sir Arthur Henry Hardinge ازسال ۱۳۱۸ تا سال ۱۳۲۴ قمری وزیر مختار انگلستان در ایران بود . در سال ۱۸۵۹ متولد و در سال ۱۹۳۳ میلادی درگذشت .

۲ـ George Percy Churchill نامبرده سالها در ایران بسود و در انقلاب مشروطیت ایران دل مهمی داشت .

۳ـ A Diplomatist in the East

۴ـ کوتوله ـ که تمام قدش سه چارك بوده است .

آغامحمدخان خواجه

در ابتداء خانه‌شاگرد علیقلی‌میرزا صارم‌الدوله[1] پسر بزرگ امامقلی میرزاعمادالدوله[2] بود. درسال ۱۲۸۷ قمری که ناصرالدینشاه برای زیارت قبور ائمه بعراق رفت، هنگام بازگشت از آنجا از او خوشش آمد و او را بواسطهٔ کوتاهی قد از کرمانشاه باخود بتهران آورد و جزو خواجه‌های خویش نمود.

درسال ۱۳۰۱ قمری بوی لقب‌خانی داد. اول درفرمان نوشته شده بود آغامحمدخان بعد برای اینکه با آغامحمدخان مؤسس سلسلهٔ قاجار اشتباه نشود فرمان را عوض کرده فقط نوشتند محمدخان.

نامبرده خواجهٔ باهوشی بوده وحتی یکوقتی هم ناصرالدینشاه در دربار در مقام قیاس او را با ملکم‌خان ناظم‌الدوله مقایسه کرده و گفته است که عقل آغامحمد خان بیش از ملکم است.

آغامحمدخان باوجود اینکه خواجه اندرون بوده خودش نیز دم و دستگاهی داشته است که عکس صفحهٔ بعد اجزاء و خدمهٔ او را نشان میدهد.

---

۱ـ متوفی درسال ۱۲۸۹ قمری. ۲ـ متوفی درسال ۱۲۹۲ قمری.

آغامحمدخان کوتوله با خواهرش و غلامعلی‌خان عزیزالسلطان (ملیجک دوم)

نامبرده دوخواهر نیز، مانندخودش، کوتوله داشته که آنها باعتبار وی‌دردربارمی‌پلکیدند. یکی از آنان با شخصی که بوی علاقه داشته و باوعشق میورزیده بطورمشروع یا نامشروع مغازبت و مجامعت صورت میگیرد. کوتوله آبستن میشود و هنگام وضع حمل سرزا میرود و تلف میگردد. اهمیت او در دربار و در نزد ناصرالدینشاه همین بس که میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان با او عکس انداخته است.

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش راجع بوی چنین مینویسد: «امروز صبح خانه آغامحمدخان که خلوخان درب‌اندرون است رفتم بعضی پیغامات شفاهی

آغامحمدخان با اجزاء و خدمه‌اش در مسافرت با شاه

بتوسط او بشاه دادم . این آغامحمد خان حالا یکی از معتبرین و محرم‌های شاه است . بسیار آدم معقولی است» . ونیز مینویسد: «شاه فرمودند من بهتر از این فیروزج دارم. جعبهٔ انگشترهای خودشان را که نزد امین اقدس است خواست . آغامحمد خواجهٔ کوتاه قامت دقت از سراپردهٔ اندرون جعبه را آورد و مشغول باز کردن جعبه شد درحضور همایون .

بندگان همایون سر مبارکشان را نزدیک جعبه یعنی نزدیک بکلهٔ آغا محمدخان گرفته بود که جعبه بازشود و فیروزج را بیرون بیاورند. امین‌السلطان[1] خندهٔ بلند متمادی کرد. بشاه عرض نمود حالت شما مشابه بود به آن حقه‌باز قوچانی که دیدیم . در وقت انفیه کشیدن بعضی دوائد بدماغ میکشید . حالا هم که شما سرتان را نزدیک آغامحمدخان آوردید و انفیه کشیدید ترسیدم مبادا آغامحمدخان بدماغ مبارک برود . شاه خنده فرمودند و این بی‌ادبی را رد فرمودند بزیر سبیل گذراندند جعبه باز شده .

امین‌السلطان و آغامحمدخان خواجا قصیر القامه

**محمد** محمدخان عزالدین‌لوی قاجار از سران قاجار و خالوزادهٔ جعفرقلیخان پسر پنجم محمدحسنخان و برادر صلبی آغامحمدخان قاجار بوده و آغامحمدخان مؤسس سلسلهٔ قاجار پس از اینکه برادر و سردار معروف خود را در سال ۱۲۰۵ قمری بحیله و تزویر بدست‌آورده وکشت، پس ازچندی ازمحمدخان و محمدزمان‌خان خالوزادگان جعفرقلیخان با وجود اینکه باو خدمت‌کرده بودند بهانه‌ای گرفته و پس از زندانی نمودن آنان، هردو راکور نمود. فتحعلی‌شاه که پادشاه شد در اوایل سلطنت خویش خدیجه خانم دختر محمدخان عزالدین‌لو[2] را بزوجیت خویش درآورد و زن ششم او شد . این زن راکنیزکی از مردم سیروان بود وقتی از خانم خویش خواستار شوهر گشت و مسؤولش باجابت مقرون نگشت لاجرم خاتون خود را زهر بخورانید و بکشت و شاه به‌کیفر این‌کار دستور داد تا او را بدهن خنپاده بستند وآتش دردهند و تنش را ازهم متلاشی نمودند .

---

۱ــ مراد از این امین‌السلطان میرزا علی‌اصغرخان امین‌الملك است که دو ماه بود در سن ۲۵ سالگی جانشین پدر خود شده و ملقب به امین‌السلطان شده بود .

۲ــ مادر فتحعلی‌شاه هم از طایفهٔ عزالدین‌لو بود .

**محمد** آخوند ملامحمد یا محمدشریف آملی ملقب بشریف‌الدین و معروف بشریف‌العلماء مازندرانی ازعلمای بزرگ روحانی امامیه[1] بوده که بسیاری از علمای روحانی طراز اول از شاگردان وی بوده‌اند.

نامبرده در سال ۱۲۴۵ قمری درکربلا بناخوشی طاعون درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد.

**محمد** محمدخان بیگلربیگی پسرفتحعلیخان پسرهدایت‌الله‌خان پسرحاجی جمال قومنی گیلانی بوده و چند سالی نیز مانند پدرش بیگلربیگی تبریزبود و درسال ۱۲۶۱ قمری که ژنرال درانسوف[2] جانشین قفقاز به حکمرانی گرجستان منصوب گردید میرزاجعفرخان مشیرالدوله ازطرف محمدشاه برای تهنیت ورود او بایکقطعه نشان تمثال شاه و یکرشته تسبیح مروارید روانه تفلیس شد و ازجانب شاهزاده بهمن میرزا، استاندار آذربایجان[3]، محمدخان بیگلربیگی نیز با هدایا بهمین قصد حرکت کرد وپس از انجام مأموریت، هردو فرستاده، بازگشتند. محمدخان بیگلربیگی امیرتومان همان کسی است که درسال ۱۲۶۶ قمری برحسب امردولت فتنهٔ ملامحمدعلی حجت زنجانی از رؤسای بزرگ فرقهٔ بابیه را بکلی برطرف و خود او را نیز به قتل رسانید.

**محمد** محمد خان مدت ۶ سال، از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۹ قمری، کاردار[4] سفارت ایران در اسلامبول بود و درسال ۱۲۶۹ قمری درگذشت. دراین‌سال محمد حسن‌بیك پسرش به‌نیابت مصلحت گذاری سفارت اسلامبول منصوب گردید.

تا زمان صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر محل سفارت در اسلامبول اجاره‌ای بود. میرزا تقی‌خان، در ایام صدارتش، صلاح ندانست که همیشه سفارت ایران خانه‌بدوش باشد باین‌جهت دستور داد که محلی را برای سفارت خریداری نموده و بسفارت اختصاص داده شود. بنابراین‌درسال ۱۲۶۸ قمری، خانهٔ ملکی همین‌محمدخان مصلحت گذار بمبلغ دهزار تومان خریداری شده و بعد در زمان وزیرمختاری حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بنای آبرومندی برای محل سفارت ساخته شد.

من در سفرهائیکه بارویا رفته‌ام مکرر بنای مزبور را دیده‌ام و با وجود اینکه از وسعت وفضای آن برای توسعهٔ خیابان‌قدری کاسته شده معذلك اکنونهم که محل‌سر کنسولگری ایران میباشد بنای آبرومندی است.

---

۱ــ ۱۲ امامی.

۲ــ Dransof.

۳ــ برادر اعیانی محمدشاه و پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۴ــ سابقاً کاردار = شارژه دافر را مصلحت گذار میگفتند.

محمد آقامحمد ازجمله چهل یا ۴۲ نفر شاگردانی است که از طرف دولت در سال ۱۲۷۵ قمری برای فراگرفتن فنون تازه باروپا فرستاده شدند. وی در فن صحّافی و پاکت سازی کار کرد و در هنرخود سرآمد گشت و بایران معاودت نمود وملقب به صحّاف‌باشی شد. صحّافی بسبك جدید و پاکت‌سازی در ایران یادگار اوست. دوسفر باروپا رفت و بسایر ممالك نیز سفر نمود از آن جمله چند سفرهم به ژاپن رفت. داستان فرنگی مآبی او و چوب خوردنش ازعلیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم معروف و تفصیل آن در جلد دوم صفحهٔ ۴۴۴ همین کتاب در شرح حال اعتضادالسلطنه مذکور است بصفحهٔ مزبور رجوع شود.

آقا محمد صحاف‌باشی در ایام جوانی

آقامحمد صحاف‌باشی در اواخر عمر

**محمد**

میرزا سیدمحمدتفرشی خواهرزادهٔ[1] میرزا عیسی وزیر چندسالی که برادرش میرزا سید یوسف کدخدای[2] محله سنگلج بود میرزا سید محمد[3] نایب محله سنگلج بود . پس از اینکه میرزا سید یوسف تغییر سمت داده و در سال ۱۳۰۱ قمری مستشار اول ورئیس اطاق دعاوی ادارهٔ پلیس[4] شد، میرزا سیدمحمد بجای وی رئیس محلهٔ مزبور گردید و تا سال ۱۳۰۴ قمری در این سمت باقی و برقرار بود .

سیدمحمد تفرشی کدخدای سنگلج

در این سال بواسطهٔ نادانی یا انتقام‌جوئی یا خاطرخواهی، درحال مستی، برای وی اتفاق حزن‌انگیزی افتاد که بمرگ فجیع او منتهی گردید و تفصیل آن بطور اجمال از این قرار است :

جلیل میرزا پسر دویم نادرمیرزا پسر دویم احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه که از خانهٔ اقوام خود که در آنجا به مهمانی رفته بود بمنزل خویش مراجعت میکند. دراین هنگام بدون هیچ جهت و سببی پلیس او را جلب کرده بخانهٔ سید ـ محمد کدخدا میبرد[5] . سید محمد که مست بوده ، درحال مستی پس‌از اینکه فحش زیادی بوی میدهد او را بانواع و اقسام شکنجه نابود میکند . اول با نفت صورت اورا آتش میزند[6]. سپس چشمهای او را درمیاورد و بعد گوش و بینی و زبان او را هم میبرد . پس از همهٔ این عملیات نعش او را دو روزی در میان طویلهٔ خود پنهان میدارد .

دوسه روزی که میگذرد پدر و مادر جلیل میرزا از نیامدن او خاطرشان مشوش شده

---

۱ــ محمدحسنخان اعتمادالسلطنه اشتباهاً درروزنامه خاطراتش اورا پسرعموی میرزا عیسی وزیر نوشته است .

۲ــ کدخدای محله را رئیس محله هم میگفتند .

۳ــ میرزاسیدمحمد پدر میرزا موسی‌خان فخرائی ممیرالملك بوده که چندین‌سال رئیس حسابداری وزارت فرهنگ بود .

۴ــ شهربانی .

۵ــ بواسطهٔ سابقه دشمنی یا علاقه‌ای که باو داشته از قرار معلوم به پلیس سفارش کرده بوده که هرکجا او را دیدند به نزد او بیاورند .

۶ــ چراغیکه در جلوش بوده بسمت صورت او پرت میکند .

بخانه‌های اقوام خود میروند و از آنان جویا میشوند و با هرقدر جستجو او را نمی‌یابند. سرانجام از پلیس محله که پرسش میکنند او بردن شاهزاده را بخانهٔ کدخدا[1] بیان میکند و از قضایای بعدی بکلی اظهار بی‌اطلاعی مینماید. از آنطرف هم سید محمد کدخدا پس از اینکه دو روزی از کشتن شاهزاده میگذرد، نعش او را ازمخفی گاه طویله بیرون‌آورده آن را در گلیمی پیچیده ودر نزدیکی‌های مسجد آقاشیخ‌هادی می‌اندازد.

مادر وکسان شاهزاده که از بودن چنین نعشی در آن محل آگاه میشوند برای دیدن آن میروند لکن کدخدا بواسطهٔ عملیات گوناگون خویش طوری آثار ظاهری آن را محو کرده بود که کسی نمی‌توانست او را بخوبی بشناسد. سرانجام مادرش بواسطهٔ علامتی که پسرش در پا داشت او را شناخت. مادر وکسان او جمع شده کدخدا را بخانه نایب‌السلطنه میبرند و از وی میپرسند چرا این جوان را با این وضع فجیع کشتی؟ کدخدا گرفتن و زندانی نمودن او را اعتراف میکند اما کشتنش را حداً منکر میشود. عاقبت بنائی را که در خانهٔ کدخدا محبوس وشاهد قضایا بوده می‌آورند و او تمام وقایع را از آغاز تا انجام شرح میدهد. چون ادارهٔ شهربانی وحکومت تهران مانند وزارتجنگ سپردهٔ کامران میرزا نایب‌السلطنه بود و ازطرفی هم مقتول برادرزاده گلین‌خانم اولین زن عقدی ناصرالدینشاه درموقع ولیعهدی‌بود بنابراین، مراتب را بشاه گزارش میدهند.

قاتل باوجوداینکه کشتن‌بود شاه میگوید که‌چون‌سیّداست من‌اورا نمیکشم، قاتل‌را بدست پدرمقتول بدهیدهرجور که‌اوصلاح‌ومصلحت میداند بااورفتارکند. شبانه او رابخانهٔ‌پدرمقتول میبرند. او دستور میدهد که فعلا او را در حبس نگهدارید تا فردا صبح تکلیفش معلوم شود.

حسن‌خان نوائی پسر احمدخان عمیدالملک

دراین‌بین سید محمد کدخدا که موضوع را سخت می‌بیند متعهد میشود که ده هزار تومان دیهٔ خون خود را بشاه ـ نایب‌السلطنه وکسان مقتول بپردازد و پدر مقتول هم به نصف این مبلغ که پنجهزار تومان باشد راضی شده بود که بگیرد و قرار شد که پنجهزار تومان بقیه، سهم‌شاه و نایب‌السلطنه باشد. در این صورت نزدیک بود که‌کار او باپرداخت مبلغ مزبور اتمام پذیرد و از مرگ نجات یابد لکن بعد نقشه تغییر میکند باین معنی

۱ ـ کدخدا در آن زمان بمنزلهٔ رئیس کلانتری این زمان بوده است.

حاج سامان میرزا بهاءالدوله

که شاهزادهها را خبر میکنند یا خود آنها ازقضیه خبردار میشوند. در حدود دویست سیصد نفر شاهزاده از کوچك و بزرگ[1] جمع شده باجتماع بسمت اطاق نظام که کدخدای قاتل در آنجا زندانی بود راهی میشوند. چون در اطاق بسته بوده به نگهبان میگویند که در اطاق را بازکن تا ما وارد اطاق بشویم او امتناع میورزد ودر را بروی آنان باز نمیکند. شاهزادگان دررا شکسته وارد اطاق میشوند. اول محمد میرزا جلال السلطنه[2] نوهٔ دختری ناصرالدینشاه وپسری میرزامحمدخان سپهسالار باتبرهای که درمیان عصایش بود بگردن او فرو میکند. بعد شاهزادگان دیگر، او را بلند کرده از ارسی بپائین میاندازند. سپس هریك از آنان با قمه و چوب و لگد ضرباتی چند باو میزنند. سپس او را زنجیر کرده به میدان ارك میآورند. جمعیت انبوه تماشاچی هم برای دیدن این منظره رقت آور و مفتضح جمع میشوند. در این کشاکش حسن خان[3] پسر احمدخان عمیدالملك نوائی[3] و پدر مصطفیخان نیرالسلطان[4] از بستگان مقتول شیشه نفتی آورده بسر کدخدا میریزد و او را آتش میزنند و بعد بسا این وضع او را بسبزه میدان میبرند. درآنجا میر غضبباشی هم حاضر بوده سر او را میبرد، باوجود این همه کارها، بازهم شاهزادگان نعش اورا ول نکرده، همینطور آتش زنان آن را تا پای قاپوق[5] میبرند.

نایب السلطنه که امور انتظامی شهر سپرده باو بوده ووزیر جنگ هم بود جرات نمیکند که نزدیك

---

۱ــ بشرح حال وی به مجلد سیم رجال ایران صفحات ۲۳۴ــ۲۳۵ و ۲۴۰ رجوع شود.

۲ــ حسنخان نوائی شوهر عالیه خانم منظرالدوله دختر سلطانحسینمیرزا پسر بزرگ احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه و ازطرفی عم نوهٔ دختری احمدعلی میرزا بوده است.

۳ــ احمدخان نوائی چه از ارث پدر و چه از حیث درآوردن خودش مرد متمولی بود و درتهران ــ مازندران ــ دماوند و جاهای دیگراملاك فراوانی داشت. پس از مرگش اولاد وی نتوانستند که دارائی کذائی او را برای خویشتن حفظ نمایند. چون آموزش و پرورش درستی نداشتند اکثراً باستعمال تریاك و مشروبات ممتاد بودند وبیشتر دارائی خود را بهلهو و لعب بمصرف رسانده و تمام کردند. بشرح حال وی به مجلد اول رجال ایسرال صفحهٔ ۱۰۵ رجوع شود.

۴ــ بشرح حال وی به مجلد سیم، پاورقی صفحهٔ ۳۴۸ وبهمین جلد رجال ایران رجوع شود.

۵ــ میدان اعدام.

۲۱۰ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

از راست بچپ : احمدخان مشیرالدوله ـ دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ محسن‌خان امین‌الدوله ـ حسن‌خان

---

۱ـ دختر کستان معلم نقاشی دارالفنون .

و اتمام تحصیلات و بازگشت بوطن، ازمحصلین چندان استفاده‌ای، در رشتهٔ مربوطه بخود که تحصیل کرده‌بودند، ازآنان بعمل‌نیامد واکثرازوجودشان عاطل‌وباطل‌ماند. ازآن جمله یکی عم‌معین‌آقامحمد بودکه پس از ورود با ذنش به تهران، درتهران نتوانستند کار مناسبی‌برای خودپیدا کنند و عاقبت درسال ۱۲۹۰ قمری در فروشگاه شانوان[1] که اسباب خرازی و غیره داشت شاگرد شد و در این ایام معروف شده بود به محمد فرنگی.

در سال ۱۲۸۹ قمری که حاجی‌شیخ محسن‌خان بسفارت عثمانی رفت،آقامحمد را هم باخود برد و به قنسولگری جده منسوب نمود وبعد بمکه رفت وحاجی شد و از این تاریخ همان محمد فرنگی سابق معروف گردید بحاجی محمدخان و در سالهای ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ قمری سرکنسول ایران در اسلامبول بود و پس از چندی سرکنسول مصر شد و از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ قمری که سرکنسول در مصر بود حسنخان پسرش نیابت پدر را داشت. حاجی محمدخان درسال ۱۳۰۴ قمری درگذشت وپسرش حسنخان ازسال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ قمری‌کنسول ایران در بیروت و از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۳ قمری وابسته سفارت ایران در آلمان بود.

محمدخان والی

**محمد** محمدخان‌والی‌متولدسال ۱۲۶۰ قمری‌پسربزرگ‌قاسم‌خان‌والی‌از شاگردان دورهٔ اول مدرسهٔ دارالفنون در سال ۱۲۶۸ قمری بوده و پس از چندی تحصیل در دارالفنون در رشتهٔ توپخانه، بعد برای تکمیل آن به پاریس رفت و پس از بازگشت بایران، در سال ۱۲۷۶ قمری‌که پدرش وزیر مختار ایران در روسیه بود محمدخان در این سال بسمت نیابت سفارت پطرزبورگ برقرار گردید. درسال ۱۲۸۲ قمری حاکم یزد شد. پس‌از فوت پدرش در سال ۱۲۸۹ قمری بلقب والی ملقب گردید[2].

از سال ۱۲۹۰ تا سال ۱۲۹۶ قمری برای بار دوم حاکم یزد بود و بعد در سال ۱۳۰۴ قمری مأموریت آذربایجان یافت و چندسالی[3] حاکم خوی و شاهپور بود و در سال ۱۳۰۹ قمری در سن ۴۹ سالگی در خوی بناخوشی سکته درگذشت.

محمدخان والی پسری داشته است بنام اسدالله‌خان‌که او هم معروف به والی بود و

---

۱ــ Chanoine.

۲ــ علیخان برادرمحمدخان و پسر دیگرقاسم‌خان نیزملقب به والی بود و از قاسمخان سردار همایون متوفی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی پسر علیخان به بعد کلمهٔ والی برای آنان نام خانوادگی گردید.

۳ــ از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۹ قمری.

علی‌خان والی

علی‌خان والی و پسرش قاسم‌خان

در سال ۱۳۰۸ قمری حکمران ترشیز[1] و در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ قمری حاکم سبزوار و مزینان بوده است.

**محمد ابراهیم** حاجی محمد ابراهیم متولد سال ۱۱۸۰ قمری در اصفهان فرزند محمدحسن هروی خراسانی معروف به کرباسی و بغلط به‌کلباسی شهرت یافته است[2].

نامبرده از بزرگان علمای امامیه بوده و در مدت عمرش بسیار عابد ـ زاهد ـ متقی

---

۱ـ کاشمر.

۲ـ حوض کرباس محله‌ای است درهرات (ازجملهٔ چهار شهر خراسان) ووجه تسمیه‌اش هم‌عبارت از این است که زنی در ریسیدن نخ و بافتن کرباس سرمایه‌ای اندوخت وآن سرمایه را صرف ساختن آب انبار بزرگی که کفاف آب محل را بدهد ساخت از این جهت آن محل رویهٔ بادی گذاشت ومعروف گردید بحوض کرباس یعنی حوضیکه ازبافتن و فروش کرباس ساخته شده است و چون محمدحسن پدر حاجی محمد ابراهیم کرباسی از ساکنین آن محله بوده است باین مناسبت معروف شد به کرباسی وبعد بغلط به‌کلباسی شهرت یافته است. محمدحسن نامبرده با خانوادهٔ خود از هرات مهاجرت کرده مدتی درحدود فردوس وگناباد ساکن بود و بعد از آنجا باصفهان آمده و در اینجا مقیم گردید.

وکثیرالاحتیاط بود و احکامیکه صادر میکرد درنهایت دینداری و دقت بشمار بوده است[1] .

حاجی کرباسی در سال ۱۲۶۲ قمری در سن ۸۲ سالگی در اصفهان درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد . نامبرده تألیفاتی در فقه و اصول دارد که برخی از آنها چاپ شده است .

**محمد ابراهیم** محمد ابراهیم‌خان سوادکوهی شماع‌الملك کالسکه چی باشی پدر اسمعیل‌خان امیرمؤید و برادر لطف‌الله‌خان شماع‌الملك کالسکه‌چی‌باشی بوده، و درایامیکه برادرش کالسکه‌چی‌باشی ناصرالدینشاه بود او نیابت برادر خویش را داشت و پس از درگذشت برادرش شماع‌الملك در سال ۱۳۰۶ قمری ، محمدابراهیم‌خان ملقب به شماع‌الملك شد و در همین سال هم در تبریز بناخوشی سکته درگذشت .

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود او را بعنوان خرنمای مزور توصیف میکند.

**محمد ابراهیم** محمدابراهیم‌خان یا ابراهیم‌خان سرایدارباشی متولد۱۲۲۴ قمری پسر کربلائی‌عباس یوزباشی[2] و برادرحاجی‌محمدخان حاجب‌الدوله بسطامی بوده و سالهای متمادی[3] سرایدارباشی[4] دربار سلطنتی بود .

نامبرده ظاهراً مرد ساده‌ای بوده و یا در حکومت استبدادی شرقی ، برای پیشرفت‌کار خویش، خودش رابسادگی زده بوده است. درسال ۱۲۹۰قمری درصفر اول ناصرالدینشاه باروپا هنگام بازگشتش بایران جمعی از اعیان ـ شاهزادگان ودرباریان باهم متحد و متفق شده عریضه‌ای دایربعدم تمایل و رضایت خویش نسبت بادامهٔ صدارت حاجی‌میرزا حسینخان مشیرالدوله نوشته و برای شاه فرستادند .

شاه که عریضه شکوائیه آنان را دید ناگزیر شدکه موقتاً مشیرالدوله را در رشت گذاشته و خود عازم تهران گردد .

پس از ورود به پایتخت مشغول باقدامات شد و تغییراتی در سمت‌های اشخاص داد و

---

۱ـ میگویند روزی، جهت موضوعی، مرده شوری برای شهادت‌دادن درمحضر او حاضر شد . پس از اینکه خود را باو معرفی نمود حاجی‌کرباسی احکام و آداب غسل میّت را از وی پرسید ، مرده‌شور طرز و ترتیب‌آن را بخوبی جوابداد و بعد اضافه نمود وگفت ، پس‌از اینکه من‌کار خودرا تمام کردم‌چیزی هم‌بگوش میت میگویم . حاجی محمدابراهیم پرسید که‌آن چیست؟ مرده‌شور گفت: میگویم که خوشا بحال تو که چقدر سعادتمند بودی و مردی و برای شهادت پیش کرباسی رفتی .

۲ـ کربلائی عباس یوزباشی بسطامی از غلامان عباس میرزا نایب‌السلطنه و در جنگها همراه او بوده و زخمها برداشته بود . نامبرده اصلاً از اعالی‌ابر و ابر از دیهای شاهرود میباشد .

۳ـ مدت ۱۸ سال .

۴ـ سرایدار باشیگری سابقاً از مشاغل مهمه دربار سلطنتی بوده است .

مشیرالدوله را از رشت به تهران خواست.

ازچپ به راست: محمدابراهیم‌خان سرایدارباشی و محمدعلیخان امین‌السلطنه

شاه‌درضمن تحقیقات‌ازسرایدارباشی، صاحب‌عنوان، بازخواست نمود و باو گفت تو چرا نامه را مهر و امضاء کرده بودی؟ وی بشاه جوابداد که بمن گفتند که‌این کار کار خوبی است و شاه از آن خوشش خواهد آمد باین جهت منهم نامه را مهر و امضاءکردم و اکنون اگر خوب نبوده من مهر و امضای خودم را از آن نامه بیرون می‌آورم. شاه بواسطهٔ این جواب از س تقصیرش گذشت و او را تغییر نداد.

نامبرده در سال ۱۳۰۸ قمری در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت و پسرش حسینعلی‌خان جای او راگرفت.

سرایدارباشی پسرهای‌دیگری نیز داشته، بنام کاظمخان و رضاخان، از مادر محمدحسنخان محقق[1]. رضاخان داماد سعدالسلطنه و نایب سرایدارباشی بوده و در سال ۱۳۰۹ قمری درگذشت وکاظمخان داماد محمدحسنخان برادر انیس‌الدوله بود.

**محمدابراهیم** محمدابراهیم خراسانی متخلص به مشتری ومعروف به میرزا مشتری از شعراء قرن ۱۳ هجری وپدرش از اهالی شیراز بوده‌که درمشهد مقیم گردیده است.

درسال ۱۲۷۰ قمری میرزامشتری ازمشهد به تهران‌آمد وبا میرزامحمدعلیخان سروش، شمس‌الشعراء اصفهانی، خیلی مربوط و مأنوس شد.

میرزا طاهر اصفهانی متخلص به شعری درصفحهٔ ۵۲۴ کتاب گنج شایگان در این باب مینویسد: «و این مشتری نیز پیوسته در ظل تربیت و عاطفت سپهر فصاحت شمس‌الشعراء بسرمیبرد و ساعتی مهجور و محروم نیست».

---

۱- پس از درگذشت حاجی‌محمدخان حاجب‌الدوله، محمد ابراهیم‌خان سرایدارباشی برادرش، زن او راگرفت و این دو برادر از آن زن میباشند.

محمدابراهیم خراسانی متخلص به مشتری[1]

میرزا مشتری و پسرش

## محمد اسمعیل

محمد اسمعیل معروف باستاد[2] فرزند آقامحمد تاجر شیرازی و نبیرهٔ حاجی‌اسدبیک[3] وبرادرمادری میرزاابوالحسن‌خان شیرازی‌ایلچی‌بوده است . پس از اینکه میرزا محمدعلی پدر میرزا ابوالحسن‌خان در اواخر پادشاهی کریم‌خان زند در گذشت، مادر میرزاابوالحسن‌خان‌که خواهرحاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی بود زن آقامحمد تاجر گردید و محمد اسمعیل استاد نتیجهٔ این ازدواج میباشد . در سال ۱۲۴۰ هجری قمری که میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی برادر مادریش بسمت وزارت امور خارجه منصوب شد وآقا محمداسمعیل از موضوع اطلاع پیداکرد، فوراً از شیراز بسپاهان تهران گردید و برادر، او را بسمت نیابت وزارتخارجه یعنی بمعاونت خود انتخاب نمود[4]

---

۱ــ این عکس را بیکسی از دوستان خویش بعنوان یادگار داده و پشت عکس بخط خود چنین نوشته است : احمق‌الشعراء و اسفه‌الفصحاء عبده مشتری شاعر .

۲ــ چون تامبرده رئیس اصناف شیراز بود باین مناسبت به استاد معروف شده و مردم او را استاد خطاب میکردند .

۳ــ از تجار معتبر دورهٔ صفویه .

۴ــ حقیقةً وقتیکه آدم فکر میکند می‌بیند چقدر اوضاع مملکت خرتوخر بوده‌که مثلا رئیس صنف بزاز را می‌آوردند معاون وزارتخارجه میکنند و یا درویشی را می‌آورند صدراعظم میکنندوسرانجام‌نتیجه‌اش‌این‌میشود که ما در زمرهٔ ملل‌عقب‌افتاده درمی‌آئیم وآنچیز که در حساب نایدهائیم .

آقامحمداسمعیل پس از چندی که معاونت وزارتخارجه را داشت از سمت خود بواسطهٔ بی‌اطلاعی ازامور سیاست، ویا به‌جهات دیگر، استعفاء داد وبعد بسمت ریاست ادارهٔ وظایف و مستمریات فارس، که درآن زمان سمت مزبور را وزیر وظایف و مستمریات مملکت فارس میگفتند، برقرار گردید.وبطوریکه حاجی میرزاحسن فسائی‌مؤلف فارسنامهٔ ناصری‌مینویسد: «نامبرده در سال هزار ودویست و شصت ودو درسن هشتادودو سالگی در شیراز درگذشت[1]».

**محمد اسمعیل**

محمد اسمعیل‌خان متولد سال ۱۲۰۷ قمری یگانه فرزند حاجی‌محمدخلیل‌خان‌قزوینی،ماشاالتجار نمایندهٔ سیاسی ایران درهندوستان بوده‌وهنگام کشته شدن‌پدرش دربمبئی‌نه ساله‌بود. حاج‌محمد خلیل‌خان پدرش درسال ۱۲۱۶ قمری پس از ۴۸ روز اقـامت در بمبئی در نزاعی‌که بین اتباعش بـا سپاهیان محافظ وی اتفاق افتادبرای میانجیگری و دفع غائله از اطاق بالاخانه‌که درآنجا منزل داشت به پائین آمدکه ناگهان تیری بسینهٔ او اصابت‌کرد و همانجم او راکشت . پس از این قضیه ، چون در این ایام دولت انگلستان احتیاج مبرمی به مساعدت و اتحاد با ایران را داشت ، برای جبران‌آن بفرزند مقتول وبستگانش بفراخور اهمیتی‌که داشتند مبالغی بطور انعام پرداخت و سالیانه نیز مبلغی مواجب و مستمری برای هریك ازآنان معین نمودکه همه ساله دریافت دارند . برای محمد اسمعیل‌خان یك لك روپیه[2] بر سبیل انعام داده شد و سالی هم بیست و چهار هزار روپیه[3] برایش مواجب و مستمری قرار دادند[4] .

محمد اسمعیل‌خـان بـا این حقوقیکه هر ساله از دولت انگلستان میگـرفت بیشتر زندگانیش در پاریس و لندن میگذشت و درسال ۱۲۸۵ قمری در سن ۷۸ سالگی درپاریس درگذشت[5] .

---

۱ ـ سال فوت و سن آقا محمداسمعیل‌که در فارسنامه ذکر شده باید اشتباه باشد زیـرا با این تاریخیکه نوشته شده تولد آقامحمد اسمعیل در سال ۱۱۸۰ قمری بـوده درصورتیکه تولد وی پس‌از تولد میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی‌که درسال ۱۱۹۰ قمری‌بوده بایدباشد و فوت میرزا ابوالحسن‌خان در سال ۱۲۶۲ قمری میباشد نه آقامحمد اسمعیل .

۲ـ دویست و پنجاه هزار ریال .

۳ـ شصت هزار ریال .

۴ـ در جلد نهم روضةالصفاء صفحهٔ ۱۶۲ در وقـایع سال ۱۲۱۹ قمری چنین نوشته شده : و محمدنبی‌خان مدت سالی در آن دیار بعزت زیست و زیاده از پنجاه هزارتومان بوی و اسمعیل‌خان ولد حاجی خلیل‌خان ابدال رفت .

۵ـ پولیکه بسایر وراث حـاجی خلیل‌خان وگماشتگان او دادند از این قرار است :

۱ـ برای آقای محمدحسن خواهرزادهٔ حاجی محمد خلیل‌خان از روز فوت وی (یعنی از روز کشته‌شدن حاجی محمد خلیل‌خان) سالیانه ۷۲۰۰ روپیه (هیجده هزار ریال) .

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

**محمد امین**

محمد امین‌خان پسر محمد حسنخان قاجار دولو و برادر محمد رحیم‌خان علاءالدوله امیرنظام بوده که پس از مرگ پدرش در سال ۱۲۴۵ قمری بجای او شقچی‌باشی دربار فتحعلیشاه شد. وی در زمان محمد شاه در سال ۱۲۶۴ هجری قمری بجای امان‌الله خان افشار باسمت پیشکاری و وزارت یحیی‌میرزا، پسر چهل‌وسیم فتحعلیشاه، حاکم گیلان به رشت رفت و پس از او خودش شخصاً زمام امور آنجا را بدست گرفت. محمدامین‌خان شوهر اول ملک گوهرخانم معروف به‌شاه بی‌بی خواهر اعیانی عباس‌میرزا وعلیخان ظل‌السلطان و ازطرفی هم خالهزادهٔ او وبعبارت دیگر خواهرزادهٔ امیرخان سردار دائی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده است. ملک گوهرخانم پس ازچندی که با محمد امین‌خان خالهزادهٔ خود زن و شوهر بودند با شوهر خود سازش نکرد و از او طلاق گرفت و چندی بعد بعقد ازدواج میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام درآمد. عباس میرزا که از طلاق گرفتن خواهرش اطلاع پیدا کرد سخت عصبانی شد و گفت که ملک گوهر خانم خواهر من نیست و خواهر ظل‌السلطان است. محمد امین‌خان پس‌از مرگ فتحعلیشاه با ملک سلطان خانم، زن هشتم شاه، که دختر ابراهیم‌خان سردار دولوی قاجار دخترعموی خود وخواهر محمد ناصرخان ظهیرالدوله بود ازدواج نمود. ملک سلطان خانم از فتحعلیشاه یکدختر داشت بنام ملکزاده خانم که بعقد محمدخان قومشی درآمد.

**محمدباقر**

سیدمحمدباقر خوانساری فرزند حاجی‌میرزا زین‌العابدین خوانساری درسال ۱۲۲۶ قمری درخوانسار متولد و درسال ۱۳۱۳ قمری در اصفهان درگذشت و در تخت پولاد بخاك سپرده شد. از تألیفات وی کتاب روضات الجنّات فی‌احوال العلماء و السادات میباشد. کتاب مزبور تألیف مفید وقابل استفاده بوده وتاکنون یکی دو بار چاپ شده است[1].

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

۲ـ برای آقاحسین همشیرزادهٔ دیگر سفیر مقتول سالیانه ۲۴۰۰ روپیه ( شش‌هزار ریال ).
۳ـ برای خانوادهٔ ابوتراب قتیل نوکر حاجی‌محمد خلیل‌خان سالیانه ۶۰۰ روپیه ( یکهزار و پانصد ریال ). ۴ـ برای ورثهٔ اسمعیل‌بیك که او هم در نزاع کشته شده بود سالیانه ۳۰۰ روپیه ( هفتصدوپنجاه ریال ).

سرپرسی‌سایکس در جلد دوم صفحهٔ ۳۰۲ نام او را اسمعیل‌خان گفته و مینویسد: « . . . که در سن ۶۵ سالگی درگذشت ». لکن در فارسنامه ناصری صفحه ۲۵۲ چنین ذکر شده: « . . . و درحدود سال هزار و دویست و هشتاد و چیزی در شهر پاریس وفات یافت ». بنا بگفتهٔ مؤلف فارسنامه در سن ۷۵ سالگی فوت کرده است.

درتاریخ سفارت حاجی‌محمد خلیل‌خان و محمدنبی‌خان بهندوستان که مترجم و نگارندهٔ آن محمدنبی‌خان تودهٔ محمدنبی‌خان شیرازی‌بوده، فوت محمداسمعیل‌خان بطوریکه در متن شرح داده شد در سال ۱۲۸۵ قمری در سن ۷۸ سالگی ذکر شده است.

---

۱ـ عیبش این است که مؤلف باوجود ایرانی‌بودن کتاب خودرا بعربی تألیف‌نموده است

**محمدباقر**

سید محمدباقر درچه‌ای اصفهانی متولد سال ۱۲۶۴ هجری قمری از شاگردان میرزا محمد حسن نجفی و میرزا حبیب‌الله رشتی و از اجلهٔ علماء بوده وپس از بازگشت بایران در اصفهان مدرس منحصر بفرد فقه و اصول بود و از شهرهای دیگر نیز طلاب به محضرش می‌آمدند. پس از درگذشت سید اسمعیل صدر عاملی درکاظمین که از مراجع تقلید عالم تشیّع بود ، درچه‌ای در اصفهان و شهرهای دیگر ایران مرجعیت پیداکرد و از مراجع تقلید گردید . یکی از شاگردان وی حاجی‌آقاحسین بروجردی بود که چند سالی درقم اقامت داشت و از مراجع تقلید بشمار می‌آمد. درچه‌ای در سال ۱۳۴۲ قمری در سن ۷۸ سالگی در حمام درچه بمرض سکته درگذشت . نویسندهٔ این سطور چند ماهی که در اصفهان اقامت داشت اشخاص مطلع و بی‌غرض از درچه‌ای و نیز ازآخوند ملاعبدالکریم گزی خیلی‌تعریف میکردند ومیگفتند که این دونفر با روحانیان دیگر خیلی تفاوت داشتند .

**محمدباقر**

سید محمدباقر یاسیدباقر جمارانی پسرسید هاشم مرد بسیار زرنگی بوده[1] و درزمان حیات خویش با بیشترمتعینین و متنفذین دفت‌وآمد و بند و بست داشت و بسرای استفادهٔ خویشتن برای هریك از آنان‌کارچاق‌کن بود . در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری با میرزا علی‌خان پسرسیمش خیلی مربوط شده و همه‌کاره او شد . مدتی نیز با حاج‌ملاعلی‌کنی ملای روحانی متنفذ عصر خود ارتباط داشت و درنزد او مقرب و ازکارچاق‌کنها و از پادوهای او بود .

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطراتش راجع بوی این چنین مینویسد : « . . . پدرش میگویند مرد فاضلی بود واین پسر عاق پدر بود . در صدارت میرزاآقاخان که نوریها نوری داشتند و جوانان این طایفه فتوری و غروری داشتند میرزا علی‌خان قصیر پسر دوم میرزا آقاخان[2] که شخص دزل طبیعت بود وهست جمعی از الواط را دور خود جمع کرده بود .

ازجمله سید باقر جمارانی بود و خیلی طرف اعتماد میرزا علیخان بود . طوریکه وزارت‌کلیه درخانه میرزا علیخان باو بود . خاطر دارم وقتیکه میرزاعلیخان از پدر قهر کرده بود بطرف عتبات عالیات رفت . مرحوم صدراعظم با حضور خودم به اعتمادالسلطنه پدرم شکایت از سیدباقر میکردکه این ناسید فلان فلان شده پسر مرا مجرك است . خلاصه بعد از انقراض صدارت از میرزا آقاخان و ذلّت طایفهٔ اوکه معروف است سیدباقر دوازده

---

۱ـ دراین دوره یا عصرطلائی،بقول‌نویسندهٔ بازیگران عصرطلائی،ازاین زرنگها زیادند و ماشاالله روزبروز هم زیادتر میشوند .

۲ـ میرزا علیخان پسر سیم میرزاآقاخان بوده است .

هزار اشرفی را که بطور امانت از میرزاعلیخان نزد او بود بلعید و خود را به پاشاخان که آنوقت امین‌سره بود بست و از طرف دیگر با حاجی ملاعلی مجتهد سازش کرد . روز بروز که پاشاخان شانش زیاد میشد سید هم اعتبارش در انظار زیادتر میشد . عمل شرعی هرچه رجال دولت داشتند بواسطهٔ سید به محکمهٔ حاج ملاعلی راجع میشد . با پدر من هم آشنا بود . چنانچه پدر من در سنه ۱۲۸۴ در خانهٔ سید جمارانی که ییلاق رفته بود مرحوم شد. دوسال قبل حاجی ملاعلی با سیّد بد شد . هنوز ندانستم چرا ؟ شکایت بشاه کرد . حکم شد سید را از تهران بیرون کنند. سید به حضرت عبدالعظیم پناه جست دوسه ماه ماند . بتوسط انیس‌الدوله مرخص شد شهر آمد . مدتی از خانه بیرون نیامد . حالا با امین‌الدوله[1] خصوصیت دارد بتوسط او ناظم‌العلماء شد[2] » .

سیدباقر جمارانی در سال ۱۳۰۶ قمری در گذشت و محمد حسنخان اعتمادالسلطنه راجع بفوت او چنین گوید : « اتمادقی که مردند یکی امروز؟ آقاسید محمدباقر جمارانی که از وکلای شرع و شرخری کار او بوده .

**محمدتقی**

میرزا محمدتقی شیرازی در سال ۱۲۷۰ قمری زاده شد وی از علمای بزرگ روحانی وابسته و شایستهٔ عالم تشیع بوده که پس از فوت سیدکاظم یزدی صاحب عروةالوثقی در سال ۱۳۳۷ قمری مرجع تقلید شیعیان امامیه گردید .

میرزا محمدتقی شیرازی

نامبرده از شاگردان میرزامحمدحسن شیرازی وفاضل اردکانی بود و پس‌از فوت استاد خود حاج میرزا محمدحسن حوزهٔ درس او را در سامره اداره کرد و بتدریس پرداخت . بعد به‌کاظمین رفت و در آنجا نیز حوزهٔ درسی ترتیب داد و پس از آن چندی در کربلا وسپس به‌نجف رفت ریاست حوزهٔ علمیه بوی منتهی گردید .

چون در جنگ بین‌الملل اول بسرعلیه انگلیس‌ها حکم جهاد داد شهرتش در عالم اسلام بیش از پیش افزون گردید .

میرزا محمدتقی علاوه بر معلومات مذهبی و روحانی خویش، شاعر نیز بوده است و در

---

۱ـ میرزا علیخان .

۲ـ جمعه ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۶ .

۳ـ عکس سید محمدباقر جمارانی ناظم‌العلماء در مجلد دویم رجال ایران صفحهٔ ۲۷۴ و ۳۵۱ متمکس است به صفحات مزبوره رجوع شود .

سال ۱۳۳۸ قمری در سن ۶۸ سالگی در نجف درگذشت و تشییع مفصلی از وی بعمل آمد و در کربلا بخاک سپرده شد.

میرزا محمدتقی وکیل لشکر

**محمدتقی** حاجی میرزا محمد تقی ملقب بالقاب وکیل لشکر ودبیرالدوله پسر میرزامصطفی وکیل لشکر بوده و چون پدرش لشکرنویس بود او را در ۱۲۸۰ هجری قمری عضو دفترخانهٔ وزارت لشکر نمود. در سال ۱۲۸۲ قمری بمعاونت میرزا مصطفی وکیل لشکر پدرش بمنصب لشکرنویسی نائل گردید و درسال ۱۲۹۸ قمری که وکیل لشکر پدرش درگذشت منصب و لقب وکیل لشکری باو داده شد.

درسال ۱۳۰۹ قمری مشاغل خودرا به میرزا مصطفی لشکرنویس، پسر خویش، واگذار نمود وخود در جزو وزرای دارالشورای کبرای دولتی منسلک گردید. درسال ۱۳۱۲ قمری لقب وکیل لشکری راهم به میرزا مصطفی فرزند خود انتقال داده وخودش ملقب به لقب دبیرالدوله شد. پس از فوت نعشش را بکربلا برده در رواق حرم امام حسین (ع) بخاک سپرده شد.

حاجی دبیرالدوله

میرزا محمدتقی وکیل لشکر و پسرش

**محمدجعفر**

میرزامحمدجعفر یا میرزاجعفر از سادات اصفهان که نسبت خود را به میرمیران[1] میرسانیده وزیر کریمخان زند بوده است. نامبرده در اوایل حال در دفترخانهٔ پادشاه سررشته‌دار[2] یا مستوفی نظام لشکر بود. بعد از نسادرشاه، در عهد آزادخان هوتکی غلیجائی در سالهای ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ قمری حکومت اصفهان را داشت و هنگامیکه کریم‌خان وکیل درسال ۱۱۷۵ قمری متوجه آذربایجان گردید میرزا محمدجعفر بمنصب استیفاء ممالک رسید یعنی مستوفی‌الممالک یا باصطلاح امروز وزیر دارائی شد.

**از راست بچپ: آزادخان افغان ـ اسمعیل‌خان زند ـ کریم‌خان وکیل ـ ابراهیم‌خان زند پسر اسمعیل‌خان ـ میرزاجعفر وزیر ـ میرزامهدی و میرزاعقیل**

**محمدجعفر**

محمدجعفر الحسینی خورموجی یا حاجی میرزا محمد جعفرخان خورموجی دشتستانی متولدسال ۱۲۲۵ هجری قمری فرزندمیرزامحمدخان بوده که سالیان دراز پشت‌درپشت ضابطی[3] وکلانتری خورموج را عهده‌دار بوده‌اند و در یك زمانی نیز نیای بزرگش بنام میرزا علی‌بیك خورموجی کلانتر تمام نواحی دشتستان بوده است. میرزامحمدجعفرخان پس از مرگ پدرش بطور موروثی درعبادی عمرضابط وکلانتر ناحیهٔ خورموج شد و تا سال ۱۲۵۸ قمری حکومت و ریاستش درخورموج ادامه داشت لکن

---

۱ــ میرغیاث‌الدین محمد میرمیران فرزند سید نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی که در زمان سلاطین صفویه میزیسته و زنش خواهرشاه طهماسب صفوی بوده ودختر او را بامر شاه طهماسب اول برای شاهزاده اسمعیل میرزا عقد بستند و اختیار پسرزد را به سید نعیم‌الدین نعمت‌الله واگذاشتند.

۲ــ حسابدار.

۳ــ سابقاً حاکم نواحی و بلوکات را در فارس ضابط میگفتند.

در این سال حاجی‌خان دشتی[1] حاکم بلوك دشتی، بزور وغلبه، ناحیهٔ خورموج را به تحت تصرف خویش درآورد و میرزا محمدجعفرخان اجباراً ازآنجا فرارکرده مدتی در تنگستان بماند سپس به شیراز آمده در آنجا اقامت گزید و خیلی سرشناس شد و در ۱۲۶۲ قمری رئیس دادگستری شیرازکه در آن زمان آن را امارت دیوانخانه عدلیه میگفتند منصوب گردید و ضمناً در ایامیکه در شیراز اقامت داشت مشغول به مطالعات و تحقیقات تاریخی بود وکتابی بنام تاریخ آثارجعفری درجغرافیا وتاریخ فارس نوشت وبنظراولیای دولت رسانید و در سال ۱۲۷۶ قمری آن را منتشر ساخت و بعد در این سال از شیراز به تهران آمد و ناصرالدین شاه اورا وادار به نوشتن تاریخ دورهٔ سلطنت خویش که خالی از تصنعات منشیانه و تملقات معموله و متداوله باشد برشتهٔ تألیف درآورد و اوهم این کار را کرد و نام تاریخ خود را حقایق‌الاخبار گذاشت و در نتیجهٔ تألیف آن به حقایق نگار ملقب گردید.

تاریخ حقایق‌الاخبار از آغاز سلطنت قاجاریه شروع شده و در سال ۱۲۸۴ قمری ختم میشود. آغاز قاجاریه را به اختصار پرداخته وآنچه راکه مربوط بسلطنت ناصرالدین شاه میباشد[2] مفصلتر وارد شده است. پس از ختم کتاب آن را بنظر شاه رسانید لکن شاه از آن چندان خوشش نیامد و چون قدری یأس بروی مستولی گردید از این جهت بعراق عرب رفت و در آنجا مقیم و مجاور گردید و درسال ۱۳۰۱ قمری درحدود سن ۷۶ سالگی درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد. خورموجی علاوه بر تألیف دوکتابیکه دربالا ذکر شدکتاب دیگری نیز داشته بنام نزهت‌الاخبار[3].

میرزا ابوالحسنخان یانگی نمایندهٔ دورهٔ اول مجلس فرزند خورموجی بوده و میرزا اسمعیل‌خان رئیس انبار غله‌که در سال ۱۳۳۵ قمری بدستور کمیتهٔ مجازات کشته شد[4] پسر میرزا ابوالحسنخان و نوهٔ خورموجی میباشد.

**محمدحسن**

محمدحسن‌خان نسقچی‌باشی[5] پسرجان‌محمدخان قاجار دولو[6] بوده و در سال ۱۲۵۴ قمری به ناخوشی و با در تهران درگذشت و

---

۱ـ حاجی‌خان دشتی پسر وجانشین جمال‌خان دشتی از طایفه حاجیانی بوده و در سال ۱۲۷۸ قمری درگذشت و حسینخان دشتی پسرش جانشین وی گردید.

۲ـ تاریخ ۲۰ سالهٔ پادشاهی او.

۳ـ نزهت‌الاخبار همان کتاب آثار جعفری است که به صورتی مفصلتر و منقح‌تر و با اطلاعات تازه‌تر در سال ۱۲۹۸ قمری به تألیف آن توفیق پیدا میکند.

۴ـ قاتلش کریم دوانگر بود.

۵ـ پدر محمد رحیم‌خان نسقچی‌باشی علاءالدوله امیرنظام.

۶ـ متوفی در سال ۱۲۳۷ قمری و در حرم امامرضا (ع) مدفون است.

محمدامین‌خان پسر بزرگش نسقچی‌باشی شد[1] .

**محمدحسن** محمدحسنخان‌از پیشخدمتان خاصه واولین ناظر ناصرالدینشاه وچون از اهالی‌آذربایجان بود درموقع صحبت قدری به لهجهٔ غلیظ ترکی حرف‌میزد از این‌جهت معروف شده بود به محمدحسنخان ترك. نامبرده پدر زن غلامحسین غفاری صاحب اختیار بوده و صاحب اختیار موضوعی را از قول او چنین نقل میکرد : « در سال ۱۲۶۴ قمری‌که با سمت نظارت وخوانسالاری بهمراه ناصرالدینشاه از تبریز به‌تهران آمدم ، هنگامیکه اردو به یافت‌آباد وارد شد درآنجا یکی دو روزی توقف بعمل‌آمد برای این‌که ورود به تهران در ساعت سعد باشد . من هنگام ناهار در چادر خود سفره‌ای برای ناهار ناصرالدینشاه گستردم . حاجی علیخان مراغه‌ای[2] نیز که از تبریز درموکب همایونی آمده بود او هم بنوبهٔ خود در زیر چادر پهلوی سفرهٔ من سفرهٔ غذا با تمام مخلّفات پهن کرد . ناصرالدینشاه در موقعش که وارد چادر شد دیدکه سفرهٔ عالی و مفصّل گسترده شده حاجی پیژن خان رئیس خلوت را خواست و بتوسط او به میرزا تقیخان امیرکبیر پیغام داد که امروز وضع ناهار من چنین شده وعوض یك سفره دوسفره برای من گسترده شده تکلیف چیست ؟ من‌کدام ناهار را قبول‌کنم ؟ امیر بتوسط پیژن‌خان پیغام فرستاد و جوابداد وگفت بشاه عرض‌کنیدکه اگر هنوز ولیعهد هستید سر سفره محمدحسنخان بنشینید و اگر شاهید در سر سفره حاجی علیخان‌که ناظرشاه مرحوم بوده جلوس فرمائید . ناصرالدینشاه چنین کرد و در سر سفرهٔ حاجی علیخان نشست » محمد حسنخان چندی در سمت‌های مستوفی برقرار بود بعد نصرالله‌خان پسر امیرقاسم‌خان و برادر مهد علیا مادر ناصرالدینشاه بجای او خوانسالار شاه شد و بعد چون شاه او را بسمت نظام‌العلمائی انتخاب‌کرد شیرخان یا انوشیروانخان عین‌الملك اعتمادالدوله دائی‌زاده و شوهرخواهر خود را ناظر خویش نمود. محمد حسنخان پس از عزل از پیشخدمتی و نظارت خزانه‌دار نظام شد و بعد حکومت‌های مختلف یافت از جمله در نیشابور ، سبزوار و تربت حیدریه حکومت داشت و غالباً با رکن‌الدوله محمدتقی میرزا برادر صلبی ناصرالدینشاه همراه بود .

**محمدحسن** محمد حسنخان متولد سال ۱۲۹۰ هجری قمری پسربزرگ و ارشد سلطانعلی‌خان وزیر افخم بوده و درسالهائیکه پدرش درآذربایجان جزو عمله خلوت مظفرالدین میرزا ولیعهد بود او نیز بهمراه پدر خویش درآنجا می‌بود . در ابتداء از غلام بچه‌های ولیعهد بود بعدکه بزرگ شد مانند پدرش در شمار پیشخدمتان ولیعهد درآمد .

---

۱ـ محمدامین‌خان نسقچی‌باشی شوهر گوهرملك‌خانم خواهر تنی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده است .

۲ـ حاجب‌الدوله آینده .

محمدحسنخان امین‌الملك

از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۶ قمری که پدرش محصل محاسبات یعنی رئیس کل وصول و اجراء مالیات ممالك بود محمدحسنخان در آذربایجان معاونت او را داشت.

در سال ۱۳۱۳ قمری که مظفرالدین‌شاه پادشاه شد محمدحسنخان با پدر خویش بهمراه شاه تازه از تبریز به تهران آمد. شاه، سلطانعلی خان را بجای محمدعلیخان امین‌السلطنه که ابتداء عنوانش مدیر دفترخانه مبارکه استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی وغیره بود انتخاب نمود و پس از تعیین وی بسمت مستوفی عنوانش وزیر بقایا و محاسبات شد و محمد حسنخان پسرش که

ایران‌الملوك افتخارالسلطنه

از پیشخدمتهای شاه بود ملقب به امین بقایا[1] گردید و نایب[2] پدرش وزیر بقایا شد.

پس از اینکه در سال ۱۳۲۰ قمری سلطانعلی‌خان وزیر بقایا ملقب به وزیر افخم شد و علاوه بر وزارت بقایا که زیر نظر خودش بود مدیر مجلس دربار اعظم نیز گردید، محمد حسنخان امین‌بقایا پسرش در این سال وزیر بقایا شد و امامقلی‌خان پسر دویم سلطانعلی‌خان امین‌بقایا گردید. نامبرده مدت دو سال وزیر بقایا بود. بعد حاج امین‌السلطنه سابق‌الذکر

از راست بچپ: حاج دکترخان معتمد ـ عبدالمجیدمیرزا ناصرالدوله ـ عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما ـ دکتر محمد مصدق ـ محمدحسنخان امین‌الملک

۱ـ لقب سابق پدرش.
۲ـ معاون.

۲۳۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱ــ علت کشته شدنش برای این بود که عده‌ای از اعیان‌زادگان و پولداران تهران با ایران‌الملوك افتخارالسلطنه دختر ناصرالدینشاه روابط حسنه داشتند و او به هیچیك از آنان چندان علاقه‌ای نداشت و فقط امین‌الملك را میخواست و خاطرخواه او بود . رقبای امین‌الملك راجع باین موضوع، ازمجاهدبازی وهرج ومرج مملکت سوء استفاده کرده، مجاهدی را با دادن پولی وادار بکشتن او نمودند . آن مجاهد هم تعهد خود را انجام داد و محمدحسنخان امین‌الملك راکشت و بعد رقبای وی بآرزوی خویش نایل گردیدند و کشته شدن او جز در موضوعیکه ذکر شد علل و جهات دیگری نداشته است .

۲ــ دو نفر از شاهزادگان قاجار سلطانحسین میرزا نیرالدوله و محمدحسن میرزا معتمدالسلطنه مدتها معروف بودند بشاهزاده پیشخدمت .

۳ــ شرح مختصری نیز در این باب در صفحهٔ ۴۴۷ مجلد دوم نوشته شده است بصفحه و مجلد مزبور رجوع شود .

۴ــ سلطانخانم در سال ۱۳۰۵ قمری درگذشت . محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خود راجع بوی چنین مینویسد ، خدا از او انشاءالله بگذرد و بیامرزد .

**محمدحسن** محمدحسن میرزامعتمدالسلطنه یگانه پسرعلیقلی میرزا اعتضادالسلطنه پسر پنجاه وچهارم فتحعلیشاه قاجار و از پیشخدمتهای ناصرالدین‌شاه و معروف بشاهزاده پیشخدمت بود[۲] . درسال ۱۲۹۸ قمری پیشخدمت شاه شد و در سال ۱۳۰۹ قمری بلقب معتمدالسلطنه ملقب ودرسال ۱۳۲۲ قمری بحکومت گلپایگان ــ خوانسار و کمره منصوب گردید . نامبرده شاهزاده‌ای بود خیلی عیاش وهرزه وتمام اموال پدردا که بوی بارث رسیده بود بمصرف عیاشی و لهو و لعب خویش رسانید[۳] .

علت اینکه محمدحسن میرزا معتمدالسلطنه خوب ازآب درنیامد بیشترش برای این بوده است که مادرش سلطانخانم[۴] از رقاصه‌های ملك جهان خانم مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بود و آوازی هم داشت . اعتضادالسلطنه او را دید و از او خوشش آمد و بازدواج وی تن درداد و محمدحسن میرزا از او تولید شد . بطورکلی بچه‌های زنان بدعمل اکثراً خوب از آب درنمی‌آیند . میرزا محمدخان مجدالملك در رسالهٔ مجدیه تألیف خود در صفحهٔ ۵۹ راجع به سلطان‌خانم این‌چنین گوید : «بهمان تصنیف معروف است که سلطان و گدا را برقص

می‌آورد وسامع‌وقائل‌رابوجده. واذاین‌مرد فاضل، یعنی‌اعتضادالسلطنه، که‌درمیان قاجاریه کم‌نظیر بوده خیلی تعجب‌آور است که با آن فضل وکمالش یك رقاصه‌ای دل بسته باشد و یاو دل به بندد . اینجا است که گفته‌اند عشق بچربید برفنون و فضائل .

محمدحسن میرزا معتضدالسلطنه در جوانی

میرزا علیخان امین‌الدوله راجع به میرزا رضای کرمانی کشندهٔ ناصرالدینشاه پس از کشتن شاه هنگامیکه در زندان بسر میبرده درکتاب خاطرات سیاسی خود چنین مینویسد : « در این فرصت بعضی حاضرین از پیشخدمتان و سران‌سپاه به‌دهلیز قهوه‌خانه میرفتند که زندان موقت رضای کرمانی است و او را از شاه عبدالعظیم بآنجا آورده در زیر زنجیر گران داشتند . جوابهای میرزارضا بهرکس مضحك وآمیخته به‌حقیقت گوئی شوخی‌نمایود. قوّت قلب و جسارت او، همه را حیرت میداد وچون همه را درست میشناخت جواب مطابق حقیقت باحوال و نیّات سائل گفته میشد و چنان می‌نمودکه با همه در فساد اوضاع مملکت و معایب دایرهٔ دولت و تقصیرات پادشاه مقتول همداستان بوده است . محمدحسن میرزا معتضدالسلطنه از پیشخدمتان شاه نزدیك او رفته پرسید : « میرزا رضا ناصرالدینشاه چه‌گناه داشت‌که او راکشتی ؟ گفت : کدام جرم از این بزرگتر که مثل تو را بخلوت خود راه دهد و با همهٔ بی‌ناموسی‌که در تو جمع است بتو مأنوس شود » .

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۱۱ قمری در یادداشتهای روزانهٔ خویش دربارهٔ وی چنین مینویسد: «شنیدم محمدحسن‌میرزا پسر اعتضادالسلطنه عریضه داده پیشکش وعده‌کرده است‌که مخاطب سلام بشود . امیدوارم‌که زودتر این‌کار واقع شود تا در همه‌کار دولت تناسب باشد» .

معتضدالسلطنه در سال ۱۳۰۷ خورشیدی درحدود سن ۸۰ سالگی درگذشت .

**محمدحسن** شیخ محمدحسن ممقانی یا مامقانی فرزند ملاعبدالله از بزرگان علمای امامیه و از مراجع تقلید مسلمین شیعه و ازهمه جهات مرد

متقی و دیندار بوده است . نامبرده دارای تألیفاتی نیز در فقه و اصول میباشد . در سال ۱۲۳۸ قمری در مسامقان متولد و در سال ۱۳۲۳ قمری در سن ۸۵ سالگی در نجف درگذشت .

سرآرتورهنری هاردینگ[۱] وزیر مختار انگلیس در سال ۱۳۲۱ قمری = ۱۹۰۳ میلادی باتفاق ژرژ پرسی‌چرچیل[۲] نایب سیم شرقی سفارت، برای کاهش نفوذ روس‌ها که روزبروز در ایران رو بازدیاد بود و همچنین برای عزل اتابك، که او را منتخب و عامل روس‌ها، میدانستند، برای ملاقات علمای کربلا ونجف رهسپار عراق شد.

پس از ورود به‌نجف باوسائل بیشماری که داشتند با مجتهدین و مراجع تقلید ملاقات کردند . از آن جمله یکی هم همین ممقانی صاحب ترجمه بود .

هاردینگ در کتاب خود بنام ـ یك‌دیپلومات درشرق[۳] ـ راجع بوی چنین مینویسد : « یکی دیگر از علمای معروف آقای ممقانی بود اونیز از اهل‌آذربایجان است . گرچه در علم روحانی مقامی عالی دارد ولی مرددنیا نیست . این روحانی بعداز بازگشت من به‌تهران با یك عده زوّار که در میان آنها عدهٔ زیادی درویش و فقیر و بینوا بودند بایران آمد و با خود ویا را بایران آورد. در ورود بمرز اعتنائی بقرنطینه نکرد، و بدون رعایت بدان، از سرحد عبورکرد وکسی جرأت نداشت که متعرض او بشود » .

**محمدحسن** محمدحسن‌میرزا[۴] فرزند مهدیقلی‌میرزافرزندبیستم عباس‌میرزانایب‌السلطنه درسال ۱۳۰۱ قمری بمعاونت عبدالحمیدمیرزا ناصرالدوله فرمانفرما استاندارکرمان منصوب گردید و در سال ۱۳۰۳ قمری ملقب به حشمت‌السلطنه شد و معاونت حکومتش تا رمضان ۱۳۰۹ قمری ادامه داشت و علاوه بر معاونت ، حکومت بلوچستان ـ بم ـ نرماشیر نیز باوی بود و در سال ۱۳۱۰ قمری ملقب به معتضد‌الدوله شد و در سال ۱۳۱۹ قمری درگذشت .

---

۱ـ Sir Arthur Henry Hardinge .

۲ـ George Percy Churchill .

۳ـ Adiplomatist in the East .

۴ـ درکتب منسوبه به اعتمادالسلطنه از قبیل خیرات‌الحسان ـ درر‌التیجان ـ مطلع‌الشمس ، المآثر و الآثار و روزنامه منصور شرف نامش محمدحسن میرزا و در تاریخ کرمان صفحه ۴۱۰ محمدحسین میرزا نوشته شده و این گفتهٔ اخیر اشتباه بوده و محمدحسن میرزا درست است .

محمدحسن میرزا حشمت‌السلطنه معتضدالدوله

**محمدحسن** محمدحسن میرزا عین‌السلطان پسر بزرگ مغفور میرزا موثق‌الدوله وزیر دربار احمد شاه قاجار بود. نامبرده مدتی از جانب پدر خود خوانسالار مظفرالدینشاه بود و در سال ۱۳۱۴ قمری حاکم کاشان شد و در همین سال که حکمران کاشان بود بلقب عین‌السلطان ملقب گردید. موثق‌الدوله در سال ۱۳۱۶ قمری اقدس‌السلطنه دختر دهم مظفرالدینشاه را برای او عقد ازدواج بست و عروسی مفصلی که معمول آن زمان ومدآن روز بود برای او گرفت ودرظرف سه روز وسه‌شب تمام رجال مملکت را به شام و نهار دعوت کرد. پس از چند سالی که گذشت متارکه رویداد[1] و چون عین‌السلطان سخت معتاد باستعمال مشروبات ومواد مخدره بود در اواخر عمر اوضاع زندگیش خیلی خراب گردید و با تنگدستی از دنیا رفت.

**محمدحسن** محمدحسنخان محقق یا خان محقق، که بعد در سال ۱۳۱۷ قمری ملقب به محقق‌السلطنه شد، متولد در سال ۱۲۵۸ قمری پسر حاج محمدخان ابری حاجب‌الدوله و ازپیشخدمتان مقرب ناصرالدینشاه بوده که درزمان سلطنت

---

۱ ــ اقدس‌السلطنه بعداً زن مهین مزینانی مهین‌الملک شد.

خان محقق محمدحسنخان

از راست بچپ: میرزا علیخان ــ محمد حسنخان محقق و صدیق‌السلطنه[1]

وی آنان را عیله خلوت می‌نامیدند. پس از مرگ حاجب‌الدوله مادر محقق بازدواج محمد ابراهیم‌خان سرایندارباشی برادر شوهر خود درآمد. نامبرده سالهای متمادی از رجال درباری ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه بود و در سفر اول و دوم ناصرالدینشاه باروپا در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ قمری از همراهان شاه یا باصطلاح آن زمان از ملتزمین رکاب مبارك بود.

درسال ۱۲۹۸ قمری که جمعی از درباریان مغضوب شاه شده و ازدربار بکلی اخراج گردیدند خان محقق هم یکی از جمله آنان بود. یکماه از عزل او نگذشت که بوساطت انیس‌الدوله زن سوگلی شاه مورد عفو واقع شد. در سال ۱۳۱۰ قمری مخاطب بخطاب جنابی گردید.

۱ ــ این سه نفر از رؤسای بزرگ دربار چون در جوانی با هم دوست بودند، باین مناسبت، با هم عکس انداخته‌اند. از راست بچپ میرزا علیخان (ملقب بالقاب منشی حضور ــ امین‌الملك و امین‌الدوله) ــ محمد حسنخان محقق یا خان محقق (ملقب بلقب محقق‌السلطنه) ــ غلامحسین‌خان (معروف‌به مجول‌خان و ملقب به صدیق‌السلطنه).

در سال ۱۳۱۳ قمری پس از کشته شدن ناصرالدینشاه و پادشاه‌شدن مظفرالدینشاه، طبق معمول سلاطین، تغییراتی در امور اداری دربار وجاهای دیگر داده شد از آن جمله محمدحسنخان محقق باعنوان پیشخدمت مخصوص بجای غلامعلی‌خان امین همایون سرایدار-باشی شد و این سمت را تا مرگ مظفرالدینشاه و اوایل سلطنت محمدعلیشاه دارا بود.

قاسم‌آباد واقع در شمال شرقی تهران ملك ییلاقی او بوده است.

**محمدحسن**

محمدحسنخان ادیب‌الدوله دوم متولد سال ۱۲۵۰ خورشیدی پسر محمدحسینخان ادیب‌الدوله اول بوده که پس از چند سال تحصیل در رشتهٔ توپخانه، در دارالفنون، و فارغ‌التحصیل‌شدن، مدتی خلیفهٔ دروس ریاضی و بعد هم مدت کمی معلم ریاضی مدرسه دارالفنون بود وپس‌ازدرگذشت پدرش درسال ۱۳۱۵ قمری ملقب به ادیب‌الدوله‌وناظم[1] مدرسه شد وبعداز رضاقلی‌خان نیرالملك دوم رئیس مدرسهٔ دارالفنون گردید و در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در سن ۶۳ سالگی درگذشت.

محمد حسنخان ادیب‌الدوله

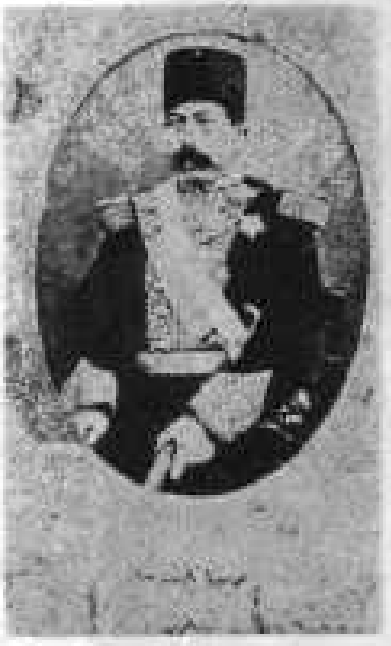

محمد حسین‌خان ادیب‌الدوله

---

۱ـ کلمهٔ ناظم در ازمنهٔ سابق معانی گوناگونی داشته است. ۱ـ شخصیکه نظامت مدرسه‌ای را عهده‌دار بود او را ناظم میگفتند مانند این جمله محمد حسین‌خان یا محمدحسن‌خان ادیب‌الدوله ناظم مدرسهٔ دارالفنون. ۲ـ معنی مدیر داخلی داشته مانند این جمله، میرزا علی محمد ناظم ادارهٔ روزنامهٔ ایران. ۳ـ رئیس دبیرخانه را نیز ناظم میگفتند، مانند این جمله، میرزا محمدعلی ناظم دفتر وزارتخارجه. ۴ـ گاهی هم بمعنی معاون وزارتخانه بوده مانند این جمله، حسینقلی خان ناظم وزارت تلگراف ولد علی قلیخان مخبرالدوله وزیر تلگراف.

**محمدحسن**

حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه پسر حاجی ملاعلی نورعلیشاه و نوهٔ حاج ملاسلطان محمد معروف و ملقب به سلطانعلی شاه[1] بوده و در سال ۱۳۰۸ قمری = ۱۲۶۹ خورشیدی متولد شد . در سال ۱۳۳۷ قمری پس از

حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه

درگذشت پدرش نورعلیشاه جانشین وی گردید[2] و درماه ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ قمری = مرداد ماه ۱۳۴۵ خورشیدی در سن ۷۷ سالگی درگذشت و در بقعهٔ سلطانعلیشاه نیای خود در بیدخت به خاك سپرده شد .

از آثار خیریه و مستحدثات عام‌المنفعه و مفید وی احداث قنات صالحیه است که طول آن چند فرسخ و عمقش چهارصد متر است و تاکنون متجاوز از ده میلیون ریال برای احداث آن خرج شده و بست بیدخت جاری است و نیز آب انبار بزرگ و دخلشورخانه و غیره به همت و مساعی وی در بیدخت ساخته شده است .

بعقیدهٔ من هر کس در این ایام ، بقدر توانائی و همت خودش ، برای هرجهتی ، در آبادی مملکت بکوشد قابل تقدیر است و باید از او قدردانی نمود .

---

۱ ــ کلمهٔ شاه که در این جا در آخر کلمات ذکر شده القابی است که پیشوایان دراویش بمریدان و جانشینان خویش میدهند و حرفشان هم این است که میگویند ما شاه فقراء هستیم! و گویا این کلمه از زمان شاه نعمت‌الله ولی درمیان دراویش معمول و متداول شده است .

۲ ــ رئیس یا پیشوای سلسلهٔ دراویش نعمت‌اللهی معروف بدراویش گنابادی شد.

حاج ملاعلی نورعلیشاه (۱۲۸۴-۱۳۳۷ قمری)

حاج ملاسلطان محمد سلطانعلیشاه (۱۲۵۱ - ۱۳۲۷ قمری)

محمدحسینخان مشیرخلوت

**محمدحسین** محمدحسینخان مشیرخلوت پسر بزرگ حاجی محمدخان ابری حاجب‌الدوله ناصرالدینشاه بود و از سال ۱۲۹۵ قمری بسمت قراشباشی در دستگاه عریض وطویل نایب‌السلطنه کامران میرزا وارد خدمت شد. در این ایام کامران میرزا علاوه بر حکومت تهران حکومت گیلان ـ مازندران ـ ملایر ـ تویسرکان ـ نهاوند ـ قم ـ کاشان ـ ساوه ـ زرند ـ دماوند ـ فیروزکوه و شاهسون بغدادی تعلق بسوی داشته و این دستگاه شاهانه قراشباشی هم لازم داشت وپس از اینکه وزارت جنگ هم جزو اوشد دستگاهش بیش از پیش توسعه پیدا کرد. محمدحسین‌خان در سال ۱۲۹۶ قمری بسمت پیشخدمتی شاهم منصوب شد وهمیشه عنوانش این بود: پیشخدمت حضور همایون و قراشباشی حضرت والا. در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب به مشیرخلوت گردید و تا سال فوتش در سمت‌های مزبور باقی و برقرار بود.

نامبرده مردی بوده‌است خیلی متمول[1] که در لئامت وخست شهرت زیادی داشته و در این باب مضامین زیادی برای وی ساخته بسودند و در میان مردم ضرب‌المثل شده بود و بلاعقب در گذشت و دارائیش میان ورائش تقسیم گردید.

**محمدحسین** محمدحسین میرزا یمین‌السلطان پسر بزرگ محسن میرزا[2] پسر بزرگ و ارشد عبدالله میرزا دارا پسر یازدهم فتحعلی‌شاه قاجار بوده و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری برحسب خواهش پسردش از ناصرالدینشاه بجای پدرخویش امیرآخور شاه شد. از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ قمری ریاست ایلخانیگری ایل قاجار که در آن زمان از مشاغل محترم بوده عهده‌دار بود. در سال ۱۳۰۱ قمری بجای مجدالدوله[3] برای بار دوم امیرآخور شاه شد. محمدحسین میرزا نیز بی‌فضل نبوده و در

---

۱ـ ازجمله دارائی وی مجیدآباد و حسین‌آباد شمال شرقی تهران بود که اکنون نام آنها تهران پارس میباشد.

۲ـ محسن میرزا از شاهزادگان فاضل و از فضلای قاجاریه بوده.

۳ـ مهدیقلی‌خان قاجار قوانلو.

جهانسوزمیرزا و محمدحسین میرزا یمین‌السلطان

سال ۱۳۱۴ قمری بلقب یمین‌السلطان ملقب گردید و در این سال صاحب‌جمع شد یعنی کلیهٔ دواب دیوانی بعهدهٔ وی واگذار گردید[۱] .

در سال ۱۳۲۳ قمری بجای نصرالدین میرزای سالارالسلطنه بحکومت همدان منصوب شد .

**محمدحسین**

محمدحسینخان ادیب‌الدوله پسر محمدحسنخان اصفهانی و پدر محمدحسنخان ادیب‌الدوله دویم بوده و در سال ۱۲۵۱ قمری در اصفهان تولد یافت . نامبرده ازشاگردان دورهٔ اول مدرسهٔ دارالفنون بوده که پس‌از فراغت از تحصیل در رشتهٔ توپخانه در سال ۱۲۷۸ قمری در سن ۲۸ سالگی ، در سال اول ریاست جعفرقلیخان نیرالملك پسر دویم رضاقلیخان هدایت [۲] ، بسمت آجودانی مدرسه دارالفنون منصوب گردید . تا سال ۱۲۸۲ قمری در سمت مزبور برقرار بود سپس در این سال بسمت نظامت مدرسه معین شد و در سال ۱۳۱۲ قمری ملقب به لقب ادیب‌الدوله گردید .

نامبرده مدت سی و سه سال[۳] ناظم مقتدر مدرسهٔ دارالفنون بود ؛ هرچندکه در این مدت جعفرقلیخان نیرالملك رئیس مدرسه بود اما تمام امور مدرسه زیر نظر ادیب‌الدوله اداره میشد .

---

۱ــ باصطلاح امروز رئیس حمل و نقل گردید .

۲ــ ادیب‌الدوله باخانوادهٔ هدایت نسبت داشته است .

۳ــ از سال ۱۲۸۲ تا ۱۳۱۵ قمری .

محمد حسینخان ادیب‌الدوله ناظم مدرسه دارالفنون

ادیب‌الدوله در سال ۱۳۱۵ قمری درسن ۶۴ سالگی در تهران درگذشت و در این سال رضاقلیخان[1] پسر بزرگ جعفرقلیخان نیرالملك وزیرعلوم، رئیس مدرسه دارالفنون شد و محمدحسن‌خان پسر بزرگ ادیب‌الدوله که قبلا خلیفه و معلم ریاضی مدرسه بود ملقب به ادیب‌الدوله شده و به نظامت مدرسه منصوب گردید.

محمد حسین‌خان ادیب‌الدوله مردی بوده باعرضه ـ مدبر ـ فعال و وظیفه شناس و درحقیقت مدرسه دارالفنون را او اداره میکرده است.

**محمدحسین**

میرزا محمدحسین قریب ملقب به شمس‌العلماء و متخلص به ربّانی درسال ۱۲۶۲ قمری در گرکان ازتوابع عراق تولدیافته تحصیلاتش در مولد خود ـ قم وعراق عرب بوده است. بعد به هندوستان رفت ومعلم فرزندان آقاخان محلاتی شد و اقامت وی درهندوستان مدت ده سال بطول انجامید سپس بایران بازگشت. چندی ریاست مدرسهٔ علمیه وقاجاریه را عهده‌دار بود و درحدود سال ۱۳۳۲ قمری داخل در دادگستری شده و از مستشاران دیوان عالی کشور شد و ضمناً در مدرسهٔ سیاسی نیز تدریس

---

۱ـ نیّرالملك.

می‌نمود و در شعبان ۱۳۴۵ قمری در سن ۸۳ سالگی درگذشت . نامبرده دارای تألیفاتی نیز میباشد . بهترین تألیف وی کتاب ابدع البدایع در علم بدیع است که در سال ۱۳۲۸ قمری در تهران بطبع رسیده است .

میرزا محمدحسین شمس‌العلماء گرکانی

**محمدحسین**

میرزا محمدحسین ملقب به‌کاتب‌السلطان از خطّاطان و از شاگردان میرزا غلامرضای اصفهانی و میرزا علی محمد صفاء بوده و در سال ۱۲۹۵ قمری که وزارت تجارت هم به‌کامران میرزا نایب‌السلطنه واگذار شد نامبرده از کارمندان وزارتخانهٔ مزبورشده وعنوانش چنین بود : میرزا محمدحسین کاتب‌السلطان احکام نویس، وبعد رسماً وارد خدمت دستگاه عریض و طویل کامران میرزا گردید و عنوان کارمندان دستگاه وی در آن زمان چنین بوده است : کارگذاران و عملجات مخصوص دربخانه نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ .

کاتب‌السلطان درسال ۱۳۳۷ قمری درمشهد درگذشت و درهمانجا بخاك سپرده شد.

**محمدحسین**

میرزا محمدحسین فراهانی متخلص به‌گلبن و ملقب به ملك‌الکتاب فرزند میرزا مهدی ملك‌الکتاب در سال ۱۲۶۴ قمری در فراهان متولد و در سال ۱۳۳۱ قمری در سن ۶۷ سالگی درگذشت . نامبرده از کارمندان وزارت خارجه بود و در تدوین مجلدات مطلع‌الشمس با هیأت تحریریه آن همکاری می‌نمود . از تألیفات وی سفرنامهٔ میرزا محمدحسین فراهانی یا سفرنامه مکه است . وی پدر احمدخان

ملك ساسانی بوده است .

**محمدحسین**

میرزا محمدحسین مستوفی معروف به بچه[1] چون در ابتداء و اوان کودکی ازغلام بچه‌های کامران میرزا حاکم‌هرات بود[2] از این‌جهت درهرات به بچه معروف گردید . نامبرده درسال ۱۲۳۶ قمری متولد ودرسال ۱۲۷۲ قمری مستوفی[3] هرات بود در این سال که سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه مأمور فتح هرات گردید میرزا محمدحسین مستوفی و سایر رؤسای اهل تشیّع هرات خدمات شایانی نسبت بدولت ایران نموده وموجبات سهولت فتح هرات را تا اندازه‌ای برای دولت ایران فراهم‌آوردند وهرات ازجمله چهار شهر خراسان ، که مدتی از پیکر ایران‌جداشده‌بود، فتح گردیدو بعدزمامداران وقت دولت ایران ، یعنی شاه و صدراعظم، مانند همیشه اوقات، به مملکت‌خود خیانت ورزیده و معاهدهٔ پاریس که تمام مواد آن بزیان ایران بود انعقاد یافت و حسام‌السلطنه با تمام لشکر خود دریده سلیح و گسسته کمر از هرات به مشهد بازگشت و بزرگان تشیّع که خدمات شایانی نسبت بایران نموده بودند ، از ترس کشته‌شدن ، با حسام‌السلطنه بایران آمدند و دیگر باز نگشتند و از آن‌جمله‌یکی‌هم‌همین میرزامحمدحسین‌مستوفی بود که دولت ایران درحق اومواجب ومستمری معین نمود و املاکی را به تیول او داد و چندیهم وزیرخراسان[4] شد و درخراسان با اسم و رسم گردید و سرانجام در سال ۱۳۲۱ قمری در سن ۸۵ سالگی در مشهد درگذشت و

میرزا محمدحسین مستوفی

---

۱ــ بچه مخفف غلام‌بچه است .

۲ــ کامران میرزا پسر شاه محمود سدوزائی پادشاه افغانستان بوده و در سال ۱۲۵۶ قمری یارمحمدخان الکوزائی وزیرش‌او را دستگیروبه کهستان تبعیدنمود وپس‌از ورودبدآنجا درهمین سال بوسیلهٔ بستگان وزیر یارمحمدخان کشته شدوبا کشته شدن‌اوسلسلهٔ سد وزائی بکلی منقرض گردید . سد وزائی و الکوزائی شعبی هستند از طوائف دُرّانی و نام سابق طائفه دُرّانی ابدالی بوده و از سلطنت احمدشاه به بعد نامش تغییر کرده و به دُرّانی تبدیل شد .

۳ــ مستوفی در اینجا بمعنی پیشکار دارائی است .

۴ــ یعنی پیشکار دارائی .

اکنون اعقاب او نام خانوادگی خود را مسعودی خراسانی انتخاب و اختیار نموده‌اند.
نوهٔ اومحمدحسن مسعودی خراسانی (که اول لقبش شجاع‌الایاله وبعد ملقب به سالار مؤید شد) فرزند میرزا مسعودخان میباشدکه ۷ دوره از خراسان نمایندهٔ مجلس شورای ملی‌بود و یکدوره هم به سناتوری انتخاب گردید. نامبرده در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۸۰ سالگی در مشهد در گذشت.

محمدحسنخان مسعودی خراسانی

**محمدحسین** میرزا محمدحسین وقایع‌نگار مستوفی اول و داروغهٔ دفترخانه پسر میرزا محمد جعفر وقایع نگار و نوادهٔ میرزا صادق وقایع نگار از قاجاریه مرو بوده است. میرزا محمدحسین در سال ۱۲۸۱ قمری مأمور آذربایجان شد و بمنصب و شغل لشکرنویسی تعیین گردید. در سال ۱۲۹۴ قمری بسمت استیفاء و داروغگی[1] دفترخانه[2] و به شغل موروث و منصب مخصوص آباء و اجدادیش منصوب شد. بعد از فوت وقایع‌نگار پدرش در سال ۱۲۹۷ قمری مستوفی اول شد و پس از فوت میرزا داود وقایع‌نگار در سال ۱۳۰۵ قمری ملقب به وقایع‌نگار گردید.

**محمدحسین** میرزا محمدحسین تفرشی ملقب بـه ناظم‌الملك در زمرهٔ مستوفیان منسلك بود. درسال ۱۲۸۷ قمری، سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه حاکم یزد شد لکن خودش نرفت و پسر بزرگ خود ابوالفتح میرزا[3] را بـه پیشکاری میرزا محمدحسین مستوفی تفرشی بـه نیابت حکومت یزد روانه نمود و بعد در همین سال میرزا محمدحسین صاحب عنوان ملقب به ناظم‌الملك هم شد. در سال ۱۲۸۸ قمری که سلطانمراد میرزای حسام‌السلطنه برای بارچهارم استاندار خراسان گردید در ازاء حکومت یزدحکومت اصفهـان نیز بـوی داده شد. در این سال حسام‌السلطنه بـاز دوباره پسر بزرگ خویش ابوالفتح میرزا را که حکـومت یـزد داشت و داماد ناصرالدینشاه هم بود از جـانب خود

---

۱ـ محصل بقایای مالیاتی.
۲ـ وزارت دارائی
۳ـ مؤیدالدوله.

به پیشکاری و وزارت ناظم‌الملك بحکومت اصفهان فرستاد و امیر دوست محمدخان معیرالممالك که او هم داماد دیگر ناصرالدینشاه بود بجای ابوالفتح میرزا حاکم یزد شد.

چیزی از پیشکاری ناظم‌الملك نگذشت که‌در همین سال، بواسطهٔ کبرسن، در اصفهان در گذشت و حسینقلی‌خان مافی که بعدها ملقب بسعدالملك و نظام‌السلطنه و سرانجام رئیس‌الوزراء هم شد و در دستگاه حسام‌السلطنه اشتغال به‌کار داشت از جانب وی بجای ناظم‌الملك به پیشکاری و وزارت اصفهان منصوب گردید.

**از چپ براست: اعتضادالدوله‌محمد مهدیخان و میرزا محمدحسین ناظم‌الملك**

**محمدحسین** محمدحسینخان سیستانی از بزرگان و امراء سیستان بوده که مدتی حکومت آن نواحی‌را عهده‌دار بود. در زمان پادشاهی کریم‌خان زند بحکومت بم نیز منصوب گردید و در ایام حکومت خویش اقتداری بهم رسانید و در سال ۱۲۰۶ قمری در گذشت.

نامبرده دارای دوازده پسر بزرگ بود که مهمترین آنان امیر سیف‌الدین‌خان ـ جهانگیرخان ـ محمدعلیخان ـ حیدرخان و عابدین‌خان بوده‌اند.

پسران محمدحسینخان در ابتداء هواخواه لطفعلی‌خان زند بودند و در یك حدودی بواسطهٔ همراهی آنان بود که لطفعلی‌خان موفق شد که در سال هزار و دویست وهشت[1] قمری کرمان را تسخیر نماید لکن بعد که آغامحمدخان کرمان را گرفت ولطفعلی‌خان بایك جلادت و مهارتی از آنجا فرار کرده و خود را به بم رسانید بواسطهٔ نرسیدن جهانگیرخان برادر بزرگ آنان به بم که بهمراه وی بکرمان رفته بود برادران، برای خلاصی و نجات برادر خویش، اتفاق کرده لطفعلی‌خان را دستگیر نمودند و او را مغلولا به نزد آغامحمدخان فرستادند.

۱ ـ ۱۲۰۸.

باوجود اینکه پسران محمدحسینخان، بواسطهٔ دستگیری لطفعلی‌خان، خدمت بی‌شایانی نسبت به آغامحمدخان انجام داده بودند معذلك خان قجر، پس از چندگاهی، دستور داد که تمام برادران را از هردوچشم کور نمودند و سپس باکوچ و بنه ایشان را بسمت تهران حرکت دادند و در تهران درحال کوری، با وضع بسیار فلاکت‌باری، عمر خود را بپایان رسانیدند.

**محمدخلیل**

حاجی‌محمد خلیل[1] که بعد حاجی‌محمد خلیل‌خان شد فرزند حاجی محمد قزوینی از اعاظم تجار بندربوشهر و ایران بوده و در زمان پادشاهی آغامحمدخان قاجار ملقب به ملك‌التجار شد، وبواسطهٔ تجارت مهمی که باهندوستان و جاهای دیگر داشت‌باین‌مناسبت بوسیلهٔ مسترمانستی[2]، نمایندهٔ کمپانی هند شرقی دربوشهر، روابط حسنه‌ای با انگلیس‌ها پیداکرد وهنگام‌آمدن میرزا مهدیعلیخان حشمت جنگ بهادر در سال ۱۲۱۴ قمری وهمچنین درسال بعد سرجان‌ملکم به ایران ازمشاورین و راهنمایان آنان بشمار می‌آمد و کارهائیکه انگلیس‌ها در این ایام در ایران انجام میدادند بیشترش بصلاح و صوابدید حاجی محمد خلیل‌خان ملك‌التجار صورت میگرفته است . نامبرده از سال ۱۲۱۳ قمری علاوه برتجارت مهمی که داشت برای خاطر انگلیس‌ها رسماً وارد سیاست شده و مداخلهاش در امور دولتی آغاز میشود . آمدن میرزا مهدیعلی‌خان در سال ۱۲۱۴ قمری و پس‌از اوسرجان‌ملکم در سال ۱۲۱۵ قمری، با پول و اعتبار زیاد، به ایران برای دوجهت بود اول دفع شاهزمان پادشاه افغانستان که درمدت ده سال سلطنت خود چندین بار به هندوستان لشکر کشید و پنجاب را گرفت و درصدد رفتن به دهلی بود و دیگری قطع روابط ایران وفرانسه که ناپلئون بناپارت میخواست از راه ایران بهندوستان لشکر کشد . این هردونفرهرآن هندوستان مستعمرات انگلیس را تهدید میکردند وخیلی باعث مزاحمت و دردسر انگلستان شده بودند[3] .

---

۱ــ در جلد اول شرح‌حالی از حاجی خلیل‌خان بطور اختصار نوشته شده و اینك بقیه آن مشروحاً در این جلد ذکر میشود .

۲ــ Manesty

۳ــ تفصیل و شرح‌حال شاه زمان یا زمانشاه از این قرار است ، شاهزمان متولد سال ۱۱۸۷ قمری پسر چهارم تیمور شاه که پس از مرگ پدر ، در سال ۱۲۰۷ قمری در سن ۲۰ سالگی پادشاه افغانستان شد . شاهزاده همایون ( از مادر محمود و فیروزالدین ) برادر بزرگ صلبی او که در زمان سلطنت پدر خویش حاکم قندهار بود پس از مرگ تیمور شاه که از زنان متعدد خویش ۲۴ پسر داشت، همایون چون پسر بزرگ اوبود خویشتن را ولیعهد و جانشین پدر میدانست، ازاین جهت داعیهٔ پادشاهی داشت و بالطبع سرباطاعت برادرکوچك خود فرود نمی‌آورد، بنابراین شاهزمان پس‌از چند جنگ سرانجام او را در سال ۱۲۱۰ قمری دستگیر کرده و پس ازکورکردن در زندانیکه سایرشاهزادگان یعنی برادرانش درکابل زندانی بودند

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

هنگام آمدن میرزا مهدیعلی‌خان ازطرف لرد ولزلی[1] فرمانفرمای هندوستان بایران، مانستی نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در بوشهر ومسترجنس[2] نیز وکیل کمپانی در بغداد بود . میرزامهدیعلی‌خان را به‌معرفی‌جوناتان دونکن[3] حکمران بمبئی با پول واعتبار زیادی بسمت نمایندگی‌خود به‌ایران فرستادند والحق‌هم این‌نماینده‌که شیعه واصلاً ایرانی‌بود وبه عنوان زیارت قبرامام‌رضا ورفتن به مشهد به تهران وارد شد خیلی‌خوب‌کارکرد وازعهدهٔ مأموریت محوله بخوبی برآمد . پس‌ازدادن پول‌کافی به شاه ، صدراعظم و درباریان بی‌بند وبار این مملکت بدبخت، آنان را راضی‌کردکه به‌شاهزاده محمود مساعدت لشکری کرده او را روانهٔ

---

بقیه پاورقی از صفحه قبل

او را نیز درآنجا زندانی نمود . سپس در این‌سال بالشکری انبوه برای سرکوبی طایفه‌سکه یاسیکها ازکابل‌عازم‌هندوستان گردید وضمناً نامه‌ای‌نیزازشاه عالم‌عالی گوهرجانشین‌عزیزالدین عالمگیر دوم بوی رسید و از او برای‌آمدن به دهلی جهت دفع انگلیسها که سخت مزاحم او شده بودند طلب یاری‌کرد . در این بین‌ها خبرعصیان شاهزاده محمود برادر صلبی خود ، به تحریک بیگانه ، که حاکم هرات‌بود شنیده‌اموداحمدگفته دوباره از راه هندوستان بازگشت و برای دفع شاهزاده محمود رهسپار هرات‌گردید . این بار شاهزاده محمود تاب مقاومت او را نیاورده بوی اظهار اطاعت نمود وضمناً با یکدیگر مواصلتی نیز به عمل‌آوردند بدین معنی که شاهزاده محمود دختر خودرا به پسرشاه زمان و شاهزمان دختر خود را به پسرمحمود داد وچون این وصلت صورت‌گرفت شاهزمان تا اندازه‌ای ازوی مطمئن خاطرشده به‌کابل بازگشت و درسال بعد دوباره بهندوستان لشکرکشید وپنجاب راگرفت ووارد لاهورشد. چون ازاطراف نسبت بشاهزمان‌تحریکاتی درکاربود باین‌جهت درسال ۱۲۱۱ قمری شاهزاده محمود بازدوباره، به تحریک بیگانه ، برعلیه برادر سر به طغیان برداشت ، شاهزمان‌که این‌خبررا شنید ناگزیر گردیدکه ازهند مراجعت نموده و به‌قلع وقمع او بپردازد . در جنگیکه بین دوبرادر رویداد شاهزاده‌محمود سخت شکست خورده ومتواری‌گردید وبعد به ایران پناهنده شد وبافیروزالدین برادر خویش وکامران پسرخود در سال ۱۲۱۲ قمری به تهران‌آمد وپس‌از رفتن بحضور شاه و یکماه در تهران بودن سرانجام ، بامر دولت ، درکاشان توقف نمودند . شاهزمان پس‌از دادن انتظاماتی بامور هرات در همین سال بـه کابل برگشت و چون سکهها یـا طایفهٔ سیخ باز شورش‌کرده بودند و مزاحم مأمورین او میشدند باین جهت شاه زمان پس‌از ورود به کابل خود را آماده رفتن به لاهور نمود . در این هنگام انگلیس‌ها برای اینکه از شرّشاهزمان، خلاص شوند و خود رأساً بـه ترکتازی هندوستان پـرداخته و رقباء و مخالفین خـود را بکلی‌ازبین ببرند، مانند همیشه اوقات وازمنه داروی دردرا پیدا کردند،باین معنی‌که سرکیسه را شل کرده‌بسوی‌ایران سرازیرنمودند،وفوراً‌میرزامهدیعلی‌خان‌را (بشرح‌حال میرزامهدیعلی‌خان حشمت جنگ بهادر در همین‌جلد رجوع شود) با پول و اعتبار زیاد بایران روانه نمودند.

1ـ Wellesley

2ـ سرهارفورد جنس‌آیندهم.

3ـ Jonathan Duncan

هرات نمایندوضمناً چهل هزاردوپیه[1] هم خرج داه‌بشاهزادگان اقفانی‌داده آنان را بسمت‌هرات و افغانستان فرستاد . چون سبیل ودیش بلند فتحلیشاه با مبلغی پول چرب شده بود شاه نادان بدون اینکه‌مطالعه وملاحظه عاقبت‌کار راکندکه سود ایران دراین عمل واقدام‌چیست؛ بحکام جزء خراسان ازقبیل طبس ـ قاین ـ ترشیز وغیره دستور دادکه هریك با هزار سوار ملازم رکاب شاهزاده محمود شده اورا بحکومت هرات برسانند ! محمود رفت اما این‌بار بواسطهٔ حیله‌ای‌که محمد زمانخان پیشکارهرات بکار برد وخوب‌هم گرفت نتوانست‌که کاری از پیش ببرد به ناچاردوباره برادر وپسرخود را به ایران فرستاد و خود برای استمداد به نزد شاه مرادبی پادشاه بخارا رفت . او بخواهش شاهزمان همراهی بـاوی ننمود بلکه خواست او را نیز زندانی نماید ، علمای بخارا واسطه شده به بهانهٔ رفتن به مکه خود را ازچنگ شامراد که همان‌بیگی‌جان معروف‌باشد[2] نجات داده به‌خیوه[3] رفت. خان خوارزم‌هم باوی مساعدتی‌نکرد. بعد بازبهترین‌جاایران‌را، که زمامداران پول‌پرست بی‌بند وبارداشت، برای خویشتن انتخاب‌کرد و به یزدآمد وبامر دولت در اصفهان مقیم گردید . دراین ایام است‌که پرستیده و معبود زمامداران و رجال ایران‌که پول باشد خوب تشخیص داده شد و سرجان ملکم پس‌از میرزا مهدیعلیخان با اعتبار و پول خیلی زیادتری به ایران واردشد . سرجان ملکم چون اعتبار زیادتری داشت و دستش در خرج‌کردن یعنی رشوه‌دادن باین و آن خیلی بازتر بود سرکیسه‌های پول را ، برای متصدیان امور ، خوب شل‌کرد و بمردم ریزش دست خود را نشانداد و چون لازم بود **از شاه‌گرفته تا بدربان دم درپول و انعام میداد.** سرهارفرد جونز[4] درکتاب تاریخ سفارت خود می‌نویسد:

**«درآمدورفت سفارت درخشندهٔ جنرال ملکم‌بهادر آوازهٔ جوانمردی ملت انگلیس را در ایران بجائی رسانیده بود که ضرب‌المثل گردیدند و عوام‌الناس ازآن ملت تحصیل‌پول را بسیار سهل‌میشمردند!» .**

سرجان ملکم‌درمدت‌اقامت‌خویش‌درایران‌بالغ بردویست وهفتاد وسه هزارلیره‌طلاخرج کرد[5] وبواسطهٔ خرج‌کردن این‌پول‌بخوبی موفق گردیدکه یك معاهدهٔ سیاسی‌در۵ ماده ویك معاهدهٔ تجارتی‌که‌آن نیز در ۵ ماده بود با ملحقاتی چند با ایران به بندد‌که تمامش مانند همیشه اوقات وازمنه بزیان ایران بدبخت و سود انگلستان بود . سه ماه واندی‌که ازانعقاد معاهدات گذشت چون حاج ابراهیم‌خان اعتمادالدوله‌که در مسائل سیاسی ، بیشتر دقت‌نظر

---

۱ــ یکصد هزار ریال .

۲ــ بیگی‌جان نامش امیرمعصوم و لقبش شاه مراد و شهرتش بیگی‌جان بوده است.

۳ــ خوارزم .

۴ــ Sir Harford Jones

۵ــ منظه لیره طلا در این تاریخ تقریباً در حدود بیست ریال بوده است .

داشت و از دیگران فهمیده‌تر و خبیرتر بود باین جهات بنابردسائسی که دشمنان او بکار بردند فتحعلیشاه در یکروز معین او و بستگانش را بوضع بسیار فجیعی کشت و میرزا شفیع مازندرانی که سهل‌المؤنه‌تر و ساخت و پاختش با بیگانه بهتر بود جانشین وی و صدراعظم گردید.

چون دراین ایام حکام سبزوار و نیشابور چندان اطاعتی از شاه نداشتند بهاین جهت فتحعلیشاه درسال ۱۲۱۵ قمری برای گرفتن سبزوار و نیشابور و سرکوبی حکام آن دوشهر عازم خراسان شد و شاهزادگان افغانی، محمود و فیروزالدین و کامران، برادر و پسرش نیز بهمراه شاه رهسپار خراسان گردیدند.[۱]

هنگام بازگشت فتحعلیشاه به تهران چون زمانشاه دوباره عازم هندوستان شده بود شاهزادگان افغانی به افغانستان فرستاده شدند وضمناً ازطرف شاه بحکام‌جزء خراسان دوباره امر شد که کمال همراهی را نسبت بآنان بعمل آورند. این عمل فتحعلیشاه مانند سایر کارهایش کاملا بضرر ایران بود و بمصداق صدردصد بزیان ایران تمام شد و درباره او باید گفت:

**دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و دیگری زر.** شاهزمان که خبر آمدن شاهزاده محمود را شنید دوباره فسخ عزیمت نموده از پیشاور برای دفع برادر خویش مراجعت نمود. همانطوریکه انگلیس‌ها بوسیلهٔ مأمورین و فرستادگان کاردان خود در ایران مشغول به اقدام شدند و موفقیت‌های شایانی نیز حاصل نموده و نتیجهٔ خوبی از اقدامات و مساعی خود گرفتند در افغانستان نیز بیکار نبودند. درکتاب سفارت حاجی محمدخلیل‌خان و محمد نبی‌خان بهندوستان چنین نوشته شده: «زمانشاه با دویست هزار نفر تا پیشاور رسیده بود و میرزا مهدیعلیخان با سهل وجهی کار را صورت داده وبرادران زمانشاه محمود و فیروز راکه در تهران مهمان و امیدوار بشاه بودند بتوسط حاجی محمدخلیل‌خان چهل هزار روپیه[۲] سکه داده در قسمت شرقی مملکت افغانستان فتنه برپا نمود و این فتنه وآشوب طوری بود که زمانشاه بیچاره دست پاچه شده اجباراً به هرات برگشت و ازاین برگشتن مقصود دولت انگلستان حاصل گردید».

طایفهٔ بارکزائی[۳] که درآن زمان متنفذترین طایفه در دربار و دوائر دولت بود تصمیم

---

۱ـ زمانشاه که بسمت هندوستان پیش‌میرفت و به پیشاور رسیده بود چون ازآمدن فتحعلیشاه بسمت خراسان آگاه گردید گمان کرد که بطرف افغانستان عازم است. از این موضوع خیلی نگران و متزلزل گردید و از پیشاور به هرات بازگشت و فصل زمستان که موسم تسخیر هندوستان بود از دستش رفت و مقاصد کمپانی بتوسط حاجی محمدخلیل‌خان و مأموریت میرزا مهدیعلیخان که بنام زیارت مشهد رضا(ع) به تهران وارد شده بود وبعد سرجان ملکم حاصل گردید و نتیجهٔ بسیار نیکو بخشید.

۲ـ یکصد هزار ریال.

۳ـ تیره‌ای است از طوائف دُرّانی.

به برانداختن و کشتن شاهزمان گرفتند، بازهم به تحریک بیگانه، وشاه ازقصد آنان آگاهشد. درسال ۱۲۱۴ قمری رؤسای طایفهٔ مزبوره را قتل‌عام کرد و از این راه برای خویشتن بغض وعداوت و نارضایتی‌هائی فراهم‌آورد و از خارج و داخل مرتباً تحریکاتی برعلیه او آغاز گردیده بود وضمناً انگلیس‌ها بوسائلی چند بارؤسای بعضی از طوائف وفرماندهان آرتش شاهزمان روابط حسنه پیدا کردند. سرانجام هنگام جنگ، فرمانده لشکر شاهزمان بوی خیانت‌ورزیده به شهزاده محمود پیوست و او کابل را گرفت وشاهزمان درحال فرار به قلعهٔ عاشق شنواری پناه‌برد. عاشق‌اورا دستگیر کرده مراتب رابتوسط پسرخود به‌کابل به شهزاده محمودکه شاه شده بود اطلاع داد و او فوراً سوارانی فرستاده شاهزمان را زنجیر کرده به کابل وارد کردند. شاه محمود دستورداد که اول او را از هردوچشم کورکردند و بعد او را زندانی نمود و این واقعه درسال ۱۲۱۶ و بروایتی در سال ۱۲۱۷ قمری رویداد و شاه محمود پادشاه شد وشاه زمانیکه اسباب وحشت هندوستان شده و خیال زمامداران انگلستان از این بابت پریشان شده بود با اقدامات و مساعی‌که در ایران و افغانستان برعلیه او بکار رفت با ترتیباتی‌که ذکر گردید کلکش برای همیشه کنده شد. زمامداران انگلستان بواسطهٔ مساعی که بکار بردند رفع مزاحمت از هردونفر[1] نموده وسرانجام از طرف هریك ازآنان بکلی آسوده خاطر شدند.

درسال ۱۲۱۵ قمری‌که سرجان ملکم‌پس‌از بستن قرارداد سیاسی وتجارتی‌با ایران، دولت ایران حاجی محمد خلیل ملك‌التجار را لقب‌خانی و سایر تشریفات و شؤونات و مزایای دیگر[2] که یکنفر از رجال درجهٔ اول دولت دارا بود باو داد او را بعنوان سفیر تعیین‌کرده بهمراه وی به هندوستان فرستاد و چون مرد متمولی بود، تمام مصارف سفارت را ازهرجهت خود بعهده گرفت. سرهارفورد جنس در کتاب تاریخ سفارت خود می‌نویسد: و وحین معاودت جنرال ملکم‌که می‌خواستند یك ایلچی از ایران بهندوستان بفرستند حاجی‌محمدخلیل فوائد متصوره‌آن‌را فوراً دریافته قبول نموده. حاجی‌خلیل‌خان با تشریفات زیادیکه ازطرف حاکم بمبئی بامر فرمانفرمای هندوستان ترتیب داده شده بود در ۲۲ ماه می‌سال ۱۸۰۲ وارد بمبئی شد[3].

میرعبداللطیف شوشتری در کتاب تحفةالعالم تألیف خود راجع بوی می‌نویسد: وحاجی‌محمد خلیل‌خان ازاعاظم‌تجار وصاحب سرمایه خطیر و درحسن ذات و مکارم اخلاق بی‌نظیر به مصاحبت و مجالست بسی از ارباب فهم و مستعدان رسیده و از هربوستان گلی چیده مدرکی عالی وذهنی قوی دارد. سلیقه‌اش در معاشرت انام و وسعت خلق و خوش

---

۱ــ نایلئون و شاه زمان.

۲ــ از قبیل پوشیدن لباس درباری، زدن جیقه و داشتن زین ولجام مرصع.

۳ــ وبنابگفتهٔ میرعبداللطیف شوشتری درکتاب تحفةالعالم در تاریخ ۲۸ محرم ۱۲۱۷ قمری به بمبئی وارد شد.

مشربی او بحدی است که باهریك از امم مختلفه الفتی استوار دارد که هیچیك را از دمگذر وصل دیگری گرد کلفت نمیرسد».

در این هنگام مستر استریچی از کلکته بسمت مهمانداری او تعیین شده بود او هم به بمبئی آمد و حاجی محمد خلیل‌خان پس از ۴۸ روز اقامت درآنجا در ۲۰ ماه ژوییه سال مذکور کشته شد [۱]

**محمددرحیم**

محمددرحیم میرزا فرزند نوزدهم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بوده و او نیز مانند بیشتر فرزندان عباس میرزا تحصیل کرده و درس خوانده بود و شاهزاده فاضلی بشمار می‌آمد. از سن جوانی وارد خدمت دولت شد وغالباً بحکومت ولایات آذربایجان انقبیل خوی- شاهپور- رضائیه- اردبیل- مشکین- ارسباران- خلخال و مراغه منصوب بود. مدتی ریاست قشون آذربایجان‌را داشت واندك مدتی نیز نایب[۲] وزیرجنگ بود. بعد ملقب به ضیاءالدوله شد. درسال ۱۲۷۶ قمری که ناصرالدینشاه بآذربایجان سفر کرد ضیاءالدوله حاکم خوی وشاهپور بود. نامبرده از خوی به‌تبریز آمد. عزیزخان سردارکل دراین‌هنگام پیشکارآذربایجان وشخص بسیار مقتدر و عمه‌کاره بود. بطوریکه نادرمیرزا در کتاب تاریخ وجغرافیای تبریز تألیف خود می‌نویسد سردار با او چندان میانهٔ خوبی‌نداشت. بنابراین سوابق، مبالغ زیادی اورا ازبابت مالیات وصولی بدهکار نمود وحکومت را نیزاز وی گرفته بدیگری داد. ضیاءالدوله خیلی ازاین‌بابت ترسیده و بخیال اینکه شاید مجازات سخت‌تری درپی‌باشد ازتبریز فرارکرده از راه قطور بخاك عثمانی رفت و بآن دولت‌پناهنده شد، سپس باسلامبول دعسپار گردید. حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول در باب مراجعت او اقدام نمود و بوی تأمین داد و او را دو باره بایران بازگرداند.

ضیاءالدوله در سن شصت سالگی در شاپور[۳] درگذشت.

---

۱ــ ریچارد استریچی Richard Strachey مهماندار حاجی محمد خلیل‌خان همان کسی است که در سال ۱۸۰۱=۱۲۱۵ قمری جزو هیأت اعزامی انگلستان بریاست سرجان ملکم بایران آمد و معاونت سرجان ملکم را داشت و چون دارای آب و رنگ و خوشگل و خوش اندام بوده طرف توجه شاه و مردم واقع شده و شعراء برایش شعرها ساختند و بعد با سرجان ملکم به هندوستان بازگشت. عکس وی در قصرگلستان موجود است. پس از ورود حاجی‌محمدخلیل‌خان قزوینی به‌بمبئی، فرمانفرمای هندوستان او را به مهمانداری سفیرتعیین کرده و به بمبئی فرستاد و در نزاعیکه میان‌گماشتگان سفیر و سربازان هندی رویداد اوپنج شش زخم‌گلوله برداشت وبواسطهٔ معالجهٔ سریع و مراقبت پزشکان بزودی زخمهای وی التیام یافت. در کتاب مأمورین سیاسی انگلستان درایران تألیف رابینو مأموریت او در سال ۱۷۹۹ ذکر شده در صورتیکه در سایرکتب تاریخی در ۱۸۰۱ مذکور است و باید سال اخیرالذکر درست‌تر باشد.

۲ــ معاون.

۳ــ شاپور سابقاً نامش دیلمقان و بعد سلماس شد.

**محمدرحیم**

حاج شیخ محمدرحیم مجتهد بروجردی درسال۱۲۲۴قمری در بروجرد زاده شد و پس از تحصیل مقدمات و دیدن سطوح فقه و اصول درس خارج را درنزد علمای طراز اول آن زمان فراگرفت و بعد در سال۱۲۴۱ قمری به نجف رفت و در زمرهٔ شاگردان شیخ محمدحسن اصفهانی صاحب جواهرالکلام درآمد. چون شرحی بر مختصرالنافع در فقه نوشت مورد تحسین و تمجید شیخ استادگشت و باو اجازهٔ اجتهاد داد. مدتی در نجف بتدریس پرداخت و بعد درکربلا مقیم گردید.

شیخ محمدرحیم بروجردی

در سال ۱۲۵۸ قمری باصرار اعیان مشهد وبزرگان خراسان بمشهد وارد شد و درخراسان عنوانی پیداکرد ومقتدی‌الانام گردید وچندکتابی نیز در فقه و موضوعات دیگر تألیف نمود[1].

در سال ۱۲۶۶ قمری که محمد حسن‌خان سالار قلع‌وقمع گردید، وفتنهٔ خراسان فرونشست، میرزا تقی‌خان امیرکبیر که در تمام امور مملکتی وارد بود واشخاص‌را خوب میشناخت، چون شیخ محمد رحیم شخص موجه و مدبری بود او را بتولیت آستانقدس رضوی منصوب نمود و اتفاقاً همانطوریکه امیرکبیر او را شناخته بود خوب ازعهدهٔکار خویش برآمد و تاحدودی که برای اوامکان داشت جبران خرابیها را نمود[2] و درسال۱۳۰۹ قمری در سن ۸۵سالگی در مشهد درگذشت و در حرم امام‌رضا (ع) در دارالسیاده بخاك سپرده شد.

**محمدرحیم**

حاجی محمد رحیم‌خان خازن‌الملك متولد سال ۱۲۳۱ هجری‌قمری = ۱۲۶۸ خورشیدی در ابتداء از نوکران محمد شاه و بعد از درباریان ناصرالدینشاه بود.

---

۱ــ پس از اینکه در مشهد مقیم‌گردید و در بالاخیابان منزل داشت از این جهت به بالا خیابانی هم شهرت یافت.

۲ــ شیخ محمد رحیم بیش‌از یکسال متولی باشی نبود و در سال ۱۲۶۷ قمری میرزا عبدالباقی منجم‌باشی گیلانی بجای وی بتولیت آستانه منصوب و اعزام گردید. بشرح حال وی به مجلد دویم رجال ایران صفحهٔ ۲۳۶ رجوع شود.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه بسمت داروغگی[1] دفترخانه[2] منصوب گردید.

در سال ۱۲۸۰ قمری که سمت و عنوانش پیشخدمت خاصه شاه بود بسمت صندوقداری[3] و رختداری شاه منصوب شد.

نامبردهٔ صاحب عنوان دراواخر عمرمدت ۱۵ سال فالج شده و در رختخواب خوابیده بود و درسال ۱۳۱۱ قمری = ۱۲۷۲ خورشیدی درحدود سن ۸۰ سالگی بناخوشی انفلوانزا[4] در تهران درگذشت. از آثار خیریهٔ او بنای مسجدی است در تهران بنام مسجد حاج خازن‌الملک. محمدعلیخان پیشخدمت شاه پسرحاج بزرگ خازن‌الملک که درسال ۱۳۱۱ قمری ملقب به معتمد حضور شد او نیز بعداً ملقب به خازن‌الملک گردید.

حاج محمد رحیم‌خان خازن‌الملک

**محمد زمان**

آقا محمد زمان پسر چهارم حاجی هاشم و برادر کهتر حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله صدراعظم شیرازی بوده و پس‌ازاینکه حاجی ابراهیم کلانتر متصدی ایالت فارس و سپس بصدارت آغامحمدشاه و فتحعلیشاه نایل

---

۱ــ شغل داروغگی دفترخانه عبارت بوده است از ادارهٔ محاسبات ولایات و تحصیل بقایای حکام. مدتی شغل مزبور را امین بقایا میگفتند و از سال ۱۲۹۹ قمری‌که آقا علی آشتیانی امین حضور متصدی شغل مزبور گردید امین که مضاف بقایا بود تبدیل یافت به وزیر و او را وزیر بقایا و معاونش را امین بقایا میگفتند.

۲ــ دفترخانه یا دفتر استیفاء یعنی وزارت دارائی.

۳ــ صندوقداری عبارت بوده از تصدی صندوق جواهرات و اشیاء و اجناس بهادار و باارزش.

۴ــ نزلهٔ وبائی قصبةالریه.

شد کلانتری شیراز را که شغل سابق او بود به آقامحمد زمان برادر خویش واگذار نمود. نامبرده مدت هفت سال[1] کلانتر شیراز بود. درسال ۱۲۱۳ قمری چون حسینقلی‌خان برادر کهتر فتحعلیشاه که در سال ۱۲۱۲ قمری حکمران فارس شده بود برعلیه برادر قیام نمود برای اینکه زحمتی درشیراز برای وی ایجاد نشود چند نفری ازمتنفذین ومعتبرین شیراز را توقیف کرده و آنان را ، از هر دو چشم ، کور نمود . سپس از شیراز با لشکری معظم بسمت تهران راهی گردید .

آقامحمدزمان همین‌طور درحال کوری بسرمیبرد ودرسال ۱۲۱۵ قمری که اعتمادالدوله صدراعظم مورد خشم وغضب فتحعلیشاه واقع شد وهلاك گردید، برادران وپسرانش نیزجمعی کشته شدند و عده‌ای کور گردیدند و بعد تمام آنها بر حسب امر شاه در اصفهان جمع شده و زیر نظر قرار گرفتند.

آقامحمد زمان چون قبلاکوردشده بود دیگر جلّادان متعرض اونگردیدند ومواجب و مرسوماتی هم که داشت از طرف شاه قطع نگردید و مانند سابق در شیراز اقامت داشت و زندگانی می‌نمود و در سال ۱۲۴۷ قمری در شیراز درگذشت .

**محمد سعید** ملامحمد سعید بابلی مازندرانی ملقب به سیدالعلماء از علمای روحانی که فقه و اصولش مسلم اهل عصر خود بوده و بسی از علمای روحانی او راهمطرازشیخ مرتضی‌انصاری بلکه گاهی هم او را برشیخ انصاری ترجیح داده‌اند .

حاج ملامحمد اشرفی و شیخ زین‌العابدین مازندرانی از شاگردان وی بوده‌اند . سیدالعلماء در سال ۱۲۷۰ قمری درگذشت.

**محمدشریف** حاجی محمد شریف‌خان سرتیپ قاجاردولو واحدالعین پسر پنجم حاجی محمدباقرخان بیگلربیگی تهران بوده است. در ۱۲۷۸ قمری که میرزا محمدخان سپهسالار اعظم وزیر جنگ بود ملقب به مستشار لشکر شد و در سال ۱۲۸۶ قمری هنگام حکمرانی تربت حیدریه وترشیز[2] به پیشنهاد حمزه میرزاحشمت‌الدوله والی خراسان بلقب مستشارالدوله ملقب گردید . در سال ۱۲۹۱ قمری که حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم عهده‌دار وزارتجنگ بود محمد شریف‌خان مستشارالدوله بسمت عضو ارشد در ادارهٔ محاکمات قشون[3] بخدمت اشتغال جست و محمد حسینخان پسرش مقارن فوت میرزا محمدخان سپهسالار بسمت نایب‌الحکومه شاهرود و بسطام انتخاب گردید.

حاج‌محمد شریف‌خان‌از بنی‌اعمام‌میرزامحمدخان سپهسالار ومحمدرحیم‌خان‌علاءالدوله و محمد ناصرخان ظهیرالدوله بوده و اولاد این سه خانواده از نیاز قره‌خان قاجار دولو

---

۱ـ از سال ۱۲۰۶ تا ۱۲۱۳ قمری .

۲ـ کاشمر .

۳ـ اداره دادرسی آرتش .

و از اعقاب همان خان قجری[1] میباشند که در زمان پادشاهی نادرشاه بحکم رضاقلی میرزا نایب‌السلطنه مأمور کشتن شاه طهماسب و دو پسرش عباس میرزا ۷ساله و سلیمان میرزا شش ساله گردید و حکم رضاقلی‌میرزا را نسبت بآنان اجراء نمود و بهمین جهت در میان مردم عوام برای این عمل و همچنین برای اینکه شغل تفنگچی‌باشی گری[2] سالیان دراز در طایفه دولو بمنی‌خانوادهٔ علاءالدوله بوده معروف است که خنجر شمر درخانه این خانواده میباشد.

**محمدصادق** میرزا محمد صادق اصفهانی از سادات موسوی ، متخلص به نامی ، و معروف به میرزا محمدصادق منشی ، از دبیران و شاعران نامی زمان خویش بوده وچندین تألیف از خود به یادگار گذاشته وسمتش در دربار کریم‌خان‌زند وقایع نگار بوده است .

از جملهٔ تألیفات او تاریخ گیتی گشا است که با عباراتی مغلق و استعارات وتشبیهات وکنایات بی‌فایده که جز عبارت پردازی و تطویل‌کلام چیز دیگری نیست آن را تألیف نموده اما از نظر تاریخی کتابش معتبر است . بعدها دو نفر دیگر ، بنام میرزا عبدالکریم شیرازی ومیرزا محمد رضای شیرازی ، هریك علیحده ذیلی بر آن کتاب نوشته‌اند ومجموعاً در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران بطبع رسیده است . و دیگر از تألیفات وی نامهٔ نامی میباشد که عبارت است از پنج مثنوی که به تقلید خمسهٔ نظامی گفته است .

مفتون در تذکرهٔ نگارستان دارا که درسال ۱۲۴۱ قمری آن راتألیف نموده و درسال ۱۳۴۲ خورشیدی در تبریز چاپ شده است ، دربارهٔ وی چنین مینویسد : «نامی در زمان علی‌مرادخان بفاقه و تنگدستی مبتلی و برای خرج یومیهٔ خود معطل بود و عادت بخوردن افیون داشت و عمری به تلخ‌کامی میگذاشت».

نامی در سال ۱۲۴۳ قمری در گذشت .

**محمدصادق** محمد صادقخان گروسی مدت ۱۹ سال حاکم گروس بود. حسنعلی‌خان[3] پسرش در سال ۱۲۵۷ قمری با فوج گروس مأمور به انتظام حدود و خدمات نظامی کرمانشاه گردید و مدت دو سال و اندی مأموریتش درآنجا طول کشید و در سال ۱۲۵۹ قمری به تهران احضار شد و در مراجعت حسنعلیخان از تهران به گروس محمد صادقخان پدرش در گذشت. و شهرت پیدا کرد که بجهات ناموسی بدست پسر کشته شد .

**محمدصادق** محمدصادقخان‌سرورالملك‌سنتورزن‌معروف‌ناصرالدینشاه‌پسر آقامطلب شاگرد سنتورخان و سنتورخان شاگرد خوشنوازخان کمانچه‌کش و سنتورزن بوده وبنا به گفتهٔ کسیکه او را دیده بود و ازموسیقی اطلاع داشت میگفت محمد-صادق‌خان در زدن سنتور سحر میکرد .

---

۱ ـ محمدحسینخان قاجار دولو .

۲ ـ رئیس میرغضبها .

۳ ـ امیرنظام .

محمد صادقخان سرورالملك در ایام زندگانی خویش مراحلی را گذراند. در ابتداء معروف بود به آقا محمد صادق سنتورچی بعد شد محمد صادق خان . در اوقاتیکه رئیس نقارخانه بود او را خان‌رئیس میگفتند. پس ازپدرش مدتی رئیس ارباب طرب ناصرالدینشاه شده و ملقب به سرورالملك بود .

محمد صادق‌خان سرورالملك در سال ۱۳۳۲ قمری

**محمدصالح**

محمدصالح‌خان یاصالح‌خان قرخلوی‌افشار ابیوردی یکی ازمسببین مهم قتل نادرشاه افشار درسال ۱۱۶۰ قمری بوده و او است که‌اول بار پس از اینکه نادرشاه پایش به طناب خیمه‌بند شده و برودر افتاد او را مهلت نداده‌فوراً با شمشیر خود یکدست او را قطع و از بدنش جدا نمود و چون پس از این حالت بهت و حیرتی باو دست داد محمدخان قاجار ایروانی هم پیمان دیگر او فوراً پیش دویده سر نادر شاه را برید و برای اینکه بعمل او کسی پی نبرد سر را در دامان خود پنهان نمود و بعد آن را به محمد قلیخان کشیکچی‌باشی مسبب اصلی تحویل داد . محمد صالح‌خان و سایر کنندگان نادرشاه بواسطهٔ قدرت واهمیت و تهوریکه داشتند علیشاه قطعاً در مقام دفع آنان بر می‌آمد چنانکه برای همین موضوعات محمد قلیخان کشیکچی باشی را کشت بنابراین همگی از علیشاه متوهم بوده و در دستگاه ابراهیم‌خان‌که ازطرف علیشاه برادر بزرگ‌خود حاکم اصفهان شده بود وارد شدند و بعد او را به عدم تمکین از برادر وادار نمودند .

ابراهیم‌خان برعلیه برادر قیام کرد و علیشاه هم بجنگ او پرداخت. ابراهیم‌خان برای جلوگیری از برادر پیشدستی کرده و محمد صالح‌خان را با ده هزار نفر افغان و اوزبك به هزار جریب قزوین فرستاد. چون لشکر صالح‌خان مرکب بود از افغان و اوزبك، اهالی قزوین بواسطهٔ تعصب مذهبی که داشتند بنفاو را بکلی غارت کردند وچون محمد صالح‌خان این خبر را بشنید مقاومت چندانی در مقابل سپاه علیشاه از خود نشان نداد و فرار را بر قرار اختیار نمود.

علیشاه که از مازندران عازم نبرد با برادر شده بود وارد قزوین شد و بجای تشکر و امتنان از اهالی که شکست صالح‌خان را برای او فراهم آورده بودند بسعایت امامقلی‌بیك نسقچی‌باشی خود جمعی از عمال و کدخدایان قزوین را کشت. ابراهیم شاه که از جنگ با امیر اصلانخان قرخلوی افشار والی آذربایجان فاتح برگشته و عازم نبرد با شاهرخشاه افشار بود وارد قزوین شد. اهالی قزوین بواسطهٔ عملی که قبلا نسبت به محمد صالح‌خان سردار او انجام داده بودند خیلی هراسناك شده و چون پیش از ورود ابراهیم‌شاه سلیم‌خان قوتولوی‌افشار واحدالعین که وزیراعظم‌او، ومخاطب به عموداوغلی بود، به قزوین وارد شد. علماء و سادات از طرف اهالی برای پوزش خواستن به نزد سلیم‌خان رفتند و با شفاعت وی ابراهیم شاه از تقصیرات مردم قزوین بکلی صرف نظر نمود.

محمد صالح‌خان یکی‌از زنان نادرشاه راینام خدیجه سلطان که دخترعم والداغستانی صاحب تذکرهٔ ریاض‌الشعراء باشد به ازدواج خویش درآورد و پس از کشته‌شدن ابراهیم‌شاه سرگذشت محمد صالح‌خان چندان معلوم نیست و شاید در همین ایام که سال ۱۱۶۲ قمری باشد باکشته شده و یا باجل طبیعی درگذشته است زیراخدیجه سلطان پس از وی زن میرزا احمد وزیر ابراهیم‌شاه میشود.

**محمدطاهر**

محمد طاهرمیرزا پسر اکبر و ارشد و افضل اسکندرمیرزا[1] درسال ۱۲۵۰ قمری تولد یافت. نامبرده شاهزاده‌ای بوده فاضل و ادیب و در ادبیات فارسی و عربی و زبان فرانسه اطلاعات وسیعی داشته و از دانشمندان و فضلای زمان خود بوده و به زبان فرانسه تسلط کامل داشته است و بیشتر اوقات خویش را بمطالعه کتب میگذرانده و حتی‌الامکان از مشاغل دولتی کناره‌گیری میکرده و مرد با استغنای طبع و عزت نفسی بوده‌است.

از آثار وی ترجمه کتاب لوکونت دومونت کریستو[2] تألیف الکساندردوما[3] پدر وسه

---

۱ـ متوفی ۱۲۷۳ قمری.

۲ـ Le Comte de Monte - Cristo

۳ـ Alexandre Dumas père

حاجی محمد طاهر میرزا کتاب مزبور را در ۲۳ صفر ۱۳۰۹ قمری در تبریز شروع به ترجمه کرد و درغره محرم ۱۳۱۰ قمری درکرمان بپایان رسانید ودر اثناء ایندت ازسوم

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

حاجی محمد طاهر میرزا

تفنگدار همچنین تألیف آلکساندر دومای پدر که فرانسه آن تروا موسکتر[1] است[2]. حاج محمد طاهر میرزا در سال ۱۳۱۶ قمری = ۱۲۷۷ خورشیدی در سن ۶۶ سالگی در گذشت و در این بابویه در مقبرهٔ میرزا ابوالحسن جلوه، که بوی ارادت داشته است، بخاک سپرده شد.

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

شوال تا چهاردهم ذیحجه که مدت مسافرتش از تبریز تا کرمان بوده ترجمه متروك مانده است و بعد این کتاب را معزالدوله اسمعیل میرزا پسر اکبر و ارشد بهرام میرزا پسر دوم عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۳۱۲ قمری تصحیح کرده و با خط نستعلیق خوب با چاپ سنگی بطبع رسانده است.

۱ـ Les Trois Mousquetaires

۲ـ این کتاب را بدستور مظفرالدینشاه قاجار در تبریز از فرانسه بفارسی درآورده است و اسمعیل میرزای معزالدوله مزبور نیز در سال ۱۳۱۶ قمری آن را با چاپ سنگی طبع و نشر نموده است. کتاب مذکور بخط محمدمهدی کلیایگانی که از کاتبین و خوشنویسان آن زمان بوده بخط نستعلیق و بسیار خوب و با سلیقه چاپ شده است.

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه راجع بوی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری این چنین مینویسد: «امروز شنیدم بجهت طاهر میرزا پسر اسکندر میرزا که کتاب قرانسه از برای شاه ترجمه کرده ماهی صد تومان از مواجب شکوه‌السلطنه[1] در حق او برقرار شد. و نیز چندی بعد در همین سال باز راجع بوی مینویسد: «کاغذی به آقامحمدخان خواجه نوشتم[2] شکایت از اینکه شاه چرا به من تألمات روحانی میدهند. سالی هزار تومان از جیب خودم مخارج دارالترجمه میکنم. ده سال است متحمل این مخارج بلاعوض هستم. البته متجاوز ازهزار کتاب و کتابچه در این مدت دادم[3] بازکتاب میدهند به محمد طاهرمیرزا که بقدر شاگرد من نمی‌فهمد ترجمه کند[4]».

کاغذ را آقا محمدخان بشاه داده بود. بعضی پیغامات دلجوئی بتوسط خود او به من داده بودند.

---

۱ــ شکوه‌السلطنه دختر فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه پسر سی و پنجم فتحعلیشاه قاجار و مادر مظفرالدینشاه بوده است. مشارالیها متولدهٔ سال ۱۲۵۴ قمری بوده و در سال ۱۲۶۸ قمری زن ناصرالدینشاه شد و در سال ۱۳۰۹ قمری در سن ۵۵ سالگی در تهران درگذشت.

۲ــ بشرح حال آقا محمدخان خواجه در همین مجلد صفحهٔ ۲۰۱ رجوع شود.

۳ــ یعنی تألیف کرده و بیرون دادم.

۴ــ در این مورد اعتمادالسلطنه خیلی بی‌انصافی کرده زیرا معلومات محمد طاهرمیرزا بهیچ وجه طرف نسبت و قابل مقایسه با او نبوده است. اعتمادالسلطنه غیر از دانستن زبان فرانسه معلومات دیگری نداشته است. کتبی از قبیل مطلع‌الشمس ــ المآثر و الآثار ــ چندد جلد نامهٔ دانشوران ــ مرآت‌البلدان ــ دررالتیجان و غیره و غیره که بنام او تألیف و چاپ شده است، دیگران آنها را تألیف کرده‌اند و او بنام خود منتشر کرده است. تألیفات اعتماد السلطنه فقط یادداشت‌های روزانه و خوابنامه است.

بطوریکه معلوم میشود نامبرده‌مرد بسیار زرنگی‌بوده(ازاین زرنگیها درایران دوره‌هریافت می‌شوند) باین‌معنی که‌دانشمندان وفضلائی مانند میرزاابوالفضل ساوجی ــ شمس‌العلمای‌عبدالرب آبادی‌ــ‌ملاآقای‌قزوینی ــ محمدحسین خان ذکاءالملک وغیره رابدور خود جمع کرده وآنان را وادار بتألیف‌کتب مزبور نموده است. تازه این کار هم از ابتکارات علی‌قلی میرزا اعتضاد ــ السلطنه وزیرعلوم که در نظرداشته دائرةالمعارف یا قاموس‌الاعلامی بنام نامه دانشوران تألیف شود لکن پس از درگذشت وی در سال ۱۲۹۸ قمری تألیف ناتمام و موضوع همین‌طور معوق ماند وبعدکه در سال ۱۳۸۸ قمری ادارهٔ امور تألیفات یا درالطباعه و دارالترجمه دولتی به اعتمادالسلطنه واگذارگردید او دنبالهٔ کار را جداًگرفت و برای تکمیل ادارهٔ مزبور خیلی علاقه‌مند بود و کوشش داشت وازحق‌هم نباید گذشت که بواسطهٔ تألیفات مزبور که بمساعی وهمت وی صورت گرفته خدمات شایسته‌ای بفرهنگ ایران انجام داده است ــ بشرح حال وی به مجلد سیم رجال‌ایران صفحهٔ ۳۳۰ رجوع شود.

**محمدعلی** محمدعلی آقا معروف به نظمیه از محصلین اعزامی زمان محمد شاه باروپا بود و پس از بازگشت از سفر اول در وزارتخارجه مشغول بکارشد و درسفارت فرخ‌خان امین‌الملك درسال ۱۲۷۲ قمری نیز جزو مترجمین او بود و پس از بازگشت، دوباره باروپا فرستاده شد . این بار پس ازبازگشت، در زمان حاج میرزا حسینخان سپهسار که منصبش ژنرال آجودان بود رئیس نظمیه تهران شد[1] و معروفیت او به نظمیه که در حقیقت کلمهٔ مزبور برای او لقب گردید باین مناسبت است .

ایستاده از راست بچپ : میرزا علینقی حکیم‌الممالك ـ محمدعلیخان نظمیه ـ نشسته : حاج میرزا زمانخان غفاری

**محمدعلی** سید محمدعلی داعی‌الاسلام ، از سادات نیاکی لاریجان مازندران ، در سال ۱۲۹۶ هجری قمری درآمل تولد یافت و درجوانی به‌اصفهان رفت و درآنجا مجلهٔ الاسلام را منتشرساخت سپس در سال۱۳۲۳ قمری از اصفهان به بمبئی رهسپار شد . پس از مدتی‌اقامت درهندوستان استادزبان فارسی‌دانشگاه حیدرآباد دکن گردید وبیش از سی سال درآنجا ماند و بزبان و ادب فارسی خدمت کرد . داعی ـ الاسلام‌تألیفاتی چند داردکه‌ازهمه مهمتر فرهنگ نظام است‌که بنام نظام دکن در پنج جلد، تألیف نموده کتاب احوال نادرشاه را نیز ترجمه کرده

سید محمد علی داعی‌الاسلام

۱ ـ عنوانش سرتیپ فوج نظمیه دارالخلافه‌که بمنزلهٔ پلیس بود .

است . نامبرده پس از سی و چهارسال توقف درهند بایران بازگشت و چندی بعد دو باره به هندوستان رفت و درماه صفر ۱۳۷۱ قمری برابر با ۲۶ آبان ۱۳۳۰ خورشیدی درسن ۷۵ سالگی در آنجا درگذشت .

**محمد قاسم**

محمدقاسم خان ملقب بالقاب صاحب جمع ـ عزالسلطان و وکیل‌السلطنه پسر چهارم آقا ابراهیم امین‌السلطان متولد ۱۲۸۹ قمری بوده و درسال ۱۲۹۹ قمری که پدرش زنده بود برای پسر ده ساله خود لقب خانی گرفت و ازاین تاریخ شدمحمد قاسم‌خان.

**محمد قاسم خان صاحب جمع عزالسلطان ـ وکیل‌السلطنه**

میرزاعلی‌اصغرخان که پس از مرگ پدرش در سال ۱۳۰۰ قمری روی‌کارآمد و در سن ۲۵ سالگی عهده‌دار مشاغل پدر خود گردید برادران اعیانی[1] خویش‌را بیش از پیش توجه بسیار نمود.

محمد قاسم خان درسال ۱۳۰۰قمری بجای برادر خویش میرزا علی‌اصغرخان[2] که در این‌سال بسمت معاونت پدرخویش منصوب گردیده بود[3] رئیس اداره شترخانه و قاطرخانه و غیره گردید وملقب بەصاحب جمع شد[4]. درسال ۱۳۰۱ قمری ریاست اداره[5] ایلات ساکن اطراف تهران نیز محول بوی گردید[6].

---

۱ـ برادرانیکه از یك پدر و مادر باشند آنان را اصطلاحاً برادر اعیانی می‌گویند .

۲ـ میرزا علی‌اصغرخان پسر دویم آقا ابراهیم امین‌السلطان در سال ۱۲۹۴ قمری در سن ۱۹ سالگی که متصدی شترخانه و قاطرخانه شد ملقب گردید به صاحب جمع و معروف بود به‌آقا علی اصغر صاحب‌جمع .

۳ـ میرزاعلی‌اصغرخان درسال ۱۲۹۹ قمری‌ملقب به امین‌الملك شد و درسال ۱۳۰۰ قمری که‌پدرش وزیر دربار ـ رئیس‌خزانه ـ رئیس‌گمرکات وغیره وغیره وهنوز زنده بود معاون پدرخویش‌گردید وعنوانش چنین بود: نایب‌کل‌ادارات جناب‌امین‌السلطان میرزا علی‌اصغرخان امین‌الملك.

۴ـ اداره مزبور در ازمنهٔ سابق یکی از ادارات مهمهٔ دولتی بوده و کار ادارهٔ حمل‌و نقل امروزه را انجام میداده است .

۵ـ ایلات‌ساکن‌اطراف تهران عبارت بودنداز: عرب ورامین ـ عرب میش مست ـ عرب سمنانی ـ ایل هداوند ـ ایل اوصانلو ـ ایل قراچورلو ـ ایل الیکائی ـ ایل گاوباز ـ ایل بختیاری ـ ایل قشقائی ـ ایل اوریات ـ ایلات متفرقه ـ عرب وکلکو.

در سال ۱۳۰۵ قمری سمت پیشخدمتی خاصه شاه و ریاست ادارهٔ سوارهٔ دیوانی هم برسایر مشاغل وی افزوده شد . نامبرده مدتی هم علاوه برمشاغل متعددی که داشت ریاست خالصجات را هم عهده‌دار بود ودرسال ۱۳۱۴ قمری[1] میرزا محمدخان غفاری اقبال‌الدوله بجای وی رئیس ادارهٔ کل خالصجات شد . محمد قاسمخان صاحب جمع پس‌ازکشته شدن ناصرالدینشاه در ۱۳۱۳ قمری و درسرکاربودن امین‌السلطان صدراعظم درسمت‌های مزبوره برقرار بود وبعد ازاین تاریخ ازکاربرکنارشد ومشاغلی که داشت میان اشخاص یعنی‌همراهان مظفرالدینشاه که از تبریز با او به تهران آمده بودند تقسیم گردید .

در سال ۱۳۱۶ قمری دوباره روی کار آمد و در این سال که منصب امیرتومانی[2] داشت ملقب به عزالسلطان و فوج سوادکوه نیز بوی تفویض شد و در سال ۱۳۱۹ قمری بلقب وکیل‌السلطنه ملقب و جزو وزرای حضور شاه منسلک گردید .

پس از سقوط وکشته‌شدن امین‌السلطان اتابک‌اعظم او نیز، مانند سایر بستگان اتابک، چندان وضع خوشی نداشت و در حدود سن پنجاه و اندی درگذشت .

**محمدقلی**

محمدقلیخان کشیکچی‌باشی برادرزن نادرشاه پسر سام‌بیک قوچانی و مؤسس توطئه‌کشتن وی بوده است . نامبرده علاوه‌برخویشاوندی سالها از مقربان دربار نادرشاه ورئیس گارد مخصوص وی‌بود. چون نادرشاه قصد داشت‌که تمام قزلباشیه [3] اطرافیان خود را بوسیلهٔ افغانها و اوزبکها قتل عام کند . محمدقلیخان کشیکچی‌باشی از قصد ونیت نادرشاه اطلاع پیداکرد و چون او و دیگران روز بعد کشته میشدند شبانه باتفاق سایر همدستان و هم پیمانان خویش نادرشاه را کشتند و خود را از مهلکه نجات دادند. پس از اینکه محمدخان قاجار ایروانی سر نادرشاه را برید آن سررا به نزد محمد قلیخان برده به او تحویل داد او هم سر را محض اطلاع و خوشنودی برای علیقلیخان برادرزادهٔ نادر شاه که برعم خود یاغی وعازم پیکار با وی بود فرستاد . علیقلی خان پس از ورود به مشهد وجلوس برتخت سلطنت یکی دوماهی‌از روی ملاطفت و مهربانی با وی رفتارکرد لکن بعد از بیم جان خویش او را گرفته به زنـان حرم نادرشاه تحویل داد و آنان نیز او را ریز ریز ساختند .

**محمدقلی**

محمدقلی‌خان پسرعیسی‌خان اعتمادالدوله قاجار قوانلو و خالوزادهٔ ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۸ قمری کـه علیرضاخان قاجار قوانلو عضدالملک‌بسمت خوانسالاری منصوب گردید محمدقلیخان پسرعم خویش‌را بسمت نیابت خود انتخاب نمود. نیابت نظارت وی تا سال ۱۲۹۹ قمری ادامه داشت . در این سال بواسطهٔ

---

۱ــ البته پس از عزل امین‌السلطان در ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۱۴ قمری از صدارت .

۲ــ ژنرال دو دیویزیون Général de division .

۳ــ افراد شیعه .

محمدقلی‌خان نایب‌ناظر

**محمد کاظم**

محمدکاظم متخلص به واله و معروف به واله اصفهانی که در حدود سال ۱۱۵۲ قمری در اصفهان متولد شده و پس از رسیدن بسن بلوغ، در جوانی، برای تکمیل تحصیلات بعراق[۲] رفت و در آنجا دنبالهٔ تحصیلات خویش را گرفت و ادامه داد.

پس از بازگشت باصفهان در مدرسهٔ جدهٔ بزرگ برای خویشتن حجره‌ای در کمال تنقیح اختیار نمود. در حجرهٔ مزبور بمرور ایام انواع کتب نفیسه ــ ظروف و فرش‌های

قیمتی و خطوط عالی بجهت خویش فراهم آورد که در آن زمان بداشتن چنین اشیائی خیلی شهرت داشته است . مدت چهل سال در آن حجره با اعزاز و احترامی تمام همی زیست و پس از ساخته شدن تکیهٔ والهیه به آنجا نقل مکان نمود و آنجا را محل پذیرائی خویش قرارداد .

معلومات فارسی ، عربی ، ریاضی و علم عروض او خیلی خوب بوده و ضمناً از خوشنویسان و مرد بسیار با سلیقه و ظریفی بوده است .

چون در زمان حیات خویش طرف توجه و التفات شایان حاج محمدحسین خان نظام‌الدوله بود ، و نظام‌الدوله هم همان است که بعدها صدراعظم و معروف به صدر اصفهانی شد ، باین جهت واله از اعیان ومتنفذین اصفهان شده و مدتها مرجع اکابر و اعاظم آن سامان بشمار می‌آمد .

نظام‌الدوله پیش از درگذشت واله در اراضی امین‌آباد، متعلق بخود، درخارج شهر اصفهان برای وی‌تکیه‌ای ساخت بنام والهیه و پس ازمرگش واله درآنجا بخاك سپرده شد.

ماده تاریخی آقامحمد صالح‌اصفهانی‌متخلص‌به وامق، راجع‌به فوتش،باین شرح برای او گفته: «یارب به خلد گیرد مأوا جناب واله» ۱۲۲۹ قمری تاریخ سال فوت او میباشد[1].

**محمد کاظم** میرزا محمد کاظم متخلص به صبوری[2] پسر حاجی محمدباقر کاشانی متولد ۱۲۷۰ قمری در مشهد و در سال ۱۳۲۲ قمری در سن ۵۲ سالگی به بیماری وبا در مشهد درگذشت . سمت نامبرده در ادارهٔ آستانهٔ قدس رضوی ملك‌الشعراء بوده و پس از فوتش محمدتقی متخلص به بهار فرزند او ملك‌الشعراء آستانه شد[3] .

---

۱ـ درکتاب اصفهان صفحهٔ ۱۶۰ تألیف حسین‌نورصادقی سال فوت او در سال ۱۲۸۹ قمری ذکر شده وکاملا اشتباه میباشد .

۲ـ چون نسبتی بامیرزا احمد متخلص به صبور (مقتول در جنگ روس و ایران‌درسال ۱۲۲۸ هجری قمری) برادرزادهٔ فتحعلی‌خان ملك‌الشعراء صبا داشت باین مناسبت تخلص صبوری را برای خویشتن اختیار نمود .

۳ـ ذیل صفحهٔ ۳۴۹ جلد چهارم رجال ایران دیده شود .

میرزا کاظم صبوری ملک‌الشعراء آستانقدس رضوی

**محمدکریم**

محمدکریم‌خان دارای القاب نیرالسلطنه ـ منتظم‌السلطنه ـ مختارالسلطنه و سردار منصور بوده و مدتی رئیس شهربانی و شهرداری بود که در آن زمان مشاغل مزبوره را وزیر نظمیه و احتسابیه میگفتند. در سال ۱۲۸۲ قمری که زمان صدارت میرزا محمدخان قاجار دولو سپهسالار اعظم بود وارد خدمت نظام شد. در سال ۱۲۹۶ قمری که قزاقخانه بسرپاست دومانتوویچ[1] روسی دائر شد وارد قزاقخانه گردید. در سال ۱۳۱۲ قمری ملقب به نیرالسلطنه و درهمین سال بمعیت وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار به دربار روس برای

کریم‌خان سرتیپ فرماندهٔ فوج دویهسوارهٔ قزاق

1 ـ Doumantovitch

کریم‌خان مختارالسلطنه

تعزیت الکساندر سوم و تهنیت جلوس نیکلای دویم امپراطوران روسیه به پطرزبورگ رفت و پس از بازگشت بلقب منظم‌السلطنه ملقب شد.

در اواخر سال ۱۳۱۲ قمری که وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار بحکومت استراباد، سمنان ـ دامغان ـ شاهرود وبسطام منصوب شد محمدکریم‌خان منظم‌السلطنه برسیدگی‌امور حکومتی استراباد مأمور شد. و پس از چهارماه توقف درآنجا بحکمرانی سمنان ودامغان منصوب گردید و درحدود دوسال دراین‌حکومت برقرار بود و درسال ۱۳۱۴قمری بتهران بازگشت. دراواخرسال ۱۳۱۵ قمری بهمراه وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار بسمت نیابت اول سفارت‌کبری فوق‌العاده برای‌تهنیت ژوبیله یا جیوبیلی[1] یعنی سال پنجاهم سلطنت ملکه ویکتوریا[2] پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان روانهٔ لندن گردید. پس‌از بازگشت از لندن رئیس ادارهٔ نظمیه و احتسابیه شده و بلقب مختارالسلطنه ملقب شد و در سال ۱۳۱۷ قمری ملقب به لقب سردار منصور گردید و درسال ۱۳۲۱ قمری درگذشت.

در ایام ریاست نظمیه و احتسابیه‌اش[3] مرد فعال و شدیدالعملی بوده است. نامبرده

---

۱ـ Jubilé_Jubilee

۲ـ Victoria

۳ـ شهربانی و شهرداری.

پدر سرتیپ رکن‌الدین مختاری‌است که ازسال ۱۳۱۴تا ۱۳۲۰ خودشیدی در زمان پادشاهی رضاشاه پهلوی رئیس شهربانی بسیارمقتدر و مختاربود. معروف‌است که رکن‌الدین مختاری مرد درستکاری بوده وکثافتکاریهای بعضی ازمأمورین و رؤسای شهربانی را نداشته، افسری بوده مطیع مافوق و مأمور اجرای خوبی بوده است .

نشسته‌ازراست‌بچپ: احمدخان مشیرحضور معروف بجوجه ـ کریم‌خان‌مختارالسلطنه ـ وجیه‌الله میرزا سپهسالاراعظم ـ میرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه وزیرمختار ایران درلندن

ایستاده از راست بچپ : محمدعلیخان گرکانی نصیر دفتر ـ خوانس ماسنیان عمادالوزاره مساعدالسلطنه ـ نفر پنجم حسینقلیخان نوّاب .

**محمد مهدی**

محمد مهدیخان شحنه اصلاً خراسانی بوده وپدرش ازآنجاآمده در مازندران اقامت گزید. شحنه از مازندران[1] به تهران آمد و پس‌از مدتی خدمت دردربار فتحعلیشاه مأمور فارس‌شد ودرزمان حکومت حسینعلی‌میرزا فرمانفرما از طرف وی بسمت داروغگی شیراز منصوب گردید[2] وچون طبع شعر داشت از این جهت بمناسبت شغلش تخلص شعری خود را شحنه اختیار نمود و باین نام شهرت پیدا کرد .

در سال ۱۲۲۲ قمری با مادر رضاقلی‌خان[3] ازدوج نمود[4]. رضاقلی‌خان چون ریب

---

۱ـ بابل .

۲ـ در مصطبهٔ خراب، تألیف هلاکومیرزا، نوشته شده است: چندی را بداروغگی شیراز و اصفهان مشغول بوده لهذا شحنه تخلص میکند .

۳ـ هدایت معروف به لله‌باشی .

۴ـ آقا هادی پدر رضاقلیخان در سال ۱۲۱۸ قمری فوت کرده بود .

او بود اورا خوب تربیت نمود و بعد دختر خود[1] را نیز به حبالهٔ نکاح او درآورد. پس‌از مدتی که در دستگاه فرمانفرما با سمت داروغگی و سمت‌های دیگری که داشت از شیراز به اصفهان آمد و در این‌جا رحل اقامت افکند و در سال ۱۲۴۷ قمری در گذشت و درهمانجا مدفون گردید. این رباعی را به شحنه نسبت میدهند:

داهد بشکست از سر خامی خم می — اسباب نشاط میگساران شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای بما — ور بهر دنیا شکست پس وای بوی

و موضوع آن این است که مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحهٔ ۱۰۰ مینویسد: «همدرین سال[2] ملامحمد زنجانی که از علمای رسمیهٔ دارالخلافه بود بجهت قبول عامه به تخریب معابد و اماکن عیسویان و شکستن خم‌های شراب ایشان پرداخت. نوّاب حسنعلی میرزا حکمران تهران اورا ازاین شهر اخراج کردند ومحمد مهدیخان مازندرانی‌متخلص‌به شحنه از امراء و شعرای ایندولت دراین‌باب گفته است: داهد بشکست.... الخ لکن م. ق. هدایت[3] درمقدمهٔ کتاب خاطرات وخطرات صفحهٔ ۳۱ موضوع‌را بدین قرارشرح داده‌است: «شیخ جعفر کبیر در شیراز امر کرد خم‌خانه‌ای‌که بود بشکنند مباشر الحاح کرد که دوهزار تومان مالیات دیوانی خم‌خانه است ازمن میگیرند چاره‌ای باید. به شیخ عرض کردند این گره از دست دختر نصرالله‌خان فشقائی گشوده تواند شد. شیخ از معنی‌الیها دیدن میکند وی ملکی درعوض باز میگذارد که جبران عوارض خم‌خانه شود. این حکایت را باین شرح شنیده‌ام. شکسته شدن خمها ثابت است جبران مردد. بهرحال محمد مهدیخان شحنه دراین موقع رباعی ساخته است:

شیخی که ذخامی بشکست او خم می — ذان عیش ونشاط باده‌خواران شد طی
گر بهر خدا شکست پس وای به من — ور بهر دنیا شکست پس وای بوی[4]

رباعی را برای شیخ خوانده بودند ملاقات شحنه را درخواست کرده است. خواهی نخواهی شحنه خدمت شیخ میرسد تقاضامینماید که خود رباعی‌را بخواند. با تزلزل و عزاس میخواند شیخ برسرخود میزند بطوریکه ضعف میکند. اعتمادالسلطنه رباعی‌را باسم ملامحمد

---

۱ـ مریم‌خانم.

۲ـ ۱۲۳۰ قمری.

۳ـ مخبرالسلطنه.

۴ـ در تذکرهٔ مصطبهٔ خراب ـ تألیف علاکو میرزا پسر اکبر و ارشد حسنعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه قاجار رباعی مسطور چنین ذکر شده است:

وقتی یکی از مجتهدین نجف اشرف حکم بشکستن خم شراب در شیراز فرموده شحنه این رباعی راگفته:

شیخ نجفی شکست خمخانهٔ مـی — کرده است بساط باده خواران را طی
گر بهر خدا شکست پس وای بما — ور بهر دنیا شکست پس وای بوی

زنجانی نگاشته و وقوع امر را در تهران و این خلاف واقع است» .

**محمد مهدی** حاج محمد مهدی گیلانی که ابتداء لقبش بحرالعلوم و بعد ملقب‌به شریعتمدار گردید پسر دویم حاج ملا رفیع شریعتمدار بوده است .

نامبرده در سال ۱۲۷۲ قمری متولد و در سال ۱۳۳۵ قمری درگذشت و دارای چهار پسر بود باین اسامی و القاب : حاج میرزا ابوالحسن شریعتمدار متوفی ۱۳۲۸ خورشیدی ، حاج میرزاعلی بحرالعلوم متوفی ۱۳۲۷ خورشیدی، حاج‌آقارضا رفیع قائم‌مقام‌الملك متولد ۱۳۰۴ قمری = ۱۲۶۵ خورشیدی و در سال ۱۳۴۲ خورشیدی درگذشت. حاج‌آقارضا ۹ دوره [1] نمایندهٔ مجلس شورای ملی از گرگانرود و بندرپهلوی بود و یك دوره هم سناتور شد و حاج‌آقا رفیع ثقةالاسلام متوفی ۱۳۴۷ خورشیدی. همگی مردمان باهوش ، زیرك و زرنگی بودند .

حاجی‌میرزا معصوم نایب‌الصدر درمجلد سوم صفحهٔ ۲۸۶ کتاب طرائق‌الحقائق تألیف خود راجع بحاج محمدمهدی شریعتمدار مینویسد : « جناب حاجی ملامهدی ملقب به شریعتمدار خلف‌الصدق پسر دوم حاجی ملا رفیع مذکور در مطالب سیاسی اول شخص گیلان است هوش و حافظهٔ عجیبی دارد ولی افسوس که تمام در فایدهٔ شخصی صرف میشود» .

**محمدناصر** پس از فوت امیرحسینخان شجاع‌الدوله حکمران قوچان وایلخانی زعفرانلو در سال ۱۳۱۱ هجری قمری بوضع فجیعی در قوچان [2] در همین سال محمدناصرخان پسر دویمش [3] ملقب‌به شجاع‌الدوله شده مانند پدرش حکمران قوچان و ایلخانی زعفرانلو شد لکن آن اقتدار پدر خویش را نداشت و بطورکلی پس از امیرحسینخان شجاع‌الدوله حکام و امراء قوچان چندان اقتداری از خود نداشتند زیرا در ایامیکه امیرحسینخان زنده بود فقط شاه حق داشت که او را سرکیسه کند و حکام خراسان دیگر متعرض او نمیشدند ولی بعد از او نوبت به ولات خراسان رسید که حکام و امراء را سرکیسه میکردند .

محمدناصرخان درسال ۱۳۲۰ قمری درگذشت وبجای او عبدالرضاخان پسرش ملقب‌به شجاع‌الدوله شد و اوهم مدتی حاکم قوچان بود . نامبرده سخت مبتلی بکشیدن شیره تریاك و استعمال مشروبات بود ودر سال ۱۳۳۷ قمری درگذشت و در حرم امامرضا (ع) نزدیك

---

۱ـ دوره‌های ۵ و ۶ و ۷ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ .

۲ـ فوت شجاع‌الدوله باین طور صورتگرفت، در حال مستی یا غیر مستی سوار اسب‌بود اسب رم‌کرد و او از اسب بزمین خورد درحالتیکه یکپایش در رکاب ماند . اسب او را مسافت زیادی کشاند وکله‌اش خورد گردید .

۳ـ ابوالحسن‌خان پسر بزرگ شجاع‌الدوله بود و در تهران درگذشت .

به ضریح در سردابه مخصوصی که به امراء قوچان تعلق دارد در پهلوی پدر و جدش بخاك سپرده شد .

محمدناصرخان شجاع‌الدوله

**محمدنبی**

آقا محمدنبی ، متولد سال ۱۱۸۳ قمری ، پسر آقا کوچك تاجر شیرازی و بانو فیروزه بوده و بموجب تاریخ سفارت سرهارفورد جنس‌بادوت بایران ، این بانو فیروزه مادر آقا محمدنبی پیش‌ازاینکه به نکاح آقا کوچك درآید زن مستر دوگلاس[1] نمایندهٔ کمپانی هند شرقی دربصره و بندعباس بود و از او یك دختر پیدا کرد که پس‌از مرگش تمام دارائی او بآن دختر رسید و این دختر درانگلستان تربیت یافته وبا یکی از بزرگان انگلستان شوهر کرد . فیروزه پس از فوت شوهرانگلیسی خود مسلمان شده و به نکاح آقاکوچك که درآن عصر از اعاظم تجار بوشهر بود درآمد و ازوی دارای یك پسر ویك دخترشد. پسر نامش آقامحمدنبی و دختر بنام شهربانو که بعقد ازدواج حاجی‌محمد خلیل پسرحاجی محمد قزوینی درآمد[2].

---

۱ـ Douglas

۲ـ حاجی‌محمدخلیل همان است که بعدها مردی متمول و ملك‌التجار ایران و دارای شؤونات عالی و خان شده و در سال ۱۲۱۵ قمری نمایندهٔ سیاسی ایران در هندوستان گردید و در سال ۱۲۱۶ = ۱۸۰۲ مسیحی پس از ۴۸ روز اقامت در بمبئی کشته شد .

در تجارت به‌آقاکوچك زیانهای فراوان رسید و دراواخر عمر بسیار تنگدست شده بودوآن دختر فرنگی بجهت مادرش پیوسته اجناس‌اروپارا میفرستادلکن بنابه گفتهٔ آقامحمد اسمعیل یگانه فرزند حاجی محمد خلیل خان ، مادر محمدنبی خان و آن دختریکه نامش بلیك[1] بوده خواهر و این دو خواهر دخترهای دوگلاس بوده‌اند . حاجی محمد خلیل و برادرزنش آقامحمدنبی[2]علاوه‌بردوستی با مانستی[3] ومیرزامهدیعلیخان حشمت جنگ‌بهادر[4]،

---

۱ـ Blake

۲ـ هدایت در جلد نهم روضةالصفاء محمدنبی‌خان را قزوینی و همشیره‌زادهٔ حاجی‌محمد خلیل‌خان ذکر کرده و سپهر نیز در مجلد اول قاجاریه ناسخ‌التواریخ چنین گفته و هر دومورخ اشتباه کرده‌اند و محمدنبی‌خان شیرازی و برادرزن حاجی‌محمدخلیل‌خان بوده است .

۳ـ Manesty

۴ـ میرزا مهدیعلیخان از اهالی خراسان بوده که در سال ۱۱۶۶ قمری متولد ودرسال ۱۱۹۳ قمری درسن ۲۷ سالگی وارد هندوستان گردید وتا سال ۱۲۰۹ قمری ازطرف کمپانی هند شرقی در بنارس بمأموریتهای گوناگون اوقات خود را میگذرانده و در سال‌های ۱۲۱۲و ۱۲۱۳ قمری = ۱۷۹۸ و ۱۷۹۹ مسیحی مصدر خدمات مهمه گردید . در این سالها ناپلئون بناپارت برای تسخیر مصر بدانجا لشکرکشی نمود و خودش نیز بهمراه سپاه بود و چون انگلستان بآن سرزمین علاقه‌مند و دشمن و رقیب سرسخت فرانسه بود مساعی زیادی بکار برد تا از نفوذ فرانسویان که چشم طمع بآن ملك دوخته بودند جلوگیری بعمل آورد . میرزا مهدیعلیخان در این سنوات از طرف کمپانی هند شرقی که در حقیقت خود دولت انگلستان‌بود ازبنارس مأموریت پیدا کردکه بطرف دریای سرخ (بحر احمر) رفته و در تدارکات لشکرکشی مصر بسیار بکار آمد و خیلی بدرد خورد وپس‌از انجام مأموریتش از آنجا دوباره به بوشهر آمد و در سال ۱۲۱۴ قمری از طرف کمپانی با اعتبار زیادی مأموریت پیدا کرد که برای دفع شر زمان شاه پادشاه افغانستان که دردسر فوق‌العاده‌ای از نظر تهاجماتش به هندوستان برای انگلستان فراهم آورده بود به تهران رفته پولی بشاه و صدراعظم داده تا اینکه آنان شاهزادگان افغانی (محمود، فیروزالدین وکامران) متوقف‌کاشان را با قوائی به افغانستان‌روانه نمایند . نامبرده در این مأموریت خوب‌کار کرد و موفق گردید وتتمهٔ کار او را سرجان ملکم در سال ۱۲۱۵ قمری باتمام و انجام رسانید . هنگامیکه میرزا مهدیعلی‌خان به تهران وارد شد برای اینکه زمانشاه و همچنین مأمورین فرانسه اطلاعی از مأموریت سیاسی او پیدا نکنند عنوان ظاهریش این بودکه چون از اهالی خراسان است برای دیداری از وطن و زیارت قبر امام رضا بایران آمده است . پس از این خدمات ارزنده بـه انگلستان ، با تمام حقوقیکه میگرفت بازنشسته شد و علت بازنشستگیش هم برای این بودکه درایامیکه مهدیعلیخان وکیل کمپانی دربوشهر بود پس از واقعهٔ قتل حاجی‌خلیل‌خان سفیر ایران در هندوستان برای‌اینکه بدولت خود حسن‌خدمتی نشان دهد خواست که مسؤولیت و تهمت مهمان کشی را از دوش‌دولت

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

نمایندگان کمپانی هند شرقی در بوشهر[۱]، با سرهارفوردجنس نیز دوست بوده‌اند[۲].

محمد نبی‌خان یکسال پس از مرگ میرزا مهدیعلیخان که بسمت سفارت به‌هندوستان رفت از مرگ وی آگاه شد و چون با او از سابق دوستی داشت شعری راجع بمرگ وی ساخت وبفرزندانش داد که مطلعش این‌است :

سزاست گر کنم افغان ز دورسپهر　　که مشتریش بدوران ماکند زحلی

و در آخر اشعار که ماده تاریخ فوت او است میگوید :

سفیر جزطلب مغفرت چه بایدکرد　　بساز تا ابد و هم محبت ازلی

اتفاقاً ماده تاریخش درست درنمی‌آید[۳].

---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل،

انگلستان بردارد و راجع به قضیهٔ کشته شدن سفیر بدون اطلاع و دستورامنای کمپانی اخبار دروغ بولایات و اطراف انتشار میداد از این جهت او را از سمت نمایندگی بوشهر معزول و بازنشسته‌اش کردند و درسال ۱۸۰۴ مسیحی برابربا ۱۲۱۹ قمری درسن ۵۱ سالگی‌درگذشت و قسمتی از مواجبش در حق دو فرزندش برقرارگردید .

۱ـ کنسولهای انگلستان .

۲ـ ساموئل مانستی Samuel Manesty اصلا یهودی بوده، مدتی نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در بوشهر و بعد همان سمت را در بصره داشت و در سال ۱۲۱۶ قمری‌که حاجی‌محمد خلیل‌خان سفیر ایران در هندوستان کشته شد، فرمانفرمای هند لرد ولزلی (Marquis Wellesley) اورابرای مذاکرخواهی‌ازکشته شدن سفیربدربار فتحعلیشاه فرستاد.

لرد ولزلی مرد نظامی و سیاسی انگلستان درسال ۱۷۶۰ متولد برادر ولنگتن‌سردار معروف انگلستان بوده و در سال ۱۸۰۹ بجای جرج کانینگ (George Canning) وزیر خارجه شد و وزارتش تا سال ۱۸۱۲ ادامه داشت بعد فرماندهٔ قوی و فرمانفرمای هندوستان گردید و پس از بازگشت از هند دوبار نایب‌السلطنه ایرلندگردید بار اول ازسال ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۸ و بار دویم از۱۸۳۲ تا ۱۸۳۴. نامبرده درسال ۱۸۴۴ در سن ۸۲ سالگی‌درگذشت. در جنگهائیکه باتیپو صاحب سلطان میسور نمود گاهی غلبه با او بود وگاهی شکست خورد و بطورکلی موفقیتش در این جنگها کم بود .

۳ـ سرهارفوردجنس(Sir Harford Jones) پیش ازاینکه کنسول بصره ـ بغداد وسفیر ایران بشود، مردی بود تاجرپیشه وبسیار زرنگ و در زمان حکومت زندیه بدربار کریم‌خان وکیل راه یافت ومورد مرحمت او واقع شد و در سال ۱۷۸۶ مسیحی برابر با ۱۲۰۰قمری دوباره به بوشهر وشیراز رفت وبا لطفلی‌خان زند آخرین پادشاه سلسلهٔ زندیه و میرزابزرگ دوست‌گردید (مراد ازمیرزابزرگ میرزاعیسی‌قائم‌مقام‌اول‌است که بعداً روابط بسیار صمیمانه‌ای با انگلستان پیدا کرد) و در ایامیکه در بوشهر بود با حاجی محمدخلیل و آقا محمدنبی نیز دوست شد و زبان فارسی را در این مدت در نزد آقا محمدنبی خوب‌آموخت و او را درکتاب تاریخ سفارت خود استاد میخواند و چون در این ایام ژرژ سوم ( ۱۸۲۰ـ۱۷۳۸ ) پادشاه

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

آقا محمد نبی از چند جانب با انگلیس‌ها ارتباط داشته و در ایامیکه مسترجنس ، در بوشهر اقامت داشت موقعیکه میخواست به بصره برود حاجی محمد خلیل او را با آقا محمد نبی برادر زن خود بـه بصره فرستاد و در آنجا او را نمایندهٔ خویش نمود و در مدتیکه این سمت را داشت بواسطهٔ تجارت با هندوستان ـ عثمانی و ایـران خیلی متمول شد .

در سال ۱۷۹۴ مسترجنس از بصره عازم انگلستان شد و درسال ۱۷۹۸ که به بغداد برگشت تمول و اعتبار محمد نبی‌خان به منتهی درجه رسیده بود . پس از کشته شدن حاجی محمد خلیل‌خان سفیر ایران در بمبئی در سال ۱۸۰۲مسیحی برابر با ۱۲۱۷ قمری ـ ابشاه آقاحسن برادرزادهٔ حاجی‌محمدخلیل‌خان که‌در‌این‌سفر‌بهمراه وی‌بودپس‌ازکشته‌شدن‌عم‌خویش انتظار داشت که اورا بجای وی سفیر نمایند لکن سفارتش بجهاتی‌صورت نگرفت زیراپولی نداشت که بشاه وصدراعظم بعنوان رشوه بپردازد تا اینکه آنان با انتصاب او بمقام سفارت

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

انگلستان میخواست که سفیری یکسر از لندن بایران بفرستند او را محض زباندانی برتبهٔ سری و با رونتی ارتقاء داده و در این هنگام دانستن زبان فارسی مایهٔ سعادت بخشش گردید و بسمت سفارت بهمراه هیأتی بایران اعزام گردید . نامبرده مدت چهار سال از ۱۸۰۷ تـا ۱۸۱۱ میلادی سفیر انگلستان در ایران بود. پس از ورود **طبق معمول و اصول جاریهٔ مملکتی بوسیلهٔ دادن پول زیاد بشاه و صدر اعظم و درباریان معاهده‌ای با ایران بست که بهیچ وجه بسود ایران نبود و مانند همیشه اوقات و تمام از منه سر ایران کلاه گذاشته شد .**

ژ. و. کی J. V. Kaye در جلد اول صفحهٔ ۷۳ کتاب تاریخ جنگهای افغانستان تألیف خود چنین می‌نویسد :

**«سرجان ملکم گوید موفقیت‌های سرهارفورد جنس تماماً بوسیلهٔ دادن رشوه‌بوده چونکه در آن اوقات بدون رشوه غیر ممکن بود موفقیت حاصل شود . حل تمام قضایای سیاسی در ایران بوسیلهٔ طلا قطع و فصل میشود . هرگاه یکی از عمال دولت فرانسه‌باید اخراج شود قیمت عزل او درست مانند تعیین بهای یك اسب خریداری است . ایران مملکتی است‌که درآن بدون صرف پول زیاد نمیتوان یکقدم برداشت ».** لردکرزن درمجلد اول صفحهٔ ۵۷۷ کتاب ایران و موضوع ایرانی تألیف خود راجع بفرستادن دولت انگلستان سرهارفورد جنس را بایران چنین مینویسد : «سرهارفورد جنس باین نیت بایران فرستاده شد که فرانسویها را از ایران بیرون کنند» .

1ـ مراد همان سرهارفورد جنس است .

موافقت نمایند و از قرار معلوم گویا پیشنرش برای این بوده که خود انگلیس‌ها با سفارت او موافق نبودند و او را قابل این شغل نمیدانستند و اگر موافق بودند حتماً وسائل را از هر جهت فراهم می‌آوردند و برای او پول راه می‌انداختند و می‌پرداختند . آقا حسن چون کارش سورت نگرفت با سایر رفقاء و همراهان بایران بازگشت و همین آقا محمد نبی مورد بحث ما برادر زن حاجی خلیل‌خان که سوداگر معتبری در بصره بود با دربار تهران بنای مراودات و مراسلات را گذشت و بعد بصلاح و صوابدید دولت انگلستان آقا محمد نبی که ملقب به ملک‌التجار ایران و خیلی متمول شده بود بجای شوهر خواهرش در اوایل سال ۱۲۱۸ قمری نمایندهٔ سیاسی[1] ایران در هندوستان گردید و از بصره به تهران رهسپار شد . شاه ، پس از گرفتن رشوه ، تمام القاب و مناصب و امتیازات از قبیل خطاب خانی ـ پوشیدن لباس درباری ، جیقه‌زدن و زین لجام مرصع که به‌حاجی محمد خلیل‌خان داده شده بود باو نیز داد و ضمناً قیّم همشیرزاده‌اش آقامحمد اسمعیل شده و رسیدگی بامور ورّاث حاجی محمد خلیل‌خان نیز بعهدهٔ وی واگذارشد .

برای محمد نبی‌خان در این سفر یعنی آمدن به تهران و بسمت سفیری منصوب شدن چهل هزارتومان برابر بایکصد و شصت هزار دوپیه تمام شد و این چهارصد هزار ریال را بشاه وصدراعظم داد تااینکه‌اورا بسمت مزبور بالقاب وامتیازات مذکور منصوب‌نمودند.موقع حرکت چون‌پولی‌نداشت ودربارسلطنتی‌نمایندهٔ سیاسی‌خودرا خوب سرکیسه کرده‌بود ازاین جهت مانستی‌کنسول بصره که ازطرف لرد ولزلی‌برای عذرخواهی‌ازکشته شدن حاجی‌محمد خلیل‌خان سفیر ایران بدربار فتحعلیشاه آمده بود مبلغ یك لك دوپیه برابر با دویست و پنجاه هزار ریال بموجب دستوردولت متبوعهٔ خویش بوی پرداخت که دربصره از او مسترد دارد[2].

چون‌حاجی‌محمدخلیل‌خان‌تمام مصارف سفارت‌را خودبرعهده گرفته‌بود محمدنبی‌خان

---

۱ـ سفیر .

۲ـ در ازمنهٔ سابق‌برای مسافرت‌اشخاص از شاه‌گرفته تا طبقات پائین چون منعقدبساعت سعد ونحس بوده‌اند معمول چنین بوده است که منجم یا منجوباشی ساعت سعد ونحس را تعیین میکرده وبعد باو اجازهٔ مسافرت رامیداده وگاهی هم اجازه نمیداده است . مثلاروزیکه محمد نبی‌خان سفیر ایران خواسته است‌که ازبوشهر بسمت هندوستان حرکت‌کند منجم برای او ساعتی را تعیین‌کرده حرکت میکند . درکتاب سفارت حاجی محمد خلیل‌خان و محمد نبی خان به هندوستان راجع بروز حرکت وی از بوشهر چنین ذکر شده است ، «و حین بیرون آمدن ایلچی ازخانهٔ منجمین ساعت‌نزك میدیدند واتفاقاً یك ستارهٔ نحسی‌پیشروی دروازهٔ‌خانه مقابل می‌آمد و بطریقه منجمین‌حکم میکردند، بدبختانه دروازه‌ای نبود پس دیوار خانه‌را شکافتند و سفیر ازآن سوراخ بیرون‌آمد و سوار جهاز شده روانهٔ مقصدگردیده . راجع باین قبیل خرافات چه خوب‌گفته است میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی ،

روشنان فلکی را اثری در ما نیست　　حذر ازگردش چشم سیهی بایدکرد

نیز چنین کرد وتمام مصارف سفارت را برعهدهٔ خویش گرفت و در عوض این کار ازپرداخت گمرك ارسال و مرسول مال‌التجاره چه ازایران به هندوستان و چه از هندوستان به‌ایران بکلی معاف گردید . سر هار فورد جنس راجع باین موضوع در تاریخ سفارت خویش مینویسد : « از این ممر تخمیناً هفت لك روپیه[1] بعلاوه منافع دیگر عاید وی گردیده». محمد نبی‌خان در ماه اکتبر ۱۸۰۵ = ۱۲۱۹ قمری باخدم و حشم و اسبها و قاطرها واردبمبئی شد و از جملهٔ همراهان وی نظر علیخان دامادش بود . چون حکومت هندوستان با دولت انگلستان در این ایام احتیاج زیادی بایران نداشت و از اهمیت ایران هم کاسته شده بود از این جهت آن احترامات و تشریفاتیکه برای حاجی محمد خلیل خان جیده و ترتیب داده بودند برای محمد نبی‌خان ترتیب داده نشده بود . مثلاً موقعیکه کشتی حامل سفیر بکنار بندر بمبئی رسید از طرف حاکم برای استقبالش فقط پسر بزرگ مهدیعلی‌خان برای تهنیت ورود و سلامتی سفیر بکشتی وارد شد و پس از چهار ماه و نیم توقف در بمبئی ، که او را تعمداً معطل کرده بودند ، روانهٔ کلکته گردید . در ایامیکه در بمبئی بود حکومت هندوستان برای اومهمانداری بنام گودوین[2] تعیین کرده بود. مهمانداد مزبورمبلغ دویست‌و پنجاه هزار روپیه[3] به تحویلدار سفارت‌که نامش خواجه هوانس ارمنی بود برای مخارج سفارت ایران پرداخت . چه در بمبئی و چه درکلکته مجالس عیش و نوشی برای او ترتیب دادند و محمد نبی‌خان از ترتیب وتشکیل چنین مجالسی خیلی خوشنود و دل خوش بود. نامبرده پس از ورود به کلکته و ملاقات با فرمانفرمای هندوستان این مبالغ بعنوان تعارف از طرف فرمانفرمای هند بوی داده شد: ۱ـ مبلغ ۲۵۰۰۰۰ روپیه که در بمبئی دریافته بود ۲ـ ۵۰۰۰۰ روپیه که در بغداد از مسترجنس[4] گرفته شده بود ۳ـ ۷۴۹۵۱روپیه بابت تتمهٔ محاسبات ماهوت که از مهدیعلی‌خان حشمت جنگ بهادر وکیل کمپانی دربوشهر خریداری نموده بود جمعاً سه لك و هفتاد و چهار هزار و نهصد و یك روپیه[5] .

سرهارفوردجنس راجع بمحمد نبی‌خان‌در کتاب‌تاریخ سفارت خود مینویسد: «هنگام ورود نامبرده‌وهمراهانش به بمبئی‌وکلکته‌اسبان یدك و سواری خود را به نعل‌های سیم و زر

---

۱ـ ۱۷۵ هزار تومان در ۱۷۲ سال پیش .

۲ـ Goodwin . گودوین فارسی را خوب میدانسته و بهمین مناسبت در سال ۱۸۰۵ مهماندار محمدنبی‌خان و در ۱۸۱۱ میلادی برابر با ۱۲۲۵ قمری‌که میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی با سرگور اوزلی به بمبئی وارد شدند حاکم او را بسمت مهمانداری معین کرد .

۳ـ ۶۲۵ هزار ریال.

۴ـ سر هارفورد جنس .

۵ـ ۹۳۷۲۵۳ ریال .

نعل‌بندیهای سست کرده بودند که در کوچه و بازار افتاده نصیب تماشائیان میشد و نیز مینویسد: «وی جوانی‌است دانشمند و آگاه ازفنون شعر و شاعری با خبر و قطره تخلص دارد وخط را نهایت پاکیزه مینویسد.»[۱]

محمدنبی خان در آغاز شعر گفتنش قطره[۲] تخلّص میکرد و پس از اینکه بسفارت مأموریت‌پیدا کرد تخلّص خود را تغییر داده و به سفیر تبدیل نمود. در یکی از شب‌نشینیها و مجلس رقص که برای محمدنبی‌خان ترتیب داده بودند و فرمانفرمای هندوستان نیز حضور داشت درآن شب یکی از زنان خوشگل انگلیسی درآن مجلس بوده که محمدنبی‌خان خیلی متوجه آن زن میشده است. فرمانفرما ملتفت قضیه میشود وباو میگوید شعری برای او بساز او هم بخواهش فرمانفرما این غزل را در وصف آن خانم که درآن بزم حاضر بوده میسازد و بعد آن را برای فرمانفرما ترجمه میکنند و آن اشعار این است:

فروغ محض از روی کدامین دلبراست امشب
که در چشم و دلم نور و سرور دیگراست امشب
نخواهم تا قیامت هرگز این شب را سحر از پی
خدا داند که فردا را چه در زیر سراست امشب
تو پنداری که مجلس چون فلك ذات‌البروج آمد
زبس هر گوشه ماهی،زهره‌سان خنیاگراست امشب
نگویم کیست شمع بزم لکن این قدر دانم
که نور محفل از روی مهی مهر افسراست امشب
در این حوراوشان، مریم صفت بینم نگاریرا
که عیسی‌وار از لعل لب اعجاز آوراست امشب
برخ خورشید رویان جمله ماه مجلس‌اند اما
صفای بزم از روی گلی مه پیکر است امشب
مرا ماهی است در شهر دگر لیك اندرین کشور
نگاریرا که می‌بینم چه آن این دلبراست امشب

---

۱ــ حاجی‌علی‌اکبر ملقب به نوّاب و متخلّص‌به بسمل‌نیز درتذکرهٔ دلگشا تألیف خود تخلص محمدنبی‌خان را قطره ذکر کرده است. این قطره را نباید با میرزا عبدالوهّاب‌اصفهانی متخلص‌به قطره که در زمان فتحعلیشاه میزیسته و مدّاح او و پسرش محمود میرزا بوده است اشتباه نمود.

۲ــ فسائی در فارسنامه تألیف خود تخلص محمدنبی‌خان را در اوایل قطرت مینویسد و گمانم براین است که قطره قطرت خوانده شده و اشتباه‌برای فسائی از اینجا ناشی شده است.

چه یارب نقش‌بند صُنع برجستش فزود از نو
که از شبهای دیگر حسن او افزونتراست امشب

بدام زلف صیّاد نگاه از دانهٔ خالش
مرا چون طایری دارد که بی‌بال و پراست امشب

نسیم خلق جان‌پرودتر از هر روز امروزش
که ازشبهای دیگر زلفش عبیرافشان‌تراست امشب

ز مشك افشانی زلف و عبیرآمیز گیسویش
هوا را در بغل گوئی‌که مشك و عنبراست امشب

ربود امروز ماهی زرفشان خلخالم از کف دل
مرا از مهر زرین پاره یاری یاوداست امشب

سرود و رقص و بزم عیش و ساقی یار و دل خرّم
بحمدالله می عشرت مرا در ساغر است امشب

فروغ شمع طور از آتشین رخسار او دیدم
سفیر از شوق دل درسینه عود و مجمراست امشب[1]

محمدنبی‌خان پس‌ازده ماه توقف درکلکته[2] و گرفتن انعامهای زیاد بعناوین گوناگون[3] و ساختن شعر برای این و آن و حصول مادام‌الحیات مواجب ماهیانه یکهزار روپیه[4] از طرف کمپانی هند شرقی یعنی انگلستان وهمچنین ماهیانه پانصد روپیه[5] مادام‌الحیات بهر کس که بتاریخ رحلت خان موصوف شرعاً خلف اکبر باشد درماه جنوری ۱۸۰۷[6] بایران، دست ازپا درازتر، معاودت نمود. پس‌ازبازگشت ازهندوستان ازراه بوشهر وشیراز بتهران رفت وبحضور شاه رسید بعد بشیراز برگشته وازطرف حسینعلی‌میرزا فرمانفرما بجای شیخ عبدالرسولخان[7] بحکومت بندر بوشهر و مضافات آن و لقب دریابیگی خلیج فارس منصوب گردید و دراین

---

۱ـ اکنون معلوم نیست که دراین‌ایام نمایندگان سیاسی ما درخارج چه شعری میگویند و چه شعری میخوانند!

۲ـ هدایت در جلد نهم روضة‌الصفا مینویسد، «وبالجمله محمدنبی‌خان مدت پنج ماه در بمبئی و یك سال در بنگاله بود».

۳ـ در این‌باب هدایت در جلد نهم روضة‌الصفاء مینویسد، «محمدنبی‌خان مدت سالو درآن دیار بعزت زیست و زیاده از پنجاه هزارتومان بوی و اسمعیل‌خان ولد حاجی‌خلیل‌خان ابدال رفت».

۴ـ دوهزار و پانصد ریال.

۵ـ یکهزار و دویست و پنجاه ریال.

۶ـ ۱۲۲۱ قمری.

۷ـ بشرح حال شیخ عبدالرسولخان به صفحهٔ ۱۴۶ همین مجلد رجوع شود.

ایام بروس در بوشهر وکیل کمپانی هند شرقی بود[1].

نامبرده مدت دوسال در این‌سمت باقی بود،[2] در ایامیکه محمدنبی‌خان حاکم بوشهر بود سرهادفورد جنس بسمت سفارت ایران معین و در سال ۱۸۰۸[3] وارد بوشهر گردید. نامبرده در کتاب تاریخ سفارت خود می‌نویسد: «هنگامیکه از بوشهر بسمت شیراز عازم بودیم یکساعت محرمانه با محمدنبی‌خان خلوت کرده و دوستانه صحبت می‌کردیم. خان موصوف چنین گفت: «بخوبی این را میدانید که من اوایل عمرم را در خدمت شما بسر بردم[4] و اکنون کمال خوشبختی من در این‌است که تا بانجام مبانهٔ ما معین‌حال علی‌الدوام برقرار واستوار باشد ودرایران امروز سوای میرزا بزرگ قائم مقام وزیر آذربایجان دیگر کسی را نمی‌بینم که مانند من‌مستحق اعتماد و اعتبار دوستی باطنی شمارا داشته باشد و یقیناً مساعی من پیوسته در مراتب حفاظت و حراست‌آن مشغول خواهد بود و حالا در شیراز و تهران برای شما مصدر خدمات بزرگ و نمایان شده و خواهم شد. پس به تفصیل برفتار وکرداری‌که سلاح حال مادرآن بود پرداخت مگر گفتارش موجب شك می‌گردید و بعداز

---

۱ـ Bruce مدت ۱۳ سال از سال ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۳ میلادی برابر با ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۸ قمری سمت نمایندگی سیاسی انگلستان را در بوشهر داشته و این همان‌کسی است که از لاپهالیگری وبی‌علاقگی‌زمامداران وقت به مملکت، سوء استفاده کرده قراردادی در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ برابر با ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ قمری باحسینعلی‌میرزا فرمانفرما استاندار فارس باین مضمون بست که‌تا دولت ایران وسایل ایجاد امنیت درخلیج فارس را ندارد امنیت آنحدود با انگلستان باشد و پس از این قرارداد است که بحرین بتصرف انگلستان درآمد و از آن تاریخ تا کنون سلطهٔ انگلستان بر آن جزایر کاملا برقرار شد، و بنا بر مثل معروف چون‌آردو برجوانان عیب نیست‌برای استرداد جزایربحرین وغیره گاهی حرفهائی زده میشد. در سالهای گذشته جمعیتی از جوانان تشکیل شده بود ومرامنامهٔ جمعیت مزبور برای اصلاح و تنظیم در یکی از جلسات قرائت شد. شخصی درآن جمعیت دعوت شده بود از اول جلسه تا بآخر هیچ حرف نمیزد وقتیکه این مادهٔ مرامنامه‌خوانده شد، «استرداد قسمتهائیکه از ایران جدا شده و بتصرف دیگران درآمده الحاق مجددآنها بخاك وطن» این‌ماده که خوانده شدآن شخص ساکت بحرف‌آمد و گفت، خدا پدرتان را بیامرزد. شما **قاچ زین را بگیرید نیفتید اسب دوانی پیشکشتان.**

۲ـ در کتاب تاریخ سفارت حاجی‌خلیل‌خان ومحمدنبی‌خان بهندوستان نوشته شده است که محمدنبی‌خان مدت دوسال حاکم بوشهر بود وپس‌ازآن وزیر فارس گردید لکن‌در کتب‌دیگر تاریخ از قبیل روضة‌الصفاء ـ ناسخ‌التواریخ ـ فارسنامهٔ قمائی وغیره نوشته شده است که پس‌از بازگشت از هندوستان وزیرفارس شد. گفته این سه مورخ اشتباه بوده و درست نمیباشد.

۳ـ ۱۲۲۲ قمری.

۴ـ یعنی کارمند شما بودم.

چه بودن و دادن پیشکش وتعارفات بشاه و وزیر[1] و شهزاده و وزیرش پرداخت» . سرهارد فورد جنس در جای دیگر کتاب خود می گوید : « هروقتی که با وزرای ایران کارهای نهائی لازم شود توسط شما را نهایت پسندیده و مقبول،واین مکالمهٔ امروزه شما نقش خاطر من خواهد بود لکن حالا که از شیراز می آئید یکقدری حالات آن والی را برای من بیان نمائید که تا در مدت توقف من در آنجا دستورالعمل باشد بنابراین خان معظم باوصاف صفات فرمانفرما و وزیرش نصرالله خان و سایر بزرگان در کمال آزادی وطول و تفصیل آغاز سخن نمود بحدیکه نهایت موجب تعجب من گردید وحتی المقدور مطالب عمده و لازم من از وی بیرون آوردم » .

و بعدکه محمدنبی خان درسال ۱۲۲۳ قمری وزیر فارس شد چون قدرت ونفوذ داشت برادر خود آقامحمدجعفر راکه دربوشهر مشغول به تجارت بود بجای خویش حاکم بوشهر نمود وبرای اوخطاب خانی وعالیجاهی گرفت واز این تاریخ اوهم خان ومحمدجعفرخان شد.

محمد جعفرخان در زمان تصدی حکومت خویش در بوشهر رفتارش با اهالی چندان تعریفی نداشته وبسیار بد رفتار کرده است . سر گوراوزلی Sir Gore Ouseley درتذکرةالشعراء تألیف خود راجع بوی چنین مینویسد: «اگرچه اعمال محمدجعفرخان در بوشهر بلاشك خلاف قاعده و نهایت شقاوت آمیز است » . نامبرده طایفهٔ دموخ راکه اصلا از اعراب و ساکن چاه کوتا بودند چون دولت نسبت بآنان ارفاقاتی قائل شده بود از این جهت بتدریج متمول وازسایر طوایف ساکن اطراف ودوروبر خوددارا ترشده بودندوضمناً اسبهای ممتازی هم داشتند . محمد جعفرخان که در سال ۱۲۲۳ قمری حاکم بوشهر و مضافات آن شد **طبق معمول مملکت ورفتار مأمورین دولت با مردم نامبرده طمع بمال آنان نمود.** باین هم اکتفاء نکرده ، ابتداء جمیع مشایخ دموخ را بزنجیر کرده و سپس آنان راکشت و جمعی دیگر را نیز بچاه انداخت وبعد سواراتی را مأمور چاه کوتاه کرده دستور داد که خانه های آنان را خراب کرده و اموالشان را غارت نموده و زن وبچه شان را اسیر نمایند . دستور و اوامر حاکم اجراء گردید. فتحعلیشاه که از قتل عام اعراب دموخ وخرابی چاه کوتاه اطلاع پیدا کرد نسبت بقضیهٔ مزبور خیلی خشمناك شد و همه انتظارداشتند که محمدنبی خان وبرادرش محمد جعفرخان معزول ومحبوس شوند لکن باز **طبق اصول جاریهٔ مملکت، با دادن پولی بشاه دوباره وزیر و حاکم شدند .** حکومت او تا سال ۱۲۲۴ قمری در بوشهر ادامه داشت و در این سال چون محمدنبی خان بنا به گفتهٔ مؤلف فارسنامهٔ ناصری از پیشکاری فارس معزول و گرفتار انواع عقوبات گردید برادرش نیز از حکومت معزول و بسرنوشت اودچار شد . انتصاب محمدنبی خان بوزارت[2] فارس در

---

۱ــ صدر اعظم .

۲ــ پیشکاری .

فارسنامهٔ فسائی در سال ۱۲۲۳ و عزلش از وزارت درسال ۱۲۲۴ قمری مذکور است لکن جیمز موریر در کتاب مسافرت به ایران ـ ارمنستان وآسیای صغیر تألیف خود مینویسد: «محمدنبی‌خان تا شش‌سال تمام درکمال استقلال بمهمات وزارت قیام واقدام نمود و محمد جعفرخان نیز بحکمرانی بندر ابوشهر ومضافات و دریابیگی خلیج فارس اشتغال داشت». عنایت در جلد نهم روضة‌الصفاء در این‌باب مینویسد: «محمدنبی‌خان پس از مراجعت به منصب وزارت نوّاب حسینعلی میرزا مفتخر آمد و مدتها درآن منصب و جاه و حشمت و دستگاه بماند».

محمدنبی‌خان پس‌ازبازگشت از هندوستان و وزیر فارس شدن خیلی اهمیت‌پیداکرد. در زمان وزارتش در شیراز قحطی شد و در بین عوام‌الناس به قحطی محمدنبی‌خانی مشهور است. سرگور اوزلی[1] درکتاب تذکرةالشعراء تألیف خوددر این‌باب راجع بوی میگوید: «میرزا شفیع صدراعظم دانا ومکّاروملعدیست. امین‌الدوله[2] وزیر مالیات ازصدراعظم‌ملایم‌تر و محمد نبی‌خان مؤتمن‌الدوله وزیر فارس و میرزا بزرگ قائم مقام وزیر عباس‌میرزا در اکثر مسائل داخله وخارجه مرجعند لکن قدرت و نفوذ محمدنبی‌خان از او بیشتر است. برودی درمیان‌بزرگان چهارگانه اختلاف ـ نفار ونفاق افتاد و همگی برضد محمدنبی‌خان قیام و اقدام نمودند». و نیز مینویسد: «نیت شاه نسبت به محمدنبی‌خان‌آشکار ولی من‌از میرزا بزرگ‌که دشمن او بود خواهش‌کردم‌که تا من در ایران هستم آسیبی بوی نرسد». به شاه گفتندکسیکه از دولت خارجی مواجب دارد چگونه میتوان او را وزیرفارس نمود و درحقیقت چنین‌کسی مأموری است از طرف دولت انگلستان در فارس.

فتحعلیشاه محمدنبی‌خان‌رابه‌تهران خواست ودرغیابش‌میرزا زین‌العابدین نامی عهده دارکارهای وزارتی[3] فارس‌بود. وپیش‌از ورودش‌برای دفع‌و رفع‌توهم‌وی عبدالرحیم خان‌پسرش راکه‌دردربارمشغول‌بخدمت‌بودخواسته وبوی‌نقب خانی‌وعالیجاهی داد وبعد درمارس ۱۸۱۳[4] تمام اموال منقول و غیر منقول او که بالغ بربیست لك روپیه[5] میشد ضبط دولت گردید.[6]

---

۱ـ سرگور اوزلی ازسال ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۴ برابر با ۱۲۲۴ تا ۱۲۲۹ قمری وزیر مختار انگلستان درایران بوده وبهمراه زن ودخترخود به تهران‌آمده است. در سال ۱۷۷۰ متولد در سال ۱۸۴۴ در سن ۷۴ سالگی درگذشت. نامبرده برادری نیز از خود کوچکتر داشته بنام سرویلیام اوزلی که بهمراه او به تهران‌آمد و هدفی مخصوص او بوده است.

۲ـ حاج محمد حسینخان اصفهانی مستوفی‌الممالك.

۳ـ پیشکاری.

۴ـ ۱۲۲۷ قمری.

۵ـ پانصد هزار تومان تقریباً در دو قرن پیش.

۶ـ درکتاب سفارت حاجی خلیل‌خان و محمد نبی‌خان بیست لك روپیه و در فارسنامهٔ تألیف فسائی یکصد و پنجاه هزارتومان ذکرشده است.

۲۷۶ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

۱ــ جیمس موریر در کتاب سیاحت نامهٔ خود راجع به عبدالرحیم‌خان مینویسد ، « دارندهٔ خلعت جوانی است ۱۶ ساله وعبدالرحیم‌خان پسر محمدنبی‌خان وزیر فارس است . میگویند اول دفعه که اوشرف بار می‌یافت خود را بحدی باخته بود که نمی‌توانست پیشتر برود وشاه هی میفرمود پیش بیا پیشتر بیاو او عمداً متردد بود واین اطوار ساختگی است واین‌فن درباری ایران است که از کودکی ایشان را می‌آموزند . چون اصرارشاه بیشترشد چنین‌عرض کرد که امیدوارم مرا پیشتر چنین طلب نفرمائید چرا که‌ناتوانم میسوزم یعنی که تاب و توان تابش انوار جمال آفتاب مثال پادشاهی را ندارم و یا از مهابت جلال پادشاهی ترسانم و این نوع مناظر مصنوعی در بلاد مشرق بسیار است »

۲ــ Biographical notices of persian poetes, with critical and explanatory remarks

۳ــ دویست و پنجاه هزار تومان .

۴ــ حاجی‌محمدحسینخان اصفهانی ابتداء لقبش‌مستوفی‌الممالک،بعدامین‌الدوله وپس‌از چندی‌که گلشت ملقب به نظام‌الدوله شد و درسال ۱۲۳۴ قمری‌که میرزا شفیع صدراعظم‌مرد بجای وی صدراعظم شده وبعدها "معروف گردید به صدر اصفهانی وباین مناسبت است که اعقاب وی نام خانوادگی خویش‌را صدری گذاشته‌اند .

هزار تومان باقیماندهٔ حساب و بدهی خویش را نپرداخت او را رهانخواهم کرد . چون کار بااینجا کشیده شد محمدنبی‌خان نامه‌ای به فرمانفرمای هندوستان نوشته واز اوخواهش کرد که مواجب هشت سالهٔ آینده‌اش را ازقرارماهی یکهزار و دویست روپیه که ۹۶ هزار و دویست روپیه[1] میشود قرض خواست و پسرش عبدالرحیم‌خان نیز مواجب پانصد روپیه[2] آینده‌اش را گرو داد. درخواست او مورد قبول فرمانفرما واقع شد و از هندوستان ۹۶ هزار روپیه سکه به نزد مستر بروس فرستادند و نامبرده رسید آن مبلغ را از پدر و پسر در سه نسخه گرفت که تاریخش ۱۸ محرم ۱۲۲۹ قمری برابر با اول ژانویه ۱۸۱۴ می‌باشد[3]. مستر بروس بنا بدستور سر گوراوزلی سی‌وشش هزار تومان را بجهت خلاصی‌خان موصوف و بستگانش قبول نمود ونظام‌الدوله را در یساب پرداخت وجه مزبور ملاقات کرد . نظام‌الدوله مبلغ پانزده هزار تومان از وی گرفت و قرار شدکه از طرف شاه فرمانی دایر باستخلاص محمدنبی‌خان صادر شود لکن بعد موضوع همین‌طور معوق ماند و محمدنبی‌خان‌هم در بست امامزاده در سال ۱۲۳۰ قمری برابر با ۱۸۱۵ میلادی درگذشت و وجه ارسالی از هندوستان دو باره پس فرستاده شد[4] و نعش او را به‌عتبات برده‌در آستانهٔ حرم امام‌حسین(ع) نزدیک‌قبر محمدعلی‌میرزادولتشاه‌بخاك سپردند[5].

محمدنبی‌خان دارای دو پسر بنام عبدالرحیم‌خان و محمد باقرخان بوده شرح حال عبدالرحیم‌خان بطور اختصار ذکرشد وپس ازمرگ پدر معلوم نیست که‌کارش چه بوده و در چه سالی درگذشته است و محمدباقرخان چون پدرش از انگلستان مستمری داشت و پس‌ازمرگش سهمی باو میرسید بنابر این ازشیراز به هندوستان رفت و تاآخر عمر دربمبئی مقیم بود و دارای ثروت زیادی بوده است و در سال ۱۲۸۹ قمری در همانجا درگذشت و

---

۱ــ ۲۴ هزار تومان .

۲ــ ۱۲۵ تومان .

۳ــ سابقاً اشخاصیکه بسمت سفارت ایران بخارجه‌فرستاده میشدند معمولشان‌براین‌بوده که از دول بیگانه مادام‌العمر این چنین مواجب و مقرریهائی برای خویشتن واعقاب خود معین میکردند ودر عصر ما جور دیگری است.

۴ــ حاج علی‌اکبر شیرازی مشهور به نواب در تذکرهٔ دلکشا تألیف خود مینویسد : « محمدنبی‌خان دوبار در بقعهٔ میرمحمدبن موسی‌الکاظم (ع) بست نشست دفعهٔ اول منظور نظر شاه شده و عفو گردید و دفعهٔ ثانی‌که بست نشست درگذشت و در تذکرهٔ مزبور این شعربوی نسبت داده شده است :

شعرآن چنان بگوکه اگر خصم بشنود خود را زآفرین نتواند نگاهداشت

۵ــ تاریخ فوت محمدنبی‌خان در فارسنامهٔ فسائی در سال ۱۲۲۴ قمری و مدفنش در بقعهٔ سید میرمحمد در شیراز ذکر شده و در کتاب سفارت حاجی خلیل‌خان و محمدنبی‌خان بهندوستان سال فوتش در سال ۱۸۱۵ میلادی برابر با ۱۲۳۰ قمری و مدفنش در کربلا در حرم امام حسین(ع) مذکور است و گفته مؤلف کتاب سفارت باید درست‌تر از فارسنامه باشد .

۳۷۸ ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

محمدنظرخان مشکوةالممالک
محمدنظر
محمدنظرخان مشکوةالممالک پسر فضل‌الله‌خان اعتمادالملک[1] پسردوم حاجی علیخان پسربزرگ حاج محمد باقرخان بیگلربیگی پسر پنجم میرزا محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی تهران بوده است . چون عمویش عبدالله‌خان والی که اوهم درسال ۱۳۰۹ قمری پس‌ازفوت پدرش ملقب به اعتمادالملک شد، سالها در دستگاه کامران میرزا نایب‌السلطنه داخل بود باین‌مناسبت محمدنظرخان مشکوة‌الممالک نیز مدتی درآن دستگاه اشتغال بکار داشت .

در سال ۱۳۳۰ قمری که مرتادد بلژیکی بجای شوستر امریکائی خزانه‌دار شد چون میرزا ابراهیم‌خان منشی‌زاده و اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده کارمند دارائی و خزانه‌داری بودند نظر بسابقهٔ دوستی که با مشکوة‌الممالک داشتند بنا بسفارش ومعرفی این دو نفر او نیز وارد خزانه داری شد و بسمت رئیس اجرای ادارهٔ مالیه تهران منصوب گردید .

در سال ۱۳۳۴ قمری = ۱۲۹۵ خورشیدی که منشی زاده و ابوالفتح زاده کمیتهٔ مجازات را برای از بین بردن خائنین مملکت تشکیل دادند ، چون مشکوة‌الممالک نیز در این باب باآنان‌هم عقیده و همفکری داشت او راهم داخل در کارخود نمودند وکمیتهٔ مزبور درابتداء از این‌سه نفر تشکیل یافت و بعد جمعی دیگر، صالح و طالح، بتدریج عضو کمیته گردیدند. در اواخر محمدنظرخان بدون اینکه اسرار کمیته‌را فاش کند و موضوع را باحدی ابراز دارد تقریباً از کمیتهٔ مزبور کناره کرد .

در سالهائیکه در خزانه‌داری رئیس اجرای مالیه تهران بود با حاجی‌حسین‌آقای امین‌الضرب آشنا و مربوط شده بود و بواسطهٔ این‌آشنائی وارد دستگاه امین‌الضرب شد و امین‌الضرب او را برای مباشرت املاک خویش بمازندران فرستاد .

---

۱ــ وبهمین مناسبت نام خانوادگی خویش را اعتمادی گذاشت .

پس‌ازاینکه در سال ۱۲۹۶ خورشیدی درکابینهٔ اول وثوق‌الدوله افراد و اعضای کمیتهٔ مجازات دستگیرشدند مشکوةالممالك راهم‌که در این ایام ، برای اینکه‌کسی او را نشناسد، ریش بلندی برای خود گذاشته بود اوراهم پیداکرده از مازندران[1] تحت‌الحفظ به تهران آوردند وزندانی نمودند. درایامیکه در زندان بسر میبرد ازآنجا چندین نامه به مرحوم امین‌الضرب‌برای‌استمداد واستخلاص خویش نوشت وامین‌الضرب‌هم درحدود امکان‌برای وی اقدام نمود .

اعضای کمیتهٔ مجازات هریك به مجازاتی رسیدند و مشکوةالممالك‌هم ازکسانی بود که قرعهٔ تبعید بنامش اصابت‌کرد و قرارشدکه بمازندران تبعید شود . چون بدانجا رفت و درحال تبعید بسر میبرد باز دوباره داخل‌کارهای امین‌الضرب گردید و تا سال فوتش‌که در حدود سال ۱۳۱۵ خورشیدی باشد در دستگاه امین‌الضرب مشغول بکاربود .

بطوریکه من از اوضاع و احوال او تحقیق کرده‌ام نامبرده مردی بوده است پرکار، فعّال ، درست و خط وربطش‌هم خوب بوده است .

**محمدولی**

محمدولی‌خان سردار پسر حاجی‌رضاخان ، پسرمحمدولی‌خان پسرقرمخان قاجار دولو. درسال ۱۲۷۵قمری بسمت سردادی[2] خراسان منصوب شد . در این‌سال چون قلعهٔ نوی در سرخس ساخته شد و سه چهار هزار خانوار ازایلات خراسان برای سکنای‌آن قلعه معین وچهار فوج[3] سرباز وپانصد سوار برای پادگان‌آنجا گذاشته شد ریاست وفرماندهی این‌قسمت بعهدهٔ محمدولی‌خان سردارخراسان واگذارگردید. در اردوکشی افتتاح آورد ا سال ۱۲۷۶ قمری برای الحاق مجدد مرو بایران‌که نام‌آن‌را اردوی بزرگ گذاشته بودند ومدت چهارماه واندی[4]طول کشید ومتجاوز از۴۵ هزارنفر ازلشکر ایران‌کشته وتلف شدند، محمدولی‌خان صاحب عنوان نیز ، درآغاز کار،ازافسران‌عالی‌مقام اردوبود ولی‌دراوایل اردوکشی ازنیمه راه با حسینخان شهاب‌الملك از راه‌سرخس به مشهد بازگشت .[5]

درسال ۱۲۸۱ قمری بجای محمدعلیخان بیگلربیگی ، برادر شیرخان اعتضادالدوله، بحکومت استرآباد منصوب شد . در ایام حکومتش قلعهٔ نظامی در خواجه نفس ساخته و حمزه‌خان افزانی را به مستحفظی‌آنجا گذاشت و بند رودگرگان را ساخت وبانجام‌آورد و نواحی‌گرگان نیز نظمی کامل یافت .

---

۱ــ محمودآباد .

۲ــ ریاست قشون ـ فرماندهی لشکر.

۳ــ هنگ .

۴ــ از غره ذی‌قعده ۱۲۷۶ تا ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۷۷ قمری .

۵ــ راجع بجنگ مرو ، مجلد سیم صفحات ۲۶۸ـ۲۶۹ـ۲۷۰ و ۲۷۱ رجال ایران دیده شود .

**محمود** درسال ۱۲۷۸ قمری، مظفرالدین میرزا ولیعهد به پیشکاری عزیزخان مکری سردار کل بسمت حکمرانی بآذربایجان فرستاده شد. سردار کل در این سال ملامحمود طسوجی را بسمت معلمی مظفرالدین میرزا کودک ۹ ساله برگزید. نامبرده مدت ۱۷ سال ملاباشی ولیعهد بود و درسال ۱۲۹۵ قمری درگذشت و بجای وی برادرش میرزا محمد که او نیز ادیب اریبی بود ملاباشی ولیعهد گردید[1].

میرزا محمود پسردویم میرزاحسین وزیر دفتر ملقب به اعتضاد لشکر و عین‌الممالک

**محمود** میرزامحمودخان دفتری ملقب بالقاب اعتضاد لشکر وعین‌الممالک متولد سال ۱۲۳۳ خورشیدی پسر دویم میرزا محمدحسین وزیر دفتر و نوهٔ آقامحمدایت وزیر دفتر آشتیانی بوده و شغلش در وزارت لشکر[2] لشکر نویسی بود[3]. درسال ۱۳۰۹ قمری ملقب به اعتضاد لشکرشد.

در سال ۱۳۱۹ قمری که بلقب عین‌الممالک ملقب گردید پسر بزرگش احمدخان[4] درسن ۶ سالگی ملقب بلقب پدر خویش اعتضاد لشکرشده و لشکر نویس شد و خودش از این تاریخ بدفتر استیفاء[5] منتقل شده و جزو مستوفیان دفتر استیفاء گردیدو مدتی سمتش مستوفی و برات نویس رکاب بود.

نامبرده همین طور در وزارت دارائی اشتغال بخدمت داشت و از کارمندان عالی مقام آن وزارتخانه بود ودرسال ۱۳۱۷ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت.

**محمود** محمودخان مدیرالملك حاکم فومن بوده و بمناسبت خنثه‌سودان پسرش عبدالحسینخان پولی بدون اجازه دولت سکه زده بود که یکطرفش یا محمود بود و طرف دیگر سکه نام پسرش عبدالحسین بود بهاین مناسبت از

---

۱ ـ عکس ملامحمود طسوجی ملاباشی در مجلد چهارم صفحهٔ ۵۰ و ۱۳۰ رجال ایران میباشد برای ملاحظه بدانجا رجوع شود.

۲ ـ ادارهٔ حسابداری آرتش.

۳ ـ مدتی لشکر نویس فوج مظفر آذربایجان بعد لشکر نویس فوج دماوند سپس لشکر نویس فوج سیستان بود.

۴ ـ متین دفتری.

۵ ـ وزارت دارائی.

حکومت معزول وزندانی گردید. پس‌ازچند روزی زندانی بودن ودد دارالحکومه رشت‌فلك شدن سرانجام دو هزار تومان جریمه یعنی پیش‌کشی‌داد وموده بخشایش واقع شد. درسال ۱۲۸۸ قمری‌که منصب سرتیپی‌را داشت به مهمانداری سفراء که از سمت گیلان بـه تهران می‌آمدند برقرار گردید[1].

حاج میرزا محمود شیخ‌الاسلام‌تبریز

**محمود** میرزا محمـود شیخ‌الاسلام فرزند چهارم میرزاعلی‌اصغر شیخ‌الاسلام ازسادات طباطبائی تبریز بوده و درسال ۱۲۴۰ قمری درتبریززاده شد. نامبرده برخلاف بسیاری ازشیخ‌الاسلامهای این مملکت از شیخ‌الاسلامهای با سواد و دیندار بوده است[2].

در سال ۱۳۱۰قمری‌که برای‌انجام فرائض حج بمکه رفت درآنجا در سن۷۰ سالگـی درگذشت و در همانجا بخاك سپرده شد.

**محمود** محمودخان ملك‌الشعراء پسرمحمدحسینخان متخلص به عندلیب ملك‌الشعراء پسرفتحعلیخان صبا ملك‌الشعراء وازادباء وفضلاء و خطاطان‌و نقاشان‌بودەودرزمان فتحعلیشاه سمت‌پیشخدمتی‌داشت‌وضمناًهنرهای‌دیگرازقبیل‌منبت کاری وغیره نیز داشته است در سال ۱۲۲۸ قمری متولد و در سال ۱۲۶۱ قمری بواسطهٔ شدت بیماری محمدشاه زمزمه‌هائی از گوشه وکنار شنیده میشد ومدعیانی برای سلطنت پیدا شد ازآن جمله یکی‌هم الاقلی میرزای ایلخانی بودکه حرفهائی در این باب میزد و نظرش براین‌بودکه پیش‌ازمردن ویا پس‌ازمردن محمدشاه پادشاه شود و جمعی سود جو نیزاطراف او راگرفته بودند. در خلال این احوال مزاج شاه‌رو به بهبودی گذاشت و بعد هریك‌از اشخاصی‌که وارد در چنین دسائس و تحریکاتی بودند آنان را تنبیه وجریمه نمود و بعضی

---

۱ــ عکس عبدالحسینخان در صفحهٔ ۱۴۲ همین مجلد متعکس است به صفحهٔ مزبور رجوع شود.

۲ــ در این باب لازم است به جلد سیم صفحهٔ ۴۲۹ کتاب رجال ایران رجوع شود.

محمودخان ملک‌الشعراء

ازراست بچپ: میرزا محمدخان ندیم‌باشی و برادرش محمودخان ملک‌الشعراء

از آنها نیز تبعید شدند. الله قلی‌خان ایلخانی که ربیب حاج‌میرزا آقاسی صدراعظم بود با دادن پانزده هزار تومان پیشکشی بشاه درهمین سال بحکومت بروجرد ـ کمره ـ گلپایگان خوانسار و لرستان بوزارت و پیشکاری محمودخان ملک‌الشعراء منصوب شد حاکم و معاون هردو باهم رفتند وپس ازورود به بروجرد ایلخانی اعتنائی به شغل خودننموده دوباره حرفها و عملیات و اقدامات خود را دائر به اشغال مقام سلطنت درآنجا تجدید نمود و هرقدر ملک‌الشعراء او را پند و اندرز داد که از خیالاتیکه دارد منصرف شود نتیجه‌ای نبخشید و سرانجام با پانصد نفر سوار عازم تهران شد که شهر را گرفته[1] بعد شاه شود. ملک‌الشعراء قبلا مراتب را مفصلا به تهران گزارش داده بود وبواسطه گزارش او، از ایلخانی در حوض سلطان جلوگیری به عمل آمد و از همانجا به بین‌النهرین[2] تبعید گردید.

محمودخان دراوایل سلطنت ناصرالدینشاه بسفارت ممالک خارجه نامزدشده ولی خودش استعفاءاز

---

۱ـ باصطلاح امروز کودتا کرده.

۲ـ عراق.

محمودخان ملک‌الشعراء

پدرخدمت جسته چندی درجزو اعضای مسلحت خانه ـ وزارت عدلیه وچندی برپاست ادارهٔ روزنامجات و انطباعات دولتی منصوب بود . محمودخان ملک‌الشعراء مردی بوده است محترم بافضل‌وکمال ـ بلندقامت ـ سفید پوست وچشم‌آبی‌رنگ و تاآخر عمرصحیح المزاج بوده ، حیوانی کمتر میخورده و بیشتر میوجات و سبزیجات میخورده و معتاد بمسکرات و مخدرات نبوده است، تامبرده در سال ۱۳۱۱ قمری در سن ۸۳ سالگی درگذشت .

**محمود**

محمود جم درسال ۱۲۶۴ خورشیدی در تبریز تولد یافته و پس‌از تحصیلات مقدماتی در تبریز نزد دکتر کوپن داروساز فرانسوی و طبیب ولیعهد بعنوان مترجم مشغول بکارشد و در این ایام با ولیعهدهم آشنا و رفت‌وآمد پیداکرد. پس‌ازمدتی اشتغال بکار، درآنجا ، دارو خانهٔ دکتر کوپن بوی واگذار شد . در ۱۲۸۸ خورشیدی[1] از تبریز به تهران‌آمد و به عنوان مترجم در ادارهٔ گمرک وارد خدمت شد وپس از مدتی خدمت در ادارهٔ مزبور بملت کمی حقوق به شغل مترجمی در

---

۱ـ در سن ۲۴ سالگی .

محمود جم

سفارت فرانسه مشغول بکار گردید. و مدت هشت سال در سفارت مزبور مشغول بکار بود و میگویند که در این ایام باتفاق کاردار سفارت فرانسه بقلهٔ دماوند صعود کرده است. در این سالها ، که در سفارت فرانسه مترجم بود ، با خواهر عباسقلی‌خان نوّاب ، دبیر سوم سفارت انگلیس، و حسینقلیخان نوّاب ازدواج نمود و فردیان ترقی او ازاین تاریخ آغاز می‌شود و پس از فوت او زن دیگری اختیار نمود ... در سال ۱۲۹۸ خورشیدی بنا بدستور وثوق‌الدوله نخست وزیر وقت بوزارت دادائی بازگشت و عهده دار ریاست انبار غلهٔ دولتی گردید و معاونش تقی عظیمی بود . انبار غله بجهاتی اهمیت زیادی داشت یك موقعی ریاستش بامیرزا اسمعیل‌خان بود و بعد بعهدهٔ محمود جم واگذار شد[1]. پس از چندی به پیشنهاد وثوق‌الدوله و تصویب احمدشاه لقب مدیرالملك گرفت و پیشکار دادائی تهران و سپس بسمت خزانه‌داری کل منصوب گردید . در کودتا در کابینهٔ سید ضیاء در ۱۲۹۹ بوزارتخارجه منصوب وسپس در فروردین ۱۳۰۰ بسمت وزارت دادائی معرفی شد. در کابینهٔ حسن پیرنیا[2] درهمین‌سال بدواً بکفالت وزارت دادائی‌منصوب و بعد وزیر گردید . پس ازسقوط کابینهٔ مشیرالدوله در کابینهٔ دویم قوام‌السلطنه بار دیگر جم در خزانه داری مشغول خدمت شده و مدتی‌هم ریاست انبار غله را باو سپردند . در کابینهٔ رضاخان سردار سپه در سال ۱۳۰۲ و۱۳۰۳ خورشیدی وزیر دادائی بود . درسال ۱۳۰۴ در نخستین کابینهٔ فروغی، جم بمعاونت نخست وزیری منصوب شد . در ۱۳۰۵ باستانداری کرمان در ۱۳۰۶ درکابینهٔ مخبرالسلطنه هدایت بوزارت فوائد عامه معرفی گردید و در ۱۳۰۸ باستانداری خراسان وچهار سال تمام در خراسان بود. در سال ۱۳۱۲ خورشیدی از خراسان احضار و بوزارت کشور منصوب گردید . در ۱۳۱۴ بجای محمدعلی فروغی ذکاءالملك نخست‌وزیرشد . در سال ۱۳۱۸ وزیردربار شده و بجای او احمد متین دفتری نخست وزیر گردید . جم تا استعفای رضاشاه پهلوی ازسلطنت در سال ۱۳۲۰ وزیردربار بود در این‌سال سفیر کبیر ایران در مصر شد . هنگام ترمیم کابینهٔ احمد قوام در سال ۱۳۲۶ جم بسمت وزیر جنگ معرفی گردید . پس از سقوط کابینهٔ احمد قوام دوباره جم در سال ۱۳۲۶ وزیر دربار شد. در ۱۳۲۷ بسفارت رم گزیده شد . در سال ۱۳۳۵ در دورهٔ سوم وچهارم مجلس سنا به سناتوری کرمان انتخاب شد و همین طور در سمت سناتوری بسر

---

۱ـ بشرح حال میرزا اسمعیل‌خان به مجلد اول صفحهٔ ۱۲۴ رجوع شود .

۲ـ مشیرالدوله .

میبرد تا اینکه در مردادماه ۱۳۴۸ خورشیدی در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت ودر ابن بابویه بخاك سپرده شد.

محمود جم یکی ازافرادی بود که اوضاع و احوال مملکت را مانند بسیاری از رجال دیگر ایران بخوبی فهمیده و تشخیص داده بود که چگونه بوده و موضوع ازچه قرار است وباین جهت تا روز فوتش همیشه داخل کار بود. چه خوب گفته است حاجی میرزا آقاسی بآن مقنی : مؤمن اگر آب در نمی‌آید برای تو نان که در می‌آید . متأسفانه آنهائیکه موضوع را خوب تشخیص ندهند کلاهشان پس معرکه بوده و همیشه ازکار برکنارند .

**مرتضی**

مرتضی‌خان آبدار باشی ملقب به اعتماد حضرت و معروف به آقادائی[1] پسر آقا اسمعیل که در سال ۱۲۸۱ قمری = ۱۲۴۳ خورشیدی تولد یافت. چون منسوب امین‌السلطان اول ودویم بود چند سالی مانند سایر منسوبان کارمند آبدارخانه شاهی بود و بعد نایب[2] آبدارخانه شد.

آقامرتضی‌اعتمادحضرت ومیرزا علی‌اعتماد حضور

در سال ۱۳۰۷قمری = ۱۲۶۸ خورشیدی که سمت نیابت آبدارخانه‌شاهی داشت[3] ملقب به‌اعتمادحضرت‌شدوازسال ۱۳۱۰ قمری = ۱۲۷۱ خورشیدی خودش مستقلاً آبدار باشی شاه شد یعنی دارای همان شغلی‌شد که سابقاً آقا ابراهیم امین‌السلطان عهده‌دارو معروف به آقا ابراهیم‌آبدار بود .

از سال ۱۳۱۱ قمری = ۱۲۷۲ خورشیدی نیز علاوه بر ریاست آبدارخانه تحویلدار[4] ادارهٔ صرف

---

۱ـ چون دائی‌میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان بود و امین‌السلطان وبرادرانش اورا آقا دائی خطاب می کردند دیگران نیز بآنان تأسی جسته او را آقادائی میگفتند و این نام روی او ماند .

۲ـ معاون .

۳ـ آبدارخانه شاهی در این‌سالها زیرنظرخود امین‌السلطان وزیر اعظم بود و بیشتر کارمندان آبدارخانه شاهی از بستگان او بودند.

۴ـ گاهی تحویلدار ادارهٔ صرف جیب مبارك را خازن صرف جیب همایون هم میگفتند .

جیب مبارک[1] بجای حاجی‌حسین علی‌خان سرتیپ[1] برادر کهتر حاج‌آقایوسف سقاباشی نیز منصوب گردید و اعتماد حضرت در نزد ناصرالدینشاه خیلی معتبر و مقرب شد.

در سال ۱۲۱۳ قمری = ۱۲۷۴ خورشیدی که ناصرالدینشاه کشته شد و مظفرالدینشاه بجای وی به پادشاهی جلوس نمود پس‌از ورود به تهران بسیاری از درباریان را تغییر داد و همراهانیکه از تبریز باخود به تهران‌آورده بود، اعم از صالح یا طالح، و سالها انتظار چنین روزی را داشتند، و برای خود روزشماری میکردند بجای‌آنان منصوب و برقرار نمود. از جمله اشخاصیکه از مشاغلیکه داشت بر کنار گردید یکی‌هم همین اعتماد حضرت مورد بحث بود. ریاست آبدارخانه به نصرالله‌خان مصدق‌الملك پسرمیرزا اسدالله‌خان امین حضرت و تحویلداری ادارهٔ صرف جیب مبارك به نیرّالممالك داده شد.

جلودکلی در زمان پادشاهی مظفرالدینشاه بیشتر بستگان امین‌السلطان از کار بر کنار شدند و دیگران که گرسنه‌تر وطماع‌تر بودند بجای‌آنان بروی‌کار آمدند.

**مرتضی‌قلی**

مرتضی قلی میرزا پسر دویم امامقلی میرزا عمادالدوله بوده و محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه دریادداشت‌های روزانه خود ضمن گفتاری چنین مینویسد: «شاه بواسطهٔ کسالت مزاج سوار نشدند، ناظم‌الدوله[2] شرفیاب‌شد و خلوت کردند. بعد من احضارشدم، روزنامه عرض‌کردم: شخصی در ایتالیا فوت شده که پنجاه کرور[3] دولت از او مانده در روزنامه نوشته بودند. همین‌که عرض‌شد **شاه فرمود افسوس‌که در ایران نبود که ظل‌السلطان و صاحب دیوان وغیره اورا غارت کنند!** معلوم شد همه چیز به حضرت همایونی معلوم است. چنانچه درماه محرم بی‌بی جان عیال امیرزاده مرتضی‌قلی‌میرزا درکرمانشاهان فوت شده چون مکنتی‌دارد حسام‌الملك[4] که ازجانب ظل‌السلطان حاکم‌است امیرزاده را حبس‌نموده‌که مال عیال خود را چه‌کردی؟ در صورتیکه سه اولاد سی‌ساله و بیست‌وپنج ساله از شیفه دارد‌که وارث او است وبه‌کسی دخلی ندارد‌که مطالبهٔ مال اورا از شوهر و اولاد او بکنند».

درسال ۱۳۱۰ قمری بمنصب سرتیپی اول[5] نائل شد ودرسال ۱۳۱۱ قمری ملقب بلقب منصورالسلطنه گردید. در سال ۱۳۱۲ قمری‌که حسنعلی خان امیرنظام گروسی حاکم کرمانشاهان ـ همدان ـ اسدآباد ـ ملایر ـ تویسرکان نهاوند و گروس بود مرتضی‌قلی میرزای منصورالسلطنه نایب‌الایاله[6] کرمانشاهان بود.

نامبرده صاحب‌عنوان، در سال ۱۳۲۳ قمری درگذشت.

---

۱ـ ادارهٔ مزبور عبارت بوده است ازپولهائیکه اختصاص بشخص شاه داشت وتحویلدار مخصوصی عهده‌دارآن بوده و جزو مشاغل و ادارات وزارت دربار بشمار میآمد. چنین ادارهای را ادارهٔ صرف جیب مبارك می‌گفتند و ازکارهای مهم درباری محسوب میگردید. سمت آبدارباشی و تحویلدار وجوه شاه (ادارهٔ صرف جیب مبارك) در زمان پادشاهی شاهان قاجار از مشاغل مهمهٔ دربار سلطنتی بوده است.

۲ـ ملکم. ۳ـ ۴۵ میلیون. ۴ـ حسینخان قراگزلو.

۵ـ از درجات سرتیپی آن زمان. ۶ـ معاون حکومتی.

مرتضی‌قلی‌میرزا منصورالسلطنه

حاجی میرزا مرتضی‌قلی‌طبیب ودو پسرش

**مرتضی‌قلی** حاجی‌میرزامرتضی‌قلی‌سلطان الاطباء از پزشکان دربطب قدیم بوده وازسال ۱۳۱۹قمری جزو اطباء دربار سلطنتی گردید . تامبرده تاسال ۱۳۲۳ قمری در سمت مزبور برقراربود و در این سال در تهران درگذشت .

**مسعود**

حاجی میرزا مسعود شیخ‌الاسلام متولد سال ۱۲۶۱ قمری پسر حاجی‌میرزا مفید شیخ‌الاسلام پسرحاجی میرزا تقی شیخ‌الاسلام و نوهٔ دختری علینقی میرزا رکن‌الدوله پسرهشتم فتحعلیشاه قاجار بوده و این‌خانواده از زمان سلطنت شاه طهماسب اول صفوی پشت درپشت شیخ‌الاسلام قزوین تا زمان مشروطیت بوده‌اند . نیای اعلای این خانواده و همچنین خانودهٔ صدرالممالك قزوینی میرسید حسین عاملی بوده که در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول از جبل عامل به اردبیل آمده و شاه به تقلید شیخ‌الاسلامهای عثمانی اورا شیخ‌الاسلام ایران نمود[1]. نامبرده با شاه طهماسب اول از اردبیل به قزوین که درسال ۹۶۲ قمری آن را پایتخت خود قرار داده بودآمد و در قزوین توطن اختیار نمود و ازآن زمان است که تولیت مزارات صفویه در اردبیل ـ تولیت آستانهٔ حضرت معصومه در قم و تولیت حضرت عبدالعظیم در ری جمله در اعقاب امیرسید حسین مشارالیه میباشد و چون همه چیز تازه‌ای که در ایران چندی که‌ماند یا مدتی ازآن گذشت بکلی‌مبتذل میشود ازآن جمله لقب شیخ‌الاسلامی است که بعدها در هرده کوره‌ای یکنفر بنام شیخ‌الاسلام ملقب گردید[2] .

---

۱ــ در سراسر امپراطوری سابق عثمانی فقط یکنفر شیخ‌الاسلام و مقیم در اسلامبول بوده است .

۲ــ این حکایت‌هم راجع به منصب‌ولقب شیخ‌الاسلامی شنیدنی‌است. درایامیکه کریم‌خان زند در ری و کمازان ملایر با اهل و تبارش میزیست، رفیقی داشت بنام حالو (خالو) چهار شنبه وبعدکه تاورشاه طائفه زند را به دره‌گز خراسان تبعید نمود پس‌ازکشته شدن‌وی وایجاد هرج ومرج و انقلاب در هر گوشهٔ ایران طائفه مزبور موقع را برای خود مغتنم شمرده به محل ومأوای اولیهٔ خویش بازگشتند و چند سال بعدکریم‌خان زند پادشاه ایران شد . خالو چهارشنبه‌که از پادشاه شدن‌کریم‌خان اطلاع پیداکرد روزی موضوع شاه شدن او را با زنش در میان نهاد و گفت حالو کریم رفیق‌سابق من‌شاه شده است زنش این موضوع را باورنمیکرد و خیلی‌هم تعجب‌کرد که‌چگونه ممکن است حالو کریم پادشاه شود و تاید موضوع حقیقت داشته باشد سرانجام زن متقاعد شدکه قضیه صحت دارد و شوهر خود را تشویق و وادار نمود که به شیراز رفته و از خالو کریم ملاقاتی به عمل‌آورد و ممکن است که التفاتی باو بفرماید . حالو چهارشنبه چارقی به پا کرده و کوله پشتی خود را برداشته چوپانوار بطرف شیراز عزیمت نمود و خویشتن را به شیراز رسانید ولدی‌الورود رفت دم در قصر کریم‌خان و خواست وارد دیوانخانه شود نگهبان داد زد عموکجا میروی؟ حالوچهارشنبه جوابداد میروم حالو کریم را به بینم . نگهبان قصر گفت حالو کریم کیست برو بیرون و بالاخره با زبان بی‌زبانی قری خود حالی کرد و فهماند که میخواهد کریم‌خان را ملاقات کند . یکی از پیشخدمتهای شاهی به کریم خان اطلاع داد که چنین مردی باین نام ونشان قصد ملاقات شمارا دارد . کریم‌خان فوراً او را پذیرفت و مانند سابق که باهم دوست و رفیق بودند ازاو پذیرائی به عمل‌آورد . اول اورا

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

**مصطفی**

مصطفی خان[1] قاجار دولو[2] امیر تومان پسر چهارم حسنخان ملقب به امیرخان سردار بوده که پدرش در سال ۱۲۴۲ هجری قمری در جنگ دوم روس و ایران در گنجه کشته شد.

نامبرده بیشتر خدماتش در آرتش بوده و مدتی نیز حاکم اردبیل و مشکین بود. در نامه‌ای که میرزاآقاخان نوری صدراعظم به میرزا احمدخان مصلحت‌گذار[3] سفارت ایران مقیم اسلامبول در ۱۲۷۳ قمری فرستاده و درضمن گله‌گذاری از رفتار مسترموری[4] وزیر مختار انگلیس راجع بهمین مصطفی‌خان صاحب عنوان چنین مینویسد: «.... بهداز مدتی انتظار خبر ورودش بسرحد محقق شد، این بود که مقرب‌الخاقان مصطفی‌خان سرتیپ پسر مرحوم امیرخان سردار که از او نجیب‌تر و با شأن‌تر کمتر در دولت ایران یافت میشود با تدارکات زیاد و دستورالعملهای کافی به مهمانداری او مأمور سرحد شد».

درسال ۱۲۸۲ قمری بمنصب امیرتومانی ارتقاء یافت و در این سال که ناصرالدینشاه

---

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل:

به حمام فرستاد و دستور داد که برای او یکدست لباس نو تهیه کرده و به تن او کنند. دستور او فوراً اجراء گردید و او را چند روزی بعنوان مهمان درنزد خویش نگهداشت وچندی بعد بوی گفت، هرکار و شغلی که میخواهی من حاضرم که بتو بدهم. او گفت منصب شیخ‌الاسلامی لرستان رابه من بدهید. کریمخان منشی‌باشی (رئیس دفتر) خود را خواست و دستور داد که فرمان لقب و منصب شیخ‌الاسلامی لرستان بنام حالو چهارشنبه نوشته و باو داده شود. فرمان نوشته شد و رئیس دفتر به حالو چهارشنبه پیغام داد که به دفتر آمده تا فرمانی که نوشته شده ملاحظه کند که اگر ایرادی نیست بامضای وکیل برساند. فرمان رابه حالو چهارشنبه دادند که بخواند. او گفت من سواد ندارم که آن رابخوانم منشی‌باشی که وضع را چنین دید مراتب را بعرض کریمخان رسانید. کریمخان گفت اشکالی ندارد یك فرمانی هم برای سواد برای او بنویسید و باو بدهید **(باصطلاح امروز ما اجازهٔ اجتهاد ـ دیپلم ـ لیسانس ـ دکترا)** و این کار را کردند وحالو یا خالو چهارشنبه کدائی شد شیخ‌الاسلام لرستان.

۱ـ محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خویش نام اورا مصطفی‌قلیخان ذکر کرده است.

۲ـ از قاجارهای بخاربیاش.

۳ـ کاردار.

۴ـ مستر موری H. CH. A. Murray درسال ۱۸۰۶متولد ودرسال ۱۸۹۵ درسن ۹۰ سالگی درگذشت. نامبرده ازسال ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۹ میلادی وزیرمختار انگلستان درتهران بود.

در سال ۱۸۵۵ که روابط میان انگلیس و ایران در سر قضیهٔ هرات، از جمله چهار شهر خراسان، قطع گردید، و در سال ۱۸۵۶ بر سر همین موضوع از طرف انگلستان بایران اعلان جنگ داده شد مستر موری به بغداد رفت وپس ازمصالحهٔ بسیار ننگین پاریس، بواسطهٔ خیانت‌ورزی زمامداران وقت ایران درسال ۱۸۵۷، عهدنامهٔ مزبور، درهمین سال، در بغداد مبادله گردید و نامبرده با تشریفات الحُکم لِمَن غَلَبْ بایران مراجعت نمود.

مصطفی‌خان امیرتومان پسر چهارم امیرخان سردار
و برادر میرزا محمدخان سپهسالار

منصب کشیکچی‌باشیگری[1] را به محمد میرزا[2] نوهٔ چهار سالهٔ خود پسر محمد مهدیخان پسر میرزا محمدخان‌سپهسالار تفویض کرد، مصطفی‌خان‌امیرتومان را به‌نیابت کشیکخانه برقرار نمود.

درسال ۱۳۰۰ قمری = ۱۸۸۱ میلادی که عبدالصمد میرزاعزالدوله برادرناصرالدینشاه در رأس هیأتی برای جلوس الکساندر سیم امپراطور روس به پترزبورگ[3] عزیمت نمود از اعضای هیأت مزبور یکی هم مصطفی‌خان امیرتومان بود. خانوادهٔ برزین از اعقاب مصطفی‌خان امیرتومان میباشند.

---

۱ـ رئیس گارد مخصوص شاهنشاهی.

۲ـ چون محمد میرزا نوهٔ دختری شاه، پسر فخرالملوک دختر بزرگ ناصرالدینشاه، بودباین اعتبار بجای اینکه اورا محمدخان بگویند محمدمیرزا میگفتند و این موضوع تقریباً از زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه معمول شده بود.

۳ـ لنینگراد کنونی.

**مصطفی**

میرزا مصطفی‌خان پسر بزرگ میرزاسعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک وزیر خارجه دورهٔ سلطنت ناصرالدینشاه قاجار بوده که در زمان وزارت پدرش مدتی رئیس بایگانی و متوالیاً رئیس ثبت وضبط وزارت خارجه بود و چندی نیز بعنوان نایب خاص و رئیس مجلس نظارت سرحدیه ، معاون پدرش بود . بعد ملقب به مؤتمن‌الدوله و وزیر دارالشورای کبری گردید[1] درسال ۱۳۱۷ قمری به‌کارگذاری مهام خارجهٔ آذربایجان منصوب شد وتاسال ۱۳۱۹ قمری دسمت مزبور باقی وبرقرار بود. دراین سال حاج مفاخرالدوله نیوی بجای وی کارگذار شد.

**میرزا مصطفی‌خان نایب‌الوزاره ـ مؤتمن‌الدوله پسر بزرگ میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک**

نامبرده پسری داشته بنام میرزا علیرضاخان ملقب به مجلل‌السلطنه که کارهای پدر را در تهران انجام میداده باین معنی که وکالت کارگذاری آذربایجان را در مرکز داشته است .

---

۱ـ عضو دارالشورای کبری را وزیر دارالشوری میگفتند .

میرزا مصطفی‌خان پسر میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک و سایر منشیان دفتر وزارت‌خارجه

**مصطفی**

مصطفی‌خان[1] حاجب‌الدوله امیرمعظم پسر محمدرضا خان بیگلربیگی پسر حاجی محمدباقرخان قاجار دولو بیگلربیگی بوده[2] و در ابتداء در آذربایجان در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا دردستگاه وی بود و پس از اینکه مهدیخان[3] عمویش در سال ۱۳۰۹ قمری فراشباشی محمدعلی میرزا پسر بزرگ و ارشد ولیعهد شد مصطفی‌خان بجای عم خویش فراشباشی ولیعهد گردید و ضمناً حکومت خانمرود و بدوستان نیز با وی بود[4] و تا سال ۱۳۱۴ قمری در این سمت باقی و برقرار بود. در این سال که مظفرالدینشاه پادشاه شد بیشتر اجزاء زمان ولیعهدی خودش را بهمراه خویش از تبریز به تهران آورد از آن جمله یکی هم مصطفی‌خان فراشباشیش بود که او را بلقب حاجب‌الدوله ملقب و فراشباشی خود نمود.

در سال ۱۳۲۰ قمری چون لقب سرداری مد روز شده بود لقب سرداری هم یافت و شد حاجب‌الدوله سردار.

---

۱ـ در فهرست‌های منظمه به‌کتب منسوبه به اعتمادالسلطنه‌گاهی نام وی مصطفی‌قلیخان هم ذکر شده است.

۲ـ حاج محمدباقرخان بیگلربیگی تهران‌بدستوروراشارهٔ میرزاابوالقاسم قائم‌مقام دائر بتوقیف علیشاه ظل‌السلطان ووزیرش محمدجعفرخان‌کاشی خدماتی نسبت به محمدشاه انجام داد و در مقابل خدماتش مورد تقدیر نقدی و ارتقاء مقام از طرف شاه‌گردید.

۳ـ آصف‌السلطنه.

۴ـ خانمرود و بدوستان در ارسباران واقع شده است. بیشترکاربندانیکه در دربار شاه و ولیعهد سمتی‌داشته‌اند علاوه برشغل خود مشاغل‌دیگری را هم عهده‌داربودند وباصطلاح یکی را سوار میشدند و چند تای دیگر را بنام نان‌خانه با خود یدک میکشیدند.

نامبرده یازده سال حاجب‌الدوله مظفرالدینشاه بود و خیلی هم متمول شد[1]. که یکی از املاك وی نازی‌آباد تهران بود.

محمدعلیشاه که پس از فوت پدرش، مظفرالدینشاه، پادشاه شد، او نیز قهرمانخان نیرالسلطان قراشباشی خودش را بجای او حاجب‌الدوله نمود.

مصطفی‌خان در دورهٔ مشروطیت در زمان پادشاهی احمدشاه ملقب به امیرمعظم گردید.

مصطفی‌خان حاجب‌الدوله

**مصطفی** مصطفی خان پسر حسن‌خان و نوادهٔ احمدخان نوائی عمیدالملك بوده که در سال ۱۳۱۱ قمری ملقب به معتمدالوزاره شد ودر دورهٔ مشروطیت ملقب به نیرالسلطان گردید.

در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در هیأت دولتی که به نخست‌وزیری احمد قوام[2] تشکیل

---

۱ــ تمولش بقدر رجال امروزی نبود.

۲ــ قوام‌السلطنه.

یافت وزین فواید عامه بود و درسال ۱۳۲۰ خورشیدی در گذشت و درقم[1] بخاك سپرده شد.

مصطفی‌خان نیرالسلطان

**موسی**

موسی‌خان قاسملوی افشار از بزرگان طائفه افشار و پدر زن دوم آزادخان غلیجائی بوده[2] که پس از اینکه سپاهیان محمدحسنخان قاجار قلعهٔ رضائیه[3] را در سال ۱۱۶۹ قمری فتح نمودند یکی از دستگیرشدگان در آنجا موسی‌خان بود. هنگام گرفتاری گویا ازخود دفاع کرده بود و بواسطهٔ صدمات و لطماتیکه از طرف مهاجمین بوی وارد آمد و زخمی شده بود پس از سه ماه ناخوشی در همین سال در رضائیه در گذشت.

**مغرور**

مغرورمیرزا موثق‌الدوله ازنوادگان و اعقاب حسنعلی‌میرزا شجاع‌السلطنه بوده و در اوایل حال و اوان صبی و خردسالی که حدود سال ۱۲۸۴ قمری بوده ازغلام‌بچه‌های حرمسرای ناصرالدینشاه بود. در سال ۱۲۸۶ قمری در دستگاه ولیعهد داخل شده مأمور و روانه تبریز شد. سال اول پیشخدمت ولیعهد بودو در سال بعد به نیابت مهرداری و سه‌سال بعد به نیابت قنادت خاصه و درسال ۱۲۹۲ قمری بحکومت مرند منصوب شد. در سال ۱۳۰۲ قمری به نظارت خاصه[4] و حکومت گرگر و بعد بلقب موثق‌الدوله ملقب گردید. در ۱۳۱۳ قمری با مظفرالدین‌شاه به تهران آمد و در سال ۱۳۱۴قمری بسمت خوانسالاری معین وضمناً حکومت کاشان‌نیزضمیمهٔ سایرمشاغل‌وی

---

۱ـ صحن امین‌السلطان.

۲ـ زن اولش دختر اشرف افغان بود واشرف درحدود چهار سال از ۱۱۲۷ تا ۱۱۳۱ قمری ـ در یك قسمتی از ایران، پس از محمود غلیجائی پسرعم خود پادشاهی نمود.

۳ـ ارومیه سابق

۴ـ خوانسالاری.

فرود میرزا مونق‌الدوله

گردید . چندی بعد سمت و عنوان خواتسالاری را به پسر بزرگ خود محمدحسن میرزا عین‌السلطان[1] که ضمناً داماد مظفرالدین‌شاه هم بود[2] واگذار نمود و عین‌السلطان از طرف خود شخص ثالثی را با ترتیبات خاص و قراردادهائی برای حکومت کاشان اعزام میداشت . در سال ۱۳۲۰ قمری حکمران مازندران شد و پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت چون بکاو و گوسفند بیگانه و خودی چندان صدمه‌ای نداشت ومعتمر نبود باین جهت چندین سال وزیر دربار احمدشاه بود .

اقدس‌السلطنه دختر دیگر مظفرالدینشاه پس از عین‌السلطان همسر حاج امین‌السلطنه شد و بعد از او زن مهین مزبتانی مهین‌الملک گردید .

**ملاآقا** آخوندملاآقا پسرعابد پسررمضان پسر زاهد شیروانی مشتهر بفاضل دربندی از شاگردان شریف‌العلماء آملی مازندرانی بوده و دارای تألیفاتی نیز میباشد . مهمترین تألیفات وی خزائن‌الکلام و کتاب خزائن الاصول در دو جلد وچند کتاب دیگر نیز تألیف کرده است[3] . نامبرده در بعضی از کتب مؤلفهٔ خویش اخبار

---

۱ـ در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به عین‌السلطان شد .

۲ـ شوهر اقدس‌السلطنه .

۳ـ اکسیر العبادات فی‌اسرار الشهادات این کتاب به فارسی ترجمه و چاپ شده و نام آن انوارالسعادات است و ترجمهٔ دیگری نیز از آن بعمل آمده و تمامی‌السعادات الناصریه والاقوات الروحانیه است و نیز رساله‌ای در علم اکسیر دارد .

۴۹۶ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

فاضل دربندی یا ملاآقای دربندی

فریبه وتحقیقات‌عجیبه نموده و به اصطلاح ازخود درآورده که مورد انتقاد بسیاری از علماء واقع شده است . از آن جمله میرزا محمدهاشم موسوی خوانساری مؤلف‌کتاب مبانی الاصول وکتاب اصول آل الرسول برادر میرزا محمد باقر خوانساری مؤلف روضات‌الجنات فی‌احوال‌العلماء والسادات درکتاب خود از اوانتقید کرده وبه گفته‌های او چندان عقیده‌ای ندارد و او را فاضل و عالم نمیداند. مؤلف‌کتاب المآثر و الآثار درصفحهٔ ۱۳۹ راجع به وی چنین گوید : «بعد ازچندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق بدارالخلافه آمد و مقدم مکرمش بانواع تشریفات و احترامات‌پذیرفته شد. در ایام عشر اول محرم هرساله بپای منبر وی ازدحامی عجیب فراهم میگردید و در عاشوراء مخصوصاً ازوی عادات دیوسارانه[1] درجوامع موّاج از تعزیه‌داران بصدور می‌رسید. بی‌اختیار عمّامه برزمین میکوفت وگریبان چاك میزد و بر سر خاك میریخت» . بعضی از روضه‌خوانها این قبیل اعمال را از ملاآقا اقتباس کرده و باو تاسی می‌جستند و بسیاری از آنان اعمال مزبور را در ماه ایام محرم و روز عاشوراء انجام میدادند بعضی دیگر ازمنبرپائین‌آمده خودرا درمیان زنها می‌انداختند، که هم فال باشد و هم تماشا ، و غش ساختگی میکردند[2] .

---

۱ــ اشاره به‌کفن پوشیدن و تیغ‌زدن وی است در روز عاشوراء . ملاآقا در مدت حیات خود عمل تیغ‌زنی را که ایجاد آن از یادگارهای او است خیلی ترویج نمود و دنبالهٔ‌آن تابحال ادامه داشته و دارد و هنوز هم بکلی قطع نشده و از میان نرفته است .

۲ــ درحدود شصت سال پیش در ایامیکه من درمشهد بودم روزی در مسجدگوهرشاد که هرگوشه‌اش وعظ و روضه‌خوانی بود رفتم. یکی‌از روضه‌خوانها یا واعظین بنام میرزا ابراهیم در بالای منبر بود و مستمعین زیاد از زن و مرد در پـای منبر او جمع شده بودند . میرزا ابراهیم بـرادر حاجی محمد جعفر صراف از صرافهـای معروف مشهد و از منسوبان نزدیك حاجی‌معاون‌التجار معروف به‌حاجی معاون بود . این حاجی‌معاون یکی از متمولین و متنفذین خراسان محسوب میشد . وی مردی بود لوطی‌منش ـ جوانمرد ، رفیق و خوش قول . سلطانحسین

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

**بلی، ملل عقب افتاده بجای داشتن آموزش و پرورش خوب، کشاورزی خوب ـ عدالت خوب ـ تشکیلات اداری خوب ـ جاده‌های آسفالته خوب ـ زمامداران خوب ـ کارخانجات وصنایع خوب این قبیل عملیات را که هزار تا از آنها یك غاز ارزش ندارد، و مورد تمسخر خودی و بیگانه است، پیشهٔ خود قرار می‌دهند وجز اینکه این گونه اعمال ملت فاقد همه چیز را بیش از پیش بطرف خُرافات سوق میدهد نتیجهٔ دیگری ندارد و بی سبب نیست که ما را جزو ملل عقب افتاده محسوب می‌دارند و باین علل وجهات است آن چیز که درحساب ناید مائیم.**

ملاآقا بنا به گفتهٔ مؤلف المآثر والآثاردر سال ۱۲۸۶ قمری درتهران در گذشت لکن میرزا محمد همدانی ساکن کاظمین درکتاب فصوص‌البواقیت درگذشت او را در سال ۱۲۸۵ قمری نوشته است. میرزا محمد تنکابنی مؤلف کتاب قصص‌العلماء ازشاگردان فاضل دربندی

---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل،

میرزا نیرّالدوله که در سال ۱۳۳۰ قمری برای بار دوم والی خراسان شد ودشمنی دیرینه با وی داشت موقع مناسبی بدستش آمد اورا توقیف وتبعید نمود و پس از چند روزی که گذشت او را کشت. نامبرده از رجال خوب خراسان بود.

میرزا ابراهیم نامبرده همیشه بهترین لباس را می‌پوشید و به‌اصطلاح امروز خیلی شیك می‌گشت و معروف بود که سر وسری هم با زنها دارد. در هرصورت میرزا ابراهیم در خاتمه روضه خودکه گریزش را به صحرای کربلا می‌زد معمولش براین بودکه بقیه پیراهن خودراپاره می‌کرد و بسمت زنها می‌انداخت، و زنهای نادان من باب تبرّك از وی میگرفتند، این عمل را در این روز تکرارکرد. جمعی از متجددین و آزادیخواهان خراسان، که در آن ایام احساسات پاکی داشتند، درمسجد مشغول به‌گردش بودند. (درآن زمان گردشگاه عمومی مردم مسجدگوهرشاد ودو صحن امام رضا ـ ع ـ بود). هنگامیکه میرزا ابراهیم عمل‌خودرا داشت تکرار می‌کرد وزنهای پای منبر او دستهای خودشان را درازکرده تکه‌های پیراهن او را می‌گرفتند، آزادیخواهان هم فوراً خودرا بپای منبر رسانده آنها نیز با زنها شرکت کرده از آن تکه‌های پیراهن از وی می‌ستاندند. پیراهن تمام شد ویه عبا و لبادهٔ اوکه پارچه‌اش بسیار عالی بود پرداختند. با وجود مقاومت سختی که ازخود بروز می‌داد عبا وقبا را درچند دقیقه بکلی تکه تکه کرده وبین خود تقسیم کردند و قسمتی ازقطعات آنرا نیز به زنان دادند و بعد نوبت به زیرشلواری او رسید و مشغول به‌کندن و در آوردن آن شدند که آن را نیز مانند پیراهن ـ عبا ولبادهٔ، برای تبرّك ا، تکه تکه کنند و او در روی منبر بند ولیفهٔ زیرشلواری خودش را محکم با دو دست خودگرفته بود. وقتیکه دیدکه‌کار خیلی خراب وباین جا کشیده شده وعنقریب‌بکلی عریان خواهد شد فوراً با تندی وشتاب هرچه تمامتر خود را ازمنبر پائین انداخت ودرگوشه‌ای، فقط با زیرشلواری که در تن داشت، پنهان‌گردید. بعد برای او عبا آورده و با چندتن مستحفظ بطرف خانهٔ خود عازم شد. پس از این اقدام روشنفکران مشهد، نامبرده دیگرگرد این غلط‌کاریها و عملیات ساختگی نگردید و، پس از چندی، مثل آدم وعظ می‌کرد وروضه می‌خواند. (نقل ازکتاب خاطرات من)

که همان ملاآقای دربندی باشد بوده است[1].

**مهدی**

مهدیخان از طایفه زند بوده و زندیه عشیره‌ای است از عشایر فیلی و تیره ای ازالوادکه در آبادیهای پری وکمسازان از توابع ملایر مأوی گرفته‌بودند. در زمان استیلاء افغانها، رعایای باقی‌ایران، که هرج ومرج زیادی‌تولید شده بود، طایفهٔ زند[2] چندسالی در سمت سرابند و سیلاخوربسر کشی و شرارت مشغول‌بودند اما ازطرفی هم خدماتی انجام میدادند، از آن جمله چون عثمانی‌ها قسمت غربی ایران را متصرف شده بودند غالباً با آنان‌نبرد کرده وتلفات بیشماری بآنها وارد می‌کردند،مخصوصاً مهدیخان‌زند، یکی‌از رؤسای آن‌ها با عده‌ٔ سوار وپیاده خویش دلاوریهائی ازخود بروزداد و زیر بار بیگانگان نمی‌رفت و همه اوقات با عثمانی‌ها در ستیز و جنگ و گریز بود. طهماسبقلی‌خان نایب‌السلطنه[3] درسال۱۱۴۵ قمری پس‌ازخلع شاه طهماسب صفوی‌و تبعید وی، باباخان چاپشلو یکی ازحکام وسران لشکری خود را باتفاق سرکردگانیکه در بروجرد بودند مأمور سرکوبی و قلع وقمع آنان نمود.

لشکر اعزامی بسروقت‌آنان رفت وچون دسترسی‌به طایفهٔ زندیه‌کار مشکل وپرزحمتی بود به‌این جهت باباخان از راه حیله وخدعه وتدابیریکه در ممالك مشرق زمین و مخصوصاً درایران معمول ومتداول‌است،از قبیل تأمین دادن ـ قسم یادکردن و قرآن مهرکردن، با آنان داخل مذاکره شد. سران طایفه زند ازگفت وشنود اوخاطرجمع شده همگنان به‌نزد وی‌آمدند و او هم پس از اینکه بر آنان دست یافت همگان راکه تعداد آنان بالغ برچهار صد نفر بود کشت و مهدیخان قهرمان زندیه را هم پس از گرفتن اموالش او را هم به قتل رسانید و بقیه ازکوچك و بزرگ و زن و مرد طایفه مزبور راکه در حدود پانصد خانوار میشدند بخراسان کوچ داد وآنان را اجباراً وبقوه قهریه درنواحی دره‌گز و ابیورد[4] ساکن

---

۱ـ چه خوب فرموده است حکیم نظامی علیه‌الرحمه در حدود هشتصد سال پیش:

دین تو را در پی آرایشند — در پی آرایش و پیرایشند
بسکه‌ببستند براو برگ وساز — گر تو ببینی نشناسیش باز

و نظامی اگر حالا زنده بود چه میگفت؟

اتفاقاً دولت‌های وقت هم بواسطهٔ سودجوئی و دوشیدن ملت که مرامشان هل من مزید است درترویج این قبیل خرافات موافق‌بوده‌اند زیرا اگرملت چیزی بفهمد وبحقوق حقیقی‌خود پی‌برد هرگز نمی‌گذارد که مردمان بی‌ایمان و بی‌انصاف زمامدار اوشوند واو را این‌طوربدوشند ونسبت بوی خیانت، ظلم و تعدی روا دارند.

۲ـ راجع به بقیهٔ احوال طائفه زند بشرح حال کریم‌خان وجانشینان وی رجوع شود.

۳ـ نادرشاه.

۴ـ ابیورد درآن زمان متعلق بایران بود وبعد در زمان ناصرالدینشاه در ۲۳ محرم سال ۱۲۹۹ قمری = ۹ دسامبر ۱۸۸۱ بموجب معاهدهٔ آخال بروسیه واگذار گردید.

کردند . پس از کشته شدن نادرشاه در خبوشان [۱] درسال ۱۱۶۰ قمری[۲] ، طایفه زندیه از دره گز باتفاق کریم خان و صادقخان پسران اینانج به ملایر آمده در آبادی پری [۳] مسکن سابق خویش دوباره سکونت اختیار نمودند . در موقع حرکت طائفه مزبور و کوچ کردن آنان بسمت ملایرعلیشاه جانشین و برادرزادهٔ نادرشاه فوجی به تعاقب آنان مأمور کرد ولی نتوانستند آسیبی باین طائفه برسانند .

چون ریاست طایفهٔ زند با کریم‌خان شده بود پس از غلبهٔ ابراهیم شاه بسرعلیشاه ، برادر خود ، خلعتی برای کریم خان فرستاده نظم ایلات عراق وآن نواحی را باو مفوّض داشت و به اصطلاح اورا رئیس قراسوداتی یا رئیس امنیه [۴] آن نواحی نمود .

**مهدی**

مهدیخان افشار قاسملو معروف به قرا مهدی [۵] وملقب به قرمقلیچ [۶] فرزندحسنخان ازامراء نادرشاه‌بوده که درسال ۱۱۴۹ قمری‌نادرشاه اورا باتفاق عاشور خان افشار پاپالو مرزدار نواحی رود ارس و حکمران ایروان [۷] نمود و چندی بعدخودش به تنهائی حکمران ایروان شد وعاشورخان نگهدار نواحی رود ارس گردید .

چندی بدین منوال گذشت بعد محمدحسینخان کرایلی که او نیز ازامراء بود بجای وی حاکم ایروان شد و مهدیخان از سرداران نادرشاه بشمار می‌آمد .

درسال ۱۱۶۰ قمری که نادرشاه در قوچان کشته شد هریك از امراء وسرداران وی که دراطراف واکناف ممالك وسیعهٔ او عهده دار حکومت وسرداری بودند دم از استقلال‌زده و خود دائیهٔ سلطنت داشتند . از آن جمله یکی هم امیراصلانخان قرقلو عمه زادهٔ نادرشاه حکمران آذربایجان و اران بود .

امیراصلانخان چون مهدیخان را که بجلادت و نامداری شهرت داشت مخل کار خود میدانست باین‌جهت او را گرفته به محمدحسینخان کرایلی حکمران ایروان سپرد و بوی مؤکداً سفارش نمود که او را تحت‌الحفظ در نزد خود نگهدارد . مدتی نگذشت که میانه محمدحسینخان و امیراصلانخان بکلی بهم خورد و ازاطاعت او خارج گردید و علیرغم وی

---

۱ـ قوچان .

۲ـ با بنا بگفتهٔ آذربیگدلی مؤلف آتشکده، درسال ۱۱۶۲ قمری از ابیورد ودره‌گز حرکت و به محل خود رفته درقریهٔ پری و کمازان جاگرفتند .

۳ـ کلمهٔ پری را در کتب مختلفه تاریخ ، پیری و پریه هم نوشته‌اند .

۴ـ ژاندارمری .

۵ـ بملت رنگ تیره چهره‌اش به قره مهدی یعنی مهدی سیاه شهرت داشت .

۶ـ سیه شمشیر .

۷ـ ایروان درسال ۱۲۴۳ قمری به موجب معاهدهٔ ترکمانچای جزء روسیه گردید .

مهدیخان را از زندان آزاد کرده و روانه رضائیه نمود .

مهدیخان که به نزدیکی رضائیه رسید طوائف افشار که از قتحملیخان افشار ارشلو ناراضی بودند مقدم مهدیخان را گرامی داشته اورا با تشریفات خاصی وارد شهر نمودند . مهدیخان که بمقر حکمرانی رضائیه مستقر گردید قتحملیخان حاکم و برادران و بستگان او رادرمنازل خود مجموعاً نگهداشت و اموال آنان را ضبط نموده ومیان ارباب استحقاق طائفه افشار تقسیم نمود و بعد قصد داشت که قتحملیخان را هم بکشد لکن طائفه ارشلو که هواخواه قتحملیخان بودند شورش کرده وبتوسط حسنخان پدر مهدیخان مانع قتل اوشدند ومهدیخان هم بواسطهٔ اندرز پدرش از کشتن او صرف نظر کرد لکن اورا همچنان در بند زنجیر نگهداشت.

امیراصلانخان که موضوع را شنید از این حرکت خودسرانه مهدیخان سخت برآشفت و خشمناک گردید و چون قتحملیخان حاکم رضائیه منتخب او را زندانی نموده بود باین مناسبت جداً درصدد دفع او برآمد . ابتداء میرزا محمدعلی نام افشار نوکر خود را برسم رسالت به نزد او فرستاد و به مهدیخان پیغام داد که لازم است فوراً قتحملیخان را آزاد نموده وخود نیز ربقهٔ اطاعت را گردن بنهد وگرنه آماده و مترصد آمدن ما باشد .

مهدیخان که پیغامات امیراصلانخان را بتوسط میرزا محمدعلی شنید فوراً دژخیمی را خواسته بوی امر کرد که یکدست وزبان پیغام آور را ببرند و دستور او فوراً دربارهٔ میرزا محمدعلی اجراء گردید.

پس ازاین عمل برای دفع شهریارخان افشار گندزلو فرماندهٔ قوای امیراصلانخان بسمت سلدوز روی آورد و پس ازجنگ سخت مهدیخان فاتح گردید وشهریارخان وبرادرش حاجی خان گرفتار و اسیر شدند .

دراین هنگام که این قضایا رویدادخود امیراصلانخان با سپاهی بیشمار برای دستگیری مهدیخان عازم رضائیه شد ودر دهکدهٔ قره حسنلو که در سه کیلومتری شهر واقع است لشکرگاه ساخت . مهدیخان با او جنگ کشرد و مدت هفتاد روز جنگ میان دو طرف ادامه داشت و فتح وظفر نصیب هیچیک نگردید و نزدیک بود که مهدیخان بوسیلهٔ سپاهیان افشار[1] امیر اصلانخان، دستگیر و کشته شود که دراین هنگام قتحملیخان ارشلو[2] که مهدیخان اورا موقتاً بنا بخواهش پدرش از حبس آزاد کرده ودر گوشهٔ میدان جنگ، ناظر عملیات و جنگهای دو

---

۱ـ سپاهیان افشار در آذربایجان ازطایفهٔ توخی بودند و توخی‌ها تیره‌ای هستند از طایفهٔ غلیجائی .

۲ـ قتحملیخان افشار ارشلو همان است که بعدها خود یکی از مدعیان سلطنت شد و با کریم خان زند جنگها کرد و سرانجام تسلیم وی گردید . راجع بشرح حال وی به مجلد سیم صفحهٔ ۵۸ رجوع شود .

طرف بود ، ناگهان با تبرزین یا تبرسلاح خود بمیدان جنگ شتافت وافغانها را پراکنده کرده و مهدیخان را از محاصره آنان درآورد و او را از مرگ نجات داد و از این تاریخ هردو رقیب با هم سازش کرده وبا یکدیگر، برای دفع دشمن مشترك ، متفق ومتحد شدند .

در ایامیکه ابراهیم خان برادرزادهٔ نادرشاه در همدان اقامت داشت مهدیخان بوسیلهٔ مکاتبات با وی‌روابط حسنه پیدا کرد واز هواخواهان او شد واز وی برای‌دفع امیراصلانخان استمداد نمود . ابراهیم خان از همدان عازم آذربایجان شد . امیر اصلانخان چون خبر مزبمت او را شنید ازمحاصرهٔ رضائیه دست‌کشیده بسمت تبریزعطف عنان نمود . هنگامیکه در جناح حرکت بود فرمانی بدین مضمون از ابراهیم خان بوی رسید : که طوق اطاعت بگردن گرفته و بالتزام رکاب مبادرت نماید .

امیراصلانخان از فرمان او سرباز زده و اعتنائی بوی ننمود [1] بلکه آمادهٔ جنگ و مستعد کار زار گردید .

ابراهیم خان که بعد مدت‌کمی ابراهیم شاه شد نامه‌ای به مهدیخان نوشت که نیابت حکومت رضائیه را به فتحعلیخان داده وخودرا با استمدادی‌که داری باشتاب تمام درمرانه باردو برسان . مهدیخان اطاعت امر اورا نموده فوراً حرکت‌کرد و درمیان دواب‌خویشتن را باردوی ابراهیم خان رسانید .

در چمن لیلان جنگ میان دو طرف درگرفت و امیراصلانخان سخت شکست خورده بسمت اهر [2] فراری گردید .

چون ابراهیم خان این‌گونه فداکاری وصمیمیت را از مهدیخان دید پس از اینکه با فتح وفیروزی وارد تبریز شد اورا بی‌نهایت مورد لطف وعنایت خویش قرار داده اوراملقب به قره‌قلیچ [3] وبسمت حکمرانی‌آذربایجان منصوب نمود ورياست‌ايل افشار را هم به‌برادرش ابراهیم خان دیوان بیگی‌که همراه مهدیخان آمده بود و در جنگ لیلان جلادتها از وی بمنصه بروز وظهور رسیده بود واگذارنمود. حکومت مهدیخان، بمللی چند، درآذربایجان دوام زیادی پیدا نکرد زیرا نامبرده پس از اینکه فرمانفرمای آذربایجان گردید ، امور حکومتی را به علیمرادخان برادرکهتر خود واگذار کرد و او چون جوان بوالهوس و بی‌تجربه‌ای بود مشغول بخودشده به عیاشی پرداخت و مأموریتش نیز دست تعدی و تطاول نسبت برعایا درازکردند وچون قبلا مردم ازتعدیات سپاه ابراهیم خان وقحط وغلائی‌که‌در آنجا ایجاد شده بودبه‌تنگ‌آمده وخیلی‌درنگرانی واضطراب بودند به‌این‌جهات شورش‌کرده بخانه استاندار ریختند و مهدیخان و برادرش را پاره پاره‌کردند وبعد نعش هردو را برای تماشای مردم بیرون انداختند .

نقی‌خان افشارکه از طرف مهدیخان برادر خود حاکم رضائیه بود پس از اینکه از کشته شدن برادران خویش اطلاع پیدا کرد برای‌انتقام‌جوئی، بالشکری جرار ، به تبریز آمده شهر را گرفت و قاتلین برادران خود را دستگیر نموده همگی را کشت و نعش هردو

---

۱ــ بشرح‌حال امیراصلانخان در مجلد اول صفحهٔ ۱۶۶ رجوع شود .

۲ــ ارسباران .

۳ــ شمشیر سپاه .

برادر را هم به دشتابه برده در آنجا دفن نمود.

**مهدی** ملامهدی نراقی از مجتهدین معروف و از علمای روحانی ایران بوده که در سال ۱۱۴۹ هجری قمری در قصبهٔ نراق زاده شد. در جوانی برای تحصیل علم باصفهان رفت و پس از تکمیل تحصیلات خویش به‌کاشان بازگشت ودرآنجا رحل‌اقامت افکند ومرجعیت تامی یافت وبعد مشغول به‌تألیفات وتصنیفات‌درعرعلمی ازمنقولات ومعقولات گردید. تصانیف او زیاداست‌که بیشتر آنها تاکنون بطبع‌نرسیده است.

نامبرده درسال ۱۲۰۹ قمری در سن شصت سالگی در گذشت و در نجف دفن گردید و از وی پنج پسر باقی ماندکه مهمترین و اعلم آنان حاجی ملا احمد نراقی بوده که مانند پدر خویش، بلکه برزیادت، عالم روحانی متبحر ومعروفی بوده است.

**مهدی** میرزا مهدی خان نقّاش در سال ۱۳۱۴ هجری قمری ملقب به مصورالملك شد. نامبرده اواخر دورهٔ ناصری ـ تمام دورهٔ مظفری و اوایل پادشاهی محمدعلیشاه قاجار را درك کرد. در چهره سازی ـ منظره سازی ازطبیعت وکپی هر سه دست داشت. قلمش شیرین بود و رنگهای نسبةً زنده بکار میبرد. تصاویر روزنامهٔ شرافت اثر قلم او است.

حسین گل گلاب که مرد فاضل و هنرمندی است وازمعلمین خوب وزارت فرهنگ بود پسر همین میرزا مهدیخان مصورالملك میباشد.

**ازچپ‌براست: امین‌بیك وابسته نظامی سفارت عثمانی ـ پرویز پاشاخان از اجزای ایشیك خانه ـ ظهیرالسلطان و میرزا مهدی‌خان مصورالملك[1].**

---

۱ـ این عکس در جمال آباد شمیران باغ ییلاقی ظهیرالدوله برداشته شده است.از چپ براست امین‌بیك آتاشه میلیتر (وابسته نظامی) سفارت عثمانی (ترکیه) که نقاش بی‌بدلی بود بخصوص درآب و رنگ. نامبرده ازسال ۱۳۱۰ هجری قمری بجای طاهرافندی بسمت وابسته نظامی در سفارت عثمانی منصوب شد و مدت پنج سال (ازسال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ قمری) درسمت مزبور برقرار بود وبعد بجای وی جمیل‌بیك برگزیده شد. امین‌بیك خاطر ظهیرالسلطان را خیلی میخواست و باو نقش کردن می‌آموخت. ۲ـ پرویز پاشاخان مترجم ادارهٔ تشریفات. ۳ـ محمدناصرخان معروف به‌خان‌خانان و ملقب به ظهیرالسلطان نایب ایشیك‌خانه (ادارهٔ تشریفات) پسر بزرگ علیخان ظهیرالدوله صفاء علیشاه داماد ناصرالدینشاه. ۴ـ میرزا مهدیخان مصورالملك که اواخر صور روزنامهٔ شرافت را میساخت.

**مهدی**

مهدی موش در بچگی در نزد آقامحمدحسن صندوقدار شاه بود و بعداً، بواسطهٔ مرابحات ومعاملات نامردم، سودمند گردید و مرد با مکنتی شد و اواخر در فراشخانهٔ شاهی بود که مطالبات خود را از مردم وصول کند. خیلی عمر کرد و دراواخرعمر: شد عابد و زاهد ومسلمانا. مسجدی ساخت و درسال ۱۳۰۵ قمری پس از رفتن به عتبات ومراجعت از آنجا درگذشت. ناصرالدینشاه که خبر فوت او را شنید حکم کرد که خانهٔ اورا مهر وموم کنند ومبالغ زیادی از دارائی[1] او منتفع گردید.[2] خیابان مهدیخانی که در آخر خیابان شاهپور[3] واقع شده و سابقاً نامش معروف به گذر یا بازارچه مهدی موش بود بنام وی نام گذاری شده است.

**مهدی**

مهدیخان آصف‌السلطنه پسر سیم حاج محمدباقرخان قاجار دولو بیگلربیکی و پدر ولی‌خان آصف‌السلطنه دامادمظفرالدین‌شاه بوده و بیشتر زندگانیش در آذربایجان و در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد گذشته است.

نامبرده ازسال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۹ قمری فراش باشی ولیعهد بود. بعد در سال آخرالذکر فراشباشی محمدعلی میرزا[4] پسر بزرگ و ارشد ولیعهد شد وبجای وی مصطفی‌خان برادر زاده‌اش فراشباشی ولیعهد گردید.

مهدی‌خان آصف‌السلطنه

در سال ۱۳۱۱ قمری ملقب به آصف‌السلطنه شد و در این سال از طرف ولیعهد با پانصد سوار و پیاده و متفرقه مأمور گردید که به تهران رفته ملکهٔ جهان، دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه، را برای

---

۱ــ پول نقد.

۲ــ اینکه مهدیخان به‌مهدی موش معروف بوده دو علت برای آن گفته‌اند یکی برای اینکه خیلی کوچك اندام و صدایش زیر بوده است وعلت دیگرش برای این بوده که خیلی به طلا علاقه داشته و میان عوام‌الناس معروف است که موش به طلا علاقه زیاد دارد و هرجا به‌بیند و بیابد برای خود جمع‌آوری میکند مهدیخان چون شخصی بوده متمول و طلا زیاد داشته از این‌جهت به مهدی موش معروف شده است.

۳ــ تهران.

۴ــ محمد علیشاه.

محمدعلی‌میرزا بیاورد اوهم رفت ومأموریت خویش را انجام داد .

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه درروزنامهٔ خاطرات خود راجع بوی مینویسد: «و این همان شخص‌است که در بوشهر حاکم بوده». من درهیچ‌کجا ندیدم که او در یکزمانی حاکم بوشهر بوده است . ممکن است که اعتمادالسلطنه در این باب اشتباه کرده باشد مثل اینکه در خیلی جاها اشتباه‌کرده است .

نامبرده در زمان ولیعهدی محمدعلی میرزا درگذشت و بجای وی قهرمانخان نیّرالسلطان قراشباشی ولیعهد شده و بعداً ملقب به حاجب‌الدوله گردید .

## مهدی

دکتر میرزا مهدیخان متولد سال ۱۲۵۲ قمری در تبریز فرزند محمدتقی‌پسرمحمدجعفر تبریزی مقیم‌قاهره، صاحب مجلهٔ فارسی حکمت ، متطبه در همان شهر و مؤلف تاریخ نفیس مفتاح باب‌الابواب بـه عـربی ، در تاریخ باب وبابیه وبهائیه وازلیه بوده و کتاب مزبور یکی از بهترین و نسبةً بیطرفترین کتب مؤلفه در این موضوع میباشد و این‌کتاب درسال ۱۳۲۱ قمری در ۴۴۰ صفحه درمصر بچاپ رسیده است .

جد وپدر مؤلف از جمله علمائی بودندکه در محضر استنطاق باب در تبریز در سال ۱۲۶۳ قمری درحضورناصرالدین میرزا ولیعهد وعلمای دیگر ازقبیل‌ملامحمود نظام‌العلماء ملاباشی و ملا محمد مامقانی و میرزا علی اصغر شیخ‌الاسلام و غیر هم حضور داشته‌اند ، این کتاب چنانکه گفتیم نسبةً بیطرفترین‌کتبی است‌که در تاریخ باب وبابیه تألیف شده وآثار صدق و صحت برغالب مندرجات‌آن واضح و لایح است و از تعصبات بارده طرفین، بابیه و مسلمان ، نسبةً خالی است.

میرزا مهدیخان صاحب ترجمه ، روزنامهٔ حکمت را بفارسی درسال ۱۳۱۰ قمری در مصر تأسیس نمود .[۱]

---

۱ــ سید محمد صدر هاشمی درکتاب تاریخ جراید و مجلات ایران در جلد دوم صفحهٔ ۲۲۸ و ۲۳۰ مینگارد، « روزنامهٔ حکمت درشهر قاهره مصربزبان فارسی به مدیری میرزا مهدیخان زعیم‌الدوله تأسیس و با چاپ سربی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری تأسیس و منتشر شده و از روزنامه‌های بسیار مفید و خوب زبان فارسی است که تقریباً در حدود بیست سال‌در خارج ازایران هرده روز یکمرتبه در هشت صفحه به قطع خشتی ۹×۱۴ سانتی‌متر انتشار می‌یافت . دکترمیرزا مهدیخان درسال ۱۳۱۹ قمری‌که بایران‌آمده وبحضورشاه رسید بتصویب اتابک‌اعظم‌ملقب‌به‌خان‌ــ رئیس‌الحکماء وزعیم‌الدوله شد. زعیم‌الدوله‌هشتاد سال‌عمر نمود وشصت سال‌آنرا در اقامت مصر گذرانده و او اول کسی‌است‌که درمصر روزنامه‌بزبان فارسی‌منتشر کرده است . نامبرده پس از یکماه بیماری در ماه محرم ۱۳۳۳ قمری در قـاهره درگذشت . از تألیفات او فرهنگ مهدی در سه جلد که بزبان فارسی وعربـی است و دارای چهل هزار کلمه فارسی و چهل هزارکلمه عربی با شواهد وامثلهٔ بیشمار می‌باشد.کتاب جهان نمای مهدی

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد ،

**مهدی**

حاجی میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی فرزند میرزا احمد مجتهد از علمای آذربایجان و از شاگردان شیخ محمدحسین معروف به فاضل اردکانی[1] بوده است.

نامبرده علاوه بر اینکه از علمای روحانی آذربایجان بود از خوشنویسان و منشیان آن خطه نیز بشمار می‌آمد و درسال ۱۳۲۱ قمری = ۱۲۸۲ خورشیدی درتبریز درگذشت.

حاجی میرزامهدی پدر میرزاشفیع آقای جهانشاهی‌است که ازقضات عالی مقام وزارت دادگستری بوده و مدتی نیز ریاست دیوانعالی کشور را عهده‌دار بود.[2]

---

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل:

یا تقویم پنجهزار ساله. هنگامیکه بحضور مظفرالدینشاه رسید تألیفات خودش را بقراط متروحه زیر بشاه تقدیم داشت: «فرهنگ فارسی و عربی دربسه مجلد ـ دائرةالمعارف فارسی در چهار مجلد که حرف الف را درآن پایان داده بود و کتب طبی دیگر و تقویمی که گاه شماری پنجهزار سال‌آینده را در برداشت». در مجلهٔ الهلال رجب ۱۳۱۸ صفحهٔ ۹۳ و ۹۴ جلد سوم مذکور است که نامبرده کتابی بنام باب‌الابواب داشته که از میان رفته است ومفتاح باب‌الابواب تلخیصی است ازآن کتاب». شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء در کتاب‌الآیات‌البینات چاپ نجف مینویسد: «میرزا مهدیخان‌زعیم‌الدوله بیش‌ازسی‌سال‌بود که در مصر اقامت اختیار کرده بود ولی بهیچ وجه در لباس واخلاق و سایراطوار ایرانی‌خود تغییری نداده بود وتعصب زیادی به نژاد و وطن‌خویش داشت».

۱ـ متوفی درسال ۱۳۰۵ قمری.

۲ـ میرزاشفیع‌جهانشاهی‌درسال ۱۲۶۱ خورشیدی متولد ودرسال ۱۳۳۲ خورشیدی‌درسن ۷۱ سالگی درگذشت. نامبرده مردی بود نیک نفس ـ درست ـ رفیق ـ متین وعاقل اما قاضی شجاعی نبود که زیربار تحمیلات ولو از طرف هرمقامی باشد نرود.

لازمهٔ قضاوت شجاعت است که متأسفانه بیشتر قضات ما از صدر گرفته تا ذیل فاقد این صفت میباشند. قضات ممالک عقب افتاده بایستی هم چنین باشند زیرا بنا بگفتهٔ سعدی:

**ز آب خرد ماهی خرد خیزد  نهنگ‌آن‌به‌که با دریا ستیزد**

بطور کلی قاضی نباید نان را به نرخ روز بخورد واوضاع و احوال مملکت دراوتأثیری داشته باشد. قضاوت مافوق این حرفها است. عالی ودانی باید در نظر وی یکسان باشد.

مخبرالسلطنه هدایت که مدت ۶ سال واندی نخست‌وزیر ودبیر غلام بود در کتاب‌خاطرات و خطرات تألیف خود در صفحهٔ ۵۱۴ مینویسد: «**عدلیه آلت تدارک پروندهٔ جنایت است**» و نیز در صفحهٔ ۳۸۶ همان‌کتاب مینویسد: «داور نیرالملک را که پس از من ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بود که نصرةالدوله باید محکوم شود والا همه محکومیم! در این دوره سیره این است حتی برای وکلاء مصونیت نیست. ظاهراً حکمی که شده بود مکفی نبود. نیرالملک هم محکوم باستعفاء شد و سیدنصرالله تقوی صاحب قصیدهٔ غرّا که در هجو احمدشاه گفته بود رئیس تمیز شد ـ قافیه بالان». (قصیده درمجلد سیم صفحهٔ ۱۱۸ رجال ایران مندرج است بصفحهٔ مزبور رجوع شود)

اکنون، ناگفته نماند، که نظیرجهانشاهی هم در دادگستری خیلی کم یافت میشود وچراغ باید برداریم و دنبال این قبیل اشخاص بگردیم و پیدا هم نکنیم.

حاجی میرزا مهدی مجتهد جهانشاهی

**محراب**

امیرمحرابخان از منسوبان امیرعلم‌خان عرب جزیمه و شاهرخشاه افشار بوده ودرسلطنت شاه سلیمان ثانی سمت نظارت وخواجه‌سالاری او را داشته است . نامبرده در اوایل سال ۱۱۶۳ قمری در مشهد درگذشت .

**مهرعلی**

مهرعلیخان تکلّو[1] فرزند نظرعلی سلطان بزوجردی درسال ۱۱۶۱ قمری که شاهرخشاه پسر بزرگ رضاقلی میرزا و نوهٔ نادرشاه بسلطنت رسید او را بحکومت همدان[2] منصوب نمود . چون اختیارات سلطنت از شاهرخشاه

---

۱ــ در جلد نهم تاریخ روضة‌الصفاء و همچنین درگفتار اول فارسنامهٔ قائی و جلد دویم منتظم ناصری نام این شخص محمد علیخان ذکر شده لکن در مجمل‌التواریخ گلستانه مهرعلیخان مذکور است و گفته اخیرالذکر باید درست‌تر باشد .

۲ــ شهرستان همدان از زمان امرای قراقویونلو ، که از سال ۷۸۰ تا ۸۷۴ قمری در آذربایجان و غیره سلطنت داشتند ، تا اواخر صفویه (۱۱۴۵ قمری) به قلمرو علیشکر بنام متصرف آن علیشکر بیک نامیده میشده است .

سلب و تغییرات کلی در اوضاع ایران حادث شد مهرعلیخان باتفاق عبدالغفارخان برادرش که دوازده هزار سوار جرّار تحت فرماندهی خویش داشت ، خود دم از استقلال زده و داعیهٔ سلطنت در سر میپروراند و ازطرف خود به عنوان حکام و سلحشوران اطراف قلمرو خویش فرامینی صادر میکرد و در بالای فرمانها مانند سلاطین مینوشت ، حکم عالی شد . در خلال این احوال چون شنید که کریم‌خان زند رئیس طائفه زندیه مرد با عرضه ، دلیر و جمعیتی دارد برای احضار وی فرمانی صادر نمود و درآن فرمان که خطاب به کریمخان بود چنین نوشته بود :

حکم عالی شد آنکه عالی‌قدر کریم‌بیك زند بتوجهات خاطرعالی مستظهر و مستمال بوده بداند که بمدلول آیهٔ کریمه... بمد فرمان را بتوسط سواری به‌نزد کریم‌خان فرستاد. سوار فرمان را به‌کریم‌خان رسانید و باو تسلیم نمود . کریم‌خان به محض اینکه از مضمون و مفاد آن اطلاع پیدا کرد دستور داد که گوش و بینی فرستاده را بریده و بمد باو گفت که اگر مهرعلیخان از تو پرسید چه کردی و جواب فرمان چه شد تو گوش و بینی خودت را باو نشان بده و بگو که جواب فرمان این است . مهرعلیخان وقتیکه وضع فرستادهٔ خودرا چنین دید پنجهزار سوار تحت فرماندهی یکی از سرکردگان خود برای دستگیری کریم خان روانه نمود و بآن سرکرده مؤکداً سفارش کرد که حتماً کریم‌خان را زنده دستگیر کرده و به نزد من بیاورکه خود شخصاً او را به سزا برساند . پس از روانه شدن لشکر و رسیدن بهم ، کریمخان با دویست نفر سوار وچند نفر از دلیران زندیه خودرا برقلب لشکر دشمن زده وآنان را بکلی تار و مار نمود و غنائم بیشماری نصیب کریم‌خان گردید[1] . پس‌ازشکست لشکر مهرعلیخان ازکریم‌خان این‌بار مهرعلیخان تصمیم گرفت که خود شخصاً باتمام قوی به جنگ کریم‌خان بپردازد. بنابراین درسال ۱۱۶۴ قمری جنگ بسیارسختی بین دو طرف رویداد و این‌بار نیز کریم‌خان فاتح گردید و مهرعلیخان بـا وجود شکست لشکر ، تاب مقاومت نیاورده پا بفرار نهاد وتا همدان درهیچ جا توقف ننمود ودر والاشجرد که در نزدیکی همدان و محل سکونتش بـود قرار گرفت . کریم‌خان او را ول نکرد و بدنبال او رفت و قلعهٔ والاشجرد راکه مهرعلیخان در آنجا متحصن شده بود محاصره کرد. در این موقع مهرعلیخان برادر خود عبدالغفارخان را بـه نزد حسنعلی خان اردلان والی

---

۱ــ در مجمل‌التواریخ گلستانه مذکور است که پس از این فتح افراد مسلح زندیه در یکجا جمع گشته کریم‌بیك را به‌لقب خانی ملقب گردانیدند لکن در گفتار اول فارسنامهٔ فسائی نوشته شده که کریم و صادق پسران ایماق سرکردهٔ چند نفر سوار زند بودنـد و در خدمت ابراهیم خان (ابراهیم‌شاه برادرزادهٔ نادرشاه) خدمات لایقه نموده به لقب خانی سرافراز شده آنهارا کریم‌خان و صادقخان گفتند .

کردستان برای استمداد فرستاد[۱].

حسنعلی‌خان پس از لشکرکشی به کرمانشاه و شکست امامقلی‌خان زنگنه که شهر مزبور را بتصرف خود درآورده بود از آنجا برای کومك و یاری مهرعلیخان که درمحاصره کریم‌خان بود متوجه همدان گردید. کریم‌خان زندکه از آمدن حسنعلی خان اطلاع پیدا کرد از محاصره قلعهٔ والاشجرد دست‌کشیده روانه پری وکمازان مسکن خویش در ملایر گردید. حسنعلی‌خان و مهرعلیخان باتفاق هم برای دستگیرکردن کریم‌خان بسمت ملایر رهسپار شدند. در این ایام چون برای کریم‌خان پیشرفتهائی حاصل شده بود مردم بوی امیدوار شده و تعداد لشکرش بالغ بر دوازده هزار نفر میرسید. دو لشکر متخاصم بهم رسیده و جنگ درگرفت. چون لشکر کریم‌خان بواسطهٔ جنگ و گریز که پیشهٔ خود ساخته بودند و شیوهٔ دیرینهٔ آنان بود لشکر حسنعلی خان و مهرعلیخان کاری از پیش نبردند[۲]. دوچیز سبب عدم پیشرفت حسنعلی‌خان و مهرعلیخان در نبرد با کریم‌خان گردید یکی این بود که کریم خان در یکجا توقف نمیکرد و بیشتر اوقات خسود را به جنگ و گریز و شبیخون‌زدن به‌لشکر طرف میگذراند وسبب دیگر که مهم‌تراز اول بود آمدن سلیم پاشای‌به‌به بطرف کردستان و همراهی اهالی با او بواسطهٔ دشمنی‌که با حسنعلی خان داشتند این بود که حسنعلی‌خان‌به محض اینکه‌خبرآمدن سلیم پاشا را شنید فوراً بسمت‌کردستان عزیمت نمود بنابراین بواسطهٔ این پیش‌آمد براقتدارکریم‌خان در آن نواحی بیش از پیش افزوده شد. بطوریکه پیش گفته شد پس از تسلط حسنعلی خان اردلان برکرمانشاه و تصرف شهر مزبور و توابسع آن و آمدنش به همدان و بازگشت کریم خان به ملایر در این تساریخ مهرعلیخان را به حکومت بروجرد که آنهم در تصرف حسنعلیخان درآمده بسود منصوب نمود و حکامی نیز ازطرف خود برای حکومت‌های جزء متصرفات خود تعیین کرد. پس‌از آمدن مرتضی‌قلیخان کوسه احمدلوی افشارکه از طرف شاهرخشاه افشار بهمدان فرستاده شده بود و دارای دو هزار سوار بسود مهرعلیخان از دفتن بروجرد منصرف شده و باتفاق مرتضی‌قلیخان برای ازمیان‌بردن امامقلی‌خان زنگنه به‌کرمانشاهان رفتند و اورا به‌حیله و

---

۱ـ درجلد نهم‌تاریخ روضة‌الصفاء وگفتاراول فارسنامهٔ فسائی ومجلد دوم منتظم‌ناصری نام والی مزبورحسینعلی‌خان ودر مجمل‌التواریخ گلستانه وجلد دوم تاریخ مردوخ حسنعلیخان ذکر شده و باید گفتهٔ اخیر درست‌تر باشد.

۲ـ دراین باب درتاریخ مردوخ گفته شده است که لشکر زندیه شکست فاحشی خورده و ۳۶ نفر ازمعاریف زندیه با ۱۸۰ نفر سپاهیان مقتول و باقی فرارکردند لکن برعکس در مجمل‌التواریخ گلستانه نوشته شده است که پس از چهل و پنج روز توقف در آن مکان چون حسنعلی‌خان و یاران وی هیچ فائده‌ای از بودن خود در آن مکان نبردند به‌کردستان مراجعت نمودند.

تزویر بدست آورده سپس او را که در حدود ۲۶ سال داشت کور نمودند.[۱] پس ازاین‌عمل مهرعلیخان دوباره بهمدان بازگشته و در والاشجره مسکن خود قرارگرفت. در این ایام که در قلمهٔ خود ساکن شده بسود، محمدخان زند در سال ۱۱۶۷ قمری پس از کشتن علیمردانخان ممبوند بختیاری[۲] در نزدیکی چمچال[۳] برای دفع مهرعلیخان متوجه همدان شد. مهرعلیخان و برادران او[۴] بسختی درمقام دفاع از خود برآمدند. لکن پس ازکوشش زیادکه ازطرف محمدخان زند بعمل آمد سرانجام محمدخان فاتح گردید وقلعه را بتصرف خویش درآورد و پس از تصرف، تمام اهالی آن را ازکوچك و بزرگ‌کشت.

**نادر**

نادر میرزا متولد سال ۱۲۴۲ قمری پسر بدیع‌الزمان میرزا صاحب اختیار پسرچهارم محمدقلی‌میرزا ملك‌آرا پسر سیم فتحعلیشاه قاجار و یکی از فضلاء و دانشمندان زمان خود بوده است.

نادر میرزا چون پدرش با جمعی ازشاهزادگان بامر محمد شاه در تبریز زندانی‌بود باین جهت درسال ۱۲۵۷ قمری درسن ۱۵ سالگی از تهران به تبریز رفت و در نزد چند نفر از بزرگان علم و ادب تبریزکه از آن جمله یکی هم ملامحمود تسوجی[۵] متوفی درسال ۱۲۹۵ قمری مشغول به تحصیل گردید.

در سال ۱۲۶۵ قمری که حمزه میرزا حشمت‌الدوله پسر بیست و یکم عباس میرزا نایب‌السلطنه به پیشکاری میرزا محمد قوام‌الدوله استاندار آذربایجان شد نادر میرزا در این

---

۱ــ امامقلی‌خان فرزند محمدزحیم‌بیك زنگنه در آغازکار از سرکردگان سپاه‌ابراهیم شاه افشار برادرزادهٔ نادرشاه بود و پس از شکست ابراهیم‌شاه از لشکر شاهرخشاه افشار، امامقلی‌خان با مهارت با افراد خودکه سیصد نفر سوار بودند بهمراه حیدرخان زنگنه جامه بزرگی ازحدود سمنان‌گریخته و در اوایل سال ۱۱۶۲ قمری به کرمانشاه در میان طائفه‌خود رفت و بمدد به خدعه شهر کرمانشاه را گرفت تا اینکه مهرعلیخان تکلو و مرتضی‌قلیخان توسه احمد لوی افشار نیز ازراه مکر و تزویر درآمده او را اغفال کردند وپس‌از دستگیرکردنش او را در حدود سن ۲۶ سالگی کور نمودند.

۲ــ مموند تیره‌ای است از طوائف بختیاری چهارلنگه.

۳ــ چمچال نام یکی از دهستانهای بخش صحنه شهرستان کرمانشاه است.

۴ــ عبدالغفارخان ــ آقائی سلطان ــ عبدالجبار سلطان.

۵ــ ملامحمود تسوجی در زمان ولیعهدی مظفرالدین میرزا معلم او بود و در سال ۱۲۹۵ قمری درگذشت. (عکس وی در مجلد چهارم صفحهٔ ۵۰ و ۱۳۰ کتاب رجال ایران ممکن است بدانجا رجوع شود).

میرزا محمدعلی صفوت مؤلف کتاب داستان دوستان راجع به ملا محمود تسوجی این چنین مینویسد، «در زمان خود اولین دانشور آذربایجان بود».

نادر میرزا قاجار

ایام در تبریز داخل در خدمت دولت گردید ، چندی به تناوب حکومت خلخال و سراب وغیره را عهده دار شد . بعد امور مالیاتی تبریز و حومه و حمل و نقل دولتی بعهدهٔ او واگذار گردید .

در زمان ولایت عهدی مظفرالدین میرزا در تبریز ادارهٔ نظمیه که افراد آن را ( غلام دلاور) میگفتند تأسیس شد و ریاست آن اداره با داروغگی شهر به نادر میرزا سپرده شد بعد مدتی هم ریاست این دوکار با پسر او بدیع‌الزمان میرزا ملقب به محتشم حضور بود .

در سال ۱۲۹۸ قمری که محمد رحیم‌خان قاجار دولو علاء‌الدوله بجای حاجی‌میرزا حسینخان سپهسالار با اختیارات تام استاندار آذربایجان شد پس از چندی که از حکومتش گذشت نادر میرزا را توقیف کرده و اموال او را نیز ضبط نمود . مدتی که نادر میرزا در

از راست بچپ : محمدحسین‌خان معروف به فرخ‌خان ـ ناصرقلیخان عمیدالملك

زندان پسر میبرد بیمار شد و مشرف بمرگ شده بود . در این هنگام حاجی میرزا کاظم وکیل‌الرعایا اعتضادالممالك از معارف آذربایجان که با او دوست بود بدادش رسیده پادادن پولی[1] به والی او را آزاد نمود .

نادر میرزا پس از آزاد شدن از زندان درسال ۱۳۰۰ قمری مظفرالدین میرزا ولیعهد او را به منصب و لقب ندیم باشیگری خود انتخاب نمود و بعد در سال ۱۳۰۱ قمری ناظم شهر و داروغهٔ بازار شد و در سال ۱۳۰۳ قمری در سن ۶۱ سالگی در تبریز درگذشت .

نامبرده دارای تألیفاتی‌است که بهترین آنها تاریخ وجغرافیای تبریز میباشدکه بسبك تاریخ بیهقی آن را تألیف و انشاء نموده است .

**ناصرقلی**

ناصرقلیخان عمیدالملك ـ امجدالدوله پسر امیر اسلانخان امجدالدوله قاجار قوانلوخالوی ناصرالدینشاه بوده و در سال ۱۲۸۵ قمری ملقب‌به عمیدالملك لقب سابق پدر خویش گردید و چهاربار درسالهای ۱۲۸۵ و ۱۲۹۵ و ۱۳۰۱ و ۱۳۱۰ قمری حکومت زنجان با یگفتهٔ سابق خمسه را عهده دار بود.

درسال ۱۳۰۴ قمری علیرضاخان عضدالملك پسردائی ناصرالدینشاه وزیردادگستری شد عمیدالملك پسردائی دیگر شاه معاون او بود. درسال ۱۳۱۳ قمری‌ملقب به امجدالدوله شد و پس از رفتن بمکه و بازگشت از آنجا معروف گردید به حاجی امجدالدوله .

نامبرده مردی بوده تنومند و فربه و در حدود ۱۱۲/۵ کیلو ونیم وزن داشته است و پیش از سال ۱۳۳۰ قمری درگذشت .

---

۱ـ که در این مملکت باب‌الحوائج و حلّال مشکلات است .

از راست بچپ : ناصرقلیخان عبیدالملک با حاجی امجدالدوله ـ جهانسوز میرزا پسر پنجاه و یکم فتحعلیشاه

**نجف سلطان**

نجف سلطان قراچورلو یکی از سرداران نادرشاه بوده که در سال ۱۱۴۵ هجری قمری اورا بفرماندهی لشکری ازارستان برای دفع متمردین و یاغیان خوارستان به شوشتر فرستاد و بعد در سال ۱۱۴۸ قمری که مهدیخان بیگلربیگی حاکم شیروان[1] بتحریك مرادسلطان استاجلوحاکم‌دربند کشته شد، نادرشاه پس‌از آگاه شدن از این قضیه مراد سلطان را به نزد خود احضار کرد و به محض ورود او را کشت و بجای وی نجف سلطان را به حکومت دربند[2] منصوب و روانه نمود .

**نصرالله**

نصرالله میرزا دویمین فرزند شاهرخشاه ونوهٔ نادرشاه که کوچکتراز امامقلی میرزا و بزرگتر ازعباس میرزا بوده ودر سال ۱۱۶۵ قمری تولد یافته است . هنگامیکه به سن رشد و بلوغ رسید شاهزاده‌ای با عرضه و شجاعی ازآب درآمد ویا وجود اینکه درسن ۱۶ سالگی بود بسیاری از امراء و خوانین خراسان از وی حساب میبردند و دراین ایام در یك حدودی نیز مزاحم پدر نابینای خویش گردیده بود . فریدونخان گرجی راکه شاهرخشاه او را به نیابت سلطنت خویش انتخاب کرده بود، نصرالله میرزا او را غافلگیر کرده کشت وخود زمام‌امور مملکت را با وجود عدم رضایت پدرعهده‌دار گردید. شاهرخشاه برای اینکه از شرّ او راحت شود او را در سال ۱۱۸۱ قمری به بهانهٔ

---

۱ـ شیروان را اکنون روسها شاماخا میگویند .

۲ـ شیروان و دربند درسال ۱۲۲۸ قمری=۱۸۱۳ مسیحی به موجب عهدنامهٔ گلستان جزو متصرفات و مستملکات روسیه درآمد .

استمداد از کریم‌خان زند برای دفع شر احمدشاه دُرّانی از سر خراسان به شیراز فرستاد. کریم‌خان او را بخوبی و با احترام زیاد پذیرفت و ضمناً شاهرخشاه بواسطهٔ علاقهٔ مفرطی که به نادرمیرزا پسر کوچکتر خود داشت و میخواست او را ولیعهد و نایب مناب خویش گرداند در مکتوب خصوصی به کریم‌خان گوشزد کرده بود که حتی‌الامکان او را در نزد خویش نگهداشته و مانع آمدن او به خراسان شود. نصرالله میرزا پس از شش ماه اقامت در شیراز از کریم‌خان اجازهٔ مرخصی گرفته به مشهد به نزد پدر خویش بازگشت و به محض ورود نادرمیرزا برادرش از ترس او به چنادان گریخت و دوباره نصرالله میرزا عهده‌دار رتق و فتق امور شهرستان مشهد و توابع آن گردید. در سال ۱۱۸۳ قمری برای بار سوم که احمدشاه دُرّانی از هرات برای گرفتن مشهد عزیمت نمود نصرالله میرزا در سن جوانی شجاعت‌های محیرالعقولی از خود بروز داد و احمدشاه پس از تلفات بیشمار ناچار گردید که با شاهرخشاه تحت شرایطی از در صلح و سازش درآید و پس از مصالحه در ۸ صفر ۱۱۸۴ قمری بسمت قندهار پایتخت خویش رهسپار گردید. نصرالله میرزا از آغاز جوانی همیشه عظمت ومقام دورهٔ نادری نیای خویش را بخاطر می‌آورد و پس از رفتن احمدشاه دُرّانی به قندهار وتخلیهٔ قسمت‌های اشغال شده خراسان نصرالله میرزا وارد فعالیت‌هائی گردید وخواست که امراء وسرکردگان خراسان را با یکدیگر متحد کرده و پس ازعملی کردن این موضوع دولت مقتدری تشکیل دهد لکن چون پدر و برادرش با وی جداً مخالف بودند مساعی و کوشش وی بجائی نرسید ومجبور شد که خود را باین در وآن دربزند تا اینکه خویشتن را بجائی برساند. بنابراین چندی به نزد حسینقلی‌خان پدر فتحعلیشاه قاجار که ملقب و معروف به جهانسوز شده بود به جاجرم رفت و چون از وی روی خوشی ندید مجبور شد که در سال ۱۱۸۹ قمری دوباره به نزد کریم‌خان زند به شیراز برود و تا ۱۱۹۳ قمری سال فوت کریم‌خان در شیراز بود سپس به اصفهان به نزد علیمرادخان رفت وی دوباره به شیراز بازگشت و درسال ۱۱۹۶ قمری که علیمرادخان زند شیراز را گرفت و پادشاه شده نصرالله میرزا از وی متوهم شده شبانه فرارکرد و با اجازهٔ امیرمحمدخان فرزند علیمرادخان زنگوئی که مدارالیه خراسان شده بود وارد مشهد شد. نادرمیرزا در این ایام در هرات بود. هنگامیکه بازگشت او را شنید، لشکری برای خود فراهم‌آورد وبه مشهد آمد و داخل درمبارزه با برادرخود شد لکن دراین نبرد منهزم شده ونصرالله میرزا فرمانروای بلامعارض مشهد و توابع آن گردید و تا سال ۱۱۹۸ قمری به حکمرانی برقرار بود. چون در اواخر عمر مبتلی بکشیدن تریاك شده و این سمّ مهلك خانمانسوز تازه در خراسان راه پیدا کرده بود، آن شجاعت‌ها ودلیریهای سابق را نصرالله میرزا بواسطهٔ معتادبودن به تریاك بکلی از دست داده بود و چندان فعالیتی از خود نداشت و تقریباً منزوی شده بود و در گوشهٔ خانه خود به امور حکومتی مشهد رسیدگی می‌نمود و سرانجام بواسطهٔ افراط در کشیدن تریاك

۳۱۴ ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

میرزا نصرالله مستوفی پیشکار اصفهان در زمان حکومت
سلطانحسین میرزا جلال‌الدوله پسر پنجم ناصرالدینشاه

در سال ۱۲۰۰ قمری در سن ۳۵ سالگی در مشهد در گذشت.

بقراریکه ابوالحسن غفاری کاشانی در گلشن مراد تألیف خود مینویسد: در ایامیکه نصرالله میرزا فرمانروای مطلق مشهد بود از کارهای بد او برداشتن بعضی از قناویل طلا و نقره و ظروف و شمعدان زرّین که بجواهر قیمتی ترصیع شده بود از حرم امام رضا (ع) میباشد و پس از برداشتن تمام آنها را مسکوك گردانید و پولیکه از این راه بسرای وی حاصل شد بمواجب و مرسومات اشخاصیکه در حوزهٔ ملازمتش بودند بمصرف رسانید. شاعر خشاء وقتیکه از این عمل او اطلاع پیدا کرد بوی سخت پرخاش کرده و عمل او را بسیار تقبیح نمود. لکن محمد شفیع حسینی قزوینی مؤلف کتاب محافل‌المؤمنین مینویسد: «نصرالله میرزا دیناری وحبه‌ای از مال حضرت ضبط ننمود».

**نصرالله**

میرزا نصرالله مستوفی ازمستوفیان درجه یك بوده که درسال ۱۲۷۸ هجری قمری مباشر[1] خالصجات بود ودرسال ۱۲۸۰ قمری بجای میرزامحمد قوام‌الدوله آشتیانی که پیشکار مسعود میرزا یمین‌الدوله[2] پسر بزرگ ناصرالدینشاه حکمران فارس شد به پیشکاری سلطانحسین میرزا جلال‌الدوله حاکم اصفهان برادر کهتر یمین‌الدوله و پسر دیگر ناصرالدینشاه منصوب گردید.

۱ـ رئیس. ۲ـ ظل‌السلطان.

## نصرالله

حاجی سید نصرالله تقوی

حاجی سید نصرالله تقوی فرزند سید رضا از سلسلهٔ سادات اخوی[1] متولد سال ۱۲۴۲ خورشیدی در تهران و در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی در تهران در گذشت.

در دورهٔ دوم و سوم از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد لکن در دورهٔ سوم بواسطهٔ عضویت در دیوان عالی کشور از نمایندگی استعفاء داد.

مرد بسیار درنگی بود و در ادوار گوناگون تکلیف خودش را بخوبی میدانست که چه بکند.

بدبختانه مملکت بواسطهٔ نداشتن تشکیلات و اساس درست بسیاری از درنگها مجبور شد که بت عیار شده و هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد را شیوه و منش زندگانی خویش قرار دهند و اگر غیر از این باشند بدیهی است که همیشه در سر کار نخواهند بود.

## نصرة‌الدین

نصرة‌الدین میرزا متولد سال ۱۲۹۹ قمری پسر چهارم ناصرالدین شاه که در سال ۱۳۰۰ قمری ملقب بسالار السلطنه شد[2] سید محسن محلاتی صدرالاشراف که مرد بسیار زرنگی بود و بمرور ایام بمقامات عالی رسید، در ابتداء امر که از طلاب مدرسهٔ حاجی ابوالحسن معمار و روضه‌خوان بود معلم معین سالار السلطنه بود، و بعد ناظر و پیشکار او شد. در سال ۱۳۱۰ قمری ناصرالدین شاه برای اینکه فرزندش به نوائی برسد[3] اورا که به سن یازده سالگی رسیده بود با پیشکاری حسینقلیخان مافی نظام السلطنه بحکومت فارس فرستاد و حکومتش یکسال و نیم طول کشید و در سال ۱۳۱۱ قمری دوباره رکن الدوله،

---

۱ـ اخوی یا سادات اخوی برای این میگفتند که فتحعلیشاه دومین پادشاه سلسلهٔ قاجار خاطر سید حسن تقوی تهرانی را گرامی میداشت و یا وی سیغهٔ اخوت خوانده بود و بهمین جهت بوی سید حسن اخوی می‌گفتند و اعقاب وی نیز معروف به سادات اخوی شدند.

۲ـ علت اینکه به لقب مزبور ملقب گردید برای این بود که زینت السلطنه مادر او دختر حسنخان سالار معروف بود که شورش عظیمی، باشاره بیگانگان، در خراسان برپا کرد و مدت پنج سال دولت را مشغول به خود نمود و سرانجام در سال ۱۲۶۶ قمری بواسطهٔ مساعی میرزا تقی‌خان امیر کبیر صدر اعظم معروف ناصرالدین‌شاه گرفتار و اعدام گردید و نصرة‌الدین میرزا به مناسبت لقب پدر مادرش که معروف به سالار بود ملقب به سالار السلطنه شد.

۳ـ محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانهٔ خود ـ ۲۷ شعبان ۱۳۱۰ قمری ـ مینویسد: «شنیدم سالار السلطنه اسماً حاکم فارس شده اما رسماً نظام السلطنه حاکم است قرار شده است سالی ده هزار تومان از بنادر فارس به سالار السلطنه بدهند.

نصرة الدين ميرزا سالار السلطنه

از راست بچپ : ابوالفضل میرزا عضدالسلطان ـ محمدعلی میرزا شعاع السلطنه ـ سالارالسلطنه و سالارالدوله

ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه

طبق معمول مملکتی و اصول جاریه، با دادن مبلغی پیشکشی بشاه، والی فارس شد. در سال ۱۳۱۲ قمری درسن ۱۳ سالگی به‌پیشکاری غلامرضاخان شهاب‌الملك شاهسون والی خراسان گردید و در سال ۱۳۱۳ قمری سالارالسلطنه به تهران خواسته شد وشهاب‌الملك با دادن مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد پیشکشی‌بشاه یابت منصب امیر نویانی ولقب آصف‌الدولگی و استانداری، خودش استاندار خراسان گردید.[۱] سالارالسلطنه در سال ۱۳۲۱ قمری بجای عزیزالله‌میرزا ظفرالسلطنه‌بحکومت همدان منصوب شد.[۲] در سال ۱۳۲۳ قمری ازحکومت همدان معزول و بجایش محمدحسین میرزای یمین‌السلطان حکمران همدان گردید.

**نصیر** نصیرخان لاری‌حاکم‌لارستان‌بوده ودرسال۱۱۶۸هجری‌قمری‌که کریمخان وکیل‌شیراز را گرفت،پس‌از ظلم‌آن شهر برای تنبیه نصیرخان‌که از وی اطاعت نداشت و متابعت نمی‌نمود متوجه لارستان گردید. نصیرخان از ترس گرفتاری به نارین‌قلعهٔ لار که برفراز کوهی است‌تحصن‌اختیارنمود وچون نتوانست باو دست‌یابد وگرمای لاردهم شدت‌پیدا کرد، ولشکریانش‌هم‌طاقت نیاورده، به‌این‌جهت کریم‌خان بگرفتن پیشکشی از نصیرخان قناعت کرده وبه شیراز بازگشت. در سال ۱۱۷۱ قمری‌که محمدحسنخان قاجارداز اصفهان عازم شیرازبرای گرفتن آن شهرشد، نصیرخان چون‌خسارات زیادی ازکریم‌خان دیده بود باین مناسبت هواخواه محمدحسنخان شده باسه هزار نفر از تفنگچیان‌لاری وگرمسیری[۳] درخارج شیراز به اردوگاه‌خان قاجار پیوست. کریم‌خان در سال۱۱۷۹ قمری فرصت یافته صادقخان برادر خودرا برای تنبیه لارستان و تنبیه نصیرخان فرستاد.[۴] نصیرخان در قلعهٔ لار متحصن گشت و صادقخان پس‌از ورود به قهر وغلبه قلعهٔ لار راگشود و نصیرخان راگرفته و با کوچ و بنه روانه شیراز داشت وحکومت لارستان را به مسیح‌خان پسرعموی نصیرخان واگذاشت وضمناً در خلال این احوال خواهر نصیرخان

---

۱ـ اعتمادالسلطنه در یاد داشت‌های روزانه خویش در این باره مینویسد: «جمعه ۵ محرم‌الحرام ۱۳۱۳ قمری، شهاب‌الملك احمق یکصد هزار تومان وجه نقد در این موقع‌سال پیشکش داد وبدون تولیت حاکم خراسان شده».

۲ـ در این ایام است‌که سید محسن صدرالاشراف ناظر و پیشکار شخصی وی بوده است.

۳ـ فارسنامهٔ قنالی تعداد نفرات نصیرخان را سه هزار و در جلد نهم تاریخ روضة‌الصفاء شش‌هزار نفر ذکرشده است.

۴ـ صادخان زند برادرکریمخان وکیل را میرزا محمد صادق موسوی نامی مؤلف گیتی‌گشا در تاریخ خاندان زندیه باین القاب نام میبرد، استظهارالدوله، اعتضادالدوله، معین‌الدوله، رکن‌الدوله وظهیرالدوله.

یار هیچیك از حکام نمیرفتند باین جهت نظرعلیخان را با ده هزار سوار مأمور قلع و قمع آنان نمود و پس از جنگهای بسیار سخت و وارد آمدن تلفات بیشمار بطرفین سرانجام لپلاویها مطیع و تسلیم شدند و کریم‌خان دستور داد که تمام آنها را کوچ داده به شیراز دوانه نمایند که در نواحی فارس مقیم شوند ، دستور او بموقع اجراء گذاشته شد. در این سال توطئه‌ای برای کشتن کریم خان ترتیب داده شده بود. شخصی بنام رستم‌خان عمادلو که یکی از ارباب مواضعه بود موضوع را به نظرعلیخان اطلاع داد و او فوراً کریم خان را مسبوق نمود. کریمخان پس از تحقیق وثبوت قضیه، توطئه کنندگان را که عبارت از چند نفر بودند همگان را کشت .

پس ازاینکه کریم خان درسال ۱۱۷۵ قمری شیخعلیخان سردار معروف و نامی خود راکورنمود وچند روزبهم‌اورا زندانی کرد دراین‌هنگام که نظرعلیخان حاکم گیلان‌بود اورا نیز معزول وزندانی نمود و پس‌ازچندی عردو برادر را مورد بخشایش خویش قرار داده و بیش از پیش نسبت به‌آنان ابرازلطف و محبت نمود .

کریم خان دراوایل سال ۱۱۷۹ قمری نظرعلیخان را برای دستگیر کردن تقی‌خان دُرّانی که برنواحی کرمان استیلاء یافته بود مأمور نمود[1]. نامبرده پس ازورود به‌کرمان و چندروزی محاصره سرانجام تقی‌خان را گرفته و بهمراه خود بشیراز آورد و بفرمان‌کریم خان وکیل اورا کشتند .

نظرعلیخان پس از درگذشت کریم‌خان وکیل درسال ۱۱۹۳ قمری باجمعی دیگراز دلاوران و پسران زندیه از قبیل فرزندان شیخعلیخان و محمدخان زند که تعداد آنان بالغ برشانزده نفر میشد وهواخواه ابوالفتح خان پسربزرگ کریمخان بودند زکیخان با مکر و حیله آنان را محصور و گرفتارکرده سپس همگان را کشت .

**نقدعلی**

نقدعلیخان برادر جعفرخان کرد میانلو بوده که پس‌ازخلع شاهسلیمان ثانی وکورکردن او ودوباره پادشاه‌کردن شاهرخشاه نابینا سه‌نفر از امراء و سرکردگان بنامهای نقدعلیخان ـ جعفرخان ویوسفعلیخان جلایر از جواهرات شاهرخشاهی استفاده شایانی‌بعمل آوردند و پس‌ازکشته شدن یوسفعلیخان و برادرش‌ذالخان و همچنین شکست خوردن جعفرخان وکور شدن او بتوسط امیرعلم خان خزیمه بیشتر آن جواهرات نصیب وی گردید .

---

۱ ـ هدایت درجلد نهم روضة‌الصفاء راجع بمأموریت او بکرمان مینویسد ، «نظرعلیخان زند راکه بصرامت وشهامت بیمانند بوده .

احمدعلیخان وزیری درتاریخ کرمان مینویسد ، «مجملا از سدهٔ سلطنت نظرعلیخان‌زند که به شجاعت و کفایت در آن قبیله مشهود بود به استخلاص کرمان و اضمحلال تقی مأمور فرمودند» .

## نورالدهر

نورالدهرمیرزا پسر دوازدهم محمدقلی میرزا ملك آرا، پسر سیم فتحعلیشاه قاجار، بوده ودرایامیکه شیرخان یا انوشیروان خان ملقب به عین‌الملك و اعتضادالدوله شوهر سیم عزت‌الدوله خواهر ناصرالدینشاه، مدت ۱۳ سال[1]، خوانسالاربود؛نورالدهر میرزانایب ناظریعنی معاونت اورا داشت وپس‌ازمرگ اعتضادالدوله در سال ۱۲۸۵ قمری عین ـ الملوك پسر سیم عزت‌الدوله که در همین سال ملقب به عین الملك شد خوانسالار گردیدوچون عین‌الملك[2] کودك‌خردسالی[3] بود یازدهم نورالدهر میرزا نیابت نظارت بلکه‌درحقیقت سمت‌خوانسالاری راعهده‌دار بود.

شاهزاده نورالدهر میرزا

دردسال۱۲۹۴ قمری که‌حکومت‌های مازندران ـ استرآباد و گیلان تا مدتی به علیرضاخان قاجار عضدالملك تعلق داشت، نورالدهر میرزا ازجانب وی‌نایب‌الحکومه مازندران بود و بمدد سال ۱۲۹۶ قمری که حکومت مازندران جزو ابوابجمعی کامران میرزا نایب‌السلطنه‌درآمد وازطرف خود نورالدهر میرزا را با قرار ومداریکه دراین مملکت معمول ومتداول است او را مانند سایق نایب الایاله مازندران نمود. نیابت حکومت وی تا سال ۱۲۹۹ قمری ادامه داشت. دراین سال حاج غلامرضاخان شهاب‌الملك شاهسون[4] ازجانب کامران میرزابحکومت مازندران منصوب گردید.

چون نورالدهر میرزا چندسالی ازطرف‌این وآن‌نایب‌الحکومه میشد اورانایب‌الایاله نیز خطاب میکردند و برایش بمنزلهٔ لقب قرار گرفته بود.

نامبرده در سال ۱۳۰۷ قمری درگذشت.

---

۱ـ ازسال ۱۲۷۲ تا ۱۲۸۵ قمری.

۲ـ نام اصلی عین‌الملك عیسی‌خان بوده ولی ازکوچکی اورا عین‌الملوك میگفتند.

۳ـ درحدود شش‌هفت سال.

۴ـ درسال ۱۳۱۳ قمری ملقب به آصف‌الدوله شد.

## والی

والی‌خان[1] پسر سهرابخان گرجی[2] بود ودر سال ۱۲۷۸ قمری که سهراب خان رئیس کل گمرك یـا باصطلاح آن زمان صـاحب جمع گمرك‌خانه‌ها در گذشت پسرش والی‌خان بسمت صاحب جمعی گمرك خانه‌ها منصوب گردید.

والیخان پسرسهرابخان نقدی درجوانی

وی مدتی‌عهده دار ریاست گمرك بودومانند بیشترمأمورین کشوری‌ولشکری‌، این‌مملکت شش‌هزار ساله ، استفاده شایانی بلکه سوء استفاده‌های زیادی ازریاست خودکرد‌لکن نتوانست مداخلیکه کرده بود، یا بادآورده بود ، برای خود نگهدارد . تمول پدر و استفاده‌های گمرکی خود را تماماً صرف عیش ونوش و لهو ولعب خویش نمود و در اواخرعمر بقدری مفلوك وبی‌چیز شده بود که بنان شب محتاج بود .

اعتمادالسلطنه دربارهٔ او مینویسد :
«۵ شنبه۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸: درحضور همایون‌کتابچه والی خان پسر سهرابخان که در شرح هرزگی خودش تـألیف‌کرده میخوانند. این والیخـان پسر سهرابخان

---

۱ـ والی‌خان نام اصلیش ارگلی‌خان ملقب به والی بوده، کم‌کم نام اصلی او از میـان رفت وفراموش شد ولقبش که والی باشدبرای اواسم‌گردید ومعروف شد به والی‌خان .

والی‌خان وحسینخان مادرشان دختر سی وهشتم فتحعلیشاه ونامش پاشاخانم اززن‌چهل‌و چهارم شاه بنام مشتری باجی، که ازاهالی شیرازبوده، میباشد . نامبرده از زنـان موسیقی‌دان فتحعلیشاه بشمار می‌آمده‌که شاه را ازساز وآواز خویش محظوظ می‌نموده است .

۲ـ سهرابخان گرجی مدتی نیز تحویلدار صرف جیب فتحعلی‌شاه بود . تحویلدارصرف جیب کسی بود که مبالغی‌که بعناوین‌گوناگون بشاه داده میشد او تحویل میگرفت و برای شاه نگهداری میکرد ودرحقیقت صندوقدار شاه بود وهرزمان‌که شاه میخواست به‌کسی انعامی‌بدهد به سهرابخان حواله میداد ویا باو میگفت‌که فلان مقدار پول‌را باو بده وسهرابخان فوراً نقد می‌پرداخت ومانند سایرحوالجات برای طرف وگیرندهٔ وجه سرگردانی نداشت . بـاین‌مناسبت است‌که سهرابخان معروف شد به‌نقدی.

ودر ازمنهٔ بعد وزمان شاهان دیگرعنوان تحویلداری مزبور «ادارهٔ صرف جیب‌مبارك» شد .

گرجی است که پدر وقتی مرد چهار صد هزار تومان دولت [۱] باولادش رسید تمام مکنت پدر

از راست بچپ : حاج حسین خان ـ والی‌خان در اواخر عمر
پسران مهرابخان گرجی معروف به نقدی

صرف قمار و شراب شده حالا بشدتی پریشان و مستأصل شده که این مزلیات را مینویسد که اسباب خنده شده انعامی بگیرده .

نام کتابچهٔ مزبور فجوریه است [۲].

**ولی**

ولی‌خان پسر خویبارخان رئیس یا کلانتر طایفهٔ بکش ، ازطوایف ممسنی بوده ، وچون مأمورین دولت ، مانند همیشه اوقات و ازمنه ، بواسطهٔ طمعی که داشتند با ولی‌خان و پدرش خویبارخان خوشرفتاری نمیکردند باین جهت هردو نفر سالهای متمادی یاغی بودند و از دولت اطاعت چندانی نداشتند و دولت‌هم زورش بآنان نمیرسید .

پس‌ازدرگذشت خویبارخان پسرش‌ولیخان جانشین وی گردید . درحکومت حسینعلی میرزا فرمانفرما ، پسر پنجم فتحعلیشاه ، که مدت ۳۷ سال حاکم‌فارس بوداوقات ولی‌خان به یاغیگری میگذشت ، وبا وجود اینکه حسینعلی میرزا برای رام‌کردن او دخترش را بحبالهٔ نکاح تیمورمیرزا حسام‌الدوله پسر پنجم خود درآورد ممذلك در رفتار او اثری نبخشید و همین‌طور بیاغیگری خود ادامه میداد تا اینکه دراواخر سال ۱۲۵۰ قمری پس از شکست

---

۱ــ درحدود صد وچندسال پیش .

۲ــ گویا یك نسخه ازفجوریه درکتابخانهٔ ملی موجود باشد .

لشکر حسینعلی میرزا یا حسینعلی‌شاه [۱] بفرماندهی برادرش حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه [۲] ازلشکر اعزامی محمدشاه و ورود لشکرفاتح بشیراز، وتسلیم شدن دو برادر، منوچهرخان معتمدالدوله آنان را تحت‌الحفظ به تهران روانه نمود.

در سال ۱۲۵۱ قمری پس از اتمام کار دو برادر [۳] فیروزمیرزا [۴] درسن ۱۸ سالگی بسمت حکومت فارس و منوچهرخان معتمدالدوله به پیشکاری [۵] او منصوب گردید. حکومت اسماً با فیروز میرزا [۶] بود لکن تمام امور ایالت فارس از جزئی و کلی زیرنظر معتمدالدوله اداره میشد. در مدت یکسال و اندی که معتمدالدوله در فارس بود بواسطهٔ شدت عمل و قساوت قلبی که داشت [۷] انتظاماتی درکلیهٔ امور فارس داد ویکی از کارهای او دستگیر کردن ولی خان ممسنی و دوپسرش باقرخان و هادیخان بود وتفصیل آن از این قرار است: درسال ۱۲۵۲ قمری معتمدالدوله تمام بزرگان فارس را احضار نمود که بشیراز بیایند. آنان نیز امر او را اطاعت کرده همگی از اطراف بشیراز آمدند. ولی‌خان هم به شیراز آمد واطاعت خویش را اعلام نمود.

چون تمول وی بواسطهٔ یاغیگری چندین ساله وغارت قوافل وبلوکات فارس خیلی زیاد شده بود وهنگام فرارشاهزادگان [۸] نیزازشیرازبسمت عراق [۹] جواهرات زیادی باخود همراه داشتند، قسمتی ازآن جواهرات را ولیخان ازآنان گرفت. معتمدالدوله ازاین کار وذخایراو آگاه شد و

---

۱ـ پس ازمرگ فتحعلیشاه درسال ۱۲۵۰ قمری یکی از مدعیان سلطنت محمدشاه، برادرزادهٔ خود، حسینعلی میرزا بود که درفارس برای خویشتن اعلام سلطنت نمود وچندماهی بنام حسینعلی شاه درفارس پادشاهی کرد ولی دولت مستعجل بود.

۲ـ پسرششم فتحعلیشاه.

۳ـ حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا.

۴ـ پسر شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۵ـ معاونت.

۶ـ نصرةالدوله ــ فرمانفرما.

۷ـ در سال ۱۲۵۲ قمری پس از بازگشت فیروز میرزا و معتمدالدوله از اردوکشی که به تعقیب ولی‌خان رفته بودند پس از ورود بشیراز، معتمدالدوله دستور داد که در خارج دروازهٔ باغ شاه برجی ساختند و معادل ۸۰ نفرازقبیلهٔ ولی‌خان ومتحدین اوراکه گرفتارشده بودند، زنجیر کرده بهمراه خود آورده بود، زنده در آن برج جای داده سرهای آنان را از سوراخ برج بیرون گذاشتند. چند روزی اهالی باین تیره‌بختان آب و نان میدادند و بعد تمام آنان، با آن حال زار، جان دادند و درگذشتند. این است طرز مملکت‌داری در ممالک مشرق زمین! ما بدون اینکه بطرز شایسته‌ای بآموزش و پرورش افراد جامعه بپردازیم راه اصلاح مملکت را این چنین فرض مینمائیم.

۸ـ رضاقلی میرزا نایب‌الایاله ــ تیمورمیرزا حسام‌الدوله و نجفقلی میرزا والی.

۹ـ بین‌النهرین.

چون نامرد[1] خیلی طمّاعی بود آنها را از ولی‌خان خواست و اوهم اطاعت نمود. معتمدالدوله برای تحویل گرفتن جواهرات و اشیاء قیمتی محمدطاهرخان قزوینی را با اردوئی همراه وی کرد. ولیخان همانطوریکه قول داده‌بود جواهراترا تحویل داد لکن محمدطاهرخان، نیز به طمع افتاده، باین مقدار قانع نشده از وی مطالبهٔ زیادتر می‌نمود و خیلی‌باو سخت گرفت و توهین زیادی بوی وارد آورد و بعد هم بیکی از بستگان او طمع نمود! اعمال بسی رویه و حرکات نامنجار و ناپسند او دوباره ولی‌خان مطیع را یاغی کرد و زد و خورد سختی میان او و دولتیان در گرفت وهزار نفر فقط از اردوی اعزامی دولت در این جنگ کشته شد وخود محمدطاهرخان فرماندهٔ اردو وسایر سرکردگان اسیر گشته و بامرولی‌خان زندانی شدند. افراد اردو هم‌که وضع را چنین دیدند برای اینکه از مهلکه نجات یابند باطراف پراکنده شدند یعنی فرار را برقرار ترجیح دادند.

پس ازچند روزی‌که گذشت ولی‌خان تمام زندانیان را آزادکرده بسمت شیراز روانه نمود. معتمدالدوله‌که از اوضاع اردو و رفتار سرکردگان‌آگاه‌گردید خودش‌تصمیم گرفت که دوباره با اردوئی برای قلع و قمع و دستگیری ولی‌خان حرکت‌کند. پس از چندین جنگ، معتمدالدوله فائق شده، ولیخان و پسرانش دستگیر شدند.

ولی‌خان‌ودوپسرش[2]را،معتمدالدوله‌پس‌ازگرفتن تمام‌جواهرات وذخایرچندین‌ساله‌اش مغلولا به تهران فرستاد و بعد دولت هم آنان را ابتداء به اردبیل و سپس بتبریز تبعیدکرد و سالها در آنجا بودند تا اینکه بتدریج درهمانجا درگذشتند[3].

## ولی‌الله

دکتر ولی‌الله نصر فرزند سید احمد نصرالاطباءکاشانی در ماه رجب سال ۱۲۹۳ قمری = ۱۲۵۵ خورشیدی درکاشان متولد و در سن ۱۲ سالگی به تهران آمد و در مدرسهٔ دارالفنون به تحصیل اشتغال ورزید و خوب تحصیل کرد و رشتهٔ طب رابه اتمام‌رساند. چند سالی‌رئیس‌مدرسه‌علوم سیاسی‌بود وبعد رئیس‌فرهنگ شد. بواسطهٔ ضربتی‌که در خیابان از یك دوچرخه سوار، در پیاده‌رو، بوی وارد آمده

---

۱ـ خواجه.

۲ـ باقرخان و هادیخان.

۳ـ در جلد اول مرآت‌البلدان صفحهٔ ۵۷۲ جزو وقایع سال ۱۲۵۱ هجری قمری‌راجع بولی‌خان ممسنی چنین نوشته شده: «و مژدهٔ فتح رابا ولی‌خان و دوپسرش باقرخان‌وهادیخان بدارالخلافه فرستادند و آنها را از تهران به اردبیل فرستادند و ولی‌خان در اردبیل در ـ گذشت» لکن درفارسنامهٔ ناصری صفحهٔ ۲۹۲ جزو وقایع سال ۱۲۵۲ قمری این‌چنین‌گفته شده است، ولی‌خان را بشیراز آورده با دو نفر پسران او باقرخان و هادیخان روانه تهران واز تهران باردبیل پس به تبریز بردند و سالها زنده بماندند تا درتبریز بتدریج بدرود زندگانی نمودند.

بود مدتی درمنزل دربستر بیماری بسر میبرد و درسال ۱۳۲۴ خورشیدی درسن ۷۰ سالگی بدرود جهان گفت و درامامزاده عبدالله در شهرری بخاک سپرده شد.

نامبرده مرد دانشمندی بود، بدون تظاهر و خودنمائی.

دکتر ولی‌الله خان نصر

**هادی**

حاج ملا هادی سبزواری از حکماء و دانشمندان بزرگ ایران فرزند حاجی مهدی در سال ۱۲۲۲ قمری در سبزوار متولد و در سال ۱۲۸۹ قمری در سن ۶۷ سالگی در سبزوار درگذشت و در همانجا بخاک سپرده شدو میرزا یوسف مستوفی‌الممالک برایش مقبره‌ای بنا نمود.

حاجی سبزواری دارای تألیفات زیادی است که بیشتر آنها بطبع رسیده است و ضمناً دیوان شعری نیز داردکه آنهم چاپ شده و در اشعار خویش اسرار تخلص میکرده است.

میگویندکه ناصرالدینشاه درسفراول خودبه‌خراسان، درسال ۱۲۸۳ قمری، درسبزوار به‌خانهٔ اورفت وحاج‌ملاهادی راملاقات کرد. شاه به‌تصوراینکه‌اوهم‌مانندبرخی‌ازآخوندهاو روحانیان است که‌طمع‌وتوقع‌زیاد خواهد داشت. درضمن‌صحبت‌باو گفت هر کاری دارید من دستوراانجام

آن را میدهم . حاجی سبزواری بشاه جوابداد که من هیچ گونه توقعی از کسی ندارم فقط خواهشی که دارم این است که :

**شاه را به بود از طاعت صد سالهٔ زهد  قدر یکساعت عمری که دراو دادکند**

ملاقات بهمین جا ختم گردید .

حاج ملاهادی سبزواری

**هاشم**

عبدالله‌خان امین‌الدوله اصفهانی که در سال ۱۲۳۹ قمری پس از درگذشت حاجی‌محمدحسینخان صدراعظم جانشین پدر خویش گشته و صدر اعظم شد حکومت اصفهان نیز با خودش بود و او از جانب خود میرزا محمدخان‌پسر خویش را بیگلربیگی اصفهان نمود .

حاجی هاشمخان لنبانی بختیاری که برادرزن امین‌الدوله و خالوی بیگلربیگی بود خود و اتباعش کاملا در امور اصفهان دخالت میکردند و کسی هم نبود که از اعمال و شرارت آنان جلوگیری بعمل آورد [۱].

اوضاع هرج و مرج و لرباری در شهر و توابع آن راه افتاده بود . حاجی هاشم شرو شوری برپا کرده و اتباعش سخت مزاحم مردم میشدند .

---

۱ـ در اوایل مشروطیت نیز یمنی از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۹ قمری که حکومت اصفهان با بختیاریها بود ، و جانشین ظل‌السلطان شده بودند ، یمنی دفع فاسد بافسد شده بود، تقریباً وضع اصفهان چنین بوده است .

فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۰ قمری باصفهان رفت و به محض ورود حاج هاشم را کشت و اتباعش را دستگیر و زندانی نمود .

بختیاریها از ترس اینکه مبادا گرفتار شوند نیرنگی بکار زدند وبدین‌معنی که جامهٔ روستائی برتن کرده و میگفتند که ما برزگر هستیم و جزو اشرار نمیباشیم . بازپرسی که از دستگیرشدگان بازپرسی‌می‌نمود بآنان میگفت بگوئید: «خر و خور وخرما» وچون بختیاریها، مانندتمام لرها ، مخرج خ ندارند وبجای خ، ح میگویند میگفتند: «حر و حور وحرما» چون این جمله را اداء میکردند ، فوری دستگیر و توقیف میشدند . چندی اینکار ادامه داشت وبعد موقوف گردید. بواسطهٔ این اقدامات وعملیات مدتی اهالی اصفهان از شرّ آنان راحت شده بودند .

فتحعلیشاه پس از عزل امین‌الدوله ازصدارت و دادن تغییراتی درامور اداری اصفهان، در همین سال، به تهران بازگشت .

**هاشم** سید هاشم وکیل متولد سال ۱۲۶۵ خورشیدی در قم فرزند سید علینقی قمی بوده و درابتداء با نقیب زادهٔ مشایخ[1] وسپس با ممین‌السادات مشغول به شغل وکالت شد وبعد خودش مستقل گردید و بتدریج دراین کار ترقی کرد و از وکلاء مبرز و درجهٔ اول دادگستری گردید ومدت ۵۷ سال دادای سابقهٔ وکالت وباین کار اشتغال داشت و از این راه مرد متموّلی شد . نامبرده ازسال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲ خورشیدی نایب رئیس کانون وکلاء و از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۷ خورشیدی مدت ۱۷ سال متوالیاً رئیس کانون وکلای دادگستری بود. درسال ۱۳۲۶ خورشیدی در دورهٔ پانزدهم در نخست وزیری احمد قوام[2] از تهران نمایندهٔ مجلس شد . و در ۳۰ خرداد ۱۳۴۸ خورشیدی درسن ۸۳ سالگی براثر سکتهٔ قلبی در تهران درگذشت و در امام زاده حمزه[3] بخاك سپرده شد .

سید هاشم وکیل

نامبرده مردی بود مرتب ـ باعقل معاش ـ متین و عاقل .

---

۱ـ نام نقیب‌زادهٔ مشایخ سید حسینعلی از سادات طباطبائی تبریز بوده است.

۲ـ قوام‌السلطنه .

۳ـ شهر ری .

**هدایت‌الله**

هدایت‌الله‌خان پسر حاجی جمال قومنی از اولاد امیره دباج گیلانی و از امراء بزرگ گیلان بوده که پس از کشته شدن حاجی جمال [۱] هدایت‌الله خان پسرش جانشین وی گردید لکن کریم‌خان زند که در این ایام رقبای خود را از میان برده و تقریباً مالك الرقاب ایران شده بود هدایت‌الله خان را از حکومت گیلان معزول و به نزد خویش احضار کرد و بجای وی نظرعلیخان که از سران معتبر زند و برادر شیخعلیخان سردار معروف بود بحکومت گیلان منصوب و روانه نمود وهدایت‌الله‌خان اطاعت امر نموده و به اردوی کریم خان وکیل پیوست و بعد در سال ۱۱۷۵ قمری که کریم خان برای دفع فتحعلیخان افشار آرشلو قلع وقمع وی رهسپار آذربایجان گردید ، فتحعلیخان پس از پیکار و شکست‌خوردن در قلعهٔ ارومیه [۲] متحصن شد وپس‌از نه ماه در محاصره بودن سرانجام فتحعلیخان تسلیم شد و بعد با سایر امراء و خوانین بزرگ آذربایجان و قفقاز بهمراه کریم‌خان به‌فارس رهسپار گردید. دراین‌سال کریم‌خان‌چون‌ازحرکات‌واعمال‌شیخعلیخان سردار و پسر عم خویش چندان رضایتی نداشت بامر وی از هردوچشم او را کور نمودند و نظرعلیخان برادرش را نیز از حکومت گیلان معزول و بعد زندانی شد و بجایش هدایت‌الله خان راکه از وی اطمینان‌کامل پیدا کرده‌بود دوباره حاکم گیلان‌نمود وپس از این انتصاب کریم‌خان باوی مواصلت جست و خواهر او را بحبالهٔ نکاح فرزند خود ابوالفتح خان درآورد .

حاجی لطفعلی‌بیك‌آذرصاحب‌آتشکده راجع بمواصلت مزبور قطعه‌ای گفت بیت‌آخرش تاریخ وصلت است و این مصرع تاریخ آن است : « و شد جای سلیمان بسراپردهٔ بلقیس » .

هدایت‌الله خان در زمان پادشاهی سلسلهٔ زندیه که حکومت گیلان را داشت مخصوصاً در عهد دولت کریم‌خان وکیل و علیمرادخان زند بغایت صاحب اعتبار و دولت و اختیار گردید و اقتدار زیادی بهم زده بود و حدود حکمرانیش از نمارستاق تا رودخانه کُر [۳] امتداد داشت و در شیروان و بادکوبه متنفذ و معتبر بود. علی مرادخان که بسلطنت رسید او نیز خیال وصلت با وی را داشت لکن چون سلطنتش زیاد دوام پیدا نکرد و در مدت پادشاهی خویش همیشه مشغول بجنگ و دفع رقبای خود بسود باین جهت این مواصلت صورت نگرفت .

هدایت‌الله خان پس‌از اینکه‌بحکومت رسید، ازکریم‌خان وکیل متابعت نموده وبواسطهٔ خلق کریمش به‌نزد وی‌آمد و درلشکرکشی‌هایش بهمراه وی بود وبهمین مناسبت در سال۱۱۷۵

---

۱ــ حاجی جمال پس از بازگشت از سفر مکه بین سالهای ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ قمری در دست اشرار رشت کشته شد .

۲ــ رضائیه .

۳ــ نمارستاق ازدهستانهای‌نور بوده که‌دارای۱۵ آبادی میباشد وکُر یا کورا رودخانه‌ای است که از تفلیس گذشته به دریای مازندران میریزد .

قمری که کریم‌خان وکیل سردار نامی خود شیخعلیخان زند را از هردو چشم نابینا نمود و نظرعلیخان برادرش را که حاکم گیلان بود از حکومت معزول و بجای او هدایت‌الله خان را که از وی اطمینان کامل پیدا کرده بود دوباره بحکومت گیلان که در حقیقت مودوتی و مکتسبی او بود منصوب و روانه نمود.

در سال ۱۱۹۴ قمری ذوالفقارخان افشار خمسه‌ای[1] پس‌از تسلط کامل بر زنجان ـ قزوین و غیره متوجه گیلان شد وآنجا را بتصرف خویش درآورد و هدایت‌الله‌خان را دستگیر نموده وبه زنجان فرستاد و او را درآنجا زندانی نمود و تا اواخر همین سال در زندان بسر میبرد. دراین ایام متصرفات ذوالفقار خان عبارت بود از زنجان ـ قزوین ـ گیلان ـ اراك وهمدان. دراین سال علیمرادخان زند برای دفع ذوالفقارخان و جلوگیری ازپیشرفت او ازاصفهان حرکت کرده وپس‌ازجنگ و پیکار که گهی غالب وگاهی مغلوب میشد سرانجام ذوالفقار خان را شکست داد و او ناگزیر گردیدکه به زنجان فرار کند. علیمرادخان او را دنبال کرد. در این هنگام هدایت‌الله خان‌که از قضیهٔ شکست وی آگاه گردید با اهالی زنجان سازش‌کرده وباتفاق آنان بسمت خانه ذوالفقارخان برای دستگیریش هجوم‌آوردند. ذوالفقارخان چون دیدکه عنقریب دستگیر خواهد شدگوشهٔ خانه خود را سوراخ کرده از آنجا بطرف خلخال فرار کرد لکن در آنجا بزودی دستگیر شده او را مغلولا به زنجان نزد علیمرادخان آوردند و بامر وی او را کشتند. هدایت‌الله‌خان را در این سال علیمراد خان دوباره روانهٔ گیلان نمود و بحکومت آن سامان منصوب و برقرار گردید. در سال ۱۱۹۴ قمری‌که امیرگونه خان ایرلوی افشار طارمی[2] بسرداری لشکر علیمرادخان زند برای دفع آغا محمد خان قاجار رهسپار مازندران گردید و تا آمل هم رفت، در آنجا از آغامحمد خان شکست خورده و پسرش بنام عباس خان نیز در این پیکارکشته شد و پس از این شکست خان افشاریه قزوین‌آمده و چندی‌گوشه نشین گردید و بعد چون شنیدکه امور علیمرادخان قدری مختل شده امیرگونه‌خان دوباره قدی علم‌کرده عده‌ای ازافشاران طارمی طایفه خود را جمع آوری‌کرده و برای گرفتن گیلان متوجه آن سامان گردید لکن برایش موفقیتی حاصل‌نشد بلکه برعکس به نابودیش منتهی گردید زیرا هدایت‌الله‌خان در این‌موقع پیش‌از جنگ و ورودش برشت اورا دستگیرکرده وبه اقبح وجهی اورا برشت واردکردند. نامبرده پس از اندك زمانی بیمار شده و به مرضی گرفتار گشت و بمرد[3].

هدایت‌الله‌خان با وجود اینکه عمه‌اش زن محمد حسنخان قاجار بود ممذلك با سلسلهٔ قاجار چندان میانه خوبی نداشت وبرعکس هواخواه زندیه بود وباین‌مناسبت آغامحمدخان

---

۱ـ زنجانی.

۲ـ برادر موسی‌خان افشار طارمی یکی از قاتلین نادرشاه.

۳ـ و بعضی‌ها هم‌گفتندکه او را مسموم نمودند.

در سال ۱۱۹۵ قمری مرتضی قلیخان [۱] برادر صلبی خود را به گرفتن گیلان و سرکوبی هدایت‌الله خان روانه نمود و چون هدایت‌الله خان خود را مقهور دید بدادن مالیات تمکین کرده و آغامحمد خان حکومت گیلان را بوی واگذارنمود لکن دوباره هدایت‌الله خان در سال ۱۱۹۶ قمری استعدادی فراهم آورده و بخیال سرکشی افتاد. آغا محمد خان دراین هنگام باباخان جهانبانی [۲] برادرزادهٔ خود را بعنوان نیابت خویش در مازندران گذاشته و خود با تمام برادران متوجه گیلان شد و هدایت‌الله خان را مقهور و مغلوب ساخت و گیلان مفتوح گردید. هدایت‌الله خان به شیروان رفت و آغامحمدخان زر و مال معتنی‌به و فراوان اورا به حیطهٔ ضبط خویشتن درآورد. هدایت‌الله خان مدتی درشیروان اقامت داشت ومشغول به فراهم‌آوردن قوائی برای خویش بود. پس از تهیه و تجهیز قوی در سال ۱۲۰۰ قمری به گیلان بازگشت و جداً آماده جنگ و پیکار گردید.

آغا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۰ یا ۱۲۰۱ قمری چون شنید که هدایت‌الله خان با استعدادی فراوان به گیلان بازگشته و آنجا را بتصرف خویشتن در آورده است، این‌بار از در مسالمت باوی درآمده وبنابردویه وسیاستی که داشت وهمیشه بآن عمل میکرد خواست از راه خدعه و حیله او را به تله و دام خود اندازد بنابراین شرحی بوی نوشت و او را به نزد خویش احضار نمود. هدایت‌الله خان ننوشته بلکه بفرمان او چندان اعتنائی نکرد و از آمدن به نزد وی جداً خودداری کرد. آغا محمدخان این بار مصطفی‌خان دولو که پس از جعفرقلیخان برادر صلبیش بزرگترین و دلیرترین سردار او بود برای دفع هدایت‌الله‌خان مأمور گیلان نمود [۳].

در این هنگام هدایت‌الله خان خواست پیشدستی کرده ایوانی خان نام گرجی را که از افسران روسی ودر نزد او استخدام شده ویا باو داده شده‌بودبجلوگیری اعزامی آغامحمد خان فرستاد لکن نامبرده کاری از پیش نبرد بلکه سخت شکست خورده وبسمت رشت فرار نمود وشهر رشت بحیطهٔ تصرف مصطفی‌خان قاجار دولو [۴] درآمد. هدایت‌الله‌خان پس‌ازاطلاع

---

۱ــ در مجلد نهم روضة‌الصفاء و جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ مرتضی‌قلیخان و درمجلد سوم منتظم جعفرقلیخان و مصطفی‌قلیخان برادران صلبی آغامحمدخان با مهدیخان تکانی ذکر شده است.

۲ــ قتحعلیشاه.

۳ــ در جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ و همچنین جلد نهم روضة‌الصفاء مصطفی‌خان دولو نام برده شده و در تاریخ منتظم ناصری مصطفی‌قلیخان برادر صلبی آغا محمدخان ذکر شده است و باید مصطفی‌خان دولو درست‌تر باشد.

۴ــ اتفاقاً آغا محمدخان از این دو سردار خود، جعفرقلیخان و مصطفی‌خان، با وجود خدمات درخشان آنان‌نسبت‌بوی، خیلی‌ترس وملاحظه داشت‌وکاملا مراقب‌حال آنان‌بود وسرانجام هم هر دو نفررا بعناوین‌گوناگون از بین برد و آسوده خاطر گشت.

از شکست قوای خود و از دست دادن دشت به پیر بازار که عمدهٔ استعداد جنگی او در آنجا بود رفت و مصطفی خان او را در آنجا نیز دنبال نمود و ده شبانه روز در پیربازار میان هواخواهان او و لشکر اعزامی آغا محمد خان مرتباً جنگ و پیکار درکار بود. سرانجام هدایت‌الله خان مغلوب شده به قلعهٔ عالی که در کنار انزلی داشت رفته با چند فروند کشتی و جمعی سپاه در آنجا پناه جست. مصطفی‌خان برحسب امر آغا محمد خان با سفاینی چند او را دنبال کرد و خود را بدانجا رسانید و جنگ را آغاز نمود این‌بار نیز هدایت‌الله‌خان مقهور گردید و هنگامیکه از قلعهٔ بیرون آمده و میخواست به وسیلهٔ زورقهائیکه داشت به بادکوبه فرار نماید، ناگاه هدف تیر یکتن از تفنگچیان طالش قرار گرفت وچون دراین هنگام دریا فوق‌العاده متلاطم و متموّج بود و بادان بسختی میبارید، سفینه‌ای که محتوی نفایس و جواهر او بود در دریا غرق شد و هدایت‌الله‌خان نیز که بزخم گلوله از پا درآمده بود در آب افتاد و اوهم غریق بحر فنا گردید. ملّاحان جسد او را از آب بیرون‌آورده، سرش را از تن جدا کردند و به نزد آغا محمد خان فرستادند و تنش را در ساحل انزلی بخاك سپردند. چند نفر از فرزندانش که بهمراه وی بودند آنان نیز کشته شدند و فقط فتحعلیخان که زخمدار شده بود از مرگ رهائی یافت و سالها بزیست و یکی از رجال معتبر زمان پادشاهی فتحعلیشاه قاجار بشمار می‌آمد.

**هدایت‌الله** هدایت‌الله خان پسر میرزا محمود خان کاشانی احتساب‌الملك، از محصلین اعزامی[1] درسال ۱۲۷۵ هجری قمری = ۱۲۳۷ خورشیدی بوده که در فرانسه مشغول به‌تحصیل صنعت چینی‌سازی گردید و پس از اتمام تحصیل بوطن بازگشت و از چینی‌سازی خبری نبود! بنابراین، او هم مانند سایر شاگردان فرستاده شده باروپا که بایران بازگشته بودند، همینطور بلاتکلیف و بیکار بود و سرانجام، درسال ۱۲۸۶ قمری، به بیماری وبا، درگذشت و یا بنابرقولی خودکشی کرد.

نامبرده در صنعت چینی‌سازی با آقامحمد برادرزن حاج‌شیخ محسن‌خان مشیرالدوله که او هم از شاگردان اعزامی و بعداً معروف به حاجی محمد خان شد همکار بود و ضمناً با یکدیگر همریش[2] بوده و هردوی اینها[3] داماد کنستان[4] معلم نقاشی دارالفنون بوده‌اند.

---

۱ـ دستهٔ سیم.

۲ـ باجناغ.

۳ـ هدایت‌الله‌خان و حاجی محمدخان.

۴ـ Constant

**یحیی** حاجی میرزا یحیی‌خان نوری ، از خانوادهٔ خواجه نوری ، و از معارف نور بوده و در ابتداء نایب‌الحکومه نور و کجور بود سپس در حکومت شیرخان اعتضادالدوله قاجار، شوهرسیم عزت‌الدوله خواهر تنی ناصرالدینشاه، نایب‌الحکومهٔ مازندران شد و پس از مرگ اعتضادالدوله در سال ۱۲۸۵ هجری قمری باز هم مانند سابق نایب‌الحکومهٔ مازندران گردید و در این مدت بواسطهٔ داشتن چنین سمتی مرد متمولی شد و املاك زیادی برای خویشتن فراهم آورد .

در سال ۱۲۹۰ قمری = ۱۲۵۱ خورشیدی حاجی میرزا یحیی‌خان نوری را یکی‌از نوکرهایش او را بزخم چهارپاره از پا درآورد . نامبرده قسمت بزرگی از املاکش را ، برای اینکه نصیب شاه نشود ، در زمان حیات خود وقف کرده بود .

**یحیی** یحیی‌خان پسر بزرگ حسنعلی‌خان گروسی امیرنظام بوده و در سال ۱۲۷۵ قمری که حسنعلی‌خان بسمت وزیر مختاری ایران درممالك فرانسه‌وانگلستان منصوب شد یحیی‌خان وابوالقاسم‌خان پسر زین‌العابدینخان گروسی عموی امیرنظام درسال ۱۲۷۷ قمری وارد پاریس شدند ویحیی‌خان درمدرسه سن‌سیر پاریس مشغول به تحصیل در رشتهٔ نظام گردید. وی جزو محصلین اعزامی دولتی درسال ۱۲۷۵ قمری نبود و بهزینه پدر خود تحصیل میکرد . در بازگشت بایران درجهٔ سرهنگی‌فوج[1] گروس یافت و با فوج مزبور برای انتظامات بکرمان فرستاده شد و در وبائیکه در سال ۱۲۸۷ قمری درکرمان شیوع پیداکرد وبسیاری از مردم کرمان را بهلاکت رسانید ، یحیی‌خان هم باین ناخوشی مبتلی شده و در جوانی درگذشت و در بقعهٔ شاه نعمت‌الله ولی بخاك سپرده شد[2] و جمعی از افراد فوج مزبور نیز در این وبا بدرود حیات گفتند .

امیرنظام که در سال ۱۳۱۷ قمری بحکومت کرمان منصوب گردید او نیز دراین سال در آنجا درگذشت و در بقعهٔ مزبور مدفون گردید .

پندنامه یحیویه که ازرشحات قلم امیرنظام است وسطراولش باین عبارت‌آغازمیگردد: قال‌الله تعالی یا یحیی خذالکتاب بقوة وآتیناه‌الحکم صبیاً بعمین یحیی‌خان خطاب وبرای او نوشته شده است .

**یوسف** میرزا یوسف اصفهانی، پدر میرزا قهرمان امین لشکر، ناظرمحمدقلیخان آصف‌الدوله خوانسالار پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله قاجار دولو بود .

پس‌ازاینکه حسنخان سالار درخراسان عصیان نمود ودولت را خیلی بزحمت‌انداخت

---

۱ـ خنگ .

۲ـ وازطرفیهم نامه‌ای از امیرنظام بعنوان میرزامحمدحسین فراهانی دبیرالملك (متوفی در سال ۱۲۹۷ قمری) متولیباشی آستانقدس رضوی دیدم که در آن نوشته شده بود که بنا بر وصیت خودش نعش او هر زمان که به مشهد وارد شد او را در حرم امامرضا ، در توحیدخانه پهلوی قبر زین‌العابدین‌خان عمو دفن نمایند .

برادرش محمدقلیخان آصف‌الدوله‌ازسمت سالاربادی، محمدشاه قاجار، بیفتاد وسپس ازترس اینکه مبادا دستگیرشود درسال ۱۲۶۳ قمری به نزد پدر خویش بعراق[1] رفت. میرزا یوسف نیز که نظارت او را داشت در همین ایام درگذشت.

**یوسف**

حاجی‌آقا یوسف سقاباشی پسربزرگ حاجی‌آقا اسکندر و پسر زن میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان، اتابک اعظم، بوده‌است. پس‌ازفوت حاجی‌آقا اسکندر در سال هزار و دویست و هشتاد واندی مشاغل وی میان آقا ابراهیم برادرش و آقا یوسف پسرش تقسیم گردید. آقا ابراهیم[2] متصدی آبدارخانهٔ شاه وآقایوسف تصدی سقاخانه را عهده‌دار شد و سالها در این سمت باقی بود و گاهی اوقات هم کارهای دیگری که باندار بود بعهدهٔ وی واگذار میگردید و چند سالی نیز رئیس اداره انبار غله بود.

حاجی‌آقا یوسف سقاباشی فقط دارای یکدختر بود که همسر میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان اتابک اعظم شد و تمام اولاد امین‌السلطان از دختر حاج سقاباشی بوده‌اند.

حاج آقا یوسف سقاباشی در جوانی

---

۱ـ بین‌النهرین.

۱ـ امین‌السلطان.

حاج آقا یوسف سفاباشی در ایام پیری

**یوسف**

میرزا یوسف مشیر دیوان کردستانی پسر میرزا محمدرضای وزیر[1] و از خانوادهٔ وزیری[2] میباشد و در سال ۱۲۲۸ خورشیدی زاده شد.

نامبرده ازافراد سرشناس ومتنفذ کردستان بوده و تا زنده‌بود غالب ایام سمت‌معاونت حکومت و پیشکاری دارائی را داشته و به قول اصفهانی‌ها هاون روی خانه بوده[3] و بمرور ایام و با تصدی کارها مرد متمولی شد و برخلاف برادرش میرزا علی‌نقی آصف دیوان[4] در مواقع مقتضی مرد بذّالی نیز بوده است.

مشیردیوان ازسال ۱۳۱۰ قمری تا دورهٔ مشروطیت متوالیاً باستثنای یکی دوسال‌داخل

---

۱ـ وزیر در اینجا به معنی معاون حکومت و رئیس دارائی است.

۲ـ راجع بشرح حال خانوادهٔ وزیری به صفحهٔ ۱۶۲ همین‌کتاب رجوع شود.

۳ـ در اصفهان بیشتر خانه‌ها دارای هاون میباشند. اگر شخصی خانه‌اش را فروخت هاون هم باید در خانه باشد و فروشنده حق ندارد و نمی‌تواند آن را از خانهٔ فروخته شده خارج نماید و بجای دیگر ببرد. از این جا است که گفته‌اند، هاون روی خانه است.

۴ـ میرزا علی‌نقی آصف‌اعظم درسال ۱۲۳۲ خورشیدی متولد ودرسال ۱۳۱۶ خورشیدی در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

میرزا یوسف مشیردیوان کردستانی

کار بوده و شغل معاونت حکومت و ریاست دارائی کردستان را با هم داشته و یا یکی از این دو شغل بعهدهٔ او محول بوده وهمیشه پیشرفت کار حکمرانان کردستان بدون تشریک مساعی وی صورت نمیگرفته است .

نامبرده در سال ۱۲۹۸ خورشیدی=۱۳۳۸ قمری در سن ۷۰ سالگی درگذشت .

**پایان جلد پنجم**

میرزا ابوالحسنخان ایلچی ( مربوط به مجلد اول صفحهٔ ۳۵ )

میرزا ابوالحسنخان ایلچی

ازراست بچپ: نفراول ودوم، نصرالله بیك ـ عبدالمحمد ـ رضاخان (فخرالممالك) ـ ابوالحسنخان اردلان پیشخدمت (فخرالملك) ـ امان‌الله خان ( حاج عزالممالك ) ـ آقاخالو ـ یکه خان

میرزا ابوالحسن خان ایلچی

ابوالحسن‌خان اردلان (فخرالملك) ددجوانی

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس در ایامیکه
دراستانبول بوده است

میرزا ابوالحسنخان ایلچی

از راست بچپ: اکبرخان نایب ناظر(سیف‌السلطان ـ سردار ناصر) ـ ابوالحسنخان
اردلان فخرالملك

ابوالفتح میرز اسالارالدوله و
ابوالفضل میرزا عضدالسلطان در کودکی

ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس دراواخر عمر

میرزاحسینخان
پسرصاحب دیوان

سید حسین عرب
نایب‌التولیه

شیخ‌الرئیس

معین‌التولیه

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر بزرگ سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه

مؤیدالدوله ابوالفتح‌داد  صحرشه و گوهر سلطان مراد

ابوالفتح میرزا سالارالدوله

ابوالفتح خان صارم‌الدوله و پسرش قهرمان خان (سردار اعظم)

ابوالفتح میرزا سالارالدوله درجوانی

حاج میرزا ابوالفضل ساوجی دانشمند معروف ـ مربوط به مجلد اول صفحهٔ ۵۴

ابوالنصر میرزا پسردوم سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه ـ مربوط به مجلد اول صفحهٔ ۷۰

ابوالقاسم خان قره گرلو مشهور حضور (ناصر الملك)
درجوانی

ابوالقاسم خان ناصر الملك (نایب السلطنه)
درجوانی

احمد شاه وابوالقاسم خان نایب السلطنه درمیدان مشق سابق تهران

ابوالقاسم عارف دریکی ازمجالس بزم‌وطرب ـ ازچپ‌براست: تاج‌الدین میرزاعمیدالدوله ـ دوستعلی‌خان معیرالممالک ـ میرزا ابوالقاسم عارف ـ میرزا ابراهیم‌خان یوشی‌انتظام‌الدوله تقی دانشوراعلم‌السلطان که ازنوازندگان خوب ویولن بودوایستادگان صف‌عقب‌نیزهریك دارای هنری بوده‌اند.

میرزا ابوالقاسم مشیرلشکر ـ مربوط بجلد اول رجال ایران صفحه ۶۸

احمدخان قاجار علاءالدوله

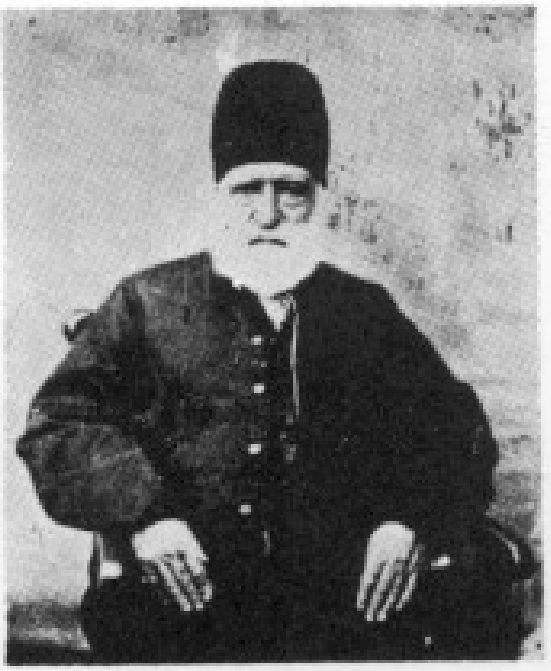

احمدمیرزا معین‌الدوله پسر دهم عباس میرزا نایب‌السلطنه در اواخر عمر

احمد پدر (نصیرالدوله) در کودکی

میرزا احمدخان مشیرالسلطنه که درزمان سلطنت محمدعلیشاه قاجار چهار بار نخست‌وزیر شده

احمد دبیرحضور (قوام‌السلطنه) درجوانی

از راست بچپ : حاجی بشیر خواجه احمد شاه‌که درموقع تغییرسلطنت چندی زندانی بود وهرقدر محمدحسن میرزا ولیعهد تلفن کرد وپیغام دادکه آزاد شود نتیجه‌ای حاصل‌نگردید وآزاد نشد ـ شاهزاده عبدالله میرزا دارا سردار حشمت کالسکه چی‌باشی ـ محمود دیبا علاءالملك ـ سعیدالدوله ـ معین خلوت ـ حسن‌اسفندیاری محتشم‌السلطنه ـ بصیرالدوله امان‌الله میرزا ـ قوام‌السلطنه ـ نظام‌الدوله ـ احمدشاه ـ پشت‌سر احمدشاه رضا خان سردارسپه ـ مجیدالدوله ـ فرمانفرما ـ محمد حسن میرزا ولیعهد ـ لقمان‌الدوله ـ مستوفی‌الممالك نصرةالسلطنه ـ مجدالدوله ـ عضدالسلطان ـ سالارالسلطنه ـ یمین‌الدوله

احمد شاه درشکارگاه

حاج میرزا احمد خان مشیراعظم‌ـمربوط
بجلد اول صفحهٔ ۷۵

احمد شاه ومحمد حسن میرزا ولیعهد

از راست بچپ : رضاخان سردار سپه ـ حسن مستوفی‌الممالک ـ محمدعلی فروغی ذکاءالملک ـ حسن مشیرالدوله ـ ولیخان آصف‌السلطنه ـ محمد حسن میرزا ولیعهد ـ حسن اسفندیاری محتشم‌السلطنه ـ حسن مشارالملک ـ احمد شاه

اسدالله میرزا شهاب‌الدوله درجوانی

میرزا اسدالله خان وکیل‌الملك بعداً ملقب
به‌ناظم‌الدوله مربوط به‌جلد اول صفحه ۱۱۶

میرزا اسمعیل‌متخلص به‌حیرت مترجم تاریخ
سرجان ملکم مربوط به‌جلد اول صفحه ۱۳۱

حاج آقااسمعیل پیشخدمتباشی سلام

حاج آقااسمعیل پیشخدمتباشی سلام

میرزا اسمعیل خان امین‌الملک برادر اتابک

نشسته از راست بچپ : محمد قاسم خان ( ملقب بالقاب صاحب‌جمع ، عزالسلطان، وکیل‌السلطنه) برادراتابک‌ـدوستعلی‌خان معیر(ملقب بالقاب اعتضادالسلطنه‌معیرالممالک) داماد اتابک‌ـمیرز اسمعیل خان امین‌الملک برادراتابک ـ میرزاعبدالله‌خان ( امین‌السلطان سوم ) پسربزرگ اتابک، ایستاده از راست بچپ : حاج میرزاحمد خان مشیراعظم پسر اتابک ـ اسدالله گماشته ـ سرتیپ شجاع لشکرفرمانده تبریجیان خلخالی ـ دکتراحیاءالملک شیخ پزشک اتابک ـ صادق کالسکه‌چی اتابک ـ حاج ابوالفتح‌خان‌برادرزادهٔ اتابک‌ـمحمد‌ـ

از راست بچپ : میرزا اسمعیل خان امین الملک ـ میرزا عبدالله خان امین السلطان سوم پسر بزرگ اتابک

میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر اتابک

حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی سلاء

حاج ملااسمعیل واعظ سبزواری
مربوط بجلد اول صفحهٔ ۱۴۳

سیداسمعیل معروف به سید حیدری
مربوط به‌جله پنجم صفحهٔ ۶۳

اللهیارخان‌قاجار دولوآصف‌الدوله
مربوط بجلد اول صفحهٔ ۱۵۴

آقااسمعیل پیشخدمتباشی- نقاشی از
ناصرالدین‌شاه‌مربوط بجلداول‌صفحه۱۲۹

امامقلی میرزا عمادالدوله ـ مربوط
بجلد اول صفحهٔ ۱۶۰

نشسته روی صندلی از راست بچپ: میرزا اسمعیل خان امین‌الملك ـ محمد خان ملیجك امین خاقان ـ نفرپنجم مرتضی‌خان اعتمادحضرت معروف به‌آقادائی ـ نفرششم آقاغلامحسین خازن‌الممالك ـ نفرهشتم میرزاعلی‌اکبرمستوفی مخصوص

انوشیروان میرزا ضیاءالدوله ـ مربوط بجلد اول صفحهٔ ۱۷۳

ازچپ براست : کلك‌الله برادر حمزه‌آقای منگور ـ باپیرآقا پسرحمزه‌آقا ـ مربوط بجلد اول
صفحهٔ ٤٦٠

بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه ـ مربوط بجلد اول رجال ایران
صفحهٔ ۱۹۵

پروسکی ـ مربوط بجلد سوم رجال ایران

سید باقر مرشد فرقهٔ علی‌اللهی
مربوط بجلد اول رجال ایران صفحهٔ ۳۰٤

پرویز میرزا نیرالدوله ـ مربوط
بجلد اول صفحهٔ ۲۰۱

دکتر تولوزان ـ مربوط بجلد چهارم
صفحهٔ ۳۱۹

تقی‌بینش ـ مربوط بجلد پنجم صفحهٔ ۲۵

حاج میرزا جبار ناظم‌المهام تذکرچی
مربوط بجلد اول صفحهٔ ۲۳۳

حاج شیخ جعفر سلطان‌العلماء
مربوط بجلد اول صفحهٔ ۲۳۹

جعفرقلیخان سردار اسعد وزیر پست و تلگراف

جعفرقلیخان سردار اسعد وزیر جنگ
مربوط بجلد اول صفحهٔ ۲۴۵

میرزاجواد خان (سعدالدوله) درجوانی

ارباب جمشید ـ مربوط بجلد اول
صفحهٔ ۲۸۰

میرزا جواد خان سرتیپ (سعدالدوله)

سعدالدوله وزیرمختار ایران در وارشو

میرزاجوادخان سعدالدوله در اواخر عمر

حاج سیدحبیب‌الله امین‌التجار اصفهانی

مربوط بجلد پنجم صفحهٔ ۶۱

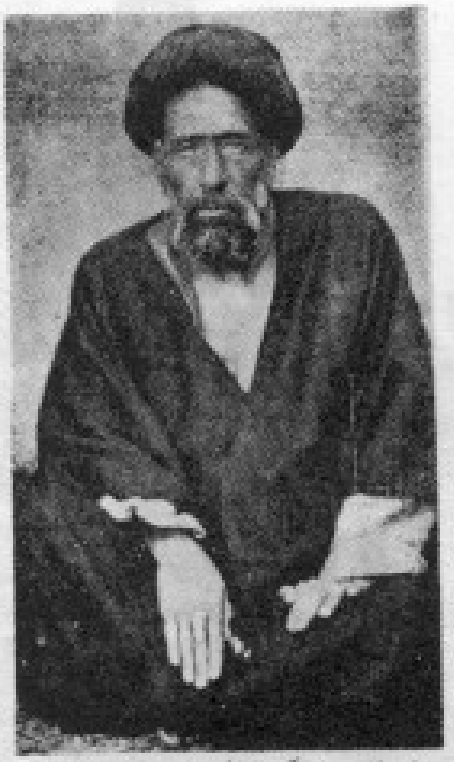

شادروان سید حسن مدرس علیه‌الرحمة که نظیرش باین زودیها پیدا نخواهد شد وشاید هم
بعد پیدا نشود مربوط بجلد اول صفحهٔ ۳۴۳

میرزا حسن خان شوکت وپسربزرگش عباسعلی خان شوکت مربوط بجلد اول صفحهٔ ۳۳٤

حسن مستوفی‌الممالک‌درجوانی وهمسرش‌عصمت‌الملوک

میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک باتنی چند ازرجال‌وسرشناسان؛این عکس درسال ۱۳۰۹ خورشیدی در باغ معیر درشهر برداشته شده است . نشسته برصندلی از راست بچپ : اسدالملک آقاخانی‌ـسرهنگ سیف‌الله میرزا جهانبانی‌ـنظام‌الدوله خواجه نوری ـشیخ‌الملک اورنگ‌ـجعفرقلیخان سرداراسعد بختیاری‌ـمیرزا حسن مستوفی‌الممالک ـ غلامحسین‌غفاری صاحب اختیارـمیرزاسلیمان خان میکده‌ـغلامحسین میرزامسعودـدکترمهدیخان ملکزاده‌ـ موسی مرآت‌الممالک‌ـنشسته برزمین: ازراست‌بچپ : شاهزاده مفاخرالسلطنه‌ـیحیی میرزا

حسینخان مقدم آجودانباشی نظام‌الدوله
صاحب اختیار ـ مربوط بجلد اول
رجال ایران صفحهٔ ٤٢٦

حاج میرزا حسینخان سپهسالار اعظم
مربوط بجلد اول صفحهٔ ٤٠٦

حسین پاشاخان امیربهادرجنك ـ مربوط بجلد اول صفحهٔ ٣٨٤ رجال ایران

میرزا حسینخان مشیرالدوله-حسنعلی-خان گروسی (امیرنظام) درجوانی مربوط بجلد اول صفحهٔ ۳۵۹ رجال ایران

حسن وثوق (وثوق‌الدوله) در جوانی
مربوط بجلد اول صفحهٔ ۳۴۸

حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرپنجم فتحعلیشاه - مربوط بجلد اول صفحهٔ ۴۳۸

شیخ خزعل ورضا قلیخان مافی نظام‌السلطنه

حسینقلی خان رئیس ایل بختیاری مربوط بجلد اول صفحه ٤٤٢ ـ
ظل‌السلطان در سال ۱۲۹۹ قمری او راکشت .

دوستعلی خان معیرالممالك (نظام‌الدوله) درایام جوانی

دوستعلی‌خان معیرالممالک(نظام‌الدوله)
وپسرش دوست محمد خان

دوستعلی‌خان نظام‌الدوله دراواخرعمر

دوست‌محمدخان (معیرالممالک)درکودکی

دوست محمد خان معیرالممالک درجوانی

دوست‌محمدخان معیرالممالک‌درجوانی

دوست‌محمدخان معیرالممالک

دوست‌محمدخان معیرالممالک‌درجوانی

دوست محمد خان معیرالممالک داماد ناصرالدین‌شاه

فراشباشی زینت‌الدوله ـ مربوط بجلد پنجم رجال ایران صفحهٔ ۱۰٤ـسابقاً زنان ودختران متشخصهٔشاه هریك دارای فراش وفراشباشی بوده‌اند ازآن‌جمله رخساره خانم زینت‌الدوله دخترچهل‌وسیم از زن شصت‌وهفتم فتحعلیشاه میباشدکه دارای فراشباشی بوده است .

تنی چند ازبابی‌های قدیم ـ مربوط بجلد اول رجال ایران صفحهٔ ٤۳٤ـاز راست بچپ : میرزاعلی سیری ـ موسی ملقب به کلیم برادر میرزا حسینعلی بهاء ـ سید محمد اصفهانی ایستاده از راست بچپ : سیاح ـ آقاجان کاشانی

میرزا ابوتراب‌خان نظم‌الدوله

ازچپ براست: اسمعیل‌خان آجودانباشی
توپخانه وبرادرش وسیدجواد درپاریس

امان‌الله میرزا ضیاءالدوله در جوانی

امامقلی میرزا عمادالدوله و پسرش
علیقلی میرزا صارم‌الدوله

امیراصلانخان مجدالدوله

پروسکی

شیخ جعفر شوشتری

جعفرقلیخان سردار بهادر
( سردار اسعد سوم )

جلال‌الدین میرزا

حبیب‌الله خان قوام‌الملك شیرازی

عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین‌شاه

حسین پاشاخان امیربهادر